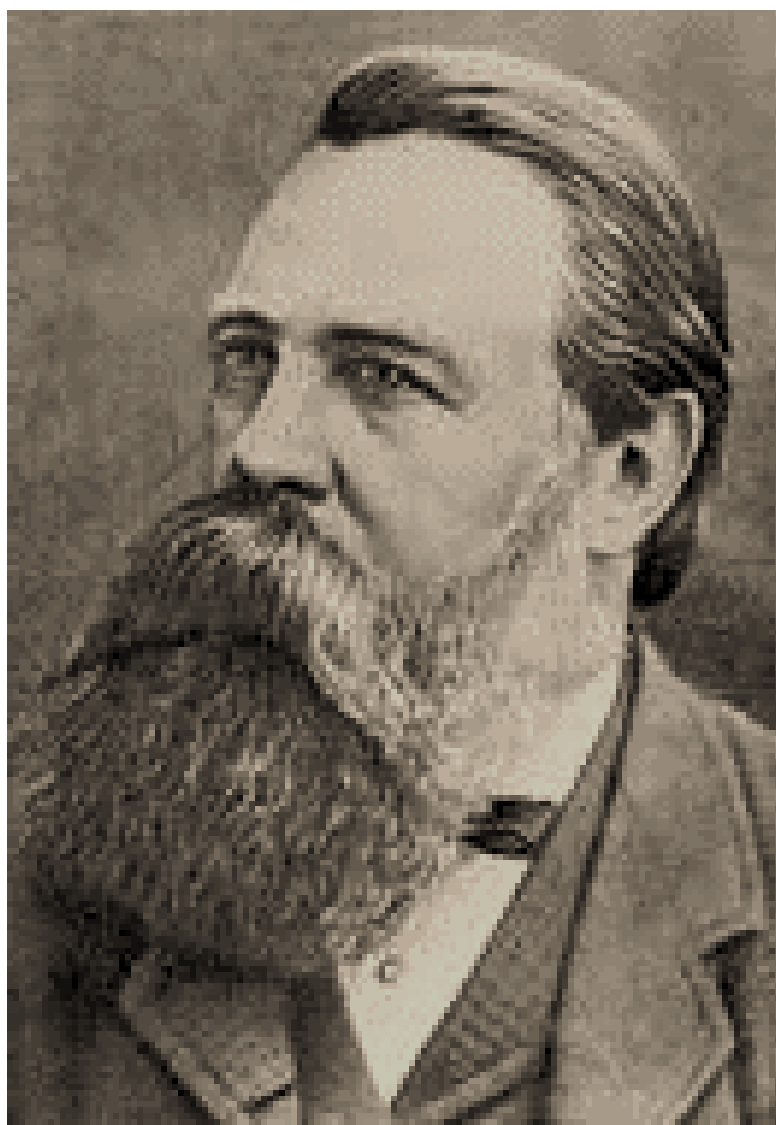


كارل ماركس



فردریش انگلس

پرولتاریای جهان متحد شوید!

مارکس

انگلس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

متن اصلی به فرانسه
انتشارات پروگرس. مسکو، 1977
چاپ اتحاد شوروی

MARX
ENGELS

Textes sur le colonialisme

Editions du PROGRES- Moscou
1977. Imprimé en Union Soviétique

مارکس
انگلس
گزیده نوشته ها درباره استعمار

ترجمه حمید محوی
پاریس، ژانویه 2019

Table des matières

10 پیشگفتار مترجم

20 1- یادداشت ناشرین انتشارات پروگرس، مسکو 1977

22 2- کارل مارکس و فردریش انگلس : منتخبی از ایدئولوژی آلمانی

23 3- کارل مارکس و فردریش انگلس : منتخبی از مانیفست حزب کمونیست

24 4- کارل مارکس و فردریش انگلس : منتخبی از اولین مجله انترناسیونال

25 5- کارل مارکس : انقلاب در چین و در اروپا

31 6- کارل مارکس : (منتخب) «مسائل هلند – دانمارک –

31 تبدیل قرض دولت انگلستان – هند – ترکیه و روسیه»

34 7- کارل مارکس : فریبکاریهای روس. شکست گلاستون

34 اصلاحات سرشارل وود برای هند شرقی

37 8- کارل مارکس : استیلای بریتانیا در هند

42 9- کارل مارکس : گزیده ای از «کامیابی انگلیس. اعتصابات. مسئله ترک. هند»

45 10- کارل مارکس : کمیانی هند شرقی تاریخ و نتایج فعالیت‌های آن

52 11- کارل مارکس : مسئله هند - حقوق مزرعه داران ایرلندی

57 12- کارل مارکس : گزیده ای از : «جنگ ترکیه – نیورک دیلی تریبون – در مجلس

63 13- کارل مارکس : گزیده ای از مقاله :

63 «بجیدگیهای روسیه و ترکیه – طرفندهای شورای بریتانیایی -

63 آخرین یادداشت نسلرود مسئله هند شرقی»

67 14- کارل مارکس : گزیده ای از مقاله :

67 «جنگ برمه – مسئله روسیه – نامه دیپلماتیک شگفت آور»

69 15- کارل مارکس :

69 گزیده ای از مقاله «مسئله نظامی – امور پارلمان – هند»

72 16- کارل مارکس : نتایج احتمالی استیلای بریتانیا در هند

77 17- کارل مارکس : جنگ انگلیس و ایران

79 18- کارل مارکس : منازعات بریتانیا علیه چین

84 19- کارل مارکس : جنگ علیه ایران

87 20- کارل مارکس : بحث و جدل های پارلمانی درباره منازعات در چین

92 21- کارل مارکس : گزیده ای از مقاله : انتخابات آینده در انگلستان

92 [در پیوند با رویدادهای چین]

96 22- کارل مارکس : جنایات انگلیسی ها در چین

99 23- فردریش انگلس : لشکرکشی جدید انگلیس به چین

102	24- فردریش انگلس : ایران و چین
107	25- کارل مارکس : عهد نامه ایران
110	26- کارل مارکس : منتخب از مقاله : « شورش در ارتش هند »
112	27- کارل مارکس : گزیده ای از مقاله : « مسئله هند »
114	28- فردریش انگلس : گزیده ای از مقاله «افغانستان»
121	29- کارل مارکس : منتخب از مقاله : « شورش در هند »
122	30- کارل مارکس : تحقیق درباره شکنجه در هند
126	31- کارل مارکس : درآمدهای بریتانیا در هند
129	32- کارل مارکس : شورش هند
132	33- فردریش انگلس : گزیده ای از مقاله « الجزایر »
138	34- کارل مارکس : وام آینده هند
141	35- فردریش انگلس : گزیده ای از مقاله : «جزئیات حمله به لکهنو»
145	36- کارل مارکس : ضمیمه سازی اوده
150	37- فردریش انگلس : گزیده ای از مقاله : «ارتش بریتانیا در هند»
153	38- کارل مارکس : دولت بریتانیا و تجارت برده
158	39- کارل مارکس : مالیات در هند
163	40- کارل مارکس : لایحه پیشنهادی پارلمان بریتانیا برای هند
167	41- کارل مارکس : تجارت تریاک
170	42- کارل مارکس تجارت تریاک
173	43- کارل مارکس : معاهده انگلیس و چین
177	44- کارل مارکس : مسئله جزایر ایونی
182	45- کارل مارکس : جنگی تازه در چین (بخش 1)
185	46- کارل مارکس : جنگی تازه در چین (بخش 2)
189	47- کارل مارکس : جنگی تازه در چین (بخش 3)
192	48- کارل مارکس : جنگی تازه در چین (بخش 4)
195	49- کارل مارکس : گزیده ای از : بریتانیا و بازرگانی پنبه
197	50- کارل مارکس : گزیده سرمایه، کتاب اول، جلد 2، فصل 15
197	ماشینیسیم و صنایع بزرگ. ماشینیسیم و صنایع بزرگ.
197	7. دفع و جذب کارگران در کارخانه. بحران های صنعت پنبه
201	51- کارل مارکس : گزیده سرمایه، کتاب اول، جلد 3 فصل 25.
201	قانون عمومی انباشت سرمایه. 5 بررسی قانون عمومی انباشت سرمایه. 6. ایرلند
210	52- کارل مارکس : فرازی گزیده از سرمایه، کتاب اول، جلد 3، فصل 31 پیدایش سرمایه صنعتی

- 53- کارل مارکس : گزیده ای از سرمایه، کتاب سوم، جلد 1 فصل 20. 215
- نگاهی به تاریخ سرمایه تجاری 215
- 54- کارل مارکس : گزیده ای از سرمایه، کتاب سوم، جلد 2. فصل 35. فلزات گرانبها و نرخ ارز. 2. نرخ ارز توازن بازرگانی انگلستان 217
- 55- فردریش انگلس : فرازی از کتاب : تاریخ ایرلند 218
- 56- کارل مارکس : دولت انگلیس و زندانیان فنیان 219
- 57- کارل مارکس : گزیده مقاله : «یادداشت محرمانه» 224
- 58- کارل مارکس : فرازی از یادداشتهای گاه شمار 226
- 59- فردریش انگلس : درباره مسئله ایرلند 227
- 60- کارل مارکس : فرازی از یادداشتهای گاه شمار 231
- 61- فردریش انگلس گزیده ای از مقاله : 232
- «انگلستان در سال 1845 و 1885» 232
- 62- فردریش انگلس : گزیده مقاله : «حمایت گرائی و مبادلات آزاد» 233
- 63- فردریش انگلس : گزیده ای از «ضمیمه کتاب سوم سرمایه» 2 234
- بورس 234
- نامه ها 235
- 1- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 2 ژوئن 1853 236
- 2- نامه فردریش انگلس به مارکس. 6 238
- ژوئن 1853 238
- 3- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 240
- 14 ژوئن 1853 240
- 4- نامه فردریش انگلس به کارل مارکس 242
- 23 مه 1856 242
- 5- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 244
- 8 اکتبر 1858 244
- 6- کارل مارکس به فردریش انگلس 245
- 20 نوامبر 1865 245
- 7- فردریش انگلس به کارل مارکس 246
- . اول دسامبر 1865 246
- 8- کارل مارکس به فردریش انگلس 247
- 2 نوامبر 1867 247
- 9- کارل مارکس به فردریش انگلس 248
- 30 نوامبر 1867 248

- 250 [10- کارل مارکس به لودویگ کوژلمن](#)
- 250 [6 آوریل 1868](#)
- 251 [11- فردریش انگلس به کارل مارکس.](#)
- 251 [منچستر، 24 اکتبر 1869](#)
- 252 [12- کارل مارکس به لودویگ کوژلمن](#)
- 252 [29 نوامبر 1869](#)
- 254 [13- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس](#)
- 254 [10 دسامبر 1869](#)
- 256 [14- نامه فردریش انگلس به کارل مارکس](#)
- 256 [19 ژانویه 1870](#)
- 257 [15- کارل مارکس به زیگفرید مه یو و اوگوست ووژت](#)
- 257 [9 آوریل 1870](#)
- 260 [16- کارل مارکس به نیکلای دانیلسون](#)
- 260 [19 فوریه 1881](#)
- 261 [17- فردریش انگلس به ادوارد برشتاین. در زوریخ](#)
- 261 [لندن، 9 اوت 1882](#)
- 263 [18- فردریش انگلس به کارل کائوتسکی](#)
- 263 [12 سپتامبر 1882](#)
- 264 [19- فردریش انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت.](#)
- 264 [لندن 18 سپتامبر 1883](#)
- 265 [20- فردریش انگلس به کارل کائوتسکی](#)
- 265 [16 فوریه 1884](#)
- 266 [21- نامه فردریش انگلس به کارل کائوتسکی.](#)
- 266 [به اشتوتگارت. لندن 23 سپتامبر 1894](#)
- 267 [22- نامه فردریش انگلس به فردریش آدلف سورژ.](#)
- 267 [لندن 10 نوامبر 1894](#)

پیشگفتار مترجم

به سادگی می توانستم خوانندگان بی گناهم را از خواندن این پیشگفتار کمابیش ملال آور معاف دارم و آنها را مستقیماً به پیشگفتار ناشرین پروگرس مراجعه دهم، گرچه وقتی برای نخستین بار این سطور را می نوشتم شور و اطمینان خاصی داشتم. حالا برای حل این مشکل نوروتیک مترجم که می خواهد حتماً یک چیزی هم خود او بنویسد، و بعد دچار ندامت می شود که گوئی آنچه را که باید بگوید نگفته است.... سرانجام این تصمیم را به خود خوانندگان واگذار می کنم.

مختصری درباره سرگذشت ترجمه حاضر: قانون علیتهای «طبیعی» در فصل مناسبات حاکم در جوامع انسانی چنین حکم می کرد که سرگذشت ترجمه حاضر با سرگذشت و چگونگی تاریخ استعمار در جهان و مبارزات بی وقفه توده ها برای زندگی از آغاز تا امروز هموائی داشته باشد. غالباً تصور می کنیم که دوران استعمار فراسوی انقلابهای رهائی بخش ملی به تاریخ پیوسته در حالی که شاید دوران ما هیچگاه به این اندازه متأثر از پیامدهای تاریخی، رسوبات و تداوم خونبارترین نوع استعمار و استثمار و تبعیض بین انسانها نبوده است. جنگ های معاصر از هیروشیما تا سایگون، موگادیشو، بغداد، کابل، طرابلس، دمشق، جمهوری دموکراتیک کنگو... گواه بر این مدعاست.

نخستین ترجمه نوشته های کارل مارکس و فردریش انگلس درباره استعمار را بر اساس منتخب انتشارات فرانسوی با پیشگفتار ژرار فیلوش¹ زیر عنوان «استعمار در آسیا، هند، فارس، افغانستان»² آغاز کردم. ترجمه این مجموعه که از 12 یا 13 مقاله تشکیل شده بود، در سال 2007 در مجلات انترنتی به تدریج منتشر شد. بعدها با دسترسی به کتاب اصلی یعنی «نوشته ها درباره استعمار» چاپ مسکو، ترجمه کاملتری را در سال 2008 با حفظ عنوان قدیمی «استعمار در آسیا» مطابق انتخاب ناشر فرانسوی منتشر کردم که شامل 32 مقاله و 8 نامه بود.

در اینجا ترجمه فارسی از منبع ترجمه فرانسوی «نوشته ها درباره استعمار» اثر کارل مارکس فردریش انگلس چاپ مسکو 1977 را در کاملترین نسخه در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار می دهم. برای ترجمه عنوان کتاب، من «گزیده نوشته ها درباره استعمار» را ترجیح دادم. با وجود این، باید یادآوری کنم که فقط از ترجمه یکی از نامه ها به دلیل پیچیدگی متن، برای اجتناب از سوء ترجمه قطع نظر کردم.

صفحه آرائی: پیش از این در انتشار ترجمه قدیمی پاورقی ها در پایان مقاله ها تنظیم شده بود که کار دسترسی به آنها را برای خواننده کمی مشکل می کرد، در اینجا پاورقیها یا یادداشت ها در پائین هر صفحه قید شده، به همین علت فرمای وورد محافظت شده را انتخاب کردم زیرا با حرکت موشواره پنجره پاورقی روی

¹ Gérard Filoche سندیکالیست، شخصیت سیاسی فرانسوی، بازرس کار. او تروتسکیست است. با او مانتیه روزنامه حزب کمونیست فرانسه و مدیا پارت همکاری می کند. او کتابهایی در زمین حقوق کار و مه 68 منتشر کرده است.
² Du colonialisme en Asie : Inde, Perse, afghanistan. Editions Mille et une nuits. 2002

خطوط متن باز می شود، در حالی که در فرمای پی دی اف این امکان وجود ندارد.

درباره پاورقی ها: در کتاب اصلی 210 یادداشت در پایان کتاب آورده شده ولی در ترجمه فارسی تعداد آنها به 713 می رسد، علت این است که مترجم فارسی ضروری دانسته تا اسامی خاص را به لاتین یادآور شود و یا توضیحات دیگری را نیز اضافه نماید.

در برخی یادداشتها شماره یادداشت کتاب مرجع قید شده ولی در همه موارد این قاعده را رعایت نکرده ام به این علت که این موضوع در بین راه بفکرم خطور کرد...

نکته آخر مربوط است به پاورقی های مقاله «افغانستان» (مقاله شماره 28): همه پاورقی های این بخش به همکاری و تصحیح استاد قدیمی تاریخ، سید حسین موسوی از سایت افغانستان آزاد/آزاد افغانستان انجام گرفته و مترجم فقط تنظیم آن را به عهده داشته است. جملات ایشان در داخل گیومه مشخص شده است. این پاورقی برای مقاله «افغانستان» برای تصحیح اشتباهات انگلس از دیدگاه رفیق سید حسین موسوی ضروری بوده است. بخش دیگری از تصحیحات ایشان در خود متن بعضاً داخل پرانتز و گیومه گنجانده شده، و خاصه درباره تلفظ صحیح برخی واژگان باید از ایشان سپاسگذاری کنیم. استاد تاریخ برای توضیحاتشان تأکید داشتند که مراجعات او را به اعتبار کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر علام غبار تلقی کنیم. صفحات 565-573 نشر مرکز نشراتی میوند سال چاپ 1380 هجری خورشیدی.

درباره کپی رایت و نافرمانی مدنی: ابتدا باید یادآور شوم که کتاب حاضر همچنان زیر پوشش کپی رایت قرار دارد و از محتوای مهلت قرارداد آن بی اطلاع هستم. زیرا برخی کتابها پس از مدتی از زیر پوشش کپی رایت خارج می شود و به عرصه عمومی می پیوندد، و بر این اساس برای ترجمه آنها نیازی به مجوز ناشر یا مالک کتاب نخواهد بود. پیش از این با کشف مجدد قوانین کپی رایت خودم را مجبور دیدم تا حل مسئله کپی رایت، برای حذف همه کتابهایی که ترجمه و در انترنت به رایگان منتشر کرده بودم اقدام نمایم. با تلاشهای بعدی برای کسب مجوز از خانه های انتشاراتی توفیقی بدست نیاوردم بجز یک نمونه استثنائی و آن هم نه برای کارهای انجام شده بلکه برای ترجمه یک کتاب جدید.

روشن است و همه می دانیم که جهان ما جهان یکپارچه ای نیست، و این امر نیز از قانون عیلتها پی روی می کند. ولی کدام؟ از یکسو جهان قدرتهای مالی و سیاسی-اجتماعی (...) و از سوی دیگر جهان فقر و خفقان. جهان ما در عین حال جهان لابی ها و دار و دسته هائی ست که اهداف خاصی را - ولی اینبار به شکل متحد و یکپارچه - و بقول زوج پژوهشگر فرانسوی در مرکز پژوهشهای علمی فرانسه که بوژوازی فرانسه را از دیدگاه جامعه شناسی مورد بررسی قرار داده اند، میشل پنسون و مونیک پنسون - شارلو³: «آنان اتفاقاً بین خودشان و برای حفظ منافع خودشان خیلی کمونیستی رفتار می کنند و به ماهیت طبقاتی خودشان آگاهند»

³ Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot

و خلاف ظاهر که نظریهٔ جنگ طبقاتی را غالباً به کمونیستها نسبت می دهند، «جنگ طبقاتی را خود بورژواها آغاز کرده اند و از هیچ خشونت‌تی برای حفظ و توجیه منافع و امتیازاتشان دریغ نمی کنند، ... و حتا ادعا کرده اند که در شرف کسب پیروزی در این جنگ هستند»⁴. این طبقه برای تثبیت و گسترش نظم نوین جهانی از «خدا-پول»⁵ یعنی پولی که الیگارش‌ی همواره در مبادلات ناعادلانه انباشت کرده و در اختیار گرفته، با اتکا به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و سرمایهٔ اجتماعی (به مفهومی که بورديو تعريف کرده است - یعنی ساخت و سازهای معنوی و نمادینهٔ طبقهٔ برتر و نخبه که سرانجام همواره علاوه بر تحمیل ایدئولوژی طبقاتی خودشان به تصاحب پسته‌های کلیدی تا تصرف خود دستگاه دولت ادامه می یابد. قوانین را نیز همین طبقه برای تضمین و حفاظت از منافع خصوصی خودشان می نویسند ولی همواره به نام منافع عمومی) - و کل این ساخت و سازهای طبقاتی به مثابه یک سلاح ترکیبی علیه توده ها و به شکل غیر مستقیم در آینده «شاید» برای کشتار جمعی بخش مهمی از جمعیت جهان که از سوی این از ما بهترانها زیادی تشخیص داده شده اند به کار بسته خواهد شد (به گفتهٔ میشل پنسون و مونیک پنسون شارلو و بسیاری دیگر).

بی گمان کتاب حاضر پرورنده بسیاری خوبی ست تا دریابیم که چنین نظمی چندان هم نوین نیست و اصل و اساس آن دست کم در همان نخستین انقلاب صنعتی بنیانگذاری شده [مراجعه شود به مقالهٔ شمارهٔ 50، کارل مارکس. ماشینیسیم و صنایع بزرگ] و در واقع ما وارث جهانی هستیم که به دو نیمه تقسیم گردیده و همین امر واقع سرگذشت ما را رقم می زند و در گذشته های خیلی دورتر از دوران ما تعیین شده و شاید سبب اصلی برخی بن بسته‌های ما در زندگی روزمره بوده است: جهان صنعت و انباشت سرمایه، و جهان مواد اولیهٔ خام و فقر توده های مردم و سپس کارگران روزمزد که هرگز حتا در حد یک برده از امنیت اقتصادی برخوردار نبودند و هنوز هم نیستند، جنگ و آوارگی تا ماجراجویی در مهاجرت برای نجات از جهنم نظم نوین سرمایه داری تا اعماق مدیترانه در دوران ما که تنها ماهی ها مسافران را به یاد می آورند... بی گمان جغرافیای سیاسی که این چنین مرزبندی شده نمی تواند در زندگی روزمرهٔ ساکنان شمال و جنوب جهان بی تأثیر تلقی شود.

در اینجا مختصر می گویم و فقط می خواهم خاطر نشان کنم که به دلیل وضعیت بن بستی که برای انتشار صرفاً مجازی و رایگان ترجمه هاییم با آن روبرو شدم، ابتدا جواب های منفی ناشران ایرانی و سپس بی اعتنائی و تکبر ناشران فرانسوی، و چون که در فرانسه زندگی می کنم موضوع کپی رایت را نمی توانستم مثل ناشران ایرانی در ایران ندیده بگیرم. با آگاهی از خطای ناآگاهانه ام که ترجمهٔ فارسی را از کپی رایت معاف می پنداشتم و از بیم مجازات‌هایی که ناظران و حافظان مالکیت خصوصی تا مالکیت خصوصی اندیشه، ادبیات، هنر... کپی رایت برای متخلفین در نظر گرفته اند تا جایی که از دستم بر می آمد، همانگونه که در بالا اشاره کردم، در یک بازهٔ زمانی کمابیش طولانی در انترنت به حذف ترجمه های که در گذشته منتشر کرده بودم اقدام کردم. امیدوار بودم با تماس با خانه های انتشاراتی و کسب مجوز به شکل قانونی از موانع عبور کنم، با آگاهی به این امر که متأسفانه جهان کتاب در جامعهٔ ایرانی (دست کم برای نویسندگان و مترجم غالباً خارج از محافل

⁴ این جمله ها عصاره ای ست از گفته ها و نوشته های این زوج جامعه شناس بی بدیل که همیشه همه نوشته ها و بررسی هایشان را با هم امضا می کنند.

⁵ Dieu Argent

قدرت) یک مقوله اقتصادی نیست (...).

عادت فکری رایج در وادی دین در ایران که مهمترین کتاب آن برای خواندن و فهمیده شدن و خاصه نقد نمی تواند مطرح باشد، بنظر می رسد که به همه ادبیات گسترش یافته است. و کمتر کسانی هستند که به خواندن و سپس نوشتن نیاز بنیادی احساس می کنند. خلاف تصویری که می توانیم درباره ایرانیان در خارج از ایران و در بطن کشورهای میزبان اروپائی داشته باشیم، این خصوصیت غیر اقتصادی کتاب فارسی و اصولاً فعالیتهای فرهنگی و هنری خیلی برجسته تر بنظر می رسد. و هر چه در این زمینه مشاهده می کنیم بیشتر به مقولات سیاسی و توطئه آمیز و ایدئولوژیک تعلق داشته و برای اهداف غیر فرهنگی و حتا ضد فرهنگی به کار بسته می شود (نوعی شوفاژ در سرمای مبادلات تجاری و توطئه های سیاسی).

در نتیجه شکست تلاشها... که این صاحب کاران جهان کتاب به حاصل سالها کار این برده حقیق که یگانه آرزوی آزادی ست لطف کنند... و اجازه دهند که دست کم این کارها به شکل رایگان در دسترس علاقمندان قرار گیرد که شاید از بین همان «تقریباً» 2000 نفر کتاب خوان دائمی از جمعیت 82 میلیونی ایران فراتر نباشد... غافل از این که دیر آمده بودم و جهان پیش از من در دوران نخستین انقلاب صنعتی مرزبندی شده بود، برج و باروها، استحکامات حائل طبقاتی و جغرافیای سیاسی با رنگ آمیزی توطئه و تبنانی «قانونی»، حتا با گاز اشک آور، کامیون آب پاش، فلاش بال و پیامدهای خسارت بار جسمی و جانی این گونه ابزارهای سرکوب در بطن کشورهای مدرن اروپائی علیه حتا خود مردم اروپا... و خصوصاً فقدان سلاحی به نام پول به این سادگی ها ویزای عبور به جهان آزاد، شاهراه اطلاعاتی انترنت و کیک خامه ای را صادر نمی کردند، و صادر نکردند. کتاب یعنی زبان، و زبان یعنی ابزار قدرت و حکومت، در نتیجه طبقه حاکم به سادگی این ابزار را در دسترس عموم قرار نمی دهد. زبان ابزار قدرت است و باید در انحصار طبقه حاکم باقی بماند. به گفته ژان دوبوفه طراح و نقاش فرانسوی در کتاب «فرهنگ خفقان»⁶ «برای طبقه حاکم هنرمندان و نویسندگان بیشتر از تعداد انگشتان یک دست نباید باشد» و همین نسبت نیز برای عموم ناآگاه و ناخودآگاه امری طبیعی بنظر می رسد، البته از روی خطا. زیرا منافع عمومی چنین تبعیض یا محدودیتی را در عرصه فرهنگی بر نمی تابد.

امروز حتا در ایران که کپی رایت جای چندانی ندارد، برخی برای انتشار خلاصه کتابها و یا فراهائی که می خواهند مورد بررسی قرار دهند و مانند اینها دچار مشکل هستند.

تقریباً ۲۰۰ سال پیش از این شوپن هاور کپی رایت را به تروریسم ادبی متهم کرد و گفت که این حقوق مؤلف و ناشر سرانجام ادبیات آلمان را از بین می برد. امروز بیش از هر دوران دیگری خدائی به نام پول فرمانروائی مطلق خود را تحمیل کرده و این روند، چنانکه برخی گمانه زنی کرده اند، الیگارشسی با استفاده از تمام امکاناتش، پس از تحمیل جنگ های پی در پی، تشویق و مدیریت تروریسم، با استفاده از ایجاد عمدی تغییرات محیط زیستی تا حذف فیزیکی بخش مهمی از جمعیت جهان که از دیدگاه این «خدا» زیادی تشخیص داده شده پیش خواهد رفت. البته باید دانست که این دلیل و برهان متعلق به امروز نیست، عقبه تاریخی این نظریه

⁶ Jean Dubuffet. Asphyxiante culture. Les Editions de Minuit

درباره ضرورت جمعیت زدائی را مارکس در «قانون عمومی انباشت ثروت» (مراجعه کنید به مقاله شماره 51 کتاب حاضر) در بررسی وضعیت ایرلند بروشنی توضیح می دهد، زمینداران و سرمایه داران انگلیسی با استناد به نظریات توماس مالتوس ادعا می کردند که فقر ایرلندی ها ناشی از ازدیاد جمعیت آنان است، ولی در واقع عامل اصلی فقر ایرلندیها همانا اربابان زمین بودند که ایرلند را به توبره کشیده بودند.

پس از یادآوری فقر ایرلندیها و قحطی های ایرلند، هند، هند غربی و ایران و خیل قربانیان در دسته های میلیونی که دامن زدن به آن صرفاً با سلاحی به نام پول (مخوف ترین سلاح در جنگ طبقاتی) بدست حکومت انگلیسی ها و مهاجرت به اعماق مدیترانه ... به بحث درباره نافرمانی مدنی و مقابله با قوانین کپی رایت ادامه می دهیم. کپی رایت به شکلی که امروز وجود دارد، حرف آخر را به پول و قدرت سیاسی سپرده است و در خروجی آن احتمالاً چند نویسنده و هنرمند زیر چشمان حسابرگ آتالنتیستها میلیونر می شوند که غالباً نمایندگان ایدئولوژی الیگارشی هستند. و پول و قدرت سیاسی هم یعنی آن چیزی که به ویژه نویسندگان ایرانی در اختیار ندارند و این امر نیز حاصل فرآیندهای سیستمیک در جامعه ایرانی است. در ایران خلاف اروپا یا ژاپن نویسندگان و هنرمندی که با کار خود تأمین معاش داشته باشد حتی در سطح بسیار نازل وجود ندارد مگر آنهایی که پشت ویتترین هستند. البته تمرکز روی ایران اشتباه است زیرا «فرهنگ» برای عموم در بستر نظم طبقاتی و حاکمیت پول⁷ همیشه و در همه جای کره خاکی به مانع برخورد می کند، و چنین وضعیتی در حالی است که خصوصاً مصلحانه اجتماعی و از جمله روانکاوان که در رویدادهای فاجعه بار معاصر به صحنه رسانه های غربی دعوت می شوند، عموماً برای مقابله با خشونت، بزهکاری، گسترش تروریسم از تشویق خلاقیت و والاگرایی در سطح عمومی حرف می زنند. ولی متأسفانه با وجود چنین محدودیتهایی که غالباً به ضرورت حفظ منافع طبقاتی بستگی دارد، بیم آن می رود که این راهکارهای مصلحانه، متمدنانه و روانکاوانه صرفاً در سطح تبلیغات توخالی و فریبنده باقی بماند. و از این مهمتر شاید هم که چنین خشونت‌هایی که به اعلام وضعیت اضطراری در برخی کشورهای اروپائی مانند فرانسه انجامیده به شکل ناباورانه ای جزئی از شگردهای مدیریت تروریسم از سوی طبقات حاکم باشد. تا متعاقباً خشونت طبقاتی را به جای موازین امنیت عمومی و قانونی سازی نقض حریم خصوصی شهروندان و آزادیهای گوناگون در قانون اساسی خودشان ابدی سازند.

سرانجام نتیجه می گیریم که ادبیات، هنر، آموزش، خلاقیت، کار و تولید، میراث فرهنگی در جایگان ستون فقرات تمدن مثل خیلی چیزی های دیگر و حتی به سادگی مثل خود زندگی به قدرت مالی و سیاسی و به یک عده قلیل از صاحبان امتیازان تعلق می گیرد که با «خون اشرافیت جاری در رگهایشان» بر اساس نوعی «انتخاب طبیعی» به گروه برگزیدگانی تبدیل شده اند که باید بر همه جهان حکومت کنند. این موضوع در بحث درباره گسترش بخش خصوصی نیز حائز اهمیت است زیرا همین خصوصی سازی هاست که با انحصار امور استراتژیک به بخش خصوصی و پست های کلیدی به ابزاری در دست همین طبقه «برتر» برای سرکوب توده ها تبدیل می شود. به سخن دیگر ما با نوعی گروگان گیری اعلام نشده و زیرکانه در سطح توده ها روبرو هستیم.

⁷ ploutocratie

من به مثابه یک راه حل شخصی برای انتشار انترنتی و رایگان ترجمه هایم و برای مقابله با این وضعیت، نافرمانی مدنی را بخودم پیشنهاد می کنم. بحث کپی رایت و مسائل و مشکلات آن حتا در ایران کمابیش رایج است، در جایی موضوع «دزدی ادبی» مطرح شده بود و حتا ناشرانی که برای انتشار ترجمه هایشان حق مؤلف و ناشر اصلی را نپرداخته اند، کپی رایت را ناظر بر ترجمه های خودشان می دانند. مسئله «دزدی در ادبیات» بحث مفصلی ست، بی گمان در اصل تمام ادبیات دزدی و به عبارتی خاص دزدی ادبی ست. هیچ نویسنده ای مالک فرهنگ واژگان و جملاتی که می نویسد نیست، همه آگاهانه و خاصه ناآگاهانه عاریتی و برگرفته شده از جایی ست؛ ۷۵٪ نوشته های شکسپیر به خود او تعلق ندارد، یا مستقیماً کپی کرده و یا نوشته های پیشینیانش را تغییر شکل داده، این نوع کارها اساساً در آن دوران رایج بوده. فقط ۲۵٪ تا ۳۰٪ نوشته های او واقعاً بخود او تعلق دارد. با وجود این اثری به قامت هملت را نوشته است.

ولی امروز کپی رایت عملاً به این معناست که بورژوازی در سطح بین المللی می خواهد زبان، شناخت، دانش، آموزش... را مانند قدرت مالی و سیاسی بخودش اختصاص دهد. در قطعه ای که پیش از این با شتاب درباره همین موضوع زیر عنوان «در باب جهان کتاب» نوشته بودم، ترجمه های خودم را با بی خانمانها، کارتون خوابها و حتا گور خوابها در جهان کتاب مقایسه کرده ام. آنانی که به کار ترجمه پرداخته اند خیلی بهتر می توانند حدس بزنند که ترجمه یک کتاب 400 صفحه ای (و آن هم فقط روی صفحه کامپیوتر) و تبدیل آن به یک کتاب الکترونیک چه اندازه کار و دقت و پشتکار نیاز دارد، تا بعداً فقط به رایگان و به شکل ابهام آمیزی «اجتماعی سازی» شود و فقط در جهان مجازی در دسترس عموم قرار گیرد، در این صورت شما فقط می توانید با یکی دو تا پیغام مهرآمیز از سوی خوانندگان دلخوش باشید، زیرا خصوصاً از ایرانی ها و خیلی بیشتر نزد ایرانیان خارج از کشور انتظار زیادی نمی توانیم داشته باشیم که فقط متوجه جریان های تب آلود و غالباً موقتی و بی سرنوشتی هستند که قدرتهای مالی و سیاسی روی آن برای اهداف خاصی سرمایه گذاری کرده اند که با اهداف اصیل فرهنگی فاصله نجومی دارد. دوران گفتگوی تمدنها شاهد چنین تب 42 درجه ای بود که تعدادی نویسنده هنرمند ساختگی ایرانی را ناگهان به شهرت رساند و سرانجام در کوران جنبش سبز امپریالیستی فروکش کرد. با وجود این خسارات جانی جبران ناپذیری بر جای گذاشت، و حتا قتل ندا آقاسلطان بدست جنبش سبز و مدیریت اینگونه اعمال تروریستی برایشان کار ساز نشد هر چند که نمایندگان طبقاتی آن بعدها در ایران قدرت را قبضه کردند و تمام امور استراتژیک ایران حتا بندرگاه ها خصوصی سازی شد: آب، انرژی، پتروشیمی، معادن سنگ مرمر تا معادن نفت و گاز... و تقریباً هیچیک از رنگهای رنگین کمان اپوزیسیون که در واقع نگهبانان منافع استعماری و امپریالیستی در ایران اسلامی هستند هرگز به سفارش 31 میلیارد دلاری بوئینگ و ارباس از سوی رژیم حاکم، دستگاه دین اسلام و لیبرال سرمایه داری نمایندگان مستقیم امپریالیسم جهانی بعضاً با پاسپورتهای چند ملیتی در ایران اعتراض نکردند. در حالی که بچه دبستانی های ایران سالانه دائماً خاصه در فصل زمستان طعمه آتش غافلگیر کننده بخاری های عهد بوق می شوند. اخیراً در ماه دسامبر 2018 وزیر آموزش پرورش ایران «اسلامی» در آتش سوزی در مدرسه در پی خطا کار می گشت تا با مجازت او جلوی تکرار اینگونه فجایع را بگیرد و فراموش کرده بود که سالانه همینگونه آتش

سوزی ها با بخاری های اسلامی تکرار می شود که فن آوری آن متعلق به دوران کشتار فجیع مردم استخر است (29 هجری).

اجازه دهید اندکی به موضوع «نافرمانی مدنی» در فرانسه بازگردیم، بی گمان نویسنده های فرانسوی مثل نویسنده های ایرانی با باد هوا زندگی نمی کنند و چنین افرادی برای کاری که انجام داده اند باید حقوقشان به رسمیت شناخته شود. ولی گاهی بازشناسی اثر و نویسنده - متأسفانه - در حد بازشناسی معنوی باقی می ماند و تشخیص بازشناسی و تبعات وجه مادی آن پیچیده تر خواهد بود، خصوصاً ترجمه فارسی کتاب که خیلی به ندرت می تواند به مثابه مقوله ای اقتصادی مطرح باشد (و به شکل خیلی حادثری در زمینه ادبیات مارکسیستی در ایران حتی می تواند خطر جانی برای نویسنده و مترجم داشته باشد). به سخن دیگر بازشناسی اثر و نویسنده داخلی یا خارجی اجباراً و ضرورتاً از وادی خدا-پول فاصله می گیرد. با وجود این با تفکیک ضرورت بازشناسی اثر و نویسنده ای که هنوز در قید حیات به سر می برد، هر دو برای خزانه های فرهنگی کشورها خرج بر می دارد، یعنی باید خرج بردارد، زیرا حفظ و حراست از آثار بخودی خود انجام نمی گیرد. خلق آثار نیز روی هوا تحقق نمی پذیرد، و خیلی بیشتر زائیده ساخت و سازهای اجتماعی تاریخی ست تا چیزی مثل «نبوغ طبیعی». حتی اگر به نبوغ طبیعی هم معتقد باشیم به مدرسه و نانوائی نیاز خواهد داشت تا بتواند به ثمر بنشیند. اگر من برای مقاله ها و کتابهایی که تا امروز ترجمه کرده ام می خواستم به درآمد آن فکر کنم، هرگز نمی بایستی حتی یک مقاله ترجمه می کردم. این موضوع یک انتخاب شخصی و اختیاری نبوده و نیست بلکه به ساخت و سازهای اجتماعی و طبقاتی ایران و از سوی دیگر به وضعیت یک ایرانی ساکن فرانسه مربوط می شود که یکی از مراکز مهم تروریسم بین المللی و سلطنت طلبان ایرانی ست (البته بازرگانان ایرانی نیز سهم می برند). بازاری هم برای میان فرهنگی ایران و فرانسه وجود دارد (...). ولی همان گونه که پیش از این اشاره کردم این کارناوالها پاسخگوی مسائل زیر بنائی و دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر و گسترش شناخت نیست.

در اینجا جای آن دارد که به کتاب «خشونت ثروتمندان»⁸ و دیگر آثار زوج جامعه شناس پژوهشگر فرانسوی میشل پینسون و مونیک پینسون-شارلو اشاره کنم که به ویژگیهای اجتماعی طبقه ای پرداخته اند که «تخریب اجتماعی در سطح گسترده» جزء جدائی ناپذیر راه و روش زندگی روزمره آنان در روزگار ما ست. وضعیتی که امروز در جهان کتاب به مثابه میراث و دست آورد فرهنگی وجود دارد نمی تواند و نباید اسیر قدرتهائی باقی بماند که در بهترین چشم اندازهایشان قتل عام بیش از نیمی از جمعیت جهان را زمزمه می کنند... به همین علت من نافرمانی مدنی را به مثابه ابزار کار موقتی برای مقابله با این وضعیت برای انتشار ترجمه هایم به کار می بندم. انگیزه اصلی من نیز اندازه گیری فاصله ام با جهان بشریت است. در نتیجه انتشار این ترجمه ها، اجتماعی سازی آن را در جهان مجازی می توانیم به عنوان گونه ای از فعالیت فرهنگی یا میان فرهنگی تلقی کنیم. چنین حرکتی پیش از آنکه یک نیاز اجتماعی باشد یک نیاز شخصی ست (...). که می تواند احتمالاً

⁸ Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot. LA VIOLENCE DES RICHES. Chronique d'une immense casse sociale. Editions La Découverte, Paris, 2013, 2014

دریافت اجتماعی نیز داشته باشد. بی گمان چگونگی این دریافت اجتماعی تنها به من بستگی نخواهد داشت و قضاوتی درباره آن نمی توانم داشتم. من فقط به کار خودم می پردازم. خلاف نظریه های بورژوائی، انسانها به کار و سازندگی نیاز بنیادی دارند. رئیس جمهور فرانسه امانوئل ماکرون در یکی از سخنرانی هایش گفته بوده که « عده ای موفق شده اند و عده ای دیگر که هیچ چیزی نیستند » که موجب اعتراضات گسترده ای شد تا جائی که بعداً خودش از گفته خودش اظهار ندامت کرد... البته اتفاقاً من نظریه ماکرون موافق هستم ولی نه در راستای حقانیت بخشیدن به الیگارشی (...). از دیدگاه من، موضوع یا انگیزه نافرمانی مدنی به یک آستانه اشاره دارد. زیرا آستانه ای هست که فراتر از آن انسان دیگر وجود ندارد، بلکه یک چیز دیگری است که شباهت زیادی به زامبی دارد (چون که زامبی ها هم خیلی شبیه انسانها هستند و همین موضوع مضطرب کننده و در عین حال جذاب است). چگونگی این نافرمانی مدنی نیز احتمالاً یک برساخته تاریخی در مبارزه طبقاتی خواهد بود یعنی چیزی است که احتمالاً به تدریج شکل می گیرد.

می گویند « هر که باد می کارد طوفان درو می کند » طوفان یا گردباد با قدرت F4 یا F8 در هر صورت مسئله بر سر جنگ طبقاتی است که به ما تحمیل شده و در این پستی که من به شکل اختیاری و مستقل در آن موضع گرفته ام، به عنوان یکی از نمونه های نوع بشر از موگادیشو تا پاریس در آغاز سال 2019 به وظیفه ای که خودم برای خودم تعیین کرده ام یعنی دفاع در مقابل حمله زامبی ها ادامه می دهم. اگر کپی را با آرمان خدا-پول بر آن است تا ما را به زامبی تبدیل کند («که هیچ چیزی نباشیم») که ما پس از گذار به زامبی متعاقباً خودمان تمدن را زیر دندانهایمان پاره پاره کنیم، به هر وسیله ای باید علیه این تهاجم وحشیانه از تمدن دفاع کنیم. این مبارزه یگانه راه زنده ماندن ما به مثابه بازمانده هائی سرگردان در فروپاشی جهان و به مثابه نمونه هائی از نوع بشر در دوران حاکمیت الیگارشی با خون اصیل اشراف زاده و حتا قدیس است. و هرگز تصور نکنیم که زامبی ها خیلی از ما به دور هستند، نه هرگز، فاصله بین زامبی ها و انسانها بسیار حساس است. اینجا، این آستانه بحران زده و حساس همانجائی است که زیر چشمانمان به شکل روزمره مثل برخی برنامه های رایانه ای بروز می شود، یعنی آستانه ای که فراتر از آن دیگر انسان نخواهیم بود. به همین علت نیز بود که من پیش از اجرای چنین طرحی برای مقابله با حمله زامبی ها، کتاب «خرده فلسفه زامبی» نوشته ماکسیم کولمب را بفارسی ترجمه کردم و به زودی منتشرش خواهم کرد، البته اینبار با اجازه انتشارات دانشگاهی فرانسه و استقبال و تأیید نویسنده این کتاب.

از فلسفه زامبی تا تاریخ استعمار و استثمار فاصله چندانی وجود ندارد و می توانیم آن را در آغاز و یا ادامه گزیده نوشته ها درباره استعمار مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

بی گمان، نافرمانی مدنی بی قانونی نیست، بلکه کاملاً بر عکس، نافرمانی عین مدنیت و نقد مدنیت است. نافرمانی مدنی خواستار قانونی برتر و مناسبتر - در اینجا - برای فعالیت ادبی و فرهنگی است. قوانین کپی رایت باید در راستای دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر، آموزش، شناخت، تحول یابد. در اینجا قصد ندارم بیش از این پر حرفی کنم: [چگونگی فعالیت فرهنگی و هنری در ایران و یا در فرانسه و بطور کلی در خارج از کشور در متن جوامع میزبان]، گرچه تا کنون نیز مقاله هائی را با عجله درباره مشکلی به نام کپی رایت منتشر

کرده ام، ولی در اینجا به همین یک نکته بسنده می کنم: روشن است که نافرمانی مدنی به مفهوم نفی قانون نیست بلکه کاملاً بر عکس به هدف تضمین و تنظیم عادلانه و مؤثر تر آن خاصه در زمینه فعالیت‌های فرهنگی در گسترده ترین مفاهیم آن می باشد. من معتقدم که حقوق ناشر و نویسنده باید رعایت شود، آثار باید حفظ شود، ولی حقوق مترجم و فعال اجتماعی فرهنگی حقیقی (حقیقی یعنی خارج از محافل قدرت) و ترجمه به مثابه یک فعالیت میان فرهنگی در شرایط اختناق و با جود تبعیض های مربوط به جغرافیای سیاسی نیز باید محاسبه و رعایت شود. و وقتی قوانین برای فعالیت‌های فرهنگی و والاگرایانه به مانع تبدیل می شود، معنایش این است که در این قوانین اختلالی روی داده است و باید باز خوانی شود.

علاوه بر این می دانیم یا نه که وضعیت کارهای فرهنگی هنری و ادبی و حتا علمی در جامعه ایرانی و به همین گونه ایرانیان مقیم کشورهای غربی با جوامع غربی کاملاً متفاوت است و تعلقات مرز جغرافیای سیاسی و تقسیم بندی های دوران انقلاب صنعتی و انقلاب‌های بعدی و استعمار به ویژه در دوران حاکمیت پول برای هر یک از ما موضوعی نیست که با تغییر کشور کاملاً ناپدید شود. و این موضوعی است که کمتر درباره آن می دانیم و کپی رایت به هیچ عنوان توجهی به این تفاوتها ندارد.

لازم به یادآوری است که من یک مترجم و نویسنده کاملاً مستقل هستم (مستقل غیر رسمی و غیر حرفه ای - چون که در فرانسه نویسندگان ناشر مستقل رسمی و حرفه ای نیز وجود دارد -) و از هیچ منبعی برای انتخاب کتاب یا مقاله برای ترجمه نه سفارش می گیرم و نه حقوق. به هیچ گروه و حزب و شرکت تجاری، دین و مذهب، فرقه و طائفه و ایل و قبیله هم تعلق ندارم. کارهایم را مثل گذشته به رایگان در اینترنت منتشر می کنم ولی این بار با قید نافرمانی مدنی از قوانین کپی رایت که ناظر بر ترجمه آثار است.

مختصری درباره «گزیده نوشته ها درباره استعمار»: این مجموعه گزیده هائی از مقاله های کارل مارکس و فردریش انگلس را در بر می گیرد که این دو بزرگ مرد علوم انسانی بین سالهای 1853 و 1857 نوشته اند و اغلب آنها در نیویورک دیلی تریبون منتشر شده است. نام روزنامه و تاریخ هر یک از مقاله ها در متن قید شده است. فعالیت روزنامه نگارانه مارکس و انگلس دست کم به سال 1842 باز می گردد، یعنی وقتی که برای Gazette Rhénane می نوشتند که نشریه دموکرات ها و اصلاح طلبان افراطی بود و با اقتدارگرایی دولت پروس مبارزه می کردند. این نشریه در آن دوران صفحاتی را نیز به روشنفکران اختصاص می داد، در نتیجه مارکس و انگلس در چارچوب چنین فعالیتی با یکدیگر آشنا شدند.

درباره بخش دیگر این مجموعه باید از فرازهای یاد کنیم که بر اساس مضمون «استعمار» از کتاب سرمایه برگرفته شده است. آخرین بخش کتاب شامل نامه ها و یا گزیده نامه های مارکس و انگلس است که در بازه زمانی 2 ژوئن 1853 تا 10 نوامبر 1894 واقع شده است.

حمید محوی

پاریس/6 ژانویه 2019 mahvihamid@gmail.com

۱- یادداشت‌ناشرین انتشارات پروگرس، مسکو ۱۹۷۷

مجموعه حاضر بخشی از آثار کارل مارکس و فردریش انگلس است که به بررسی مسائل مختلف تاریخ استعمار اختصاص دارد. در این مقالات با دقت علمی و تحلیل مارکسیستی به دلایل اقتصادی که انگیزه دولت‌های سرمایه‌داری برای تشکیل مستعمرات بوده پرداخته شده است. مارکس و انگلس در این نوشته‌ها پیوندهای ناگزیر استعمار و نظام سرمایه‌داری را به روشنی بررسی کرده‌اند، و در افشای استثمار اسفناک اهالی مستعمرات توسط انگلستان، فرانسه و دیگر دولت‌های سرمایه‌داری کوشیده‌اند. مقالاتی که در اینجا گردآوری شده، بُرد عظیم تاریخ جنبش‌های رهائی بخش ملت‌های تحت ستم را به شکل بارزی نشان داده و چشم‌انداز سیر تحولی شان را ترسیم کرده است.

نخستین بخش این مجموعه شامل عمده مقالاتی است که غالباً در سالهای 50 در قرن نوزدهم به رشته تحریر درآمده و مصادف است با آغاز جنبش‌های گسترده و توانای توده‌های مردم آسیا علیه استعمارگران.

سال 1853 مارکس شماری از مقالاتش را درباره هند در نیویورک دلی‌تریبون، روزنامه ترقی‌خواه آمریکائی بچاپ رساند، و به این ترتیب نقاب از چهره ریاکارانه و بربریتی برداشت که جزء لاینفک تمدن بورژوائی بود. مارکس در بررسی مراحل مختلف سیاست بریتانیا در هند، نشان می‌دهد که چگونه در راستای منافع خود خواهانه طبقات حاکم انگلستان ساخت و سامان یافته بوده است. مقالات «استیلای بریتانیا در هند»، «دولت هند» و چند مقاله دیگر، چشم‌انداز هولناک ظلم و ستم و فقری را ترسیم می‌کند که استعمارگران بر مردم هند تحمیل کرده بودند. مارکس می‌گوید، بی‌هیچ تردیدی عمق جراحی که انگلیسی‌ها به هند وارد آوردند، هندوستان هرگز در تمام طول تاریخ بخود ندیده بود.

در این نوشته‌ها مارکس و انگلس سیاست استعماری فرانسه و غیر انسانی بودن استعمارگران فرانسوی و بی‌رحمی و سفاکیشان را در سرزمین‌های اشغالی افشا می‌کنند.

در سال 1857 انگلس در مقاله‌ای زیر عنوان «الجزایر» می‌نویسد: «از نخستین روزی که فرانسه الجزایر را اشغال کرد تا کنون این کشور بینوا به صحنه دائمی خون‌ریزی، چپاول و خشونت تبدیل شد. فتح هر یک از شهرها، بزرگ و کوچک به بهای قربانی کردن بسیاری به وقوع پیوست.

قبایل عرب و کبیل که به اصل استقلال و آزادیشان دلبستگی خاصی داشتند و نفرت از سلطه بیگانگان نیز یکی از اصولی است که نزد آنان از خود زندگی والاتر بنظر می‌رسد، سرانجام در پی تهاجمات سهمگین در هم کوبیده شدند و خانه و کاشانه محصولاتشان طعمه آتش شد و بازماندگانشان یا از دم تیغ گذشتند و یا قربانی فجیع‌ترین و هولناک‌ترین خشونت‌ها شدند.» زمانی که در سال 1857، مردم هند علیه استعمارگران بریتانیائی دست به شورش زدند، مارکس و انگلس روند مبارزات آزادیخواهانه هندیان را به دقت پی‌گیری کردند و چندین مقاله تحلیلی از شیوه طغیان مردم هند بچاپ رساندند و دلایل آنرا نیز نشان داده و خصوصیت ملی آنرا در نقطه مفصلی با «نفرت عمومی علیه برتری بریتانیا نزد بزرگترین ملت‌های آسیائی» را ترسیم نمودند. برخی از این نوشته‌ها در همین مجموعه ارائه شده است.

مقالات متعددی به چین اختصاص دارد. از اولین جنگ تریاک در سالهای 1842_1839، واحدهای نظامی بریتانیا، و به همین منوال نیروهای مسلح فرانسه و ایالات متحده آمریکا چندین بار به چین حمله کردند تا پس از به زانو درآوردن این کشور آن را به مستعمرات خود ضمیمه کنند. مارکس مقالاتی تحت عناوین «جنگ بریتانیا در چین»، «جنایات انگلیس در چین»، «تجارت تریاک» و امثال اینها را به مناسبت دومین جنگ تریاک نوشته است که انگلیسی‌ها در سال 1856 آغاز کردند. تجار قاچاقچی انگلیسی از طریق تجارت نفرت‌انگیز تریاک ثروت اندوزی می‌کردند، و «صنعت گران‌طماع انگلیسی» در بازار وسیع چین منافع سرشاری را به تاراج می‌بردند، و این بود انگیزه اصلی الیگاری سرمایه‌داری که به نام نامی منافعشان واحدهای نظامی بریتانیا را بین سالهای 1842-1839 و 1858-1856 و در 1860 به جنگ در چین فرستادند

و مردم صلح جو و آرام این کشور را به قتل رساندند و دست به غارت و چپاول زدند. مارکس و انگلس در مقالاتشان چگونگی تدارک مقاومت خلق چین علیه مهاجمان بیگانه را ترسیم می کنند و نشان می دهند که این خیزش مردمی تا چه اندازه جدی بوده است. انگلس در خصوص جنگ چینی ها علیه متجاوزین انگلیسی می نویسد: «این جنگ ملی بود و به هدف حفظ ملت چین بر پا شد.»

مارکس و انگلس در مقالاتشان مناسبات اجتماعی و نظام سیاسی چین را به شکل عمیقی مورد بررسی و تحلیل قرار می دهند که عبارتند از بررسی شورش تایی-پینگ ها⁹ که در سال 1850 آغاز شد، و به روشنی برای ما توضیح می دهند که این خیزش، انقلاب وسیع و گسترده دهقانان علیه فئودال ها و مهاجمان بیگانه بود. در مقاله «انقلاب در چین و در اروپا» مارکس از روابط بینابینی جنبش انقلابی اروپا و جنبش آزادیبخش خلق های آسیا حرف می زند، نظریاتی که متعاقباً لنین به مثابه اصول نظریه اتحاد طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری در مبارزه برای سوسیالیسم و توده های زحمتکش شرق استعماری و نیمه استعماری مورد استفاده قرار داد. منتخبی از کتاب سرمایه اثر مارکس که به مسائل و مشکلات استعمار می پردازد، در این مجموعه گنجانده شده است.

بخش آخر کتاب مرکب است از نامه ها و نوشته های پراکنده مارکس و انگلس که به شماری از مسائلی می پردازند که مربوط است به جنبش آزادیبخش ملی نزد خلق های استعمار شده و نیمه استعمار شده. تاریخ به روشنی محاسبات مارکس، انگلس و لنین را در مورد فروپاشی غیر قابل اجتناب نظام استعماری را تأیید کرده است. ما هم اکنون در عصری زندگی می کنیم که خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که قهرمانانه برای استقلال و آزادی خود مبارزه می کنند، به نتایج قابل ملاحظه ای دست پیدا کرده اند. نزدیک به یک میلیارد و نیم یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت کره زمین زنجیرهای بردگی و استعمار را از هم گسسته اند و دولت های مستقلی را به وجود آورده اند. همانگونه که برنامه جدیدی توسط P.C.U.S در بیست و دومین کنگره به تصویب رسید: «وجود نظام جهانی سوسیالیسم و تضعیف امپریالیسم به ملت های کشورهای آزاد شده اجازه می دهد تا باز زائی ملی خود را تحقق بخشیده و عقب افتادگی چند صد ساله خود را جبران کنند و استقلال اقتصادی خود را تضمین نمایند. خلق های جهان از پیشنهاد رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی، خروشچوف جهت الغای کامل نظام استعماری که در سپتامبر 1960 به سازمان ملل متحد تسلیم شده بود، به گرمی استقبال کردند.

در وضعیت کنونی، آثار مارکس و انگلس که در اینجا گردآوری شده از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چنین آثاری می تواند به مثابه ابزار کار تحلیلی بسیار مناسبی برای تحلیل و درک رویدادهای جهان معاصر کاربرد داشته باشد.

⁹ tai- pings

۲- کارل مارکس و فردریش انگلس : منتخبی از ایدئولوژی آلمانی

...کارگاه های صنعتی و جریان تولید بطور کلی گسترش شگرفی به خود گرفت و موجبات اصلی چنین واقعه ای از توسعه بازرگانی ای بر می خاست که از یک سو کشف آمریکا و از سوی دیگر گشایش راه دریائی هند شرقی فراهم آورده بود. محصولات تازه ای که از این کشورها وارد می شد و خصوصاً انبوه طلا و نقره هائی که در جریان اقتصادی به جریان افتاده بود مناسبات طبقات مختلف اجتماعی را قویاً دچار دگرگونی ساخته و در نتیجه موقعیت صاحبان زمین (فئودال ها) و کارگران را شدیداً به مخاطره انداخته بود، گسیل ماجراجویان، استعمار، و گسترش بازاری که بیش از پیش ابعادی جهانی به خود می گرفت موجبات پیدایش عصر تازه ای را در سیر تحولات تاریخی فراهم ساخت. ولی در اینجا و در مجموع بیش از این نیازی به تأمل نداریم. استعمار کشورهای که اخیراً کشف شده اند برای منازعات بازرگانی ملت ها، یکی علیه دیگری انگیزه های تازه ای ایجاد کرده است و در نتیجه با شدت گسترش بیشتری می یابد...

...دومین مرحله در اواسط قرن هفدهم آغاز شد و تقریباً تا اواسط قرن هجدهم تداوم پیدا کرد. تجارت و کشتیرانی نسبت به کارگاه های صنعتی که در رابطه با مستعمرات نقش ثانوی داشتند با شتاب فزاینده تری گسترش یافتند. بر این اساس اندک اندک مستعمرات به مصرف کننده های عمده تبدیل شدند، و ملت ها به بهای مبارزات طولانی بازار جهانی را بین خود تقسیم کردند. چنین دورانی همراه است با گشایش قوانین دریانوردی و انحصارات استعماری. و رقابت بین ملت ها راه حل خود را در تعرفه، ایجاد ممنوعیت ها، انعقاد قرار داد جستجو می کرد و در آخرین کلام در برافروختن آتش جنگ و به ویژه جنگ های دریائی که سرنوشت رقابت های آنان را رقم می زد. نیرومندترین کشور در دریا، انگلستان است که برتری خود را در تجارت و کارگاه های صنعتی حفظ می کند. بنابراین، در این جا، تمرکز تنها در یک کشور - کارگاه صنعتی پیوسته توسط قوانینی که بازار داخلی (ملی) از فعالیت آن پشتیبانی می کنند و توسط انحصارات در بازارهای استعماری و تا جایی که ممکن است توسط گمرکات (دیفرانسیل) در بازار خارجی. تسهیل نمودن تغییر و تبدیل مواد خام در کشور (پشم و کتان در انگلستان و ابریشم در فرانسه)، و صادرات مواد خام اولیه ای که در داخل کشور تولید می شد را ممنوع کردند (پشم در انگلستان) و ممانعت هایی در تغییر و تبدیل مواد وارداتی ایجاد کردند (پنبه در انگلستان). ملتی که در زمینه بازرگانی دریائی و قدرت استعماری به موقعیت برتری دست یافته بود طبیعتاً ضامن گسترش کمی و کیفی کارگاه های صنعتی نیز بود.

۳- کارل مارکس و فردریش انگلس :

منتخبی از مانیفست حزب کمونیست

...کشف آمریکا و راه دریائی که آفریقا را دور می زد برای بورژوازی در حال رشد زمینه فعالیت تازه ای را فراهم ساخت. بازارهای هند و چین، استعمار آمریکا، مراودات بازرگانی در مستعمرات، افزایش راه های داد و ستد، و بطور کلی کالاها، پیشرفت های بی سابقه ای را در زمینه های بازرگانی، کشتیرانی و صنایع بوجود آورد که به گسترش سریع عامل انقلابی در بطن جامعه فئودالی در حال فروپاشی انجامید. شیوه تولید قدیمی فئودالی یا شرکت های صنعتی از این پس پاسخ گوی رشد فزاینده و گشایش بازارهایی نبودند که بی وقفه توسعه می یافتند. در نتیجه کارگاه های صنعتی جای خود را باز کردند. خرده بورژوازی صنعتی نمایندگان خود را برگزید، و تقسیم کار بین شرکت ها در عین حال موجب تقسیم کار در متن خود کارگاه شد. ولی بازارها پیوسته گسترش می یافتند و تقاضا نیز رو به فزونی بود. کارگاه ها به سهم خود در مقابل چنین تحولاتی ناکار آمد بنظر می رسیدند. بنابراین اختراع ماشین بخار موجب انقلاب در زمینه تولید صنعتی شد. صنایع سنگین اندک اندک جایگزین کارگاه های صنعتی شد، و خرده بورژوازی صنعتی نیز تبدیل به میلیونرهای صنعتی، رؤسای واقعی ارتش صنعتی شدند و بورژوازی مدرن را بوجود آوردند. صنایع سنگین بازار جهانی را بوجود آوردند که پیش از این با کشف آمریکا زمینه رشد پیدا کرده بود. بازار جهانی بسرعت و عمیقاً امور بازرگانی، کشتیرانی و ارتباطات را متحول ساخت. چنین تحولاتی به سهم خود به گسترش صنایع انجامید، و براساس تحولات و پیشرفت های صنایع و بازرگانی و کشتیرانی و راه آهن، سرمایه های طبقه بورژوا نیز ده برابر شد ولی در پشت صحنه طبقات دیگر به قرون وسطا سپرده شده بودند...

...با بهره برداری از بازار جهانی، بورژوازی برای تولید و مصرف در تمام کشورها خصوصیتی جهانشمول (جهان وطنی) قائل شد. در مقابل ناامیدی واپس گرایان، بورژوازی پایه صنایع ملی را از بین برد. صنایع قدیمی ملی به ورشکستگی گرایید و هر روز بیش از روز پیش ازهم فرو پاشید. بورژوازی صنایع جدیدی را ایجاد کرد که برای تمام ملت های متمدن به حکم مرگ و زندگی تبدیل شده بود. صنایعی که دیگر از مواد خام بومی استفاده نمی کرد، بلکه مواد اولیه ای را بکار می برد که از مناطق دور دست وارد می شدند و محصولاتی که بدین طریق به تولید می رسید نه تنها به مصرف داخل اختصاص داشت بلکه به تمام دنیا صادر می شد. علاوه بر نیازهایی که پیش از این صنایع ملی برآورده می ساخت، نیازهای تازه ای مطرح گردید که در تعلق دور افتاده ترین مناطق جهان بود. بنابراین انزوای منطقه ای و ملی به گسترش مناسبات جهانی، و وابستگی جهانی و بین المللی تبدیل شد...

...با پیشرفت سریع ابزارهای تولید و بهبود فزاینده وسایل ارتباطات، بورژوازی بربرترین ملت ها را به مسیر تمدن مدرن سوق داد. محصولات ارزان قیمت و توپخانه سنگین تمام حصارهای چین را در هم کوبید و بربرترین اقوامی را که با سرسختی با خارجی ها خصومت می ورزیدند، به تسلیم واداشت. و تا پای مرگ، ملت ها را مجبور ساخت که شیوه تولید بورژوائی را بکار ببندند و آنها را واداشت تا به اصطلاح تمدن بورژوائی را سرمشق خود قرار دهند، به این معنا که آنها نیز به بورژوا تبدیل شوند. به سخن دیگر بورژوازی جهان را از روی تصویر خود ساخت و سامان داد...

۴- کارل مارکی و فردریش انگلس :

منتخبی از اولین مجله انترناسیونال

... روایت جالبی هست که به میسیونر معروف آلمانی گوتزلاف^{۱۰} مربوط می شود، او مدتی را در چین به سر برده و یادآوری جمله معروف او در خاتمه این بحث چندان بیهوده به نظر نمی رسد. افزایش تدریجی و مداوم جمعیت در این کشور شرایط زندگی اجتماعی را برای اکثریت مردم با مشکلات متعددی مواجه کرده است. سپس انگلیسی ها آمدند و به زور آزادی بازرگانی را در پنج بندر تحمیل کردند. هزاران کشتی انگلیسی و آمریکائی در بنادر چین پهلو گرفتند و در مدت کوتاهی این کشور را با اجناس ارزان قیمت خود به وضعیت اشباع رساندند. صنایع چینی که در واقع در سطح صنایع دستی بود در رویارویی با ماشین از کار افتاد. و امپراتوری تزلزل ناپذیر چین در بحرانی عظیم فرو رفت. مالیات وارد صندوق نمی شد و دولت دچار ورشکستگی شده بود. مردم چین بیش از پیش طعم تلخ فقر را حس می کردند و در تجمعات عظیم توده ای دست به شورش می زدند و با مأمورین امپراتور بد رفتاری کرده و یا آنها را می کشتند، سرنوشتی که دامنگیر راهبان بودائی نیز شده بود. کشور رو به انحطاط می رفت و انقلاب خشونتباری همچون آتش زیر خاکستر تهدید می کرد. از همه بدتر، بین مردم شورشگر عده ای به انباشت ثروت در یک سو و فقر در سوی دیگر اشاره می کنند و بر این باورند که ثروت باید دوباره تقسیم شود و مالکیت خصوصی نیز باید مطلقاً حذف گردد. زمانی که میسیونر آلمانی گوتزلاف پس از بیست سال دوری از مهد تمدن به اروپا بازگشت، شنیده بود که یک عده از سوسیالیسم حرف می زنند و پرسیده بود که اینها از چه می گویند و سوسیالیسم یعنی چه ؟ وقتی موضوع را برایش تعریف می کنند، با وحشت فریاد می زند :

« پس من هیچگاه از این دکترین نفرت انگیز رهائی پیدا نکرده ام ؟ این عقاید دقیقاً همان نظریاتی هستند که از مدتی پیش بسیاری از بربرهای چینی آنرا فریاد می زنند ! »

فرض کنیم که سوسیالیسم چینی با سوسیالیسم اروپائی همان نسبتی را داشته باشد که فلسفه چینی با فلسفه هگل. با وجود این جای بسی خوشوقتی است که امپراتوری قدیمی، یعنی استوارترین دیوار جهان در ظرف هشت سال با گلوله های پنبه ای بورژوازی انگلیس به تحولات اجتماعی گسترده ای انجامید که نتایج آن برای تمدن اهمیت فوق العاده ای دارد. در آینده وقتی مرتجعین اروپائی ما پا به فرار گذاشتند و وقتی به پای دیوار چین رسیدند، روی دروازه هائی که به دژهای ارتجاع و محافظه کاری تمام عیار باز می شود، خواهند خواند :

جمهوری چین

آزادی، برابری، برادری

لندن، 31 ژانویه 1850

¹⁰ Gützlauff

۵- کارل مارکس : انقلاب در چین و در اروپا

20 مه 1853

روزنامه نیویورک دیلی تریبون، شماره 3794
14 ژوئن 1853

یکی از اندیشمندان برجسته و بی بدیل در نظریاتش پیرامون اصولی که معرف چگونگی جریانات و تحولات عالم بشریت است، برحسب عادتی که نزد اساتید یافت می شود و آن چنان که به رموز طبیعت آگاه اند، به تجلیل موضوعی می پرداخت که قانون وحدت اضداد می نامید¹¹.

مثل معروف قدیمی که می گوید «دو سر یک طناب به هم می رسند» به زعم او مشحون به حقیقتی بزرگ و گویا در همه عرصه های زندگی بود، و در عین حال امری بدیهی تلقی می شد و علاوه بر این فلسفه را نیز گریزی از آن نبود، همانگونه که ستاره شناسی نمی توانست نسبت به کشفیات بزرگ کپلر و نیوتن بی اعتنا بماند.

این پرسش که آیا وحدت اضداد اصلی جهانشمول هست و یا نیست، در هر صورت شاهد بسیار بارز آن را می توانیم در تأثیراتی که انقلاب چین¹² بر جهان تمدن باقی گذاشت، به روشنی مشاهده کنیم. چنین وجه نظری ممکن است عجیب و در عین حال تناقض آمیز به نظر رسد که قیام آینده توده های مردم قاره اروپا و جنبش آینده آنها به نفع آزادی های جمهوری خواهانه و رژیم با خصوصیته برجسته تر از نظر اقتصادی، بتواند به احتمال قوی به حوادثی بستگی داشته باشد که هم اکنون در سرزمین آسمانی و در قطب مخالف اروپا در شرف وقوع است. که حوادثی نظیر آنچه پشت دیوارهای چین روی می دهد بتواند از عوامل سیاسی موجود، و حتا بیش از تهدیدات روس واجد اهمیت باشد که ممکن است به جنگی همه گیر در اروپا بیانجامد. با این حال چنین امری به هیچ عنوان تناقض آمیز و دور از واقعیت نیست، و هر فردی که زحمت تحلیل چنین موقعیت هائی را به خود هموار سازد می تواند به درک آن نائل بیاید.

به هر دلیل اجتماعی و یا مذهبی و یا اموری که به امپراتوری و یا امور ملی مربوط می شود، مهم ترین مسئله از حدود ده سال پیش تا کنون این است که مردم چین دائماً در حال شورش به سر برده اند و هم اکنون در هیئت بلوائی عظیم پیش

¹¹ Hegel هگل

¹² در سال 1851 چین صحنه جنبش های ضد فئودالی بود که به جنگ دهقانان تبدیل شد. از ایالت کوانگ-سی Kouang-si در جنوب به مناطق مرکزی و تقریباً تمام بستر پائینی و میانه یانگ-تسه Yang-tsé گسترش یافت. شورشیان «سرزمین آسمانی صلح بزرگ» را بنیانگذاری کردند

(«T'ai-ping tan-ho») و نانکین Nankin را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. تاپینگ ها فئودال های منچوری را که در چین فرمانروایی می کردند بقتل می رساندند، مالیات ها را لغو کرده و زمین هایی را که تحت اختیار مالکین بزرگ بود تحت اختیار خود گرفته بودند. این جنبش همانند تمام جنبش های دهقانی در شرق هدف مذهبی نیز داشت : و راهبان معابد بودائی که مورد حمایت سلسله منچوری بودند دائماً مورد تهاجم آنها قرار می گرفتند. انقلاب مردم چین علیه فئودالیسم و مهاجمین خارجی بر پا شد ولی نمی توانست شیوه تولید فئودالی را از بین ببرد. «سرزمین آسمانی» صاحب منصبان خاص خود را ایجاد کرد که همین ها سرانجام با طبقات حاکم به توافق رسیدند. و به این ترتیب موجبات فروپاشی جنبش را فراهم آوردند. مداخلات آشکار انگلیس، اتازونی و فرانسه مهلک ترین ضربات را به انقلاب وارد ساخت. در آغاز چنین قدرت هایی با اعلام بی طرفی از سلسله منچوری حمایت کردند. در سال 1864 واحدهای نظامیشان در اتحاد با فئودال های چینی، جنبش دهقانی تاپینگ ها را تارومار کردند.

می روند. عاملی که موجب چنین انفجاری در چین شد، تریاک، یعنی این افیون سکرآوری بود که توپ های انگلیسی به زور به مردم چین تحمیل کرده بودند.

قدرت امپراتوری منچوری و ایمان خرافی به جاودانگی امپراتوری آسمانی در رویارویی با یگانهای مسلح انگلیسی از هم فروپاشید. به این ترتیب بربریت و انزوای غیر قابل نفوذ چین در رابطه با جهان تمدن در هم شکست، و شکافی ایجاد شد که از این پس به مدد طلای کالیفرنیا و استرالیا به گسترش مراودات انجامید. و همزمان، سکه نقره ای امپراتوری، که همچون خون سیال در رگهایش جاری بود، به سوی هند شرقی بریتانیا سرازیر شد.

تا سال 1830 تراز بازرگانی به نفع چین بود و پیوسته از هند و بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا پول نقره وارد چین می شد. ولی از سال 1833 و خصوصاً از سال 1840 صادرات نقره از چین به هند امپراتوری آسمانی را به ورشکستگی کشاند. و از همین رو بود که امپراتور قانون منع تجارت تریاک را به اجرا گذاشت، ولی با مقاومت سر سختانه ای مواجه شد. علاوه بر پیامدهای فوری این وضعیت اقتصادی، ارتکاب به اعمال غیر قانونی و بزهکاری در پیوند اجتناب ناپذیر با قاچاق تریاک، کارگزاران چینی در مناطق جنوبی را آلوده کرده بود. به همان نسبتی که امپراتور مظهر پدران برای تمام چین تلقی می شد، کارگزاران او نیز در مناطقی که به خدمت گماشته می شدند در چشم عوام از چنین مقامی سهم می بردند. ولی اقتدار پدران دولت که یگانه پیوند اخلاقی با کل نظام دولتی بود، به دلیل بزهکاری و آلودگی کارگزارانش با منافع سرشاری که در همکاری با قاچاقچیان تریاک نسبی می شد، اندک اندک رو به زوال رفت. چنین اموری بطور عمده در مناطق جنوبی به وقوع می پیوست که نخستین بارقه های قیام خلق چین نیز از آنجا برخاست. آیا باید یادآور شویم که به همان اندازه که تریاک حاکمیت خود را بر چینی ها تحمیل می کرد، به همان اندازه امپراتور و کارگزارانش نیز از حق حاکمیت برکنار می شدند؟ در نتیجه، به نظر می رسد که گوئی چرخ گردان تاریخ این مردم را چنان هدف گرفته بوده که تا پیش از آن که از خوابی چند صد ساله بربخیزند، ابتدا در عالم افیونی فرو روند.

واردات پارچه های پنبه ای انگلیسی و به اندازه کمتری پارچه کتان که تا پیش از این از اهمیت چندانی برخوردار نبود، در سال 1833 به سرعت افزایش یافت. چنین واقعه ای وقتی روی داد که انحصارات بازرگانی با چین از کمپانی هند شرقی به بخش خصوصی واگذار شد، و در سال 1840 حجم این کالاها باز هم افزایش یافت. زیرا کشورهای دیگر و به ویژه ایالات متحده آمریکا نیز هر یک سهم مراودات بازرگانی خود را با چین کسب کرده بودند. وارد کردن محصولات صنعتی خارجی در صنایع چینی همان اثراتی را داشت که پیش از این در آسیای میانه، در ایران و در هند به جا گذاشته بود. بنابراین در چین نیز نخ ریسان و پارچه بافان از رقبای خارجی خود خسارات بسیاری دیدند و به همان اندازه جامعه دچار تحول شد.

غرامتی که پس از جنگ خانمان برانداز در سال 1840 باید به انگلستان می پرداختند^{۱۳}، گسترش عظیم و بی حاصل مصرف تریاک، و سرازیر شدن فلزات گران بها برای خرید آن، تأثیر مخرب رقابت خارجی بر تولید کالاهای بومی، بزهکاری دستگاه دولتی، جملگی دو نتیجه بار آورده: فشار نظام مالیاتی افزایش یافت و در نتیجه تحمل ناپذیرتر شد و علاوه بر این نظام مالیاتی دیگری نیز به آن اضافه شد. به این ترتیب در پنجم اوت 1853 فرمانی از جانب امپراتور^{۱۴} به پکن و به نایت امپراتور

¹³ در اینجا موضوع به نخستین جنگ تریاک 1839_1842 بین انگلستان و چین مربوط می شود. این جنگ چین را به کشوری نیمه استعماری تبدیل کرد. تخریب ذخایر تریاک تاجران خارجی توسط مقامات چینی در کانتون Canton بهانه آغاز این جنگ بود. استعمارگران انگلیسی با فرصتی که شکست چین برایشان فراهم آورده بود، قرارداد نانکین Nankin را در تاریخ 29 اوت 1842 به چین تحمیل کردند. بر اساس این قرارداد بازرگانان انگلیسی از این پس مجاز هستند که از پنج بندر کانتون، آموی، فوتچنجو، نینگپو، شانگهای استفاده کنند و دفاتر نمایندگی ایجاد نمایند، جزیره هونگ کنگ برای همیشه در اختیار بریتانیای کبیر قرار گرفت و تعرفه های گمرکی به نفع انگلیسی ها تغییر کرد. و می بایستی که غرامت سنگینی بپردازد.

¹⁴ Hein-fong

و والیان مناطق جنوبی او-تشانگ^{۱۵} و هانگ یانگ^{۱۶} صادر شد که مالیات ها را بگیرند، ولی نه بیش از حد معمول، و گرنه «مردم بی چاره چگونه می توانند تحمل کنند؟». و امپراتور ادامه می دهد :

«بنابراین شاید ملت من در دوران محرومیت و فلاکت عمومی از تعقیب و خشونت مالیات بگیرها معاف شوند.»
چنین شیوه بیانی ما را به یاد اعطای امتیازات مشابهی می اندازد که در اتریش، یعنی کشوری که آن را چین آلمانی نیز نامیده اند، به سال 1848 اعلام شد.

همه این عواملی که در زوال کشور دخالت داشت، در کلیه امور اقتصادی، اخلاقی، صنعتی و ساختار سیاسی چین زیر آتش توپخانه انگلیس در سال 1840 ابعاد گسترده تری یافت و اقتدار امپراتوری را در هم شکست. چنین بود که امپراتوری آسمانی را مجبور ساختند تا با جهان زمینی رابطه برقرار سازد. در حالی که بقای چین کهن منوط به انزوای آن بود. انزوایی که با خشونت و با شرکت انگلیس به پایان کار خود رسید، مطمئناً می بایستی همانند جسدی مومیائی شده که تا پیش از این در تابوت نگهداری می شده در معرض هوای آزاد قرار گیرد. اکنون که انگلستان به انقلاب چین دامن زده است، از این پس پرسشی که می تواند برای ما مطرح شود این است که انگلستان در مقابل چنین انقلابی چه واکنشی نشان خواهد داد و پیامد آن برای اروپا چه خواهد بود. پاسخ به چنین پرسشی چندان مشکل نیست.

توجه خوانندگان ما غالباً نسبت به گسترش کارگاه های صنعتی انگلستان از سال 1850 جلب شده است. در بطن چنین توفیق شگفت انگیزی، تشخیص عوارض فوری بحران اقتصادی کاملاً روشن است. با وجود کالیفرنیا و استرالیا^{۱۷}، و با وجود مهاجرت عظیم و بی سابقه، اگر هیچ اتفاق غیر منتظره ای به وقوع نپیوندد، این جریان باید به مرحله ای بیانجامد که آهنگ گسترش بازار نتواند با گسترش کارگاه های صنعتی انگلستان انطباق یابد، و چنین اختلالی الزاماً به بحرانی منتهی خواهد شد که مشابه آن در گذشته نیز روی داده است. ولی اگر یکی از بازارهای بزرگ ناگهان دچار اختلال شود، ضرورتاً موجب تسریع بحران خواهد شد. بنابراین در حال حاضر شورش چین مشخصاً واجد چنین تأثیری در انگلستان است. ضرورت ایجاد بازارهای جدید یا گسترش بازارهای قدیمی یکی از دلایل اصلی کاهش سهام مرتبط به چای در انگلستان است، زیرا با رشد واردات چای به انگلستان، انتظار می رفت که صادرات محصولات صنعتی به چین افزایش یابد. از اینرو، ارزش صادرات سالیانه بریتانیای کبیر به چین، پیش از الغای انحصارات کمپانی هند شرقی در سال 1833، تنها بالغ بر 600000 لیور استرلینگ بود، در سال 1836 این حجم به 1326388 لیور، در سال 1845 به 2394827 لیور و در سال 1852 از 3000000 لیور استرلینگ نیز فراتر می رود. حجم چای وارداتی از چین در سال 1793 حدود 16167331 لیور، ولی در سال 1845 به 50714657 لیور افزایش پیدا کرد و در سال 1846 به 57584561 لیور رسید و اکنون به 60000000 رسیده است.

اکنون، در فصل حاضر، در امر برداشت چای همان گونه که لیست محصولات صادراتی شانگهای نشان می دهد، نسبت به سال گذشته حدود 2000000 لیور افزایش داشته است. چنین افزایشی را باید در رابطه با دو عامل تعبیر کنیم. از یک سو، بازار در پایان سال 1851 دچار رکود شدیدی بوده و مازاد آن به صادرات سال 1852 منتقل شده است. از طرف دیگر قوانین جدیدی که انگلستان در امر واردات چای وضع کرده است، چینی ها را بر آن داشت که چای موجود در بازار را به بهای بسیار گرانتری بفروشند. ولی آنچه که مربوط به برداشت محصول در فصل آینده می شود، مشمول وضعیت کاملاً متفاوتی خواهد بود. بر اساس گزارشات یک کارخانه چای در لندن :

« در شانگهای نگرانی به حد اشباع رسیده است. طلا تا 25٪ افزایش یافته و احتکار نیز موجب ناباب شدن پول شده تا جائی

¹⁵Ou-Tchang

¹⁶ Hang-Yang

¹⁷ اشاره به کشف منابع طلا در کالیفرنیا بسال 1848 و در استرالیا بسال 1851 است که به گسترش اقتصادی کشورهای اروپایی و آمریکا انجامید.

که پرداخت گمرکات برای کشتی های بریتانیایی در بنادر چین ناممکن گردیده است. در نتیجه چین وضعیتی، آقای الکوک¹⁸ Alcock شخصاً نزد مقامات چینی ضمانت داده است که از روی اعتبارات کمپانی هند شرقی یا اعتبارات دیگر، عوارض بازرگانی را بپردازد. نایاب شدن فلزات گران بها در فصلی که استفاده از آن بیش از هر زمان دیگری ضروری بنظر می رسد، یکی از مناسب ترین موقعیت ها را برای بازرگانی بی واسطه فراهم آورده و به خریداران چای و ابریشم فرصت می دهد که در مراکز داخلی کشور با نقدینه ها و فلزات نقد داد و ستد کنند و تولیدکننده ها نیز به فعالیت خود ادامه دهند... در این فصل از سال این نوع معاملات معمول است، ولی در حال حاضر مسئله چیز دیگری است و حرف از حفاظت از اشخاص و اموال آنهاست و همه داد و ستد ها به حال تعویق در آمده ... اگر اقدامی در زمینه تهیه برگ چای در ماه آوریل و مه انجام نگیرد، برداشت این محصول که شامل انواع چای سیاه و سبز می شود، تماماً از بین خواهد رفت.»

مطمئناً امر تهیه برگ چای به عهده ناوگان دریایی انگلیس و آمریکا و فرانسه نخواهد بود که در دریاها چین مستقر هستند، ولی با مداخلاتشان به راحتی می توانند همه راه های ارتباطی بین مناطق تولید چای و بنادر صادراتی را دچار بی سر و سامانی کنند. بطوری که باید منتظر افزایش بهای چای در فصل برداشت محصول باشیم - گفتگو ها در لندن شروع شده است - و جهت برداشت چای در فصل آینده کسری قابل توجهی بوجود خواهد آمد که از هم اکنون می توانیم آن را به عنوان امری کاملاً حتمی مد نظر داشته باشیم. ولی موضوع به همین جا خاتمه نمی یابد. چینی ها هر چند که مانند تمام ملت ها در دوره های انقلابی درجا حاضر به فروش اموال دست و پا گیرشان باشند، بر اساس عادت شرقی چای و ابریشم را در چین وضعیتی احتکار خواهند کرد و به ازای آن چیزی بجز سکه قبول نمی کنند. بنابراین انگلستان باید منتظر افزایش قیمت یکی از کالاهای مصرفی اش باشد که سرازیر شدن فلزات گرانبها را به همراه خواهد داشت و در عین حال باید شاهد از دست دادن بخش قابل توجهی از بازار پارچه های نخی و کتان خود باشد: *The Economist*¹⁹، که همیشه خوشبینانه با تباری در همه امور سعی می کند آرامش روحی تجار را فراهم سازد، مجبور شد اعتراف کند که: « جایز نیست که بخاطر صادراتمان به چین که بزرگترین بازار است، بخود بیاییم... به احتمال زیاد صادرات ما به چین دچار مشکل خواهد شد و محصولات منچستر و گلاسکو متقاضیان کمتری خواهد داشت.»

نباید فراموش کرد که بالا رفتن بهای کالاهای ضروری به اهمیت چای و از دست دادن بازاری به اهمیت چین، مصادف خواهد بود با درو کردن ورشکستگی در اروپای غربی و در نتیجه افزایش قیمت گوشت، گندم و دیگر محصولات کشاورزی. چنین امری کاهش بازار کالاهای صنعتی را در پی خواهد داشت. زیرا هر آنگاه بهای کالاهای ضروری که مربوط به نیازهای اولیه است افزایش یابد، فرجام آن در داخل و خارج از کشور، کاهش نسبی تقاضای مرتبط به کالاهای صنعتی خواهد بود. همه نقاط انگلستان از برداشت نامناسب محصولات شکایت دارند. *The Economist* در این باره می نویسد:

«در جنوب انگلستان، بسیاری از زمین ها بذکاری نشده اند چه رسد به این که برداشت خوبی داشته باشند، و از سوی دیگر زمین هایی که گندم کاری شده بودند از گیاهان هرزه انباشته شده و برای کشت غلات مناسب نیستند. روی زمین های مرطوب یا ضعیف که به کشت گندم اختصاص دارد، عوارض برداشت نامناسب از هم اکنون آشکار است. موعد کاشت چغندر در حال حاضر گذشته، و خیلی به ندرت کشت شده است. و زمان آماده کردن زمین برای کاشت سلغم بی آنکه کاری انجام گیرد به سرعت می گذرد... باران و برف نیز به کشت جو خیلی خسارت وارد آورد. جو نیز به موقع کاشت نشده بوده تحت چنین

¹⁸ Alcock

¹⁹ *The Economist* هفته نامه ی انگلیسی که به مسائل سیاسی و اقتصادی اختصاص دارد و در سال 1843 در لندن بنیانگذاری شده است. این هفته نامه به صاحبان صنایع سنگین تعلق دارد.

وضعیتی محصول خوبی به بار نخواهد آورد. در بسیاری مناطق خیلی از دام های پرورشی از بین رفتند.»
قیمت محصولات کشاورزی علاوه بر غلات بیست، سی و حتا پنجاه درصد بیشتر از سال گذشته است. در قاره اروپا قیمت غلات نسبت به انگلستان افزایش بیشتری داشته و در بلژیک و هلند بهای چاودار تا سد در سد افزایش داشته است. گندم و غلات دیگر نیز به همین سرنوشت دچار شد.

تحت چینی شرایطی، در حالی که بزرگ ترین بخش چرخه بازرگانی رسمی به بازرگانی انگلیس تعلق دارد، مطمئناً می توانیم پیشبینی کنیم که انقلاب چین بارقه ای ست که به انبار باروتی اصابت می کند که نظام صنعتی فعلی انباشته از آن بوده و مدت هاست که در بحرانی عمومی بسر می برد و آمادگی انفجار مهیبی را نوید می دهد. و به این ترتیب چنین انفجاری به خارج نیز سرایت کرده و سپس به انقلابی سیاسی روی قاره اروپا خواهد انجامید.

چنین رویدادی واقعاً صحنه بسیار تماشائی خواهد بود که چین بتواند در جهان غرب سر منشأ انقلاب باشد. و این در حالی ست که قدرت های غربی، از طریق ماشین بخار جنگی انگلیسی، فرانسوی و آمریکائی نظم امور را در شانگهای، نانکین و دهانه های کانال امپراتوری به عهده دارند. این قدرتهای صادر کننده نظم که خواهان پشتیبانی از سلطنت متزلزل منچوری هستند، آیا فراموش کرده اند که نفرت از خارجی ها و بیرون راندن آنها از امپراتوری، پیش از این، نتیجه ساده وضعیت جغرافیائی و قومی چین بوده است که فقط پس از فتح کشور به دست نژاد تاتار منچوری^{۲۰} به نظام سیاسی تبدیل شد؟ جای تردیدی نیست که در آخرین سال های قرن هفدهم نفاق عظیمی ملت های اروپائی را در امر مراودات بازرگانی با چین به صحنه رقابت با یک دیگر کشاند، ولی چنین امری قویاً مشوق سیاست انزوا طلبی بود که منچوری ها برگزیده بودند. ولی عامل مهم تری وجود داشت که سلسله سلطنتی جدید را به هراس می انداخت و آن نیز این بود که خارجی ها به نارضایتی توده های وسیع مردم چین دامن بزنند و سیطره پنجاه ساله تاتارها را در چین به مخاطره بیندازند. از اینرو برای خارجی ها هر گونه تماسی با چینی ها ممنوع بود، بجز در کانتون^{۲۱}، یعنی شهری که در فاصله بسیار زیادی از پکن واقع شده بود و مناطق تولید کننده چای، و بازرگانان تنها با شرکت بازرگانی هونگ^{۲۲} می توانستند معامله کنند. هونگ مستقیماً از جانب دولت مأمور رسیدگی به امور بازرگانی خارجی بود و از تماس مداخله گران خارجی با رعایای چینی جلوگیری می کرد. بهر صورت، در حال حاضر هر گونه مداخله ای از سوی دولت های غربی فقط می تواند آتش انقلاب را شعله ورتر سازد و در نتیجه رکود بازرگانی را به درازا کشاند.

در عین حال باید به موقعیت هند اشاره کنیم که دولت بریتانیا با فروش تریاک به چینی ها بیش از یک هفتم درآمدهایش تأمین می کند، در حالی که تقاضای هند برای محصولات صنعتی بریتانیائی به اندازه قابل توجهی به تولید تریاک در هند بستگی دارد. احتمال اینکه چینی ها از کشیدن تریاک صرف نظر کنند همانقدر بعید است که ترک تنباکو نزد آلمانی ها. ولی به این علت که امپراتور جدید نظر مساعدی برای کشت خشخاش و تولید تریاک در چین دارد، به این ترتیب روشن است که ضربه مهلکی به صنعت تریاک در هند وارد خواهد آمد و در آمد بازرگانی هندوستان به مخاطره خواهد افتاد. بی آن که نتایج چنین حوادثی فوراً قابل حصول باشد، ولی تأثیر گذاری آن در اشکال تشدید بحران اقتصاد جهانی به شکل جهانشمول و همه گیر تبلور خواهد یافت، و ما نتایج آن را در چشم انداز آینده در این نوشته به مثابه پیشبینی ترسیم کردیم.

از اوایل قرن هجدهم هیچ انقلاب جدی در اروپا به وقوع نپیوسته که پیشاپیش با بحران اقتصادی و بازرگانی آغاز نشده باشد.

²⁰ اتحادیه قبایل منچوری که در اوایل قرن هفدهم چین را تهدید می کردند، همچون اقوام ترک و مغول تاتار نامیده می شدند. تاتار نام یکی از قبایل مغول بود که تحت سیادت چنگیز خان بسر می بردند و در شمال شرقی مغولستان و منچوری زندگی می کردند.

²¹ Canton

²² Hong مخفف Ko-Hong کمپانی چینی که بسال 1720 در کانتون بنیان گذاری شد و تا سال 1842 تنها واسطه مراودات بازرگانی بین چین و بازارهای خارجی بود. هونگ انحصار تجارت خارجی در کشور را به عهده داشت. عهد نامه نانکین Nankin به این دلیل که کو- هونگ بازارهای داخلی را بروی خارجی ها و قاچاقچیان تریاک انگلیسی بسته بوده است، منحل اعلام می کند.

چنین امری به همان اندازه در نقطهٔ مفصلی با انقلاب 1789 صدق می‌کند که در سال 1848. حقیقت امر این است که ما به شکل روزمره شاهد عوارضی هستیم که به اختلافات بین مقامات و شهروندان، دولت و جامعه، و بین اقشار مختلف اجتماعی دامن می‌زند. مضافاً بر این که اختلافات بین قدرت‌های حاکم نیز پیوسته به نقطهٔ بحران زائی می‌رسد که خود عامل آن بوده‌اند و در آخرین کلام به تیغه شمشیر از نیام برکشیده سپرده می‌شود. پایتخت‌های کشورهای اروپائی هر روز انباشته از خبرهای جنگ همه‌گیر است. و هر روز خبرهایی می‌رسد که صلح را تقریباً تا یک هفته تضمین می‌کند. نه جنگ و نه انقلاب قادر به حل بحران عمومی اقتصادی و صنعتی اروپا نخواهد بود که در واقع تحت کنترل انگلستان است، یعنی کشوری که نقش نمایندگی صنایع اروپا را در بازار جهانی ایفا می‌کند. با توجه به شرایط کنونی نیازی نیست تا بیش از این به بررسی نتایج و پیامدهای سیاسی پردازیم که چنین بحرانی می‌تواند بردار آن باشد.

در حال حاضر رشد بی‌سابقهٔ کارگاه‌های صنعتی در انگلستان به انحلال کامل بخش رسمی آن انجامیده است. از سوی دیگر دستگاه دولتی فرانسه را می‌بینیم که به صحنهٔ معاملات بورس تبدیل شده و اتریش نیز که در کوران منازعات درگیر بین قدرت‌های واپس‌گرا بود، پیوسته در آستانهٔ ورشکستگی به سر می‌برد و مشت‌های گره‌کرده‌ای که از هر سو مردم را به انتقام فرا می‌خواند. و رؤیای فتوحات روس یک بار دیگر بر جهانیان آشکار می‌شود.

۶- کارل مارکس : (منتخب) « مسائل هند – دانمارک –

تبدیل قرض دولت انگلستان – هند – ترکیه و روسیه »

لندن، سه شنبه 24 می 1853
نیویورک دیلی تریبون شماره 3790
9 ژوئن 1853

اعتبار قرارداد کمپانی هند شرقی در سال 1854^{۲۳} به پایان خواهد رسید. *لرد جان راسل*^{۲۴} خطاب به مجلس عوام^{۲۵} اعلام کرد که روز 3 ژوئن دولت از طریق *سر شارل وود*^{۲۶} آماده خواهد بود تا دیدگاه و نظریاتش را درباره اداره آینده هند مطرح کند. برخی روزنامه های دولتی با پشتیبانی شایعاتی که در اذهان عمومی به راه انداختند، چنین وانمود کردند که جبهه ائتلاف راه حلی برای مسائل عظیم هند پیشنهاد کرده است که آنها را به حداقل کاهش خواهد داد. *ابسرور*^{۲۷} اذهان عمومی مردم انگلیس را برای توهم زدائی تازه ای آماده می کند. در این روزنامه غیر رسمی *ابردین*^{۲۸} می خوانیم :

« بر خلاف تصورات عمومی درباره اداره امور و سازماندهی تازه امپراتوری شرق، کار چندان زیادی باقی نمانده است.»

برای *لرد راسل* و *ابردین* بر خلاف تصورات عمومی کار چندان زیادی بر جا نمانده است. در تغییر و تحولات مزبور ظاهراً دو

²³ گفتگو در مجلس عوام به طرح قانون و منشور جدید کمپانی هند شرقی مربوط می شود. منشور سال 1833 به پایان می رسد. کمپانی هند شرقی در سال 1600 بنیان گذاری شد و در واقع ابزار استعماری انگلیس است. تحت پوشش این کمپانی بود که در اواسط قرن گذشته سرمایه داران بریتانیایی فتح هند را تحقق بخشیدند. کمپانی از همان بدو پیدایش خود انحصار بازرگانی با هند و چین را در اختیار داشت، و در متصرفات هند حکمرانی می کرد و کارگزارانش مالیات ها را دریافت می کردند. در فواصل معینی به شکل دائمی پارلمان قراردادها و حق امتیازات رسمی و بازرگانی را تمدید می کرد. در قرن نوزدهم اعتبار بازرگانی کمپانی افول کرد. در سال 1813 اقدامات پارلمانی روابط بازرگانی با هند را از انحصار کمپانی خارج ساخت، ولی انحصار چای و بازرگانی با چین همچنان در اختیار کمپانی باقی ماند. چنین امتیازاتی و تمام انحصارات در سال 1833 از دست کمپانی خارج شد. قوانین پارلمانی در سال 1853 حق حکمرانی بلامنازع کمپانی در هند را لغو کرد. و کمپانی بیش از پیش به تاج و تخت سلطنت وابسته شد، و مدیران آن نیز دیگر حق انتخاب کارگزاران را نداشتند و تعدادشان نیز از 24 به 18 نفر کاهش پیدا کرد (که 6 نفر از آنها به انتخاب دستگاه سلطنتی بستگی داشت). انتساب رئیس دفتر نظارت معادل پست وزیر در هند بود. حق نظارت بر داراییهای انگلیس در هند تا پیش از 1858 به عهده کمپانی بود. از این تاریخ به بعد دولت هند مستقیماً به سلطنت انگلیس وابسته شد.

²⁴ Lord John Russel

²⁵ La Chambre des Communes

²⁶ Sir Charles Wood

²⁷ Observer

روزنامه انگلیسی با تمایلات محافظه کارانه که از سال 1791 منتشر شد.

²⁸ Aberdeen

نکته معنی دار دیده می شود. اولاً، شورای مدیران²⁹ با پیوستن اعضای جدیدی که مستقیماً توسط تاج و تخت سلطنتی تعیین می شوند باز سازی خواهد شد، ولی انجام چنین کار پر اهمیتی اگر چه خون تازه ای در شریان ها به جریان می اندازد، با وجود این چنان که اعلام کرده اند «با صرفه جوئی آغاز خواهد شد». این پیشنهاد را در مورد نظام قدیمی مدیریت به شکلی به کار می بندند که سهم خونی که اکنون به جریان انداخته اند، البته با «صرفه جوئی بسیار»، فرصت خیلی زیادی خواهد داشت که پیش از جاری شدن در حلقه ثانوی منعقد گردد. در ثانی، به کاری پایان خواهند داد که تا کنون فقط به عهده یک نفر بوده است، یعنی مقام قاضی و دریافت کننده مالیات های غیر مستقیم. با این حساب که قضات فقط از میان افراد صلاحیت دار انتخاب می شوند. آیا شنیدن چنین پیشنهاداتی یاد آور اوایل قرون وسطا نیست؟ یعنی دورانی که اربابان توسط قانونگذاران به مقام قاضی برگزیده می شدند و فقط به این شرط که حداقل خواندن و نوشتن بدانند.

«سر شارل وود» به عنوان رئیس دفتر نظارت در امور هند³⁰ باید اصلاحات پر اهمیتی را معرفی کند. او در آخرین دولت لیبرال به اندازه ای خود را تیز هوش نشان داد که جبهه ائتلافی را واقعاً دچار مشکل کرد، و نمی دانستند با او چه کار کنند، تا اینکه این فکر به ذهنشان خطور کرد که او را به هند بفرستند. ریچارد سوم تمام یک کشور را به اسب می بخشد، جبهه ائتلافی تمام سلطنت را به خر اعطاء می کند. در حقیقت، اگر در حال حاضر حماقت رسمی دولت الیگارشی به معنای آن چیزی است که از عهده انگلستان برمی آید، باید دانست که آن دوران سیطره جهانی انگلیس به پایان رسیده است.

پیش از این بارها شاهد بودیم که برای اقدامات هر چند ناچیز، جبهه ائتلاف پیوسته دلایل قانع کننده ای برای به تعویق انداختن آنها ارائه می کرد. در حال حاضر چنین عادتی برای به تأخیر انداختن اقدامات، در مورد مسائل هند از جانب اذهان عمومی در دو کشور پشتیبانی می شود. مردم انگلستان و هند هم زمان تا پایان تحقیقات و جمع آوری اطلاعات ضروری، و تا وقتی که هنوز صدای اهالی هند شنیده نشده است، خواهان به تعویق انداختن هر گونه اقدام قانونی در رابطه با مسائل هند هستند. دوئیگ/استریت³¹ و سه تن از رؤسا علیه تأیید فوری قوانین جدید اعتراض نامه ای دریافت کرده اند³². مدرسه منچستر «انجمن هندی» را ایجاد کرده است که علیه هر گونه قانون گذاری در این زمینه در طول اجلاس پارلمانی جاری، باید به

²⁹ Conseil des directeurs

شورای مدیران، سازمانی اداری در کمپانی هند شرقی بود. شورای مدیران از با نفوذترین اعضای کمپانی و نمایندگان دولت انگلیس در هند تشکیل شده بود که حداقل 2000 لیور استرلینگ سهام داشتند. مرکز این سازمان در لندن بود. و هر سال در جلسه عمومی سهام داران انتخاب می شد (به عنوان مشاور مالکین و سهام داران). از سال 1773 هر فردی که حداقل 1000 لیور استرلینگ در اختیارش بود حق رأی داشت. تا سال 1853 این شورا قدرت قابل توجهی در هند پیدا کرد. در سال 1858 همزمان با خود کمپانی حذف شد.

³⁰ Bureau de Contrôle

دفتر نظارت ویژه امور هند بر اساس قانون سال 1784 ایجاد شد که به امور اداری کمپانی هند شرقی و دارایی های بریتانیا در هند رسیدگی می کرد. شش عضو آن توسط پادشاه از میان مشاورین مخصوصش انتخاب می شد. رئیس دفتر نظارت عضو کابینه بود و والی کل هند نامیده می شد. تصمیمات دفتری که مرکز آن در لندن بود، از طریق کمیته ای سری که از سه نفر از اعضای مدیریت کمپانی تشکیل می شد به اطلاع مقامات محلی می رسید. به این ترتیب قانون سال 1784 قدرت دوگانه ای در هند ایجاد کرده بود: دفتر نظارت (کابینه انگلیس) و شورای مدیران (کمپانی). دفتر نظارت در سال 1858 منحل گردید.

³¹ Dowing Street

دوئیگ استریت، اقامتگاه نخست وزیر در لندن و برخی اعضای کابینه: مترادف دولت انگلیس.

³² سه تن از رؤسای مناطق بنگال، بمبئی و مدارس، بر اساس تقسیم بندی رسمی هند بریتانیایی.

فوریت در پایتخت و در تمام کشور میتینگ برگزار کند. علاوه بر این دو کمیسیون پارلمانی دو پرونده دربارهٔ ادارهٔ هند ارائه می کنند.

ولی این بار وزارتخانهٔ ائتلافی خدشه ناپذیر بنظر می رسد، و منتظر انتشار نتایج این کمیسیونها باقی نخواهد ماند. او می خواهد فوراً و مستقیماً قوانین مربوط به 150 میلیون انسان را برای 20 سال آینده به تصویب رساند. سر شارل وود در تب آرزوی تبدیل شدن به مانوی مدرن^{۳۳} می سوزد. ولی پرسش اینجاست که چنین اصرار فوق العاده ای برای به تصویب رساندن این قوانین عاجل نزد سیاستمداران بی اعتبار ما که تا کنون بر حسب عادت محتاطانه رفتار می کردند به چه معنایی است؟ آنها می خواهند منشور قدیمی هند را برای 20 سال آینده تمدید کنند. برای رسیدن به چنین هدفی، از ترفند همیشگی اصلاحات استفاده می کنند. چرا؟ الیگارشی انگلیس پایان روزهای پر افتخارش را تسریع می بخشد و با چنین طرحی، که البته قابل درک می باشد، می خواهد با تصویب قوانین انگلیس، حتا اگر بزودی انگلستان از دستان ناتوان ولی طماع او رها شود، امتیاز چپاول هند را باز هم برای بیست سال آینده بخود اختصاص دهد.

Manou ³³

بر اساس اساطیر هندی پدر انسان ها ست. گوئی او قوانین کهنی را که باید جزء وظایف هندی قرار بگیرد تألیف می کند.

Mânava-dharma-çâstra قوانین مانو، کتابی ست در نوزده جلد با 5370 بیت در انتشارات فرانسوی به سال 1830. که حاوی قوانین است. مانو نام موجودی برتر است که دائماً در ادبیات هندی آورده شده است. مانو در قدیمی ترین کتابهای بودائی به عنوان دورانی بسیار قدیمی تر از بودا قید شده است. بودا در اطراف سال 543 پیش از میلاد چشم از جهان فرو بست. قوانین مانو در ماهاباراتا مشاهده می شود بنابراین به دوران اساطیری هند باز می گردد.

۷- کارل مارکس : فریبکاریه‌های روس. شکست گلاستون.

اصلاحات سر شارل وود برای هند شرقی

لندن، سه شنبه، 7 ژوئن 1853
نیویورک دیلی تریبون شماره 3801 .
ژوئن 22 ژوئن 1853

...آخرین طرح قانون پارلمانی انگلیس به سال 1783 در خصوص هند که برای کابینه ائتلافی آقای فوکس^{۳۴} و لرد نورس^{۳۵} گران تمام شده بود، یک بار دیگر بیم این می رود که امسال (1853) نیز طرح جدید مرتبط به هند، که اخیراً تسلیم پارلمان شده برای کابینه ائتلافی مستر گلاستون و لرد جان راسل^{۳۶} گران تمام شود. ولی اگر اولی در پی تلاشهایش برای براندازی شورای رؤسا و مشاوران سهامداران^{۳۷} سرنگون شد، دوّمی نیز در تهدید همان سرنوشت قرار گرفته است، ولی به دلیل کاملاً معکوس. روز 30 ژوئن سر شارل وود درخواست اجازه کرد تا طرح جدیدش را برای اداره هند تسلیم کند. در آغاز سر شارل وود با درخواست پوزش بخاطر سخنرانی طولانی خود، به «اهمیت و وسعت مسئله» اشاره می کند و اینکه چنین طرحی «به سرنوشت سد و پنجاه میلیون انسان بستگی دارد». ولی چرا با این همه عجله می بایستی برای مسئله ای به این اهمیت طرح قانون جدیدی ارائه می کردیم، در حالی که معمولاً حتا برای انجام کارهای بی اهمیت، اجرای آن را به تأخیر می اندازیم و به خودمان فرصت بیشتری می دهیم؟ علت این است که اعتبار معاهدات با کمپانی هند شرقی در 30 آوریل 1854 به پایان می رسد.

طرح او بر این اساس بود که از فرصت باقی مانده استفاده کرده و قرارداد کمپانی را به شکل موقتی تمدید نماید و تصویب طرح قانونی دراز مدت را به گفتگوهائی در آینده موکول کند. زیرا به زعم او، هرگز فرصتی مناسب تر از این وجود نداشت که با انبساط و آسودگی خاطر به بررسی مسئله ای به این وسعت و اهمیت پرداخته شود، به سخن دیگر یعنی مهار آن در پارلمان. از سوی دیگر «ما در این زمینه اطلاعات کاملی در اختیار داریم»، زیرا رؤسای کمپانی هند شرقی بر این عقیده بودند که ضرورتی عاجل ایجاب می کند که این مسئله از راه قانونی در این مرحله حل شود، و والی کل هند، لرد دالهائوسی^{۳۸}، طی نامه ای فوری دولت را فرا خواند که به هر قیمتی شده طرح جدید را به شکل عاجل به تصویب رساند. ولی مهمترین استدلال سر شارل جهت به تصویب رساندن فوری طرح قانونی جدیدش، این است که با وجود آماده بودن طرح، مسائل متعددی بر جا مانده که هنوز «در برنامه مطروحه گنجانده نشده است».

پس از این مقدمه پردازی، سر شارل در مدح ساخت و ساز اداری هند در طول بیست سال گذشته، مطالبی ایراد کرد و گفت: «ما باید هند را با چشمان هندی ها نگاه کنیم»، ولی بنظر می رسد که گوئی برخی از چشم ها این خاصیت را دارند که هر آنچه را که به انگلیسی ها مربوط می شود به رنگ گل های بهاری ببینند و هر آنچه را که هندی ست، سیاه منعکس کنند.» «در هند، شما با نژادی از انسان ها سروکار دارید که به کندی تحول می یابد و به علت اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم قدیمی و پوسیده

³⁴ Mr.Fox

³⁵ Lord North

³⁶ Lord John Russel

³⁷ Courts of Directors and of Proprietors

شورای سهامداران کمپانی هند شرقی، گردهمائی آنانی که دست کم 500 لیور استرلینگ سهام دارند. هر سه ماه یک بار برگزار می شود و هر سال شورای مدیران را انتخاب می کند

³⁸ Lord Dalhousie

دچار رکود شده است. در واقع هر گونه پیشرفت و تحول سریع در آن جا فوراً با تمام موانع قابل تصور روبرو می شود.» (هند شاید دارای یک حزب متحد ویگ³⁹ باشد.

سر شارل اعلام کرد :

«نکاتی که خصوصاً روی آنها تأکید شده بود و به موارد اصلی شکایات موجود در شکایت نامه ای که به کمیسیون ارسال گردیده، به امور قضائی، کارهای عمرانی و مالکیت ارضی مربوط می شود.»

در رابطه با طرح های عمرانی، دولت فعالیت های بسیار گسترده و وسیعی را پیشنهاد کرده است. در مورد مالکیت ارضی، سر شارل با درایت کامل ثابت می کند که اشکال سه گانه موجود یعنی - نظام « زمینداری »⁴⁰ (3)، «ریوتواری» و نظام روستائی - که فقط یکی از اشکال بهره برداری مالی بوده توسط کمپانی تحمیل شده و هیچیک علت وجودی دیگری نداشته است. و سرل شارل نیز شکل دیگری از بهره برداری مالی را که در قطب مخالف باشد به ذهنش راه نمی دهد.

«آنچه به امور قضائی مربوط می شود، شکایات غالباً مرتبط است با کاستی های آیین دادرسی نظام قضائی انگلیس و عدم صلاحیت قضات انگلیسی و به همین منوال بزهکاری کارمندان و قضات بومی.»

و برای این که نشان دهد تا چه اندازه تضمین فعالیت عملی دستگاه قضائی در هند دشوار است، سر شارل به کمیسیون ویژه امور قضائی که در سال 1833 تشکیل شده بود اشاره می کند. ولی بر اساس اظهارات خود سرشارل وود پرسشی که مطرح می باشد این است که کمیسیون مزبور به چه نحوی وارد عمل شد ؟ نخستین و یگانه نتیجه این تلاش ها ایجاد قانون جزائی بود که به پشتیبانی آقای مکولای⁴¹ تحقق یافت. این قانون به مقامات مختلف محلی هند ارسال شد و سپس به کلکته برگردانده و از آنجا به انگلستان فرستادند و دوباره به هند برگردانده شد. در این مرحله، بعد از این که آقای بتون⁴² در پست مشاور حقوقی جایگزین آقای مکولای شد، قوانین بطور کلی تغییر کرد. با استناد به همین بهانه، فرماندار کل⁴³ که در آن دوران « به تعویق انداختن » را هنوز «منشأ ضعف و خطرناک» برآورد نمی کرد، برای بار دوم آنرا به انگلستان فرستاد و انگلستان نیز آن را دوباره با حکم تصویب به والی کل بازگرداند. بعد از مرگ بتون، والی کل کاری بهتر از این نمی توانست انجام دهد که متن قوانین را برای سومین بار به یک قاضی انگلیسی بسپارد که از سنت های هندی هیچ اطلاعی نداشت، و بر اساس اختیاراتش آن را به فرد دیگری سپرد که او نیز صلاحیت کافی نداشت. و این بود داستان سرنوشت قوانینی که هنوز تکلیفش روشن نشده است. و اما در مورد پوچی آئین دادرسی در هند باید دانست که، سر شارل به آئین دادرسی انگلیس مراجعه می کند که همانقدر پوچ است که قبلی. و با تأکید روی فساد ناپذیر بودن مطلق قضات انگلیسی در هند، اعلام می کند که با این حال حاضر است آنان را قربانی کند و تغییراتی در گزینش قضات انجام دهد. سر شارل به پیشرفت های عمومی هند اشاره داشته و

³⁹ حزبی بریتانیائی ست که در واقع از اجداد لیبرالهای امروزی ست. Whig حزب ویگ

⁴⁰ نظام زمینداری و ریوتواری Zamindari, Ryotwari (رعیت داری)، نظامهای مالیاتی زمینداری هستند که انگلیس در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در هند برقرار کرد. قانونی که در سال 1793 در مورد زمین های دائمی برقرار شد تقریباً شامل تمام زمین های بنگال، بحیر و اوریسا می شد که در اختیار کشاورزانی بود که « زمیندار » بودند. تحت حکومت مغول کبیر، این فتووال ها را زمیندار می نامیدند که غالباً از بومیان بودند و تابع حکومت بودند و می توانستند زمین به ارث ببرند ولی به شرط اینکه سهم دولت را از دهقانانی که استعمار می کردند به مثابه مالیات می گرفتند. این نام « زمیندار » حتا به زمینداران بزرگ بنگال نیز اتلاق گردید. قانون مزبور این دهقانان را تحت حمایت دولت استعماری به مالک زمین تبدیل می کرد. با تسخیر هند همین نظام با تغییراتی چند در مناطق دیگر رواج داده شد. به این ترتیب « ری یوت » (دهقان) که تا دیروز هنوز از اعضای جامعه بحساب می آمد و واجد حقوق بود به زارع وابسته تبدیل شد. در آغاز قرن نوزدهم رؤسای بمبئی و مدارس نظام ریوتواری را اعلام کردند و دهقانان از این پس زارعین دولت نامیده شدند. زارعین از این پس می بایستی به دولت بریتانیا بر اساس شاخص هائی که دولت استعماری تعیین می کرد مالیات می پرداختند. به این ترتیب زارعین دولتی سهم مالکیت زمین را بدست می آوردند. این نظام حقوقی متناقض از زمانی که مالیات به زمین بستند تا جائی پیش رفت که زارعین دیگر قادر به پرداخت مالیات ها نبودند.

⁴¹ Mr. Macaulay

⁴² Mr. Bethun

⁴³ Dalhousie

موقعیت فعلی دهلی را با زمانی مقایسه می کند که در سال 1739 تحت اشغال شاه ایران، نادر شاه در آمده و بتاراج رفته بود. سر شارل با به عاریت گرفتن استدلالات و توصیه سرشناس ترین اقتصاد دانان در مورد مالیات بستن به محصولات مورد نیاز اولیه، مالیاتی را که به نمک بسته بودند توجیه می کند. ولی سر شارل به این موضوع نمی پردازد که این کارشناسان امور مالی چه خواهند گفت، وقتی بشنوند که در طی دو سال 1850_1849 تا 1852-1851 مصرف نمک تا 60000 بشکه کاهش یافته ؟ یعنی 415000 لیور استرلینگ کاهش در درآمد حاصله از روی مالیات نمک که کل آن بالغ بر 2000000 لیور استرلینگ است .

موارد پیشنهاد شده توسط سر شارل که در چهار چوب تنگی گنجانده شده است، عبارتند از :

1) شورای مدیران متشکل از هجده عضو به جای بیست و چهار عضو، که دوازده نفر از آنها توسط سهامداران انتخاب خواهند شد و شش نفر دیگر توسط دستگاه سلطنتی بریتانیا.

2) حقوق مدیران از 300 لیور استرلینگ به 500 لیور استرلینگ ارتقاء می یابد و به رئیس هیئت مدیره 1000 لیور استرلینگ تعلق خواهد گرفت.

3) تمام پستهای اداری مربوط به امور مدنی و تمام انتصابات در هند با خصوصیت علمی در ارتش از طریق کنکور برگزیده خواهند شد.

4) والی کل، از این پس حکمرانی بنگال را به عهده نخواهد داشت⁴⁴، و والی کل مجاز خواهد بود که رؤسای مناطق هند را تعیین کند.

5) تمام موارد قید شده به اجرا گذاشته خواهند شد، و تغییر و تحول در آن مشروط خواهد بود به تصمیمات احتمالی پارلمان.

گفتمان سر شارل وود و قوانین پیشنهادی او مورد انتقادات شدیدی در طیف شوخ طبعی های آقای برایت (Bright) قرار گرفت. ولی چشم اندازی که از هند ویران شده توسط مالیات های بی رویه کمپانی (هند شرقی) و دولت ترسیم می کند، موضوع ویران کردن هند توسط منچستر و مراودات آزاد را مسکوت می گذارد.

⁴⁴ بر اساس قرارداد 1833 والی کل بنگال حق حاکمیت بر تمام هند را نیز داشت

۸- کارل مارکس : استیلای بریتانیا در هند

لندن، جمعه، 10 ژوئن 1853
New York Daily Tribune
N° 3804, Le 25 juin 1853
نیویورک دیلی تریبون

تلگراف های رسیده از وین حاکی ست که درباره مسائل ترک، ساردنی و سوئیس هنوز می توانیم به راه حل های صلح آمیز امیدوار باشیم. در مجلس عوام بحث درباره هند با بی اعتنائی عمومی ادامه یافت. بلاکت^{۴۵} دعاوی سر شارل وود و سر ج. هوگ^{۴۶} را به باد انتقاد گرفت و چنین اظهار داشت که به پای خوشبینی بی پایه و اساسی مهر تأیید نهاده اند. و چند نفر از مدافعان وزارتخانه و مشاوران هیئت رئیسه در پی رد اتهامات مطالبی ایراد کردند، و سرانجام شخصیت برجسته ای مثل هوم^{۴۷} وزرا را به رد طرح پیشنهاد شده دعوت کرد و ادامه بحث را به جلسه بعدی موکول کرد.

هندوستان تا حدود زیادی با ایتالیا قابل مقایسه است، ولی در ابعاد آسیائی. و به همین منوال می توان تشابهات بارزی بین هیمالیا و آلپ، دشت بنگال و لومباردی، سلسله جبال دکن^{۴۸} و آپنین^{۴۹}، سیلان و سیسیل مشاهده کرد که دارای همان حاصلخیزی و همان تنوع محصولات کشاورزی، و همان عدم انسجام در ساختار سیاسی است. و کاملاً به همان شکل که در دوران های مختلف در ایتالیا قهرمانی شمشیر به دست با شعار ملتئی واحد، توده های پراکنده را به اتحاد فرا می خواند. هندوستان نیز هر آنگاه که زیر یوغ مسلمانان یا مغول ها یا بریتانیائی ها قرار نمی گرفت، به تعداد شهرها و حتا روستاهایش، دولت های متخاصم و مستقلی تشکیل می شد. با وجود این از دیدگاه اجتماعی، هندوستان ایتالیا نیست، ولی می توانیم آن را ایرلند آسیائی بحساب آوریم. چنین مخلوط عجیب و غریبی از ایتالیا و ایرلند، در عین حال با جهانی از غم و شادی در هم آمیخته و بازتاب آن را در رسوم مذهبی و باستانی هندوستان می بینیم. چنین مذهبی در عین حال مذهب وفور احساسات و مذهب ریاضت جسمی تا پای مرگ است : مذهب لینگام، جاگاناتا، مذهب راهبان و بایادرها^{۵۰}.

⁴⁵ M.Blackett

⁴⁶ Sir J.Hogg

⁴⁷ M.Hume

⁴⁸ Deccan

⁴⁹ Apennins

⁵⁰ Bayadères

مذهب لینگام، در سنت شیوا که لینگیات ها آن را ستایش می کنند («لینگا» نماد خدا)، گروهی از مذاهب هندو هستند که غالباً در جنوب زندگی می کنند. لینگیات ها اختلاف کاست ها را نفی می کنند، و روزه داری و قربانی کردن و زیارت نیز جزء آداب آنها نیست. جاگاناتا یکی از مظاهر ویشنو است. او را به ویژه در معبد پوری، بورگاد در اطراف کاتاک (هند شرقی) ستایش می کنند. زیارت معبد و جشن های باشکوهی که به افتخار جاگاناتا برگزار می شود برای راهبان معبد که از سوی کمپانی هند شرقی حمایت می شدند منافع مالی سرشاری داشت و امور فاحشه ها یعنی بایادرهائی که در معبد زندگی می کردند به عهده آنها بود.

من مثل برخی به عصر طلایی در هندوستان باور ندارم، با وجود این برای تأیید نظریاتم مثل سر شارل وود، به قلی خان⁵¹ مراجعه نمی‌کنم. ولی دوران اورنگ زیب⁵² را در نظر بگیرید، یا دورانی که مغولها از شمال سر بر آورده بودند و پرتغالی‌ها از جنوب، و یا دوران هجوم مسلمانان و هپتارشی⁵³ در جنوب هند، و یا اگر می‌خواهید با مراجعه به اساطیر برهمنیان به عصر باستانی هند مراجعه کنید که آغاز فقر در هند را روایت می‌کند، یعنی دورانی دورتر و دیرینه‌تر از آنچه که به مثابه آفرینش جهان در بینش مسیحیت انعکاس یافته است. با وجود این هیچ تردیدی جایز نیست تا بگوییم که: درد و رنجی که انگلیسی‌ها بر هندوستان وارد آوردند، از نوعی بود که با همه آنچه تا پیش از این متحمل شده بود، به شکل بسیار عمیقی ماهیتاً تفاوت داشت. در اینجا نیت من اشاره به استبداد از نوع اروپائی آن نیست که از طریق کمپانی بریتانیائی هند شرقی به استبداد آسیائی پیوند خورده و ترکیبی بار آورده که هیولائی تر از هیولاهای مقدسی است که رؤیتشان در معابد سالست⁵⁴ ما را به وحشت می‌اندازد. بی‌گمان چنین موضوعی روشنگر وجه مشخصه سلطه استعماری بریتانیا نیست، و در واقع تقلیدی است از ساخت و ساز هلندی. زیرا برای درک خصوصیات کمپانی بریتانیائی هند شرقی کافی خواهد بود که به شکل تحت الفظی مطالب سر استامفور رافل⁵⁵ والی انگلیسی در جاوا را به یاد بیاوریم که درباره کمپانی کهنسال هند شرقی هلند گفته بود: «یگانه انگیزه کمپانی هلندی عشق به مال اندوزی و رفتاری نازلتر از کشاورزان هند غربی نسبت به رعایای خود می‌باشد که در گذشته به بردگان خود تحمیل می‌کرد. به این علت که آنان دست کم ابزار انسانی ای را که به کار می‌گرفتند با پول می‌پرداختند، ولی اینها چنین کاری را هم انجام نمی‌دادند. کمپانی هلندی تمام ساز و برگ استبداد را به کار بسته بود تا آخرین پول‌های مردم را بوسیله مالیات و یا نیروی کاری که در تعلق آنان بود بگیرد. و بر این اساس بود که دولتی بوالهوس و نیمه بربر با پیگیری اهداف و بر حسب عادات سیاستمداران و آزموده، و با حرص و آز بیکران و تاجرمانانه به جراحاتی که بر پیکره این مردمان وارد ساخته بود تعمیق بخشید.» همه جنگ‌های داخلی، تهاجمات، انقلاب‌ها، فتوحات، قحطی‌ها و گرسنگی‌ها، هر چند که پیچیده و سریع و مخرب بوده باشد ولی روی هند به شکل سطحی تأثیر گذاشت. ولی انگلستان بنیادهای نظام اجتماعی هند را از بین برد، بی‌آنکه به بازسازی چیزی نیازی احساس کند. از دست دادن جهان کهن بی‌آن که به نقل مکان به جهان جدید انجامیده باشد، به فقر کنونی هند خصوصیتی خاص و ناامیدکننده داده است، و هندوستان تحت سلطه انگلیس را از همه سنت‌های قدیمی و همه تاریخ آن در مجموع تفکیک پذیر می‌سازد. از دوران قدیم، در آسیا تنها سه وزارت خانه وجود داشت: وزارت اقتصاد، یا چپاول داخلی، وزارت جنگ یا چپاول خارجی و سرانجام وزارت کار عمومی.

آب و هوا و شرایط جغرافیائی، و خصوصاً وجود سرزمین‌های وسیع صحرائی که از عربستان، ایران، هند و تاتار تا بالاترین نقطه آسیا ادامه می‌یابد، سبب بوجود آمدن صنعت آبیاری خاصی شده بود که به مدد کانال و دیگر ابزارهای هیدرولیک انجام می‌گرفت، و در واقع پایه و اساس کشاورزی شرقی را تشکیل می‌داد. در مصر، هند، و به همین منوال در میان رودان

⁵¹ به احتمال خیلی زیاد منظور تهماسب قلی خان جلایر، مشاور نادر شاه است.

⁵² Aurangzeb

⁵³ Heptarchie

(دولت هفت نفره) در تاریخ انگلستان به رژیم سیاسی کشور در قرون وسطی اطلاق می‌شد یعنی زمانی که سرزمین آنگلوساکسون از هفت منطقه تشکیل می‌شد (قرن ششم تا هشتم). مارکس از این اصطلاح برای نشان دادن تقسیم بندی‌های فتودال در دکن (مرکز و جنوب هند) تا پیش از تهاجم اسلام، استفاده می‌کند.

⁵³ Salsette جزیره سالست در شمال بمبئی، بخاطر 109 معبد سخره ای و بودائی خیلی شهرت داشت.

⁵⁵ Stamford Raffles

و در ایران سیلاب‌ها همیشه فرصتی بود برای بارور ساختن زمین و از افزایش ارتفاع آب نیز برای سیر کردن مجاری آب استفاده می‌کردند. در غرب، ضرورت استفاده و بهره‌برداری مشترک از ذخایر آب به پیدایش مقاطعه‌کارانی انجامیده بود که در پیوند با اتحادیه‌های داوطلب فعالیت داشتند که نمونه بارز آن را در ایتالیا و فلاندر می‌بینیم. ولی تحمیل چنین ساخت و سازی در شرق جایی که سطح تمدن بسیار نازلتر بود و به دلیل وسعت مناطق، تشکیل چنین اتحادیه‌هایی به دخالت دولت مرکزی نیاز داشت.

به این ترتیب، کار کرد خاص اقتصادی، دولت‌های آسیائی را به قبول مسئولیت در زمینه عمران عمومی وامی داشت. ولی از زمانی که دولت‌های مرکزی دچار فروپاشی شدند، و بارور سازی مصنوعی زمین و امور آبیاری و زه‌کشی دچار اختلال گردید، سنت آبیاری نیز از بین رفت و این روند حاکی از این واقعیت است که: سرزمین‌های زراعی که در گذشته باروری قابل توجهی داشت، اکنون در پالمیرا، پترا، ویرانه‌های یمن، مناطق گسترده مصر، ایران و هندوستان به بیابان‌های بی‌حاصل تبدیل شده است. چنین روندی نشان می‌دهد که از چه رو تنها یک جنگ خانمانسوز کافی بود تا کشوری را برای قرون متمادی خالی از سکنه سازد و آن را از تمدن محروم کند. بنابراین، انگلیسی‌ها در هند شرقی امور اقتصادی و جنگ را به سبک پیشینیان خود^{۵۶} اداره کردند، ولی کارهای عمرانی و عمومی را بطور کلی واپس زدند. بر این اساس می‌توانیم بگوئیم که به زوال کشاندن ساختارهای کشاورزی از نتایج تسامحات و اصول بریتانیائی‌ها در رقابت آزاد است. با اینحال غالباً مشاهده می‌کنیم که اضمحلال کشاورزی در امپراتوری‌های آسیائی، تحت نیابت دولت دیگری دوباره جان می‌گیرد. بهره‌برداری کشاورزی در شرق مثل اروپا به دولت‌های بستگی دارد که بر اساس تغییرات جوئی یکی جایگزین دیگری می‌شود. بنابراین متروک کردن کشاورزی را نمی‌توان فقط به معنای تیر خلاص مهاجمین انگلیسی بر پیکر هند تعبیر کرد، زیرا چنین شرایطی همراه با وضعیت جدیدی است که در سالنامه جهان آسیائی قابل بررسی خواهد بود.

با وجود همه وجوه متغییر سیاست هند در گذشته، شرایط اجتماعی از دوران باستان و قدیمی‌ترین اعصار تاریخی تا اوایل قرن نوزدهم هیچ‌گونه تحولی به خود ندیده بود. حرفه نساجی با دست و چرخ قرقره که توسط ده‌ها هزار نساج و ریسنده تولید می‌شد، در واقع محور اصلی ساختار اجتماعی هند بود. از دوران‌های بسیار قدیمی اروپا خریدار پارچه‌های ارزنده هند بود و بهای آن را نیز با فلزات قیمتی می‌پرداخت و به این ترتیب مواد اولیه‌تریینات و زرگری را تأمین می‌کرد. نزد هندیان عشق به زینت آلات و جواهرات به اندازه‌ای است که حتا اعضای طبقات پائین نیز که تقریباً با پای برهنه راه می‌روند، غالباً یک جفت گوشواره طلائی و زینت آلتی دور گردنشان می‌بندند. انگشتر دست و یا پا نیز بسیار رواج داشت. زنان و کودکان غالباً به دست و پا دستبند و پابند جسیم طلائی یا نقره‌ای می‌بستند، و مجسمه‌های کوچکی از قدیس‌هایشان را از جنس طلا و یا نقره به شکل سنتی در منازل نگهداری می‌کردند. مهاجمین انگلیسی چرخ قرقره و حرفه ریسندگی و بافندگی را از بین بردند. انگلستان ابتدا پارچه‌های نخی هند را در بازار اروپا از دور خارج کرد، و سپس به صادران نخ به هند مبادرت ورزید و سرانجام کشور پارچه‌های نخی را با پارچه‌های انگلیسی اشباع نمود. از سال 1818 تا 1836 صادرات نخ بریتانیای کبیر به هند از یک به 5200 افزایش یافت. در سال 1824 صادرات پارچه‌های حریر^{۵۷} انگلیسی به هند بیش از یک میلیون یارد در سال 1837 از مرز 64 میلیون یارد عبور کرد. ولی در همین فاصله زمانی، جمعیت داکا (از 150000 نفر به 20000 نفر کاهش می‌یابد. با وجود این، اضمحلال شهرهای هندی که به علت محصولاتشان آن همه شهرت داشت، از جمله مصیبت بارترین نتایج سلطه بریتانیا بحساب نمی‌آید. علوم بریتانیائی و به کار بستن ماشین بخار توسط انگلیسی‌ها در سر تا سر هندوستان، روابط کشاورزی و صنایع دستی را از بین برده بود. این دو موضوع — از یک سو به سبب اینکه هندی‌ها مثل همه ملت‌های شرقی، کارهای عمرانی و آبیاری را به دولت مرکزی واگذار کرده بودند، یعنی مهم‌ترین ضروریات کشاورزی

⁵⁶ به یقین منظور مارکس همان هلندیها هستند

⁵⁷ Mousseline

و تجارت محصولات، و از سوی دیگر با توجه به این امر واقع که تمام جمعیت هند به شکل پراکنده زندگی می کردند و در اتحادیه های نیمه کشاورزی و نیمه صنعتی (صنایع دستی) تجمعاتشان را تشکیل می دادند که غالباً در کادر خانواده تحقق می یافت - همانطور که گفتیم، این دو موضوع از دیر باز موجب پیدایش نظام اجتماعی خاصی در هند شده بود که درباره آن می توانیم بگوییم که حاکی از ساختار روستائی بود و بر این اساس هر یک از این گروه ها و اتحادیه های کوچک، ساخت و ساز مستقلی داشت. برای آن که از این موضوع بتوانیم تصویر روشن تری در ذهنمان داشته باشیم، شرح خصوصیات چنین نظام اجتماعی را می توانیم در یکی از پرونده های قدیمی درباره هند در مجلس عوام انگلیس جستجو کنیم :

«از نظر جغرافیائی، دهکده قطعه ای زمین کشاورزی و در عین حال بایر است که چند هزار متر مربع مساحت دارد، از نظر سیاسی شبیه یک اتحادیه یا یک اتحادیه کلیسائی عمل می کند. در آنجا غالباً کارمندان و کارکنانی را مشاهده می کنیم که مثل نمایندگان سندیکا به امور دهکده رسیدگی می کنند و اختلافاتی را که بین ساکنین روی می دهد رفع می کنند و به گونه ای خاص نقش پلیس را به عهده داشته و مالیات ها را دریافت می کنند. و با توجه به عملکردی که در نفوذ شخصی آنان مشاهده می شود و آشنائی کاملی که با موقعیت محیط اطراف و امور دهکده دارند، بنابر این برای انجام چنین وظایفی با صلاحیت ترین افراد بنظر می رسند. کارنامه نویس⁵⁸ فردی است که ترازنامه امور کشاورزی را تهیه می کند و مسائلی را که مربوط به کشت زمین می شود به ثبت می رساند. سپس باید از «تایه» (Tailer) و «توتی» (Toti) نام ببریم که عهده دار وظایف خاصی هستند، به این ترتیب اولی مجموع اطلاعات مربوط به بزهکاری ها و جنایات را جمع آوری می کند و به همین منوال عهده دار امنیت مسافرانی است که بین دهکده ها رفت و آمد می کنند. وظایف دومی (توتی) بیشتر در پیوند با امور داخلی دهکده بوده و نظارت او منحصر به برداشت محصولات و برآورد آن است. نگهبانان مرزی مأمور حراست از حدود دهکده هستند و در صورت مشاهده انحرافات و اختلافات، گزارش تهیه می کنند. مأموران دیگری جریان آب مورد نیاز برای کشاورزی را هدایت می کنند. راهب برهمنائی مراسم مذهبی را به عهده دارد. معلم مدرسه روی زمین شنی به کودکان خواندن و نوشتن می آموزد. و باز هم بین راهب برهمنائی که متخصص تقویم و سالنامه است و برهمنائی که ستاره شناس است، تفاوت وجود دارد، و امثال اینها. این کارگزاران و کارمندان عموماً دستگاه اداری دهکده را تشکیل می دهند. با وجود این در برخی از مناطق کشور، تعداد آنها کاهش می یابد و ممکن است که فردی عهده دار چند وظیفه مختلف باشد، و در برخی دیگر تعداد آنها ممکن است بیشتر از حد معمول باشد. از قرون و اعصار بسیار قدیمی ساکنان چنین دهکده هائی به همین شکل ساده به امور حکومتی و شهرداری می پرداختند. حدود دهکده ها به ندرت تغییر می کند. و اگر سر حدت آنها در اثر جنگ دچار تخریب می شد، و یا قحطی و گرسنگی و بیماری گریبانشان را می گرفت، ولی همان نامها، همان حدود مرزی، همان منافع و حتا همان خانواده ها در طول قرنها در همان دهکده باقی می ماندند. سقوط حکومت ها و تجزیه کشور نیز هیچ اختلالی در نظم عمومی آنان ایجاد نمی کرد و تا زمانی که دهکده آنان کامل و دست نخورده باقی می ماند، هیچ اهمیتی نداشت که چه کسی بر آنها حکومت می کند، و یا حکومت به چه کسی منتقل شده است.

اینگونه امور اقتصاد داخلی دهکده را متأثر نمی ساخت. نماینده دهکده⁵⁹ همواره سندیکای دهکده است و به کار قضاوت ادامه می دهد، و در عین حال دولت مأموریت جمع آوری مالیات ها را مستقیماً به خود او می سپارد. و چنین ساختاری است که در جامعه هند به شکل گسترده در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گیرد. و علت چنین فاجعه ای صرفاً در خشونتبار بودن مداخلات مالیات بگیرها و سربازان انگلیسی نبود، بلکه علت اصلی آن را باید در ورود ماشین بخار و رقابت آزاد انگلیسی جستجو کرد.

چنین جوامعی که بر پایه و اساس صنایع دستی شکل گرفته بود، در نخ ریزی، پارچه بافی و کشاورزی هماهنگی و ترکیبی

⁵⁸ Kurnum

⁵⁹ Potail

خاص به وجود آورده بودند، و به این ترتیب بود که استقلال خود را حفظ می کردند. مداخلات انگلیس، نخریس و پارچه باف را از بین برد، و با از بین بردن این جوامع کم جمعیت نیمه متمدن و نیمه بربر، و با تخریب بنیاد اقتصادی آنان، موجب شد که بزرگ ترین و یگانه انقلاب عظیم اجتماعی که آسیا هرگز به خود ندیده بود، تحقق یابد.

با وجود این هر چند که از منظر احساسات انسانی، مشاهده انقراض هزاران واحد اجتماعی پدر سالار، بی آزار و زحمتکش و تقلیل آنان به فقر و فلاکت و از دست دادن سنت های قدیمی و از دست دادن وسایل زیستی که به تمدن خود آنان اختصاص داشت، برای ما جملگی خوشایند نباشند. ولی نباید فراموش کنیم که همین جوامع روستائی شاعرانه، با وجود ظاهر بی آزار آنان، شامل یکی از عناصر بنیادی استبداد شرقی بوده است.

چنین ساختاری خرد انسانی را در چهار چوب تنگی به محدودیت خاصی دچار کرده و از آن ابزاری به وجود آورده بود که نتیجه آن چیزی نبود مگر فرمانبرداری از خرافات و بردگی در مقابل اصول خدشه ناپذیر. و همین ساخت و ساز بود که آنان را از هر تمایل بلند پروازانه و از هر نیروی تاریخی تهی می کرد. و نباید فراموش کنیم که همین بربرهائی که به شکل خودخواهانه ای به قطعه زمین حقیر خود تکیه کرده بودند، در کمال آرامش به فروپاشی امپراتوری ها نگاه می کردند، و شقاوتهائی که نامی برای آنان نمی شناسیم، قتل عام مردم شهرهای بزرگ توجه آنان را به خود جلب نمی کرد و از دیدگاه آنان چنین رویدادهائی در مقام سوانح طبیعی بود، ولی به این شرط که آنان را هدف نگیرد. و نباید فراموش کنیم که چنین زندگی گیاهی، در حال رکود و حقیر که محصول چنین شیوه زندگی بود از سوی دیگر به نیروهای مخرب و کور و سرشار از توحش میدان داده بود، به گونه ای که میراندن جزئی از رسوم مذهبی بود و در سر تا سر هندوستان رواج داشت. و باز هم نباید فراموش کنیم که همین جوامع کوچک، نشان کاست ها⁶⁰ و بردگان را با خود حمل می کرد، و بجای آنکه انسان را بر چنین شرایطی حاکم سازد او را تابعی از شرایط بیرونی می پنداشت. وضعیت اجتماعی را محصول طبیعتی خدشه ناپذیر می دانست که منشأ آن را در یکی از آداب و رسوم بدوی آنان مشاهده می کنیم که زانو زدن انسان در مقابل هانومن (Hânuman) میمون و سابالا (Sabbala) گاو از وجوه نمادین تحقیر اشرف مخلوقات است.

اگر چه حقیقت این است که انگلستان با به وجود آوردن انقلاب اجتماعی در هندوستان تنها به نیت سود جوئی مزورانه و به شیوه ابلهانه ای عمل می کرد، ولی مسئله اینجا نیست. پرسشی که باید مطرح کنیم، این است که آیا بی آن که انقلابی بنیادی در موقعیت جوامع آسیائی تحول ایجاد کند، بشریت قادر خواهد بود به سرنوشت خود تحقق ببخشد؟ وگرنه، جنایات انگلستان کدام است. انگلستان ابزار ناخودآگاه تاریخی است که به انقلاب دامن زده و بنابراین هر چند که از مشاهده فروپاشی جهان کهن اندوهگین باشیم، مثل گوته باید با شگفتی از خودمان بپرسیم:

چه باک اگر چنین فاجعه ای ما را در رنج غرقه کند
زیرا که شادی ما را افزایش خواهد داد
آیا حکومت تیمور هزاران زندگی را از بین نبرد؟⁶¹

⁶⁰ Caste

⁶¹ Goethe, Westostlicher Diwan. An Suleika

Sollte diese Qual uns quälen <<

Da sie unsere Lust vermehrt

Hat nicht Myriaden Seelen

Timur's Herrschaft aufgezeh

۹- کارل مارکس :

گزیده ای از «کامیابی انگلیس. اعتصابات. مسئله ترک. هند»

لندن، جمعه، 17 ژوئن 1853

نیویورک دیلی تریبون شماره 3809 اول ژوئیه 1853

روز 13 همین ماه، لرد استانی به اطلاع مجلس عوام رساند که در دومین قرائت قوانین مربوط به هند (روز 23 آینده) راه حل زیر را ارائه خواهد داد :

«به نظر مجلس عوام اطلاعات بیشتری نیاز است تا به پارلمان اجازه دهد که با صراحت بیشتری قوانین مربوط به ایجاد دولت دائمی هند را به تصویب رساند، ولی در این دوره پایانی اجلاس جایز به نظر نمی رسد اقداماتی صورت گیرد که نه فقط به مثابه راه حل نهائی نمی تواند مطرح باشد بلکه به همین سان موجب اختلال در وضعیت موجود خواهد شد.»

ولی، در آوریل 1854 قرارداد کمپانی هند شرقی به پایان می رسد، و در نتیجه به نحوی از انحاء باید راه حلی پیدا کرد. دولت به قوانین دائمی تمایل دارد یعنی اینکه می خواهد تمدید قرارداد را برای بیست سال به تصویب رساند. ولی طرفداران مکتب منچستر می خواهند هر گونه قانون گذاری را به تعویق بیندازند و علاوه بر این می خواهند قرارداد برای حداکثر یک سال تمدید شود. دولت گفته است که مصلحت هند در ضرورت قوانین دائمی می باشد. طرفداران مکتب منچستر در جواب به فقدان اطلاعات اشاره کردند و چنین نظری را ناممکن دانستند. ولی مصلحت هند و نبود اطلاعات هر دو بهانه های پوشالی اند. الیگارش حاکم می خواست پیش از آن که مجلس منحل شود و گرد هم آئی تشکیل دهد، به حساب هند منافع خود را تا بیست سال دیگر تضمین کند.

طرفداران منچستر اساساً خواستار قانونگذاری در وضعیت فعلی نیستند، به ویژه در پارلمانی که هنوز اصلاحات شامل حال آن نشده و دیدگاه های آنان نیز در آن هیچ جایی نداشته است. بر این اساس، کابینه ائتلاف از طریق سر شارل وود، بر خلاف بیانیه های پیشین ولی در هماهنگی با عادات همیشگی اش برای روشن کردن مسائل، مطالبی را پیش کشید که به لایحه شباهت داشت. ولی از طرف دیگر بی آنکه جرعت حرف زدن درباره تمدید قرار داد برای مدت مشخصی را داشته باشد، فقط به این پیشنهاد بسنده کرد که پارلمان در صورتی که قاطعانه تصمیم بگیرد می تواند راه حل را به نتایج گفتگو واگذار کند. اگر پیشنهادات دولت به تصویب رسد، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید نخواهد شد بلکه فقط به کسب مهلت نائل خواهد آمد. در مجموع، طرح دولت صرفاً به تغییرات جزئی و ظاهری در اداره هند می انجامد، و یگانه تغییر واقعاً جدی عبارت است از گماشتن چند والی جدید، اگر چه تجربیات دراز مدت نشان می دهد که مأموران ساده خیلی مؤثر تر از والیان عالی مقام و مشاورانشان که مخارج سنگینی را نیز تحمیل می کنند، عمل کرده اند.⁶²

⁶² تا سال 1773 کمپانی هند شرقی دارای سه والی (حاکم شهر) بود که در کلکته (بنگال)، مدراس و بمبئی مستقر بودند و هر کدام یک دفتر مشاورتی داشتند که اعضای آن از کارگزاران عالی کمپانی تشکیل می شد. در سال 1773 «طبق مصوبه ای درباره اصول مؤثرترین مدیریت کمپانی هند شرقی» برای والی کلکته یک دفتر مشاورتی با چهار عضو در نظر گرفته می شود و مقام والی نیز به والی کل بنگال ارتقاء می یابد. والی کل و مشاورین او را دولت برای پنج سال انتخاب می کرد و تنها شخص پادشاه بود که با نظر خواهی از شورای مدیران می توانست آنها را پیش از موعد عزل کند. تصمیمات شورای مشاورت بر اساس رأی اکثریت به اجرا گذاشته می شد و در صورت رأی برابر مداخله والی کلی اولویت پیدا می کرد. والی کل اداره امور مدنی و نظامی را در بنگال، بهار و اوريسا به عهده داشت. در امور جنگ و صلح رؤسای مدراس و بمبئی گوش به فرمان او بودند و تنها در امور خاصی می توانستند مستقلاً عمل کنند. مصوبه

اختراع ویگس ها^{۶۳} در امر درمان کشورهای از پا افتاده این بود که مخارج تازه ایجاد تنبل خانه^{۶۴} رسمی برای آریستوکراسی تهی دست را به آنان تحمیل کنند، چنین راه حلی یادآور یکی از پیشنهادات دولت راسل است، یعنی وقتی که ویگس ها متوجه فقر روحی هندی ها و مسلمانان شرق شدند، تصمیم گرفتند چند کشیش تازه نفس برایشان بفرستند. چنین راه حلی پذیرفته شد، سر جان هوپهاوز^{۶۵}، رئیس ویگس دفتر نظارت در این دوره بود، و به خاطر آورد که یکی از نزدیکانش به خوبی از عهده اداره امور کلیسائی بر می آید و فوراً یکی از کرسیهای جدید را به او اختصاص داد. در چنین اموری یکی از نویسندگان انگلیسی روایت جالبی دارد که می گوید «گاهی اوقات کفش به اندازه ای جفت پا می شود که به سختی بتوانیم بگوییم این کفش برای پا دوخته شده و یا برای کفش». در مورد اختراع سر شارل وود به سختی بتوان گفت که آیا این والیان جدید برای مناطق هند در نظر گرفته شده اند و یا مناطق هند برای والیان جدید.

در هر صورت کابینه ائتلاف تصور می کرد که با واگذاری اختیارات به پارلمان برای ایجاد اصلاحات در لایحه پیشنهادی در هر زمانی که اراده کند، به همه همه ها پایان خواهد داد. متأسفانه لرد استانلی، نماینده محافظه کار، راه حلش را خیلی زود قرائت کرد و با سر و صدای زیادی نیز مورد حمایت اپوزیسیون افراط گرا واقع شد. با وجود این راه حل پیشنهادی لرد استانلی تناقضاتی را از خود نشان می دهد. از یک طرف، او پیشنهاد دولت را رد می کند، به این علت که مجلس برای قانونگذاری دائمی به اطلاعات بیشتری نیازمند است. از طرف دیگر، آن را رد می کند به این علت که شامل قوانین دائمی نیست، و به همین گونه وضعیت موجود را متزلزل می کند بی آنکه مسائل را بطور مشخص حل کرده باشد. عقیده محافظه کاران طبیعتاً لایحه را معتبر نمی داند، زیرا در هر صورت موجب تغییراتی خواهد شد. رادیکال ها با آن مخالف هستند زیرا هیچ تغییر عینی به وجود نمی آورد. لرد استانلی در این دوران ائتلاف دیدگاه خاصی را مطرح می کند که تمایلات مخالف را علیه پیشنهادات دولت متحد کند. هیئت رسمی جبهه ائتلاف علیه چنین تاکتیکی خشمگین بنظر رسیده و در نشریه «دی کرونیکیال»^{۶۶} ارگان حزبشان می نویسد:

«از نقطه نظر حزب، پیشنهادی که بر اساس به تعویق انداختن لایحه مطرح شده نه تنها اختلال به وجود می آورد بلکه به شکل بارزی شرم آور نیز هست... این لایحه فقط به این علت مطرح شده که برخی از طرفداران دولت می خواهند به بهانه همین موضوع انشعاب کنند.»

نگرانی وزرا حقیقتاً جدی به نظر می رسد. «دی کرو نیکیال» امروز دوباره این موضوع را مطرح کرده است و می گوید:

«رأی برای طرح پیشنهادی لرد استانلی احتمالاً سرنوشت قوانین هند را تعیین خواهد کرد. بنابراین آنهایی که به اهمیت

1784 تعداد مشاوران را به سه عضو تقلیل داده بود که شامل پست فرمانده کل می شد. در سال 1784 تبصره ای به این قانون اضافه شد که بر اساس آن والی کل می توانست تحت شرایط خاصی بدون مراجعه به شورای مشاورین و به عنوان فرمانده کل عمل نماید. پس از مصوبه سال 1833 والی کل بنگال به والی کل هند ارتقاء پیدا کرد. و دوباره تعداد مشاورین به چهار نفر رسید و علاوه بر این پست فرمانده کل باز سازی شد. والی کل و دفتر مشاورتی او قوانین تمام هند را تعیین می کردند، و حق قانون گذاری از والیان بمبئی و مدراس که هر یک دو مشاور داشتند سلب گردید. مصوبه سال 1853 علاوه بر این یک شورای کوچک مشاورتی با چهار عضو، ارگان اجرایی، و مشاورت حقوقی متشکل از والی کل، فرمانده کل، دادستانی کل بنگال و یک عضو دیوان عالی. این بود وضعیت شورای مشاورت تا سال 1858.

⁶³ Whigs اجداد لیبرال های امروزی

⁶⁴ Sinécure به معنای حرفه های کم زحمت و کسالت آور است. در اینجا به شکل تنبل خانه رسمی ترجمه شده است

⁶⁵ Sir John Hobhouse

⁶⁶ «The Morning Chronicle» («The Chronicle»)

روزنامه بورژوازی انگلیس. به تاریخ 1770 تا 1862 در لندن منتشر می شد. در آغاز سخن گوی ویگس ها (اجداد لیبرال های امروزی) بود در اطراف سال 1850 بدست محافظه کاران افتاد

قانونگذاری آگاهند باید قویاً برای تقویت دولت اقدام کنند.»

از سوی دیگر در روزنامه «تایمز»⁶⁷ امروز می خوانیم که :

« سر نوشت لایحه دولت برای هند بطور روشنتری ترسیم می شود...خطری که دولت را تهدید می کند در انطباق کامل با مخالفت های لرد استانلی و افکار عمومی ست. هر سخنی از این اصلاحات برای دولت حکم مرگ را خواهد داشت.»

⁶⁷ « *The Times* » هفته نامه انگلیسی با تمایلات محافظه کارانه که به سال 1785 بنیانگذاری شد.

۱۰- کارل مارکس : کمپانی هند شرقی تاریخ و نتایج فعالیت‌های آن

جمعه، 24 ژوئن 1853

New-York Daily Tribune N° 3816, le 11 juillet 1853

بحث و جدل پیرامون پیشنهاد لرد استانلی⁶⁸ که تصویب قوانین مرتبط به هند را دائماً به تعویق می انداخت، به امشب موکول شد. از سال 1783 تا کنون برای نخستین بار است که مسئله هند به مثابه مسئله ای رسمی و دولتی در انگلستان مطرح می شود. علت چنین واقعه ای چیست؟ آغاز حقیقی کمپانی هند شرقی حدوداً به حواشی سال 1702 باز می گردد.

در این دوران شرکت های مختلفی که تا کنون با دسیسه چینی انحصار بازرگانی با این بخش از جهان را بخود اختصاص داده بودند، با هم ادغام شده و اتحادیه مشترکی را بوجود آوردند. از این تاریخ تا امروز، وجود کمپانی بنام کمپانی هند شرقی چندین بار زیر سؤال رفت و مخاطراتی چند را بخود دید.

در سال هائی که کرامول⁶⁹ والی انگلستان بود کمپانی چندین بار به حالت تعویق درآمد و یک بار دیگر نیز با مداخله پارلمان در زمان حکومت گیوم سوم⁷⁰ درخطر انحلال قرار گرفت. با این وجود در عهد اسلاف همین شاهزاده هلندی بود که پارلمان کمپانی هند شرقی را به رسمیت شناخت، یعنی در عهد ویگس ها⁷¹ که کشاورزان امپراتوری بریتانیا بودند و وقتی که بانک انگلستان ایجاد شده بود و با وضع قوانینی که حامی تولیدات داخلی در انگلستان بود موجب بازگرداندن توازن در سطح اروپا شد.

این آزادی ظاهری در حقیقت، آغاز دوران انحصارات بود و نه بر اساس فرامین سلطنتی مثل عصر الیزابت و شارل اول، بلکه از سوی پارلمان و با برافراشتن بیرق منافع ملی به تأیید و تصویب رسیده بود. این دوره از تاریخ انگلستان با دوران لوئی فیلیپ در فرانسه شباهت های فراوانی دارد: آریستوکراسی فرتوت وابسته به زمین در حال فروپاشی بود، اگر چه بورژوازی هنوز قادر به تصاحب قدرت نبود، مگر زیر پرچم ثروتمندان و به سخن دیگر یعنی سرمایه داران کلان.

از یک سو کمپانی هند شرقی عموم مردم را از معامله و تجارت با هند محروم می کرد و از سوی دیگر مجلس عوام آنان را از شرکت در پارلمان باز میداشت. با این وصف ما شاهد اولین پیروزی های بورژوازی علیه آریستوکراسی فئودال هستیم که با جنبش ضد مردمی هم گام است.

در پی چنین وقایعی بود که بسیاری از نویسندگان مثل کوبت⁷² از جبهه مردم دفاع کردند و آزادی آنان را نه به آینده که به گذشته موکول دانستند. اتحاد بین سلطنت مشروطه و سرمایه داران و بطور مشخص سرمایه داران انحصار طلب، و بین کمپانی هند شرقی و انقلاب «افتخار آمیز» 1688 به دست همان نیروئی سامان یافت و کسب امتیاز کرد که سرمایه های لیبرال و سلسله های سلطنتی لیبرال، مثل همیشه و در تمام کشورها. و اتحاد و ترکیب چنین عناصری فقط از طریق فساد و بزهکاری بود که می توانست به موتور سلطنت مشروطه تبدیل شود که همانا فرشته نگهبان گیوم سوم و غول بدکاره لوئی فیلیپ است. نتیجه بررسی های پارلمان از سال 1693 نشان می دهد که داد و دهش های کمپانی هند شرقی به مردان سیاسی که تا پیش از انقلاب فراتر از 1200 لیور نبود به مبلغ 90000 لیور استرلینگ ارتقاء یافت. دوک دو لیدز⁷³ به گرفتن 5000 لیور استرلینگ متهم شده بود، و خود پادشاه عظیم الشان نیز به گرفتن 10000 اعتراف کرده است.

Lord Stanley⁶⁸

Cromwell⁶⁹

Guillaume III⁷⁰

مراجعه کنید به یادداشت شماره 52

Cobbett⁷²

Duc de Leeds⁷³

با وجود رواج چنین رشوه خواری هائی، بی هیچ شرم و خجالتی تلاش می کردند که با پرداخت وام های کلان با بهره پائین به دولت و خرید رؤسای کمپانی های رقیب، چنین کمپانی هائی را از بین ببرند.

کمپانی هند شرقی جهت کسب قدرت می بایستی دولت را با رشوه تطمیع می کرد و این کاری بود که بانک انگلستان نیز انجام می داد و بر این اساس بخاطر حفظ قدرت، کمپانی و به همین گونه بانک انگلستان، پیوسته می بایستی که به تداوم و گسترش بزهکاری هایشان ادامه می دادند. هر وقت که مدت قرارداد انحصارات به پایان می رسید، برای تمدید حق امتیاز می بایستی که دوباره مبالغی به دولت اهداء می کردند.

از یک کمپانی تجارتي، و با عبور از یک جنگ هفت ساله، همین کمپانی هند شرقی به قدرت نظامی و عامل حراست مرزی تبدیل گردید⁷⁴، و در همین دوران بود که ساخت و ساز امپراتوری انگلستان در شرق پایه گذاری شد.

سهام کمپانی تا 263 لیور استرلینگ بالا رفت و سود سهام نیز به 5،12٪ رسید. ولی دیری نپایید که کمپانی با رقیب تازه ای روبرو شد که از کمپانی های رقیب داخلی نبود ولی به شکل دیگری در مقابل آنها جبهه گرفت، یعنی به شکل وزرای رقیب و ملتی رقیب. و این موضوع را پیش کشید که سیطره مرزی کمپانی به کمک نیروی دریائی بریتانیا و ارتش بریتانیا گسترش یافته و هیچ فرد بریتانیائی حق ندارد حاکمیت سرزمینی را مستقل از تاج و تخت، منتسب بخود بداند. بنابراین وزرای رقیب و ملتی رقیب، هر دو مدعی سهم خود از آن همه گنجی شدند که کمپانی هند شرقی در سرزمین های اشغالی بچنگ آورده بود. طی قراردادی در سال 1767 کمپانی فقط با قبول واریز کردن سالانه 400000 لیور استرلینگ، خود را از خطر انحلال رهانید و به فعالیتهايش ادامه داد.

ولی کمپانی هند شرقی بجای اجرای تعهداتی که سپرده بود، و بجای پرداخت مالیات به ملتی انگلستان، با مشکلات مالی مواجه شد و از پارلمان کمک مالی درخواست کرد. چنین موردی موجب تغییرات اساسی در قرارداد شد. امور کمپانی با توجه به شرایط جدید بهبود نیافت، و ملتی انگلیس با از دست دادن مستعمراتشان در آمریکای شمالی⁷⁵، ضرورت گسترش مستعمرات امپراتوری را به شکل همه جانبه احساس می کرد. سال 1783 فوکس⁷⁶ مشهور تصور می کرد که زمان آن فرا رسیده تا طرح جنجالی خود را در مورد هند مطرح کند و بر این اساس پیشنهاد می کرد که شورای رؤسا و سهامداران منحل شوند و بجای آنها بطور کلی دولت هند تحت نیابت یک هیئت هفت نفره قرار گیرد که باید از سوی پارلمان به این سمت انتخاب شوند. ولی چنین طرحی به یاری نفوذ شخصی پادشاهی ابله در مجلس لردها مردود اعلام شد، و این جریان موجب شد که کابینه اتلافی فوکس و لرد نورث⁷⁷ که هنوز قدرت را در اختیار داشتند با شکست مواجه شود، و پیت⁷⁸ مشهور در رأس دولت گماشته شود.

پیت طرح قانونی را به تصویب دو مجلس رساند که شامل یک دفتر نظارت با شش عضو از اعضای شورای سلطنتی بود که

⁷⁴ جنگ هفت ساله (1756-1763) انگلستان و پروس را در یک طرف و از طرف دیگر فرانسه، روسیه و اتریش را در مقابل یکدیگر قرار داد. یکی از دلایل عمده این جنگ رقابت استعماری و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه بود. منازعات بین این دو قدرت، به استثنای نبردهای دریائی، بطور کلی در مستعمراتشان در آمریکا و آسیا به وقوع می پیوست. در شرق، پیش از همه در هند فرانسویها و شاهزاده های محلی که از آنها حمایت می کردند در مقابل خود کمپانی انگلیسی هند شرقی را داشتند که از چنین موقعیتی برای گسترش نفوذ و سلطه خود در هند استفاده کرد و به حضور نظامی خود افزود. پس از جنگ فرانسویها تقریباً تمام مستعمرات خود را در هند از دست دادند، بجز چند بندر که در آنجا نیز باید تمام حصارها و برج و باروها را از بین می بردند. بر این اساس قدرت استعماری انگلیس افزایش پیدا کرد.

⁷⁵ جنگ رهائی بخش 1775-1783 به آزادی سیزده منطقه استعماری انگلیس منتهی شد و این آغاز ایجاد دولت آمریکائی مستقل است. از این پس قدرت دریائی انگلیس افول می کند.

⁷⁶ Fox

⁷⁷ Lord North

⁷⁸ Pitt

عهده دار بررسی و نظارت بر کلیه اموری بود که به هر نحوی به تشکیلات اداری مدنی و نظامی، و به همین گونه در آمد ملک و املاک کمپانی هند شرقی مرتبط می شد. تاریخشناسی بنام میل⁷⁹ در این باره می گوید :

«با تصویب چنین قانونی، دو هدف را مد نظر داشتند. یکی به این جهت که به الهام گرفتن از طرح کراهت آمیز فوکس متهم نشوند، و دیگر این که ضرورت ایجاد می کرد تا این گونه وانمود کنند که این رؤسا هستند که عملاً قدرت را در اختیار دارند. در واقع برای منافع وزارتخانه ضرورت ایجاد می کرد که تمام اختیارات را از آنها سلب کنند. پیت مدعی بود که طرح او با طرح فوکس روی مسئله اختیارات رؤسا کاملاً متفاوت است، چه او آنان را تام الاختیار می داند. بر اساس قانون فوکس قدرت وزرا کاملاً قطعی اعلام شده بود. ولی پیت مدعی بود که چنین قدرتی را از آنان سلب کرده است، با وجود این در خفا و پنهانی دارای همان اختیارات بودند. قانون فوکس قدرت و اختیارات کمپانی را به شورائی تفویض می کرد که توسط پارلمان اداره می شد. قانون پیت آنرا به شورای سلطنتی رجوع می دهد.»

سالهای 1783 و 1784 یگانه مواردی بود که مسئله هند به مثابه موضوعی رسمی و دولتی مطرح شد. زمانی که طرح پیت به تصویب آراء رسید، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید شد و مسئله هند به مدت بیست سال کنار گذاشته شد.

ولی از سال 1813، جنگ علیه ژاکوبینها و در سال 1833 طرح اصلاحی⁸⁰ تمام مسائل سیاسی دیگر را به حاشیه کشاند. بنابراین چنین وقایعی به تشکل اولین عواملی انجامید که متعاقباً موجب شد تا مسئله هند به مثابه مسئله ای مهم کنار گذاشته شود، از آن تاریخ و پیش از 1784 : پیش از این تاریخ، کمپانی باید صرفاً از موجودیت خود دفاع می کرد و سپس به همین گونه اهمیت خود را به اثبات می رساند. بعد از این تاریخ الیگارشلی تمام قدرت را به خود منتسب کرد، ولی بی آنکه در قبال آن مسئولیتی را به عهده بگیرد. تحت چنین شرایطی بود که ملت انگلیس با وجود اینکه جذب مسائل پر اهمیت سالهای 1813 و 1833 شده بود، به دوران تمدید قرار داد کمپانی رسید.

اکنون در اینجا می خواهیم مسائل را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم. کمپانی هند شرقی در آغاز دفاتری برای مأموران و به همین منوال تعدادی انبار برای کالاهایش ایجاد کرده بود. و به لحاظ امنیتی نیز تعدادی قلعه ساخته بود. اگر چه از سال 1689 هدف کمپانی بهره برداری از منابع و گسترش آن بود، با این وجود تا سال 1744 فقط چند منطقه بی اهمیت در اطراف بمبئی، مدراس و کلکته را در اختیار داشت. بعد از جنگی که در کارناتیک⁸¹ به وقوع پیوست، و پس از چند درگیری نظامی، عملاً در این منطقه حکومت می کرد. ولی رویدادهای مهم تر، از جنگ بنگال و پیروزی در کلیو⁸² به دست آمد : یعنی اشغال بنگال، بهار و اورپسا.

در پایان قرن هجدهم و در نخستین سال های قرن حاضر، مصادف بوده است با منازعات نظامی با تیبو- صاحب⁸³ که منجر به گسترش قدرت استعماری و به همین منوال گسترش قابل توجه کمک مالی شد⁸⁴. در جریان دو دهه در قرن نوزدهم،

Mill⁷⁹

⁸⁰ رفرم انتخاباتی که توسط پارلمان در ژوئن 1832 تحقق یافت هدفش از بین بردن انحصارات سیاسی اشراف سالاری ارضی و مالی بود تا درهای پارلمان را برای بورژوازی صنعتی باز کند. پرولتاریا و خرده بورژوازی نیروهای اصلی جنبشی بودند که از رفرم دفاع می کردند، ولی در واقع فریب لیبرالها را خوردند که حقوق انتخاباتی برای آنها قائل نشد.

Carnatic⁸¹

Clive⁸²

Tippo-Sahib⁸³

⁸⁴ در اینجا مارکس به جنگ های استعماری اشاره می کند که کمپانی انگلیسی هند شرقی برای گسترش نفوذ خود در هند براه انداخت که در عین حال به برکنار ساختن رقیب شماره یک آن ، کمپانی فرانسوی هند شرقی شد منجر گردید. جنگ کارناتیک (شاهزاده نشین جنوب شرقی هند) با وقفه هائی چند از 1746 تا 1763 بطول انجامید. دو رقیب استعمارگر انگلیس و فرانسه هر یک شاهزاده های طرفدار خود را پشتیبانی

انگلستان برای نخستین بار سرانجام با تسخیر نوار صحرائی در اطراف هند به تصاحب مرز مطمئن نائل آمد. تا پیش از این دوران، امپراتوری بریتانیا در شرق هنوز به این بخش از آسیا که از دیرباز مقر حکومت مرکزی هند بود دسترسی نداشت. ولی آسیب پذیرترین نقطه امپراتوری یعنی نقطه ای که بارها در گذشته به آن حمله شده بود و نقطه ای که از آنجا مهاجمان قدیمی با ورود مهاجمان جدید رانده شده بودند، باید از موانع مرزهای غربی یاد کنیم که هنوز به تصرف بریتانیا در نیامده بود. بین سالهای 1838 و 1849، در طول برخوردهای نظامی علیه سیک ها و افغان ها، سلطه بریتانیا در مرزهای قومی، سیاسی و نظامی در کل قاره هند شرقی به خوش شگونی پیوست پنجاب و سند که به زور اسلحه انجام پذیرفته بود، تثبیت شد.^{۸۵}

چنین تصرفاتی از این جهت ضروری بود که تهاجمات احتمالی از جانب آسیای مرکزی را دفع کنند و باز هم ضروری بود، زیرا روسیه نیروهایش را به سمت مرزهای ایران بحرکت در آورده بود. در طول همین دهه گذشته سرزمینی به مساحت 167000 مایل مربع با جمعیتی معادل 8572630 نفر به سرزمین هند بریتانیایی افزوده شد. در مورد موقعیت داخلی کشور، باید دانست که همه حکومت‌های بومی از این پس در مجاورت و همسایگی و در محاصره سرزمین‌های بریتانیا قرار گرفتند، چنین حکومت‌هایی بناگزیرو به به اشکال گوناگون تحت فرمان حاکمیت بریتانیا بودند و در همین وضعیت بود که از دسترسی به سواحل نیز محروم شدند. البته به استثناء گوجرات^{۸۶} و سند. و در نتیجه روابط خارجی نیز برای همیشه متنی گردید چرا که از سال 1849 فقط امپراتوری کبیر انگلیس و هند متحد شده مطرح بوده است. دولت بریتانیا به نام کمپانی در طول دو قرن در سرحدات طبیعی هند تا جایی پیش رفت که سرتاسر آن را به تصرف در آورد. اکنون پی می بریم که در طول این مدت، به چه علتی تمام احزاب در انگلستان سکوت توطئه گرانه ای را در پیش گرفته بودند، و حتا آنهایی که از روی چشم و هم چشمی مصمم بودند تا آه و ناله های صلح طلب و مزورانه شان را به گوش ها برسانند، ولی تنها پس از تحقق یافتن امپراتوری ائتلافی انگلیس و هند. البته پیش از همه می بایستی هند را کاملاً به زانو در می آوردند تا آنرا مرهون انساندوستی خود سازند. اکنون در همین سال 1853 است که پی می بریم که نسبت به تمام دوران های پیشین در خصوص تمدید قرار داد، از چه رو شیوه و نحو پرسش از مسائل و مشکلات هند تغییر کرده است.

در اینجا می توانیم از دیدگاه دیگری به بررسی این مسائل بپردازیم. بی گمان بررسی تاریخ روابط بازرگانی بریتانیا با هند در

می کردند. سرانجام انگلیسی ها برنده شدند. از ژانویه 1761 منطقه پوندیشری را که نقطه اتکای اصلی برای فرانسویها بود، از دستشان خارج ساختند. در سال 1756، سردار سپاه مسلمان بنگال برای مقابله با تجاوزات بریتانیایی ها جنگ را آغاز کرد و کلکته را که نقطه اتکای انگلیسی ها در شمال شرقی بود تسخیر کرد. کلیو در رأس فرماندهی واحدهای کمپانی دوباره شهر را اشغال کرد و استحکامات بنگالی فرانسویها که متحد سردار سپاه مسلمان بنگالی بودند به تصرف کمپانی درآمد. بتاريخ 23 ژوئن 1757، کلیو در پلاسی با سردار بنگالی جنگید. در 1763 در بنگال علیه دولت دست نشاندۀ کمپانی شورش شد. این شورش سرکوب گردید. همزمان با تسخیر بنگال انگلیسی ها بهار را که در مسیر رود گنگ و از توابع بنگالی بود اشغال کردند. در سال 1803 نوبت اوریسرا شد که شامل چندین منطقه شاهزاده نشین فتودال می شد که جملگی فرمانبردار کمپانی بودند. در سال 1790 تا 1792 و در سال 1799 کمپانی هند شرقی منطقه با میسور یعنی دولت مستقل هند جنوبی جنگید. میسور تحت ریاست تیپو صاحب یکی از دشمنان سرسخت انگلیس بود و برای نخستین باز هم نبود که با انگلیسی ها مقابله می کرد. در جنگ اول تیپو صاحب نیمی از مناطق خود را از دست داد و در جنگ دوم به مرگ تیپو صاحب انجامید و دولت میسور نیز به کمپانی هند شرقی تعلق گرفت.

⁸⁵ پس از جنگهای 1845-1846 و 1849-1848، انگلیسی ها پنجاب را در شمال هند از سیکها گرفتند. در قرن شانزدهم، سیکها یک فرقه مذهبی را تشکیل می دادند. دهقانانی که از پایان قرن هجدهم علیه فتودالهای محلی و فاتحان افغان مبارزه می کردند، نظریات برابری خواهانه سیکها را از آن خود داشتند. سپس، فتودالهای بزرگ به وجود آمدند و نمایندگانشان بر دولت سیک حکومت می کردند، پنجاب و مناطق همجوار آن جزئی از مناطق نفوذی آنان بود (در آغاز قرن نوزدهم). در سال 1845، خیانت برخی از اشراف برای انگلیسی ها فرصت مناسبی فراهم آورد تا به جنگ دامن بزنند و در سال 1864 حاکمیت خود را به دولت سیک تحمیل کنند. شورش که در سال 1848 به وقوع پیوست در سال بعد سرکوب شد. این پیروزی فرمانروایی انگلیسیها را در هند تکمیل کرد.

Goudjerate⁸⁶

دوران های مختلف، درک روشن تری از طبیعت خاص بحرانی را آشکار می سازد که متوجه قوانین هند است. در اوایل، به نام تخت و تاج سلطنت ملکه الیزابت، کمپانی هند شرقی امتیازات خاصی برای گسترش روابط بازرگانی با هند در اختیار داشت، و اجازه داشت تا 30000 لیور استرلینگ به شکل نقره و طلا و پول های خارجی صادر کند. چنین موضوعی در واقع تمام موازین آن دوران را زیر سؤال می برد بطوریکه توماس مون⁸⁷ ناچار به نوشتن «گفتمان درباره تجارت خارجی انگلستان با هندیان» شد و ادعا کرد که فلزات گرانبها تنها ثروت یک کشور بحساب می آید. و به همین گونه، نظریه او بر این اساس بود که صادرات فقط در صورتی قابل قبول است که در توازن داد و ستد به نفع ملت صادر کننده بیانجامد. بنابراین تضمین می کرد که کالاهای وارداتی از هند متقابلاً به کشورهای دیگر صادر شده و سود به دست آمده فراتر از بهای پراخت شده است. به همین گونه سر جوزیا چایلد⁸⁸ در رساله ای نشان داد که روابط بازرگانی با هندیان شرقی ملی ترین تجارت خارجی است. به این ترتیب اندک اندک هواداران کمپانی هند شرقی شهامت بیشتری پیدا کردند، و علاوه بر این می توان نقطه عطفی را در تاریخ شگفت انگیز هند یادآور شد که انحصارات بازرگانی در هند نخستین مبلغان تجارت آزاد در انگلستان بودند. در خواست از مداخله پارلمان در رابطه با کمپانی هند شرقی، نه از جانب تجار که از جانب طبقه صنعتی در آخرین سالهای قرن هفدهم و بخش مهمی از قرن هجدهم را در بر می گیرد. زیرا واردات پنبه و ابریشم از هند شرقی کارگاه های خرده پای انگلیسی را به ورشکستگی دچار می کرد. چنین نظریه ای در کتاب جان پولکسفن⁸⁹ زیر عنوان ناهمخوانی سیاست صنعتی انگلستان و هند شرقی (لندن 1697)، مورد بررسی قرار می گیرد ولی به شکل شگفت آمیزی تنها یک قرن و نیم بعد به تأیید می رسد، ولی در مفهومی کاملاً متفاوت. و به این ترتیب است که پارلمان مداخله می کند. بر اساس مفاد 11 و 12 گیوم سوم فصل 10 واردات ابریشم صنعتی و متقال چایی یا رنگی از هند، ایران و چین ممنوع اعلام می شود و هر شخصی که چنین کالاهایی را در اختیار داشته باشد و یا به فروش آنها مبادرت ورزد به پرداخت 200 لیور استرلینگ جریمه و محکوم خواهد شد. در نتیجه شکایات تکراری کارخانه داران بریتانیایی که به موقعیت خود آگاه بودند، قوانین مشابهی در عهد ژرژ اول و دوم و سوم به تصویب رسید. بنابراین در طول بخش قابل توجهی از قرن هجدهم عموماً واردات محصولات صنعتی هند به انگلستان با صرف نظر از بازار داخلی انگلیس و به نیت فروش آن روی قاره انجام می گرفت. علاوه بر در خواست مداخله پارلمان از جانب کارخانه های آهمند حاکم نشین، در هر دوره از تمدید قرار داد با کمپانی، تجار لندن، لیورپول و بریستول که شرکت در این تجارت را حقیقتاً همچون معدن طلا می پنداشتند، خواهان از بین بردن انحصارات این کمپانی بودند در نتیجه چنین تلاش هائی مقررات تازه ای به قانون سال 1773 افزوده شد که قرارداد کمپانی را تا مارس 1814 تمدید می کرد و بر اساس آن هر شخص خصوصی بریتانیایی می توانست از هند واردات داشته باشد و مأمورین و کارکنان کمپانی مجاز خواهند بود که تقریباً هر نوع کالائی را به انگلستان وارد کنند. ولی واگذاری چنین امتیازاتی منوط به شرایطی بود که عملاً آن را منتفی می ساخت. این شرایط به واردات کالا توسط تجار خصوصی در هند مربوط می شد.

در سال 1813 کمپانی دیگر قادر نبود در مقابل فشار وسیع بازرگانان مقاومت کند و اگر چه انحصارات بازرگانی با چین ادامه یافت ولی بازرگانی با هند تحت شرایط خاصی به رقابت آزاد انجامید. موعد تمدید قرارداد در سال 1833 شرایطی که بازرگانی آزاد را محدود می کرد از بین رفت و هر نوع داد و ستدی برای کمپانی ممنوع اعلام شد و خصوصیت بازرگانی آن لغو گردید و به همین منوال حق ممانعت از افراد بریتانیایی برای ورود به هند را از اختیارات آن خارج کرد. در این بازه زمانی، بازرگانی با هندیان شرقی تحولات بسیار جدی را به خود دید و به شکلی که در موضعگیری و رفتار طبقات مختلف انگلستان نیز کاملاً تأثیر گذار بود. در سراسر قرن هجدهم ثروتی که از هند به انگلستان سرازیر شده بود، حاصل داد و ستد پایاپای نبود و از بهره

Thomas Mun⁸⁷
Josiah Child⁸⁸
John Pollexfen⁸⁹

برداری مستقیم این کشور بر می آمد و در واقع ارسال چنین ثروت عظیمی به انگلستان از طریق اعمال زور تحقق یافته بود. پس از 1813، بازرگانی با هند ظرف مدت بسیار کوتاهی به سه برابر افزایش یافت. ولی چنین موضوعی تمام ماجرا را توضیح نمی دهد. باید پرسیم که درباره خصوصیت کلی این بازرگانی که به تحول انجامیده بود چه می دانیم؟

تا سال 1813 هند عمدتاً کشوری صادر کننده بود، ولی از این پس به کشوری وارد کننده تبدیل می شود. سرعت چنین روندی در حدی بود که از سال 1823 نرخ برابری که معمولاً دو شیلینگ و شش پنس برای یک روپی بود، به دو شیلینگ کاهش یافت. هند که از دیرباز کارگاه پنبه ریزی برای تمام جهان بود، با سیل پارچه های پنبه ریزی شده انگلیسی مواجه شد. چنین محصولاتی دیگر حق ورود به انگلستان را نیافتند مگر با شرایطی بسیار سخت، ولی بر عکس، هند با کسب حقوق بسیار ناچیزی از پارچه های انگلیسی انباشته شد. و بر این اساس بود که صنعت پنبه ریزی هند با آنهمه سابقه تاریخی درخشان در جهان به ورشکستگی محکوم شد. در سال 1780 ارزش محصولات با حساب محصولات صنعتی فراتر از 386 152 لیور استرلینگ نبود، و ارزش صادرات نقدی در طول همین سال مبلغی بود معادل 15041 لیور، و ارزش مجموع صادرات به 12648616 می رسید. این محاسبات نشان می دهد که تجارت هند شامل 1/32 کل مراودات بازرگانی خارجی بود. در سال 1850 مجموع صادرات بریتانیای کبیر و ایرلند به هند شامل 8024000 لیور استرلینگ که سهم محصولات پارچه به تنهائی 5220000 لیور بوده است که به عبارت دیگر بیش از یک هشتم کل ارزش صادرات بریتانیای کبیر و بیش از یک چهارم ارزش تجارت خارجی پارچه را در بر می گیرد. در این دوران یک هشتم جمعیت بریتانیا در کارخانه های پنبه ریزی اشتغال دارند که یک دوازدهم کل درآمد ملی را در بر می گیرد. پس از هر بحران بازرگانی، برای کارخانه داران پنبه ریزی، مراودات بازرگانی با هندیان شرقی موضوعیت بیش از پیش بر اهمیتتری پیدا می کرد و در واقع قاره هند بهترین گریزگاه بحساب می آمد. به مرور ایام که صنعت پارچه بافی برای ساختار اجتماعی بریتانیای کبیر به امری حیاتی تبدیل می شد، هند نیز برای صنعت پارچه بافی انگلیس ارزش حیاتی پیدا می کرد. تا این دوره، منافع سرمایه دارانی که هند را به پایگاه خود تبدیل کرده بودند و الیگارشسی که بزور اسلحه آن را فتح کرده بود و آریستوکراسی کارخانه دار که سیل پارچه را در بازار به راه انداخته بودند، دست بدست یک دیگر پیش رفتند. ولی هر اندازه کارخانه های بریتانیای کبیر به بازار هند وابسته می شد، به همان اندازه ضرورت ایجاد نیروهای تولیدی جدیدی را در هند احساس می کرد. و همین امر پس از نابود کردن صنایع ملی هند. با وجود این نمی توان بازار کشوری را با محصولات وارداتی اشباع کرد بی آنکه امکان خرید محصولاتی چند را از آن جایز ندانست. کارخانه داران دریافتند که منافع آنان به جای افزایش، سیر نزولی به خود گرفته اند. چهار سال پیش از 1846 واردات بریتانیا به هند تا 261 میلیون روپی بالا رفته بود و چهار سال پیش از 1850 به 253 میلیون روپی رسید، در حالیکه در مورد دوره اوّل صادرات 274 میلیون روپی و دوره دوّم 254 میلیون. بنابراین پی بردند که توان جذب محصولات آنان در هند به نقطه اشباع تقلیل یافته و مصرف محصولات بریتانیائی در هند غربی به 14 شیلینگ برای هر فرد در سال، در شیلی 9 شیلینگ و 3 پنس، در برزیل 6 شیلینگ و 5 پنس، در کوبا 6 شیلینگ و 2 پنس، در پرو 5 شیلینگ و 7 پنس، در آمریکای مرکزی 10 پنس، در حالیکه این رقم در هند تنها به 9 پنس می رسید. سپس به فصل درو پنبه های ایالات متحده در سال 1850 می رسیم که برای پنبه کاران انگلیسی 11 میلیون لیور استرلینگ ضرر ببار آورد و از اینکه به ایالات متحده وابسته بودند ابراز نارضایتی می کردند چه در هند شرقی می توانستند به وفور از پنبه خالص بهره برداری کنند. علاوه بر این کارخانه داران دریافتند که تمام تلاشهایشان برای سرمایه گذاری در هند با بهانه جوئی و ممانعت مقامات هندی مواجه می شود. به این ترتیب هند به صحنه نبردی تبدیل شده بود که تضاد منافع کارخانه داران و سرمایه داران و الیگارشسی انگلیس محور اصلی آن بود. کارخانه داران که به نقش نیاکان خود در انگلستان آگاه بودند، از این پس خواهان از میان برداشتن نیروهای مخاصم در هند شدند که شامل تخریب دستگاه قدیمی دولت هند و برکناری نهائی کمپانی هند شرقی بود.

حال می پردازیم به چهارمین و آخرین دیدگاهی که مسئله هند بر اساس آن باید مورد بررسی قرار گیرد. از سال 1784 امور

مالی هند بیش از پیش با مشکل روبرو شد. بدهکاری دولت از این پس به 50 میلیون لیور استرلینگ می‌رسد، و در اینجا شاهد رشد درآمد و افزایش مخارج و کسریهائی هستیم که به شکل نامشخص از طریق مالیاتی که از روی مصرف تریاک می‌گرفتند جبران می‌شد. این منبع درآمد در حال حاضر در خطر از بین رفتن است. زیرا خود چینی‌ها کشت خشخاش را شروع کرده‌اند. چنین بحرانی بی‌گمان با مخارج جنگی بیهوده در برمه بالا گرفت.⁹⁰ آقای دیکینسون می‌گوید «در این وضعیت، در حالی که از دست دادن امپراتوری در هند انگلستان را به ویرانی می‌کشاند، اجبار در حفظ آن نیز تحمیل مخارج ویرانگر به اقتصاد خود ماست.»⁹¹ بنابراین در این نوشته نشان دادم که به چه علتی مسئله هند برای اولین بار از سال 1783 به عنوان مسئله‌ای انگلیسی و رسمی مطرح گردید.

⁹⁰ انگلیسیها تسخیر برمه را از آغاز قرن گذشته شروع کردند. در نخستین جنگ علیه برمه (1826-1824) ایالت آسام به تصرف کمپانی هند شرقی درآمد (در مرز بنگال)، آراکان Arakan و تناسریم Tenasserim. دومین جنگ (1852) ایالت پگو Pégou. در سال 1853 از سرگیری جنگ اعلان شد. در واقع، دومین جنگ برمه بی‌آنکه معاهده صلح به امضا برسد پایان گرفت، پادشاه جدید در فوریه 1853 به تخت سلطنت نشست و از دست دادن پگو را نپذیرفت.

⁹¹ J. Dickinson : « The Government of India under a Bureaucracy », London-Manchester 1853, p. 50. ED. de l'Association pour les réformes indiennes, fascicule VI.

۱۱- کارل مارکس :

مسئله هند - حقوق مزرعه داران ایرلندی

لندن، 28 ژوئن 1853

نیویورک دلی تریبون 11 ژوئیه 1853. شماره 3816

گفتگو پیرامون پیشنهاد لرد استانلی مرتبط به هند روز 23 ژوئن آغاز شد و تا روز 24 ژوئن ادامه یافت و سپس به روز 27 همین ماه موکول گردید، بنابراین هنوز این نشست ها به پایان نرسیده و تا وقتی که این گفتگو ها به نتیجه قطعی خود برسد، بر این هستیم تا مختصراً مشاهداتم را درباره مسئله هند مطرح کنم.

از آنجائی که کابینه ائتلافی به پشتیبانی ایرلند بستگی دارد، و به این علت که تمام احزاب دیگری که مجلس عوام را تشکیل می دهند، مشخصاً به اندازه ای تعادلشان به یکدیگر بستگی دارد که ایرلندی ها می توانند هر وقت که دلشان بخواهد کفه ترازو را به سود خود سنگینتر کنند، در واقع واگذاری چند امتیاز به مدیران کشاورز ایرلندی در شرف تکوین است.

«طرح قانون درباره حقوق مربوط به اجاره نامه» که جمعه گذشته به تصویب مجلس عوام رسید، حاوی نکته ای است که بر اساس آن، جهت بهبود وضع زمین و هر اصلاحات دیگری مدیر آن باید در پایان قرار داد، به عنوان پاداش وجه نقدی دریافت دارد، مدیری که جایگزین او می شود آزاد است که در این مورد ارزیابی به عمل آورد، ولی آنچه به درآمدهای زمین مربوط می شود، پاداش آن باید بر اساس قرارداد بین مالک زمین و مدیریت آن تعیین گردد. مدیری که سرمایه خود را صرف زمین می کند، به هر شکلی که موجب بهبود وضع زمین شود، چه اینکه مستقیماً وضع آبیاری را بهبود بخشد و چه زه کشی کند و یا به زمین کود اضافه کند، و یا اینکه به شکل غیر مستقیم موجب بهبود وضع زمین شود مثل ایجاد ساختمان های جانبی در کشاورزی، و یا اینکه مالک زمین درخواست افزایش اجاره بها کند. اگر مدیر زمین این گونه مخارج را بپذیرد، پرداخت آن به عهده خود او خواهد بود. اگر نپذیرد و مقاومت کند، بی هیچ تشریفاتى اخراج می شود و مدیر دیگری جایگزین او خواهد شد که توان پرداخت اجاره بهاء را داشته باشد، خصوصاً به جهت مخارج انجام شده توسط مدیران قبلی.

به همین شیوه ساده بود که طبقه مالکان مجاز بودند که نه تنها کار بلکه سرمایه نسل های متوالی را از آن خود سازند، و هر نسل از دهقانان ایرلندی بر حسب تلاش و سرمایه ای که برای ارتقاء شرایط رفاهی خانوادگی شان اختصاص می دادند پله ای در مراتب اجتماعی نزول می کردند. و اگر دهقان ایرلندی کارآمد و پرکار می بود با توجه به قوانینی که یادآور شدیم به کیفر تلاش و کوشش خود می رسید، و اگر تسامح می کرد و غیر فعال می ماند، در این صورت او را به جرم «بوالهوسی ریشه دارد در نژاد سلطنتیک» سرزنش می کردند. بر این اساس چاره دیگری برای او باقی نمی ماند مگر اینکه فقیر باقی بماند.

برای بهبود بخشیدن به چنین وضعیتی بود که در ایرلند برای کسب حقوق مدیران زمین اقدام کردند و خواستار سهمشان از روی منافع زمین شدند و همینطور اصلاحات انجام شده و مخارج به مصرف رسیده را مطالبه کردند.

حال ببینیم که مجله «تایمز» چگونه در سرمقاله خود سعی می کند حقوق ایرلندی ها را پایمال کند.

«دو نظام عمومی برای اجاره زمین وجود دارد. مدیریت کشاورزی می تواند زمین را بر اساس چند سال اجاره کند، و واگذاری زمین می تواند با اطلاع قبلی خاتمه یابد. در حالت اول مدیریت زمین می تواند به نحوی سرمایه گذاری کند که در پایان قرارداد تمام و تقریباً تمام منافع به او بازگردد. در حالت دوم، روشن است که نباید بی آنکه اطمینان کافی نسبت به بازگشت سرمایه گذاری خود داشته باشد دست به اقدام بزند.»

اگر مالکین با طبقه سرمایه داران بزرگ سروکار دارند و می توانند برای سرمایه گذاری در بازرگانی یا تولید کارخانجات و یا کشاورزی تصمیم بگیرند، جای تردید نیست که این زمینداران سرمایه دار که قرارداد اجاره را برای مدت امضاء می کنند و یا آنهایی که هیچ قراردادی از این نوع را امضاء نمی کنند، بخوبی می دانند چگونه به حساب و کتاب سرمایه گذاری هایشان رسیدگی کنند. ولی در رابطه با ایرلند چنین نظریه ای کاملاً تخیلی است. از یکسو می بینیم که طبقه کوچکی از مردم زمین را به خودشان منحصر کرده اند و از سوی دیگر طبقه کثیر دهقان با سرمایه ای اندک را می بینیم که خارج از مزارع هیچ شانس سرمایه گذاری در بخشهای تولیدی دیگر را ندارند. بنابراین مجبور هستند که به مزرعه داری بپردازند^{۹۲} و به این ترتیب با خطر از دست دادن درآمدهایشان مواجه می شوند و اگر برای تضمین درآمد به سرمایه گذاری های کوچک اقدام کنند، باز هم در معرض از دست دادن سرمایه هایشان قرار می گیرند.

مجله «تایمز» ادامه می دهد: «شاید بتوانیم بگوییم که در پایان مدتی که در اجاره نامه مشخص شده، همیشه چیزی تحت اشکال مختلف روی زمین باقی می ماند که در تعلق مدیریت زمین است و باید جبران شود. در چنین مشاهداتی بی گمان حقایقی وجود دارد، ولی پاسخ گوئی به چنین مشکلی در شرایط اجتماعی مناسب باید به عهده توافقات مالک و مدیریت زمین باشد، زیرا این موضوع در هر امری می تواند در قرارداد اصلی قید شود. ما می گوییم که شرایط اجتماعی باید چنین روابطی را تنظیم کند، زیرا به اعتقاد ما هیچ اقدام پارلمانی نمی تواند جایگزین این عامل گردد.»

در حقیقت، «در شرایط اجتماعی مناسب» در خصوص کشاورزان ایرلندی نیازی هم به دخالت پارلمان نمی داشتیم، و «تحت شرایط اجتماعی مناسب» حتا به مداخله سرباز و پلیس و جلاد نیز نیازی نمی بود. در ثانی قانون و قاضی و نیروهای مسلح یعنی آنچه محصول شرایط نامساعد اجتماعی است اینگونه مصالحات بین افراد را ممنوع می کند، زیرا مشخصاً دخالت خشونتبار شخص سوم یعنی قدرت حاکم را به تعطیلی می کشاند. آیا باید نتیجه بگیریم که «تایمز» تغییر مسلک داده و به انقلاب اجتماعی گرویده است؟ آیا به جای قوانین پارلمانی خواهان انقلاب اجتماعی و سازماندهی مجدد «شرایط اجتماعی» و مصالحات منتج از چنین شرایطی است؟ انگلستان شرایط جامعه ایرلندی را واژگون کرد. به ضرب قوانین پارلمان، در حله اول زمین را مصادره کرد و بعد به حذف صنایع مبادرت ورزید، و سرانجام نیروی فعال مردم را با نیروی مسلح در هم شکست. انگلستان آنچنان شرایط اجتماعی نفرت انگیزی ایجاد کرده است که فقط گروه اندکی از لردهای طماع را مجاز می داند تا برای مردم ایرلند تصمیم بگیرند که بر چه اساسی می توانند روی زمین کار کنند و به چه نحوی روی آن زندگی کنند. ایرلندی ها هنوز فاقد نیروی کافی برای ایجاد تحول انقلابی در شرایط اجتماعی شان هستند، مردم از پارلمان درخواست کرده اند که حداقل سیاست حائلی را در پیش گیرد و بر اساس قوانین عمل کند. ولی «نه» «تایمز» می گوید، «اگر شما در شرایط مناسبی زندگی نکنید، از پارلمان کاری ساخته نخواهد بود.»

و اگر فردا مردم ایرلند بخواهند بنابر توصیه «تایمز» شرایط اجتماعی شان را بهبود بخشند، «تایمز» جزء اولین ها خواهد بود که آن را با سرنیزه پاسخ خواهد گفت و همه جا در وصف و افشای خونریزان را منتشر خواهد کرد - «بوالهوسی های ریشه دار نژاد سلطیک» - که طبیعت آنگلساکسون برای پیشرفت صلح آمیز و اصلاحات قانونی را نمی پذیرد.»

«تایمز» می گوید: «اگر مالکی به عمد علیه کشاورزی دست به عمل ناحقی بزند، برای او مشکل خواهد بود که زمین را به فرد دیگری اجاره دهد.»

⁹² Tenants at will

ولی در ایرلند چنین روایتی کاملاً به شکل معکوس اتفاق می افتد. هر اندازه مالک به کشاورزی فشار بیاورد، بیشتر می تواند فرد دیگری را استثمار کند. کشاورزی که مدیریت مزرعه را به عهده گرفته به ابزار سرکوب کشاورزانی تبدیل می شود که اخراج شده اند، و کشاورز اخراج شده نیز ابزاری ست برای به زیر فرمان آوردن اجاره کننده جدید. اینکه مالک خطاکار بعد از مدتی ورشکست خواهد شد و به خودش آسیب می رساند، نه تنها فرضیه مجهولی است بلکه برای کشاورزان ایرلندی تضمین بسیار ناچیزی بنظر می رسد.

«تایمز» می گوید: «روابط بین مالک و کشاورز همان روابطی هستند که بین دو تاجر وجود دارد.» چنین دلیل و برهانی واقعاً جعلی است^{۹۳} و الهام بخش تمام سرمقاله های تایمز می باشد. کشاورز فقیر ایرلندی به زمین تعلق دارد، ولی زمین جزء املاک لرد انگلیسی ست. در این صورت رابطه طرفین قرارداد را می توان به دزدی تشبیه کرد که طپانچه اش را به سوی مسافری نشانه گرفته تا دارائیش را به سرقت ببرد. ولی «تایمز» می گوید: «در واقع مناسبات بین مالکان ایرلندی و کشاورزانشان بزودی مشمول اصلاحات جدیدی خواهد شد که از قوانین جاری و ساری نیز قوی تر خواهد بود. مالکیت در ایرلند به سرعت در حال تحول است و بزودی به دست افراد جدیدتری خواهد افتاد، و اگر جریان مهاجرت در همین حد و حدود ادامه یابد، زراعت زمین نیز به دست افراد جدیدتری خواهد افتاد.»

تایمز دست کم در این یک مورد حقیقت را می گوید. زمانی که نظام قدیمی به ورشکستگی مالکان ثروتمند و کشاورزان فقیر بیانجامد، پارلمان بریتانیایی دخالتی نخواهد داشت. اولین هائی که زیر چکش کمیسیون قرار می گیرند، مزارع مقروض شده خواهند بود، و گروه دوم (کشاورزان) توسط مهاجران اجباری اخراج خواهند شد. چنین واقعه ای یاد آور سلطان مراکشی ست، که هر وقت دادگاه به حال تعلیق در می آمد و نمی دانست چگونه باید در مورد شواهد ضد و نقیض قضاوت کند، دستور مرگ هر دو طرف دعوا را صادر می کرد.

تایمز درباره حقوق کشاورزان نتیجه می گیرد که «هیچ عاملی نمی تواند به اندازه چنین تقسیم اراضی به شیوه کمونیست موجب اغتشاش گردد. تنها شخصی که حقوقی از زمین به او تعلق می گیرد، همان شخص مالک است.» اینگونه بنظر می رسد که تایمز مثل اپیمینید^{۹۴} تمام نیم قرن گذشته را در خواب سپری کرده است، و هرگز چیزی از مجادلات متناقضی که در طول این مدت درباره دعاوی مالکان جریان داشته، نشنیده است، و نه هرگز اطلاعی از نظریات طرفداران اصلاحات اجتماعی و کمونیست ها داشته، بلکه شناخت او فقط محدود بوده است به اقتصاددانان سیاسی، نمایندگان طبقه میانی بریتانیا، ریکاردو^{۹۵} بنیانگذار اقتصاد سیاسی مدرن در بریتانیای کبیر حقوق مالکان را زیر سؤال نمی برد، زیرا کاملاً

⁹³ *Petitio principii*

⁹⁴ *Epiménide*

بر اساس روایات یونانی، اپیمینید اهل کنوس پنجاه سال خوابیده بود. اپیمینید شاعر و جادوگر یونانی اهل کرت (کنوس در کرت) بود که در قرن هفتم پیش از میلاد می زیست و شخصیتی افسانه ای داشت. بیشتر داستان های اپیمینید توسط دیوژن جمع آوری و نوشته شده است. در روایت آمده است که او فرزند خانواده ای چوپان بود که در سایه قصر شاه مینوس به سر می بردند. روزی از روزها او بدنبال گوسفندی که گم شده بود می گشت که غاری را کشف می کند. ولی وارد شدن به این غار همانا و 57 سال خواب همان در واقع این غار به خدائی اسرار آمیز تعلق داشت و در طول این خواب عمیق، خدای آن غار دانش طبیعت و انسان و قدرت ماوراءالطبیعه به او اهداء می کند.

⁹⁵ *David Ricardo*

متقاعد شده بود که دعاوی آنان بر اساس امر واقع است و نه بر اساس حقوق، در نتیجه بطور کلی اقتصاد سیاسی هیچ کاری با مسائل حقوقی نداشته و او به انحصارات ارضی با ساده ترین روش حمله می برد، یعنی با روشی علمی تر و در نتیجه خطرناکتر. او نشان داد که مالکیت خصوصی در زمینه ارضی بر خلاف فراخواست های کارگران کشاورز و مزرعه داران، واجد مناسباتی است که به هیچ وجه با مناسبات تولیدی مدرن تطبیق نمی کند، بنابراین نتایج اقتصادی چنین مناسباتی، نظیر عایدی ارضی^{۹۶} به شکل کاملاً بارزی به صندوق دولت واریز می شود. و در نهایت منافع مالکین زمین با دیگر طبقات جامعه مدرن در تضاد قرار می گرفت.

در حوصله این مقاله نیست تا همه نتایج حاصله از روشهای مکتب ریکاردو علیه انحصارات زمین را برشماریم. برای موضوع مورد نظر من کافی است به سه نفر از اقتصاددانان مدرن اشاره کنم که بیش از همه در بریتانیای کبیر نفوذ داشته اند. مجله لندن اقتصادی^{۹۷} که ویلسون^{۹۸} سردبیر آن است، نه تنها برای طرفداران بازرگانی آزاد که برای ویگسها نیز حکم ندای غیبی را دارد، بلکه از این جهت که به عنوان یکی از نمایندگان ویگس به شکل اجتناب ناپذیری در هر وزارتخانه ویگس یا اتحادیه از اعضای «خزانة» است. «لندن اقتصادی» در چندین مقاله این نظریه را مطرح می کند که: هیچ قانونی وجود ندارد که دعاوی چند نفر را برای انحصار قطعه ای زمین به رسمیت بشناسد، زیرا زمین در واقع به ملت تعلق دارد.

نیومن^{۹۹} در «کنفرانس های اقتصاد سیاسی» (لندن 1851) در تکذیب سوسیالیسم با صراحت می نویسد: «بهره مندی از زمین حق طبیعی هیچکس نیست. زمین فقط به فردی تعلق دارد که روی آن زندگی می کند، و حقوق او نیز تنها به کاری بستگی دارد که روی آن انجام می دهد. هر حقوق دیگری از نتایج قوانین تصنیعی است» یا همانطور که تایمز می گوید، از نتایج قوانین پارلمان است. «اگر با نبود زمین مواجه شویم، حق مالکیت خصوصی و حفظ آن نیز خاتمه می یابد.»^{۱۰۰}

چنین موضوعی دقیقاً ترجمان موقعیت ایرلند است، و نیومن حقانیت فراخواست های کشاورزان ایرلندی را به روشنی تأیید می کند، اگر چه کنفرانس خود را در مقابل شرکت کنندگانی برگزار کرده است که همه از آریستوکرات های بریتانیایی بوده و همه کاملاً انتخاب شده هستند.

برای پایان این بحث، اجازه دهید که گزینه ای از نوشته های هربرت اسپنسر را یاد آور شوم که تحت عنوان «ایستائی اجتماعی» (لندن 1851) منتشر شده است^{۱۰۱}، و باید دانست که او نیز از مدعیان سرسخت ضد کمونیست بوده که آثارش به عنوان کاملترین نظریات در زمینه بازرگانی آزاد در انگلستان مدرن مطرح شده است.

«هیچکس نمی تواند از زمین بهرمنند شود و تحت چنین عنوانی مانع بهره مندی فرد دیگری از آن گردد. در نتیجه چنین مالکیتی که دیگران تنها با توافق مالک روی آن زندگی می کنند عادلانه نیست. زیرا از دیدگاه قانونی می توان افرادی را که صاحب زمین نیستند اخراج کرد... هرگز نمی توانیم ادعا کنیم که عناوین و اسناد موجود در رابطه با چنین مالکیتی مطابق بر قانون می باشد. اگر هنوز افرادی پیدا می شوند که همچنان به چنین امری باور ندارند، کافی است به تاریخ نگاهی بیاندازند. قراردادهای اصلی با شمشیر نوشته شده و نه با قلم. مراودات و مبادلات توسط مردان قانون انجام نشده بلکه چنین اموری به

⁹⁶ La rente foncière عایدی ارضی

⁹⁷ The London Economiste

⁹⁸ M.J. Wilson

⁹⁹ M.Newman

¹⁰⁰ F.W.Newman : « Lectures on Plitical Economy », London 1851, pp.137,141

¹⁰¹ Herbert Spencer. « Statique sociale »

سربازان واگذار شده است. ضربات وارد آمده حکم پولی را داشت که با آن می پرداختند، و برای امضای اسناد بجای مرکب از خون استفاده می کردند. آیا چنین عناوینی را می توان معتبر دانست؟ به هیچ عنوان... ولی با وجود تمام قرار دادها و قوانین رایج، حقوق تمام بشریت روی سرتاسر کره زمین همیشه معتبر است. برای ما تشخیص چنین امری ممکن نیست که اصولاً بر چه اساسی زمین به مالکیت خصوصی تبدیل شده... موضوع مالکیت زمین پیوسته به شکل روزمره توسط قوانین ما زیر سؤال می رود. در اموری نظیر کانال کشی، راه آهن، جاده عوارضی، بی هیچ ملاحظه ای و با صراحت سلب مالکیت می کنیم و منتظر توافقنامه نمی شویم... تغییری که صورت می پذیرد، به سادگی تغییر در مالکیت است... به جای اینکه در تعلق افراد باشد، کشور به شرکت بزرگی تعلق دارد که جامعه می نامیم. بجای اینکه قطعات زمین را از مالک اجاره کند، با ملت قرارداد می بندد. و به جای اینکه اجاره بهاء را به مأمور حضرت ملوکانه پردازد، آن را به مأمور ملت و نماینده آن می پردازد. مأموران رسمی - عمومی - جایگزین مباشرین - خصوصی - خواهند شد... در آخرین تحلیل نتایج فراخواست های انحصاری زمین موجب گسترش اقتدارگرائی و استبداد مالکان زمین می شود.»

بنابراین، از دیدگاه اقتصاددانان سیاسی مدرن بریتانیا، مالکان زمین انگلیسی غاصب نیستند، بلکه صرفاً مدیران کشاورز و کارگران کشاورز ایرلندی هستند که حق بهره برداری از زمینهای کشاورزی ایرلند را باید در اختیار داشته باشند. بر این اساس مجله «تایمز» با فراخواست های مردم ایرلند مخالف بوده و در عین حال مستقیماً علیه علوم بورژوازی انگلیس موضع می گیرد.

۱۲- کارل مارکس :

گزیده ای از : «جنگ ترکیه - نیورک دیلی تریبون - در مجلس

لندن، سه شنبه، 5 ژوئیه 1853

... مجلس عوام، برای بازشناسی و تقدیر موضوعی به این اندازه گسترده وقت بسیار طولانی را به شکل کاملاً استثنائی به بحث و جدل درباره هند اختصاص داد، گر چه مطالب گفته شده کاملاً سطحی و بی اهمیت بود. نتیجه رأی وزرا، اکثریت 322 رأی علیه 142 رأی خلاف آن چیزی بود که در گفتگوها بنظر می رسید. گفتگوهای که برای وزارتخانه بیشتر مشکل برانگیز بود و سر شارل وود به مثابه خری بود که باید رسماً حضور به هم رساند. ولی نتیجه رأی گیری چندان هم ناخوشایند نبود، و از سر شارل وود به مثابه مانوئی^{۱۰۲} دیگر تاجگذاری کرد. همین افرادی که آن را در سطح وزارتخانه بی ارزش می دانستند با رأی خودشان تأیید کردند. هیچ یک از طرفدارانش شهادت زیر سؤال بردن طرح را نیافتند، بر عکس، همه شهادت آن را یافتند تا از پشتیبانی آن امتناع کنند، به این علت که بخش کوچکی از همه مسئله مطرح شده بود، و برخی دیگر به این علت که توان پاسخگوئی به این مسائل و مشکلات را نداشتند.

اولین دسته می گفتند که از هم اکنون آن را به هیئت تحقیقاتی خواهد برد، دسته دوم می خواهد آن را از همه مسائل بی مورد و اصطلاح طلبانه دروغین پاکسازی کند.

به نیک بختی رویکرد حزب محافظه کار انگلیس که میدان را ترک کرد و بخش مهمی از باقیمانده با هیریس^{۱۰۳} و اینگلیس^{۱۰۴}، از جبهه آبردین^{۱۰۵} که از مسئولیت شانه خالی کردند، وزارتخانه کنترل اوضاع را بدست گرفت. از 142 رأی مخالف، 100 رأی به گروه دیزائیلی^{۱۰۶} تعلق داشت و 42 رأی به مدرسه منچستر که از سوی چند نفر از ناراضیان ایرلندی و چند نفر دیگر که رنگ مشخصی نداشتند. گروه مخالف در بطن گروه مخالف یکبار دیگر وزارتخانه را نجات داد.

آقای هالیدی^{۱۰۷} یکی از کارمندان کمپانی هند شرقی جلوی هیئت تحقیقاتی که به نقل آورده شده بود، اعلام کرده بود :
«به این علت که معاهده مهلت بیست ساله به کمپانی هند شرقی تفویض کرده از سوی بومیان هند به مثابه اجاره به خود آنان تلقی شده است.»

دست کم این بار، معاهده برای مدت زمان مشخصی تمدید نشد، ولی پارلمان می تواند آن را باز نگری کند. در نتیجه کمپانی از وضعیت وارث مزرعه قابل احترام به مستأجر فقیر^{۱۰۸} سقوط می کند. به همین اندازه هندی ها سقوط خواهند کرد. وزارت اتحادیه موفق شد تا از مسئله دولت هند، مانند همه مسائل دیگر، یک مسئله باز عرضه کند. مجلس عوام از سوی دیگر برای

¹⁰² Manou یا Manu در هندوئیسم نخستین انسان را گویند که معادل افسانه آدم در ادیان ابراهیمی است.

¹⁰³ Herries

¹⁰⁴ Inglis

¹⁰⁵ آبردین Aberdeen . یکی از شهرهای مهم اسکاتلند

¹⁰⁶ Disraëli

¹⁰⁷ Halliday

¹⁰⁸ tenants at will

خودش گواهینامه عدم صلاحیت صادر کرده است، و چنین امری با اعتراف به همان رأی حاکی از نبود توانائی در قانونگذاری و دوری جستن از به تأخیر انداختن آن است.

از دوران ارسطو جهان سرشار از نوشته های هوشمندانه و بی هوده درباره این پرسش بوده است که : چه کسی باید قدرت حاکم را بدست گیرد ؟ ولی برای نخستین بار در تاریخ، مجلس سنای ملتی حاکم بر 156 میلیون انسان پراکنده روی 3287263 کیلومتر مربع^{۱۰۹} گردهمائی رسمی و با شکوهی را برای پاسخگویی به پرسشی شگفت انگیز تدارک دید : از بین ما، چه کسی واقعاً دارای چنان اقتداری ست که بتواند بر ملتی خارجی با 150 میلیون فرد آدمی حکومت کند ؟ در سنای بریتانیا آدیپی وجود نداشت که این معما را حل کند. بحث اکیداً روی این مسئله تمرکز داشت، و گرچه رأی گیری انجام گرفت، هیچ تعریفی برای دولت هند مطرح نشد.

که هند با ورشکستگی مالی دائمی روبرو بوده، مخارج دائمی و هنگفت جنگ، کمبود تمام و کمال کارهای عمرانی، نظام شنیع مالیاتی، وضعیت حقوق و قانونی که به همان اندازه شنیع است، که این پنج نکته، به بیانی خاص، پنج ماده منشور کمپانی هند شرقی را تشکیل می دهد، بی هیچ سایه تردید، این همان موضوعی ست که در گفتگوهای سال 1953 مطرح شد. در واقع این بحث و جدل ها از سال 1813 در همه نشست های پیشین درباره هند دائماً مطرح شده است. یگانه موضوعی که هرگز روشن نشد، این بود که چه حزبی مسئول این وضعیت بوده است.

البته یک فرماندار کل در هند وجود دارد که عالی ترین قدرت را در اختیار دارد، ولی این فرماندار کل به نوبت خود یک ارگان دولتی ست که مرکز آن در انگلستان است. ولی این دولت متروپولیتنی کدام است ؟ آیا وزارتخانه هند است که زیر نام فروتنانه رئیس دفتر کنترل، و یا بیست و چهار مدیر کمپانی هندی شرقی نشان می دهد ؟ در منشأ دین هندو، تثلیث مقدسی وجود دارد، و ما نیز به همینگونه یک تثلیث نامقدس داریم که در دولت هند می بینیم.

در اینجا با کنار گذاشتن موضوع فرماندار کل، مسئله به دولت دو چهره ای یا دو هویتی تنزل می یابد، یعنی شکلی عادی و آشنا برای روح انگلیسی. وزرا در طرح هایشان، و مجلس در رأی گیری این دوگانگی را بازنمائی و نمایندگی می کنند. وقتی کمپانی بازرگانان ماجراجو که هند را برای کسب پول به تسخیر خود درآوردند، نگاه هایشان را به تدریج به امپراتوری تبدیل کردند، و وقتی رقابتشان با بازرگانان هلندی و فرانسوی در بخش خصوصی به رقابت ملی انجامید، دولت انگلستان طبیعتاً به موضوع کمپانی هند شرقی علاقمند شد و به میدان آمد، این بود منشأ دوگانگی دولت. منشور پیت^{۱۱۰} (قانونی که به نام نخست وزیر بریتانیا، ویلیام پیت مشهور است) در سال 1784 متشکل از توافقات با کمپانی بوده که آن را زیر نظر دفتر کنترل قرار داده و به بخشی از وزارتخانه تبدیل می کند. در چنین وضعیتی به تشکل دولتی دوگانه انجامید که محصول شرایط خاصی بود.

منشور سال 1833 دفتر کنترل را تقویت کرده بود، سهامداران کمپانی هند شرقی را به طلبکاران و رهن گیرنده های درآمدهای کمپانی هند شرقی تبدیل کرد، به کمپانی دستور داده بود که ذخیره کالاهای خودشان را بفروشند. منشور شرکت بازرگانی را، در نقطه مفصلی با وضعیت سیاسی اش، به نماینده تاج و تخت انگلستان تبدیل کرد، و با کمپانی هند شرقی همان کاری را انجام داد که همین کمپانی با شاهزادگان هندی انجام می داد، به این معنا که پس از سرکار آوردن آنان، برای مدتی، به نام شاهزادگان برگزیده حکومت می کردند. بر این اساس، از سال 1833 فقط نامی از کمپانی هند شرقی بجا مانده بود و در همین حد نیز با مدارا با آن رفتار می کردند. در حالی که از سوی دیگر می توانستند کاملاً کمپانی را گنار بگذارند، و از سوی دیگر برای ملت انگلیس فرقی نمی کرد که به نام شخص ملکه ویکتوریا بر هند فرمانروائی کند و یا به نام دلیل و

¹⁰⁹مارکس مساحت هند را 1368113 مایل مربع حساب کرده است یعنی 2201764 کیلومتر مربع، ولی بر اساس ویکیپدیا مساحت هند 3287263 کیلومتر مربع است. من در اینجا تعبیر ویکیپدیا را جایگزین کردم.

¹¹⁰ Pitt's Act

برهان سنتی به وسیله یک شرکت سهامی. همه مسئله به موضوع بی اهمیتی تنزل می یابد که جای تردید بسیار دارد. با وجود این، مسئله به این سادگی نیست.

پیش از هر نکته ای باید یادآوری کنیم که دفتر کنترل وزارتخانه که مرکز آن در خیابان «کانون روو»^{۱۱۱} واقع شده به همان اندازه تخیلی ست که کمپانی هند شرقی باید مرکزش در خیابان لیدنهال^{۱۱۲} باشد. یگانه خدمتی که اعضای دفتر کنترل انجام می دهند استتار مقام عالی و اقتدار رئیس آن می باشد. خود آقای رئیس نیز گرچه مستقل ولی در خدمت وزارتخانه کل امپراتوری ست. در هند، گویا این باور رایج است که اگر فردی را نالایق تشخیص دادند، برای این که خودشان را از او خلاص کنند، پست قضاوت را به او واگذار می کنند. در انگلستان، وقتی حزبی به قدرت می رسد و «مردی سیاسی دولتی» در رده دهم دست و پا گیر می شود، بهترین راه حل سپردن پست ریاست دفتر کنترل، جانشین مغول کبیر(4) به او خواهد بود. متن قانون دفتر کنترل را مجاز می داند، یعنی امری که تعیین اختیارات مدیر کل آن است «اختیار تام برای حراست، هدایت و کنترل همه امور، عملیات و داد و ستد کمپانی هند شرقی، امور مربوط به اداری و درآمدهای سرزمین هند».

برای مدیران ممنوع است که «هیچ دستوری، اطلاعات، نامه رسمی یا گزارش مربوط به هند یا دولت آن بی آنکه دفتر کنترل آن را رسماً تأیید نکرده باشد».

مدیران موظف هستند «فرامین خود را درباره هر مسئله ای بر اساس مهلت چهارده روزه به دفتر کنترل آماده کنند یا به دفتر مربوط به امور هند ارسال کنند».

دفتر کنترل مجاز است که هر گونه نامه از مبدأ و مقصد هند، و به همین گونه پرونده ها و گواهینامه های شورای سهامداران و مدیران را بازرسی کند. سرانجام، شورای مدیران هیئت مخفی تشکیل می دهد که شامل مدیر کل، معاون و کاردار او که به شکل سرّی، به ضمانت سوگند و با عهده داری نقش میانجیگر در همه زمینه های سیاسی و نظامی، مقام رئیس کل دفتر می تواند فرامین شخصی اش در هند را منتقل کند، در حالی که کمیته فقط یک مجرای ساده برای ارتباطات اوست. فرامین مربوط به جنگ افغانستان و برمه، و تصرف سند با میانجیگری همین کمیته سرّی ارسال شده بود، بی آنکه شورای مدیران چیزی فراتر از مردم یا پارلمان بدانند. تا اینجا، در نتیجه، می بینیم که مدیر کل دفتر کنترل شباهت بسیاری به مغول کبیر دارد و در همه وضعیت ها قدرت تخریب نامحدودی را حفظ می کند، برای مثال، در تحریک جنگ های ویرانگر، و در عین حال با پنهان شدن در پشت نام نامسئول شورای مدیران. از سوی دیگر، شورای مدیران چندان هم بی قدرت نیست. به این علت که عموماً برای امور اداری ابتکار عمل را بدست دارد و در مقایسه با دفتر کنترل پیکره دائمی و ثابتی را تشکیل می دهد که با موازین سنتی و شناخت جزئیات عمل می کند و مجموع امور جاری اداری داخلی ضرورتاً در حوزه کار آن می باشد.

شورای مدیران به همین گونه با تأیید تاج و تخت سلطنتی، دولت عالی هند را برمی گزیند: به این معنا که از سوی دیگر فرماندار کل و مشاوران او قدرت تام دارند تا کارمندان عالی رتبه را برکنار کنند و حتا فرماندار کل، به همان گونه که در دوران سر رابرت پیل^{۱۱۳} نسبت به لرد النوروگ^{۱۱۴} روی داد. ولی چنین امری مهمترین امتیاز آنان نیست. اعضای آن 300 لیور استرلینگ در سال حقوق ثابت دریافت می کنند، ولی در واقع در مقام کارفرما نیز درآمدهای دیگری دارند، زیرا آنان هستند که همه کارمندان جدید و قدیم را تعیین می کنند، به شکلی که فرماندار کل و حاکمان منطقه ای اجباراً باید از همین افراد برای پست های عالی استفاده کنند، یعنی روندی که بومیان را از اشتغال به چنین اموری کاملاً محروم می کند. وقتی گزینش های سالانه انجام گرفت، کل پول به 28 بخش مساوی تقسیم می شود، دو بخش به مدیر کل و معاون شورای مدیران، دو بخش به مدیر کل دفتر کنترل، و یک بخش به هر یک از مدیران. درآمد سالانه هر بخش برای کارفرما به ندرت کمتر از

¹¹¹ Canon Row

¹¹² Leadenhall Street

¹¹³ Sir Robert Peel

¹¹⁴ Lord Ellenborough

14000 لیور استرلینگ است.

«آقای کامپبل^{۱۱۵} می گوید، همه گزینش ها، به بیانی خاص، در مالکیت خصوصی ست، که بین مدیران تقسیم شده و هر یک سهم خود را به تعبیر خودش در اختیار می گیرد.»^{۱۱۶}

روشن است که سرشت روحی شورای مدیران باید در ادارات عالی هند نفوذ کند به همان گونه ای که در مدرسه ادیسکامب^{۱۱۷} و هیلبری^{۱۱۸} پرورش یافته اند و به همان گونه ای که با کارفرمائی شورای مدیران برگزیده شده اند. و باز هم روشن است که شورائی که سالانه پستهائی را معادل 400000 لیور استرلینگ بین طبقات بالای بریتانیای کبیر تقسیم می کند، تقریباً هیچ مانعی از سوی افکار عمومی بر سر راه خود نمی بیند، زیرا افکار عمومی نیز توسط همین طبقه بالا هدایت می شود.

سرشت روحی شورای مدیران کدام است، من به این پرسش در نوشته های بعدی ام درباره وضعیت کنونی هند پاسخ خواهم گفت. فقط کافی ست بگویم که در حال حاضر آقای مکالی^{۱۱۹} در کوران گفتگوهای کنونی با اتکا به یک بهانه ابتکارآمیز از شورا دفاع کرد و گفت که او قادر به انجام خساراتی نیست می تواند نیت آن را در ذهنش پرورده باشد: همه اصلاحات انجام گرفته، با وجود مخالفت او و علیه آن، با ابتکار عمل شخصی حاکمان با پذیرش خطرات آن انجام گرفته است. از جمله الغای قانون «سوتی»^{۱۲۰}. الغای قانون کلاهدارانه حق عبور و مرور، و آزادی نشریات هند شرقی.

در نتیجه، مدیر کل دفتر کنترل زیر پوشش شورای مدیران جنگ های ویرانگری را در هند به پا کرده است، در حالی که شورای مدیران زیر پوشش دفتر کنترل دستگاه اداری را به بزهدکاری تشویق می کند.

با کند و کار و نفوذ بیشتر در عمق ساختار این دولت نامتعارف، در اساس آن یک قدرت سوم دیگری را کشف می کنیم که قدرتمندتر از دفتر کنترل و شورای مدیران بوده، و در عین حال از چشمان عمومی پنهان مانده است. گزینش رئیس موقتی دفتر کنترل به کارمندان دائمی در مرکز قانون روو^{۱۲۱} بستگی دارد، و برای این کارمندان هندوستان در هندوستان نیست بلکه در خیابان لیدنهال واقع شده است. و ارباب لیدنهال را چگونه بشناسیم؟

دویست نفر، خانم و آقای پیر و جنتلمن از کار افتاده و بیمار که مالک سهام هندی هستند، بجز دریافت سود سهام از درآمدهای هندوستان هیچ نفع دیگری ندارند. این سهامداران که یگانه مزیتشان در اختیار داشتن 1000 لیور استرلینگ سهام است، بیست و چهار مدیر را برمی گزینند. بازرگان، بانکدار و مدیر شرکت بازرگانی تلاش بسیاری می کنند که برای منافع شرکت بازرگانی و خصوصی یک صندل در شورا بدست آورند.

آقای برایت^{۱۲۲} می گوید «یک بانکدار در مرکز تجاری لندن 300 رأی کمپانی هند شرقی را در اختیار دارد، و حرف او در امر انتخاب مدیران تقریباً یک قانون مطلق است.»

در نتیجه، شورای مدیران چیزی نیست بجز بنگاه وابسته به ثروت سالاری انگلیسی^{۱۲۳}. شورای مدیران به سهم خود کیمته سرب و سه کیمته دیگر را متشکل می کند: (1) سیاسی و جنگ، (2) مالی و امور داخلی، (3) درآمد، عدالت و قانونگذاری.

¹¹⁵ Campbell

¹¹⁶ Campelle : « Modern India : a Sketch of the system of civil Government », London 1852, pp. G.263-264- 74

¹¹⁷ Addiscombe

¹¹⁸ Haileybury

¹¹⁹ Macaulay

¹²⁰ Suttee بر اساس آئین هندو بیوه باید زنده زنده با جسد شوهر متوفای خود سوزانده شود.

¹²¹ Canon Row

¹²² Bright

¹²³ Ploutocratie در اینجا ثروت سالاری ترجمه کرده ام. به یونانی ploutos به معنای ثروت و kratos به معنای قدرت است. نظام دولتی که ثروت پایه اصلی قدرت سیاسی را تشکیل می دهد.

اعضای این کمیته ها هر ساله به شکل دوره ای جا بجا می شوند، یعنی به این ترتیب که سرمایه دار مالی که طی یکسال در هیئت قضائی اشتغال داشته در سال بعد به هیئت نظامی منتقل می شود، و بر این اساس هیچیک نمی تواند کنترل دائمی روی امور بخش خاصی داشته باشد. این شیوه گزینش موجب تشویق و گسترش افراد کاملاً نالایق در عملکردشان شد، و در چنین نظامی در جایگزینی دائمی افراد آخرین ضربه مرگبار را به قابلیت‌هایی وارد کرد که بر حسب اتفاق می توانست نزد افراد وجود داشته باشد. پس چه کسی زیر نام شورای مدیران حکومت می کند؟ چندین ستاد فرماندهی از منشی ها، مأموران تجسسی، کارمندان خانه شورای اداری کمپانی هند شرقی^{۱۲۴}، افراد بی مسئولیت که تنها شاید یک نفر مثل آقای کامپیل بود که در طرحی که برای دولت هند پیشنهاد می کند^{۱۲۵} به این موضوع اشاره دارد که حتی یک نفر از آنان هرگز در هند زندگی نکرده است، بجز موارد اتفاقی. بجز قاچاق کارفرما، نتیجه می گیریم حرف زدن درباره سیاست، اصول و دستگاه شورای مدیران یک موضوع تخیلی ناب چیز بیشتری نیست. شورای مدیران واقعی و دولت ملی هند واقعی و امثال اینها دیوان سالاری منجمد و بی مسئولیت است، «موجودات دفتر و موجودات صاحب امتیاز» در خیابان لیدن‌هال به سر می برند. بر این اساس ما شرکتی را می بینیم که روی امپراتوری عظیمی حکومت می کند که مثل و نیز از شهروندان عالی رتبه تشکیل نشده ولی انباشته از کارمندان قدیمی متحجر و شخصیت‌های کسل کننده است.

در نتیجه هیچ جای شگفتی نیست که می بینیم هیچ دولتی وجود ندارد که مثل دولت هند این همه بنویسد و تا این اندازه ناچیز عمل کند. تا وقتی که کمپانی هند شرقی طبیعتاً مثل هر شرکت بازرگانی دیگر از کارفرمایان بنگاه بازرگانی خارجی روی گزارشات دقیق درباره کالاها پافشاری می کرد. ولی وقتی بنگاه بازرگانی مستقر در خارج به امپراتوری تبدیل شد، و گزارشات بازرگانی در بار نامه ها و پرونده ها، کارمندان لیدن‌هال در دستگاه خودشان مدیران و دفاتر را ضمیمه کردند، به همین سان دولت هند را نیز به ماشین تحریر عظیمی تبدیل کردند. لرد بروگتون^{۱۲۶} در گزارشاتش در هیئت بررسی اعلان کرد که فقط در یک نوبت 45000 صفحه گزارش و نامه ارسال شده بوده است.

برای آنکه با شیوه اتلاف وقت در اداره امور در خانه هند اندکی آشنا شویم، فرازی از آقای دیکینسون^{۱۲۷} را یادآور می شوم: «وقتی نامه ای به هند می رسد، ابتدا به بخش بازرسی صلاحیتدار ارجاع داده می شود، سپس، مدیران با مدیر بخش گفتگو می کنند و درباره چگونگی پاسخ با او به توافق می رسند، پس از آن نامه را به وزیر هند^{۱۲۸} می فرستند. به زبان تخصصی در امور اداری ارتباطات مقدماتی می نامند. در این مرحله مقدماتی تصمیم رؤسا اساساً به کارمندان بستگی دارد. این وابستگی به صورتی است که حتی طی گفتگو در شورای سهامداران درباره نوشته های مقدماتی، رئیس را می بینیم که در وضعیت تحقیر آمیزی با منشی که کنار او نشسته گفتگو می کند. منشی با زمزمه دائمی تصمیمات رئیس را به او یادآوری و تلقین می کند. در چنین وضعیتی، آقای مدیر کل چیزی بیشتر از یک عروسک خیمه شب بازی بنظر نمی رسد، و وزیر نیز در آنسوی سیستم در همین وضعیت اسفناک قرار می گیرد. در مرحله ارتباطات مقدماتی، اگر بین وزیر و مدیر کل اختلاف نظری درباره نوشته مقدماتی وجود داشته باشد، همیشه با رد و بدل کردن نگاه دوستانه بین وزیر و مدیر کل برطرف می شود. سرانجام وزیر نامه مقدماتی را بر می گرداند، یا به تصویب می رساند و یا تغییر می دهد. پرونده مقدماتی سپس با همه مدارک مربوط به موضوع به گروه شورای مدیران که زیر کنترل بخش مربوطه است فرستاده می شود که درباره آن گفتگو می کنند، یا به تصویب می رسانند و یا تغییراتی را در آن جایز می دانند، پس از این مراحل از همین راه ها دوباره عبور می کند، جلوی گرد همائی شورا،

¹²⁴ India House خانه شورای اداری کمپانی هند شرقی، خیابان لیدن‌هال در لندن.

¹²⁵ کامپیل: «طرحی برای دولت هند» لندن 1853

¹²⁶ Lord Broughton

¹²⁷ Dickinson

¹²⁸ در اینجا منظور رئیس دفتر برای امور هند است که عضو هیئت می باشد. پست وزارت هند پس از انحلال کمپانی در سال 1958 تشکیل شد

و سرانجام از سوی وزارتخانه به شکل رسمی اعلان می شود، و سپس دوباره همین راه را به شکل معکوس باید بپیماید.^{۱۳۹} «وقتی در هند درباره موضوعی حرف می زنند، به گفته کامپبل، اعلانی که در اختیار شورای مدیران قرار گرفته به مثابه اجرای بدون فوت وقت تلقی می شود.»

تمایلات متحجر و نفرت انگیز این دیوان سالاری سزاوار افزایش فزاینده آن است، و من در اینجا به بیانات برک^{۱۴۰} مراجعه می کنم :

«این قبیله سیاستمداران مبتذل نازلترین بخش از نوع بشر را تشکیل می دهند. حرفه ای تا این اندازه مکانیکی و نازلتر از دولت در دستانشان وجود ندارد. مهارت و قابلیت جزء عاداتشان نیست. هر تأملی که بر اساس آگاهی و شرافت انسانی استوار باشد طبیعتاً آنان را افشا می کند. آنان با بینش لیبرال منافع دولتها را داستان سرائی تلقی می کنند. اصولی که این بینش را هدایت می کند، حاکی از ولگردی در تخیلات افسار گسیخته است. ترکیب و محاسباتشان آنان را به قابلیت اندیشه نزدیک می کند. مسخره بازی و شعبده بازی آنان را از هر کار بزرگ و والائی باز می دارد. اهداف و امکانات کوچک و حقیر بنظر آنان نشان روح سالم و جدیت است.»

دستگاه های دیوان سالار مستقر در خیابانهای لیدنهال و کانون روو برای مردم هند چیزی شبیه 160000 لیور استرلینگ در سال خرج برمی دارد. الیگارشی هند را به جنگ وامی دارد تا برای جوانتر کار ایجاد کند، ثروت سالاری به آنکه بیشتر بپردازد می فروشد، دیوان سالاری که در خدمت آن است دستگاه اداری را با تداوم بزهکاری فلج می کند، یعنی همان روندی که شرط زیستی و ادامه حیات خود را در آن می بیند. لایحه پیشنهادی چارلز وود^{۱۴۱} هیچ چیزی را در نظام کنونی تغییر نمی دهد، و فقط قدرت وزارتخانه را گسترش می دهد بی آنکه مسئولیت آن را افزایش داده باشد.

نوشته کارل مارکس در 5 ژوئیه 1853

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 3824، 20 ژوئیه 1853

به امضای : کارل مارکس

¹²⁹ به نقل از جان دیکینسون : «دولت هند در دیوان سالاری» 1853 صفحه 15

¹³⁰ Burke

¹³¹ Charles Wood

۱۳- کارل مارکس :

گزیده ای از مقاله: «پیچیدگیهای روسیه و ترکیه - ترفندهای شورای بریتانیایی -

آخرین یادداشت نسلرود ۱۳۲ مسئله هند شرقی»

به لایحه های هند یکی پس از دیگری رأی دادند و گفتگوها برجستگی خاصی را نشان نمی دهد، البته بجز دعاوی بی پایه و اساس اصلاحگران هند. برای مثال، لرد جوسلین^{۱۳۳}، عضو پارلمان که با افشای دائمی مشکلات هند و انتقاد از شیوه اداری ناکارآمد کمپانی هند شرقی برای خودش سرمایه سیاسی ایجاد کرده است. فکر می کنید که اصلاحات او چه بوده است؟ تدارک یک مهلت 10 ساله برای کمپانی هند شرقی. خوشبختانه این موضوع فقط به خود او محدود بوده است. یک «اصلاحگر» دیگر وجود دارد به نام آقای جوزف هیوم^{۱۳۴} که طی دوران طولانی زندگی پارلمانی اش موفق شد گروه مخالفان را به ابزاری برای پشتیبانی وزارتخانه تبدیل کند. او پیشنهاد می کرد که تعداد مدیران هند شرقی را از 24 نفر به 18 نفر کاهش ندهند. یگانه اصلاحاتی که به مفهوم عام پذیرفته شد، پیشنهاد آقای برایت^{۱۳۵} بود که مدیران برگزیده از جانب دولت را از خرید سهام کمپانی معاف می داشت که تا پیش از این شورای سهامداران به همه مدیران برگزیده تحمیل کرده بودند. نوشته های مسخره آمیزی که انجمن اصلاحات در هند شرقی^{۱۳۶} منتشر کرده را بخوانید و در خواهید یافت که اتهامات بسیاری علیه بنایپارت مطرح شده که با طرفداران سلطنت، اورلئانیسم و جمهوری خواهان آبی و سرخ فرانسه تا بنایپارتیستهای ناامید همخوانی دارد. یگانه شایستگی این چرنیدیات مسخره تا کنون در این نکته خلاصه می شود که توجه عمومی را در حالت کلی به مسائل هند جلب کرد، و در وضعیت این گروهی که تمایلات متعددی را در خود جای داده فراتر از این نباید از آنان انتظار داشته باشیم. برای مثال، در حالی که به رویکرد اشراف سالاری انگلستان نسبت به هند حمله می کند، علیه حذف اشراف سالاری هند معترض است، به بیان دیگر از شاهزاده های بومی دفاع می کند.

از وقتی که مهاجمان بریتانیایی به هند پا گذاشتند و تصمیم گرفتند در آنجا ماندگار شوند، یگانه راهی که برایشان باقی ماند در هم شکستن قدرت شاهزادگان به زور و یا به توطئه بود. با چنین هدفی، بریتانیایی ها مشابه سیاست رومی ها در رابطه با هم پیمانانشان عمل کردند. «به گفته یک نویسنده انگلیسی، سیستم فربه سازی هم پیمانان را به راه انداختند، به همان شکلی که گاو را پرورش می دهند تا جایی که برای از هم دریدن آماده شود.»

پس از جلب هم پیمانانشان به شیوه روم باستان، کمپانی آنان را به شیوه مدرن در خیابان شانز الی^{۱۳۷} سر می برید. وقتی شاهزاده ها به وضعیت بحرانی برخورد می کردند، طلبکار بی رحم می شد و در این صورت شاهزاده ها یا باید دوستانه زمین هایشان را به کمپانی واگذار می کردند و یا وارد جنگ می شدند. در حالت اول شاهزاده ها مستمر بگیر غاصب و در حالت

¹³² Nesselrode

¹³³ Lord Jocelyn

¹³⁴ Joseph Hume

¹³⁵ Bright

¹³⁶ مدرسه منچستر، مدرسه اقتصادی، سخنگوی بورژوازی کارخانه دار. طرفداران مبادلات آزاد مصرانه از بازرگانی آزاد و عدم دخالت دولت در زندگی اقتصادی دفاع می کنند. مدرسه منچستر رهبران این جنبش، تولید کنندگان پارچه مثل کوبدن Cobden و برایت Bright. در سال 1830 تا 1840 طرفداران مبادلات آزاد گروه سیاسی تشکیل دادند که بعداً به حزب کارگر پیوست. «انجمن هندی» به ابتکار مدافع مبادلات آزاد، جان دیکینسون John Dickinson در مارس 1953 بنیانگذاری شد. او برای اصلاحات در هند می کوشید.

¹³⁷ Change Alley خیابانی در لندن که مرکز شورای اداری کمپانی دریاهای جنوب بود. و مرکز عملیات مالی و معاملات. برای جبران تعهدات در رابطه با کمپانی، شاهزاده ها باید با بهره بالا مبالغ هنگفتی از انگلیسی ها قرض می گرفتند.

دوم به مثابه خیانتکار محاکمه می شدند. در حال حاضر، دولتهای بومی 1126478 کیلومتر مربع را در اختیار دارند، با جمعیتی معادل 52941263 نفر، ولی از این پس به مثابه هم پیمان به حساب نمی آیند بلکه تحت شرایط گوناگون و در اشکال متنوع مبتنی بر معاهده برای کمک مالی و حمایت، از وابسته های دولت بریتانیا هستند. وجه مشترک این معاهدات در این نکته بود که حکومتهای محلی حق تضمین دفاع از خودشان را از دست دادند، و حق برقراری مناسبات دیپلماتیک و حل اختلافات بین خودشان بی آن که فرماندار کل در آن مداخله داشته باشد از آنان سلب شد. همه آنان باید مالیات بپردازند، یا به صورت نقد و یا سهمیه نیروی نظامی به فرماندهی افسران بریتانیایی. در حال حاضر جذب یا ضمیمه سازی نهائی حکومتهای محلی موضوع بحث داغ بین اصلاح طلبانی است که این روند را جنایتکارانه ارزیابی می کنند و از سوی دیگر جبهه بازرگانان را می بینیم که چنین امری را ضروری می دانند.

به باور من، خود مسئله به شکل کاملاً نامتناسبی مطرح شده است. آنچه به حکومتهای محلی مربوط می شود، از وقتی که به خدمت و زیر پوشش کمپانی درآمدند عملاً از بین رفتند. اگر شما درآمد یک کشور را بین دو دولت تقسیم کنید، مطمئناً به منابع یکی و دستگاه اداری دیگری به شکل وخیمی خسارت وارد خواهید کرد. با نظام کنونی، حکومت های محلی دو چندان زیر فشار دولت محلی و مالیات، و به همین گونه خرج های گزاف نظامی که کمپانی به آنان تحمیل کرده از پا می افتند. شرایطی که به آنان اجازه می دهد تا ظاهر استقلال خود را حفظ کنند در عین حال همان روندی است که به سقوط دائمی و فقدان امکان بهبود بخشیدن به وضعیتشان می انجامد. ضعف ساخت و ساز همان قانون زیستی آنان است، مثل هر ساخت و سازی در سازش به زندگی ادامه می دهد. در نتیجه پریشی که مطرح است حفظ دولتهای محلی نیست، بلکه حکومت شاهزادگان است. ولی جای شگفتی نیست که می بینیم مردانی که «شکوه بربر منش تاج و اشراف سالاری انگلستان» را افشا می کنند، برای سقوط نواب ها و راجاهای هندی^{۱۳۸} اشک می ریزند که اکثر آنان از ارزش ظاهری دوران قدیم نیز برخوردار نیستند و عموماً غاصبان نوپائی هستند که از بطن توطئه های انگلیسی برآمده اند!

در سراسر جهان استبدادی مسخره آمیزتر از استبداد شاه-زمانها و شهریارهای هزار و یک شب وجود ندارد. دوک ولینگتون، سر جان ملکلم، سر هانری راسل، لرد النباروگ، ژنرال بریگس، و دیگر مقامات اعلان کردند که خواهان تثبیت وضعیت هستند. ولی به چه علتی؟ به این علت که یگانهای محلی زیر فرماندهی انگلیس به جنگهای کوچکی با هم وطنانشان نیازمندند تا از تهدید این نیروها علیه اربابان اروپائی جلوگیری کنند. و به این علت که وجود حکومتهای مستقل برای یگانهای انگلیسی به شکل پاره وقتی فرصت کاری تولید می کند. و باز هم به این علت که شاهزادگانی که وارث تخت و تاج و فرمانبردارترین ابزار استبداد انگلیس هستند، و می توانند مانع بروز ماجراجویان شجاع نظامی شوند که در هند همیشه فراگیر بوده و خواهد بود. زیرا سرزمینهای مستقل پناهگاهی بود برای همه ناراضیان و مردان با شهامت کشور. دلایلی که به شاهزادگان محلی به مثابه ستون فقرات ننگین نظم کنونی انگلیس و مهمترین عنصر بازدارنده پیشرفت در هند مربوط می شود را کنار می گذاریم، و به سیر توماس مانرو^{۱۳۹} و لرد الفینستون^{۱۴۰} می پردازم که دست کم از دیدگاه معنوی مردان برجسته ای هستند و نسبت به مردم هند نیز علاقمندی واقعی ابراز می کنند. این مردان برجسته فکر می کنند که بدون اشراف سالاری بومی هیچ یک از طبقات اجتماعی توان و انرژی کافی ندارند و سرنوشتی این اشراف سالاری موجب ارتقاء توده مردم نخواهد شد بلکه برعکس آنان را به سیر قهقرائی محکوم خواهد کرد. این موضوع تا وقتی که مردم بومی به شکل سازمان یافته و دائمی، زیر سلطه

¹³⁸ Nabab و Radjahs. نواب و راجا، شاهزاده های هندی را گویند. Jagirdar جایگیدار، فئودال مسلمان در فرمانروائی مغول بزرگ، زمیندار موقتی زمین های وسیع (جایگیر). باید به خدمت زیر پرچم در می آمدند و یگانها را تدارک می دیدند. جایگیدارها علاوه بر این دهقانان را مجبور به بیگاری می کردند. با سقوط امپراتوری به وارث املاک تبدیل شدند.

¹³⁹ Sir Thomas Munro

¹⁴⁰ Lord Elphinston

مستقیم انگلیس، از مشاغل نظامی و مدنی عالی رتبه محروم می ماند می تواند واقعیت داشته باشد. در سرزمینی که فاقد مردان بزرگ با کارهای بزرگ است، مردان بزرگ زاده میدان عمل پیدا می کنند که سرنوشت مردم سرزمینهای تسخیر شده را رقم می زنند. در نتیجه، حذف مردم بومی، در مرزهای انگلیس به نیک بختی حفظ شاهزادگان ارثی در سرزمین های به اصطلاح مستقل انجام گرفته است. و یکی از این دو امتیاز باید به ارتش محلی تعلق بگیرد که پیکره فرمانروائی بریتانیا در هند بدان بستگی دارد.

فکر می کنم که ما می توانیم به گفته های آقای کامپبل باور داشته باشیم که اشراف سالاری بومی را شایسته مقامات بالا در هند نمی داند، و برای هر نیاز جدیدی باید یک طبقه جدید ایجاد کرد، و « به این علت که روحیه قوی و کسب صلاحیت برای طبقات پائین ضروری خواهد بود، چنین کاری می تواند در خود هند صورت گیرد که بهتر از هر کشور دیگری بنظر می رسد»^{۱۴۱}.

خود شاهزادگان بومی نیز به سرعت در حال از بین رفتن هستند و چراغ خانه هایشان رو به خاموشی ست، ولی از آغاز همین قرن، دولت بریتانیا به آنان اجازه می دهد که وارثان نیابتی داشته باشند، و جای خالی شان را با عروسکهای خیمه شب بازی پر می کند. حاکم بزرگ، لرد دالهاووزی^{۱۴۲} نخستین مقامی بود که علیه این نظام اعتراض کرد. اگر در کوران طبیعی مخالفتی صورت می گرفت، نه نیازی به جنگ بود و نه این همه مخارج برای پایان بخشیدن به شاهزادگان بومی.

اما درباره شاهزادگانی که مستمری دریافت می کنند، می دانیم که دولت بریتانیا 2468969 لیور استرلینگ از درآمد هند را به آنان اختصاص می دهد و چنین امری هزینه خیلی سنگینی را به مردمی که با برنج زندگی می کنند و از نیازمندیهای اولیه محرومند تحمیل می کند. اگر شاهزادگان کارائی خاصی داشته باشند، همانا نمایش سلطنت در نازلترین درجه و مسخره است. می توانید مغول بزرگ، بهادر شاه را در نظر بگیرید که از نوادگان تیمور لنگ بود^{۱۴۳}. به او 120000 لیور استرلینگ در سال حقوق می دهند، در حالی که سیطره اقتدارش فراتر از دیوارهای کاخ او نیست، کاخی که در درون آن این نژاد سلطنتی احمق به حال خود واگذار شده و مثل خرگوش توسعه می یابند. انگلیسی ها حتا پلیس دهلی را نیز از او سلب کردند. در نتیجه، مرد کوچک اندام زرد روئی را روی تخت سلطنتش می بینیم که با لباس تماشائی، زر دوزی شده که خیلی به لباس رقاصان هندوستان شباهت دارد جلوس کرده است. در برخی فرصتهای تشریفاتی، این عروسک خیمه شب بازی با لباس باشکوه برای تهنیت گوئی به طرفداران و دوستان وفادار خارج می شود. در روز مهمانی، خارجی ها گوئی به بازیگری که در محل عمومی نمایش می دهد مالیاتی را با گینه می پردازند، در حالی که او نیز به سهم خود به آنان دستار و الماس و امثال اینها هدیه می کند. ولی به دقت اگر نگاه کنیم، الماس های سلطنتی شیشه معمولی و به شکل مسخره ای آنها را صیقل داده اند و فقط شبیه سنگهای قیمتی و به اندازه ای حقیرانه روی هم سوار شده که مثل شیرینی بادامی در دست خورد می شود.

وام دهندگان انگلیسی در هماهنگی با اشراف سالاری انگلیسی، باید بگوئیم که، هنر تنزل دستگاه سلطنتی را با تنزل حکومت مشروطه به پوچی در پایتخت و به بی هوذگی تشریفات در کشورهای فرادریائی تعبیر می کنند. و می بینیم که چگونه افراط گرایان از دیدن چنین صحنه ای آشفته می شوند.

¹⁴¹ G.Campbell : « Modern India : a Sketch of the System of Civil Government », London 1852, p.64 _ 83

¹⁴² Lord Dalhousie

¹⁴³ بائر (ظهیرالدین محمد بائر) 1483-1530، بنیانگذار امپراتوری مغول کبیر (سلسله گورکانیان هند و امپراتوری مغولی هند) (پنجمین پشت) از نوادگان تیمور لنگ بود که خود را از نوادگان چنگیز خان می دانست. در قرن هجدهم پس از فروپاشی امپراتوری، امپراتوران مغول به عروسک خیمه شب بازی و تبدیل شدند به حاکمان دست نشانده حاکمان مناطق، فاتحان افغان و فئودالهای بزرگ هند. پس از فتح دهلی بدست انگلیسی ها در سال 1803 به دست پروردگان و مشتریان کمپانی هند شرقی تبدیل شدند. در سال 1858، انگلیسی ها هند را مستعمره تاج و تخت انگلستان اعلام کردند و هر آنچه از قدرت اسمی سلسله مغول باقی مانده بود را از بین بردند.

نوشتۀ کارل مارکس 12 ژوئیه 1853
منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 3828، 25 ژوئیه 1853
به امضای کارل مارکس

۱۴- کارل مارکس :

گزیده ای از مقاله :

«جنگ برمه - مسئله روسیه - نامه دیپلماتیک شگفت آور»

لندن، جمعه، 15 ژوئیه 1853

با آخرین نامه ای که از راه زمینی رسیده مطلع شدیم که سفیرهای برمه معاهده پیشنهادی ژنرال گودوین^{۱۴۴} را نپذیرفتند. ژنرال مهلت 24 ساعته به آنان داده بود، ولی برمه ای ها پس از 10 ساعت رفتند. گویا سومین نسخه جنگ پایان ناپذیر برمه اجتناب ناپذیر بنظر می رسد^{۱۴۵}.

در همه لشکرکشی های بریتانیایی ها به شرق هیچیک بی سر و سامان تر از لشکرکشی به برمه نبوده است. از این سو هیچ خطر تهاجمی تهدید نمی کرد، به همان گونه که در مرز شمال غربی خطری وجود نداشت، زیرا رشته کوه هائی که بین بنگال و برمه گسترده شده برای یگانهای نظامی عبور ناپذیر است. برای جنگ علیه برمه، دولت هند مجبور بود از راه دریا وارد کارزار شود. اتهام خشونت دریائی به برمه به همان اندازه مسخره آمیز است که بخواهیم برخورد جانک های بادبانی علیه کشتی های جنگی بخار متعلق به کمپانی را به ذهنمان راه دهیم.

ادعای این امر که یانکی ها خواهان ضمیمه کردن پگو^{۱۴۶} در برمه هستند هیچ پایه و اساس عینی ندارد. هیچ دلیل و برهان دیگری باقی نمی ماند بجز کمبود کار برای اشراف سالاری نیازمند، همان گونه یکی از نویسندگان انگلیسی گفته است، ضرورت ایجاد «تبعیدگاه واقعی برای افراد با کیفیت یا همتن کور^{۱۴۷} در شرق». نخستین جنگ برمه (1826-1824) در حکومت دنکیشوتی لرد آمهرست^{۱۴۸}، گرچه کمی بیش از دو سال بطول انجامید، 13 میلیون به قرض دولت هند افزود. بی آنکه پرداخت حقوق سربازان را بحساب بیاوریم، مخارج از درآمد سالانه فراتر رفت یعنی معادل 100000 لیور استرلینگ. سرزمینی که از برمه در سال 1826 گرفته شد، خرجش بیشتر است. سرزمین پگو^{۱۴۹} باز هم ویرانگر تر است. پس چرا انگلستان در مقابل ضروری ترین جنگ کنونی در اروپا، علیه روسیه عقب نشینی می کند، ولی هر سال به جنگی تازه و بی هوده در آسیا دامن می زند؟ قرض ملی انگلستان را در اروپا به عنصر ضعیفی تبدیل کرده، مخارج جنگهای آسیائی را روی دوش هندیها گذاشته اند. ولی می توانیم منتظر بمانیم تا ته کشیدن زود هنگام درآمد تریاک در بنگال و مخارج جنگ دیگری علیه برمه، در ذخیره مالی هند موجب تحریک بحرانی شود که امپراتوری هند را به اصلاحاتی عمیقتر از آن چیزی

¹⁴⁴ Godwin

¹⁴⁵ انگلیسیها تسخیر برمه را از آغاز قرن گذشته شروع کردند. در نخستین جنگ علیه برمه (1824-1826) ایالت آسام به تصرف کمپانی هند شرقی درآمد (در مرز بنگال)، آراکان Arakan و تناسریم Tenasserim. دومین جنگ (1852) ایالت پگو Pégou. در سال 1853 از سرگیری جنگ اعلان شد. در واقع، دومین جنگ برمه بی آنکه معاهده صلح به امضا برسد پایان گرفت، پادشاه جدید در فوریه 1853 به تخت سلطنت نشست و از دست دادن پگو را نپذیرفت.

¹⁴⁶ Pégou

¹⁴⁷ Hampton court همتون کور، کاخ همتن روی تایمز در حومه لندن در قرن شانزدهم و هجدهم، محل اقامت پادشاهان انگلیسی.

¹⁴⁸ Lord Amhersts

¹⁴⁹ Pégou

وآدارء ءه ءر معاهداء اصلاء طلبان ءر پارلمان انگلستان مطرح می ءنءء.

نوشتءء ءارل مارءس؁ 15 ؤوئیه 1853
منتشر شده ءر نیویورء ءیلی ءریون شماره 3833؁ 30 ؤوئیه 1853
به امضای ءارل مارءس

۱۵- کارل مارکس :

گزیده ای از مقاله « مسئله نظامی - امور پارلمان - هند »

بحث در هیئت مربوط به طرح قانون در هند اهمیت خاصی ندارد. ولی معنی دار است که از این پس با تشکیل اتحادیه همه اصلاحات مردود شده، و با اعضای حزب سیاسی انگلیس^{۱۵۰} علیه هم پیمانانش از مدرسه منچستر جبهه منسجمی ایجاد کرده اند.

وضعیت کنونی هند می تواند با چند موضوع توضیح داده شود. دولت در پایتخت 3٪ درآمد خالص را جذب می کند، و بهره سالانه از قرض برای پایتخت (طلبکار) 14٪، یعنی در مجموع 17٪. اگر از این پولهای سالانه که از هند به انگلستان سرازیر می شود، مخارج نظامی که دو سوم کل هزینه برای هند را تشکیل می دهد کم کنیم، یعنی 66٪، در حالی که مخارج مربوط به کارهای عمرانی بیش از 3/4، 2 درآمد کل، و برای بنگال 1٪، در آگرا^{۱۵۱} 3/4، 7٪، در پنجاب 1/8، در مدرس (نام قدیمی چنای کلان شهر کنونی هند) 1/2 و در بمبئی 1٪ درآمدشان می باشد. این ارقام رسمی را خود کمپانی منتشر کرده است.

از سوی دیگر، نزدیک سه پنجاهم کل در آمد خالص مربوط به بهره برداری از زمین است، تقریباً یک هفتم از تریاک، و بیش از یک نهم از نمک. این منابع 85٪ کل درآمدها را تأمین می کند.

کم اهمیت ترین مالیاتها از مدرس گرفته می شود، از فروشگاه ها، حرفه های نساجی، گوسفند، حرفه های مختلف و امثال اینها بالغ بر 50000 لیور استرلینگ است، یعنی مبلغی که تقریباً معادل مجالس شام سالیانه خانه هند شرق^{۱۵۲} است. بخش مهمی از درآمد از زمین است. شیوه های مختلف حق استفاده از زمین در هند اخیراً به شکل کاملاً قابل دسترسی توضیح داده شده است، در اینجا می خواهیم به چند موضوع عمومی درباره نظام زمینداری^{۱۵۳} و ریوتواری^{۱۵۴} (رعیت داری) بپردازیم.

نظامهای زمینداری و ریوتواری^{۱۵۵} انقلاب کشاورزی بود که به وسیله فرامین بریتانیاییها، یکی مخالف دیگری به وجود آمد؛ یکی کاریکاتور مالکیت زمین انگلیسی، و دیگری مالکیت دهقانی از نوع فرانسوی. ولی هر دو خسارتبار بودند، زیرا یکی و دیگری به شکل برجسته ای در تناقض با یکدیگر قرار می گیرند. به این معنا که یکی و دیگری برای مردمی که روی آن کشاورزی می کردند و یا مالک زمین بودند ساخته و پرداخته نشده بود بلکه در راستای مالیاتی بنیانگذاری شده بود که باید به دولت تحویل می دادند.

با نظام زمینداری، مردم ایالت بنگال به یکباره سهم زمین ارثی شان را به نفع مالیات بگیرهائی به نام زمیندار از دست دادند.

¹⁵⁰ Tories

¹⁵¹ Agra

¹⁵² India House Est

¹⁵³ Zémindari

¹⁵⁴ Ryotwari

¹⁵⁵ همچنین مراجعه شود به یادداشت شماره 29 در مقاله 7، کارل مارکس : فریبکاریهای روس. شکست گلاستون، اصلاحات سرشارل وود برای هند شرقی.

با استقرار نظام ریوتواری در مدرّس و بنگال، اشراف محلی با مدارک ملکی، میراثدار^{۱۵۶}، جاگیردار و امثال اینها، همانند مردم عادی به کشاورزی که روی زمینی کوچک با دستای خودش کار می کند به نفع مالیات بگیرهای کمپانی هند شرقی تنزل یافتند.

ولی این زمیندار، مالک زمین انگلیسی شگفت آوری بنظر می رسد، زیرا یک دهم درآمد را دریافت می کند و نه دهم را به حساب دولت سرازیر می کند. ریوت (یا رعیت) که به دهقان فرانسوی شباهت دارد نیز شگفت آور است، زیرا هیچ سند دائمی برای زمین در اختیار ندارد و هر سال به نسبت برداشت محصول مالیاتهای متغییری را تحمل می کند. طبقه زمینداران با وجود حرص و طمع بی حد و مرزشان و بی آنکه کنترلی روی املاکی داشته باشند که از وارثان زمین تصاحب کرده بودند، زیر فشار کمپانی خیلی زود از بین رفتند و سوداگرانی سود جوئی جایگزین آنان شدند که در حال حاضر همه زمینهای بنگال را در اختیار دارند، البته بجز بخشی که به مدیریت مستقیم دولت اداره می شود. این سوداگران نوعی از نظام زمینداری به نام «پاتنی»^{۱۵۷} را به وجود آوردند. با نارضایتی از جایگاهی که دولت بریتانیا برای آنان به مثابه کارفرمای میانجیگر تعیین کرده بود، طبقه میانجیگر «وارث» به نام «پاتنیدار»^{۱۵۸} را به وجود آوردند که به نوبت خود زیر مجموعه های دیگری را در پی داشت که سرانجام به تشکیل زنجیره ای از سلسله مراتب میانجیگرها انجامید و با تمام وزنش روی دوش کشاورزان بیچاره گذاشته شد. درباره رعیتها (یا رایوتها) در مدرّس و بمبئی، ساخت و ساز به سرعت به هم ریخت و به نوعی کشت اجباری تبدیل شد و زمین تمام ارزش خود را از دست داد.

«آقای کامپبل می گوید، برای حراست از پشتیبانی، زمین باید توسط مأمورانی که مسئول جمع آوری مالیاتها هستند بفروش برسد، ولی عموماً چنین کاری صورت نمی گیرد، به این دلیل ساده که هیچکس حاضر به خرید زمین نیست.»^{۱۵۹}

می بینیم که ما در بنگال ترکیبی از مالکان بزرگ انگلیسی داریم که عبارت است از نظام میانجیگرهای ایرلندی، نظام اتریشی تغییر مالکیت زمین به مأمور جمع آوری مالیات، و ساخت و ساز آسیائی دولت را به مالک واقعی تبدیل می کند. در مدرّس و بمبئی دهقان از نوع فرانسوی^{۱۶۰} (دهقانی که برای مالک زمین به ازای بخشی از برداشت محصول کار می کند) داریم که در عین حال خدمتکار و دهقانی است که به ازای بخشی از محصول برداشت سالانه اش برای دولت نیز کار می کند. انباشت وجوه منفی همه این ساخت و سازها به حساب دهقان گذاشته می شود بی آنکه بهره ای نسبی شود. رعیتها (رایوتها) مانند دهقانان فرانسوی در استثمار بهره کش های خصوصی هستند، ولی هیچ مدرکی، سند مالکیت ارثی زمین مانند دهقانان فرانسوی در اختیار ندارند. مانند برده ها و سرف ها، رعیت مجبور است روی زمین به کار کشاورزی بپردازد، ولی تفاوت او با برده یا سرف در این نکته است که تضمینی برای رفع نیازمندیهایش ندارد. مانند دهقان فرانسوی، رعیت مجبور است بخشی از حاصل کارش را با دولت تقسیم کند، ولی دولت خود را موظف نمی داند که سرمایه اولیه و یا خسارتهای ناشی از مرگ و میر گله ها را به او بپردازد، خلاف دهقان فرانسوی که از چنین مزایائی برخوردار است. مثل بنگال در نظام زمینداری، در مدرّس و در بمبئی، ریوتواری (رعیت داری)، رعیتها که 11/12 از همه جمعیت هند را تشکیل می دهند به فقر سقوط کردند، ولی نه به اندازه مزرعه داران ایرلندی، و این امر مدیون آب هوایشان و مردان جنوب است که نیازمندیهایشان کمتر و تخیلاتشان نیز از شمالی ها دامنه بیشتری دارد.

¹⁵⁶ میراثدار (میراثدار) Mérasdars، عضو جامعه روستائی در هند قرون وسطی، به ویژه در مناطق غربی و جنوبی. میراثدار فردی را گویند که دارای حق ارث بوده و مالک بخشی از زمین میراثی است. در آغاز قرن نوزدهم، مقامات انگلیسی نظام ریوتواری را به راه انداختند و بر این اساس دهقانان به مزرعه داران دولت تبدیل شدند، یعنی روندی که به اضمحلال جوامع روستائی انجامید. اغلب میراثداران از زمین ها و حقوق خود محروم ماندند. بین دهقانان، ثروتمندترینهاشان به فتوالهای کوچک تبدیل شدند.

¹⁵⁷ patni

¹⁵⁸ patnidar

¹⁵⁹ G.Campbell : « Moderne India : a Sketch of the System of Civil Government », London 1852, p.358.

¹⁶⁰ Métayer

همراه با مالیات بر زمین، باید مالیات بر نمک را نیز به حساب بیاوریم و همانگونه که می دانیم، کمپانی انحصار فروش آن را به سه برابر ارزش کالا برای خود حفظ کرده، و چنین امری به کشوری تحمیل شده که دارای منابع سرشار نمک است: دریا، دریاچه ها، کوه ها و خود زمین. کنت دو آلبمارل^{۱۶۱} ساخت و ساز عملی این انحصار را چنین توضیح داده است:

«بخش مهمی از نمک به مصرف داخلی در سرتا سر کشور اختصاص دارد و توسط بازرگانان عمده از کمپانی هر 12 کیلو به 4 روپی خریداری می شود. خریداران نمک سپس نمکها را معمولاً در چند کیلومتری جنوب غربی داکا با شن مخلوط می کنند و بار نمک مخلوط را برای میانجیگر دوم، یا اگر دست اول را خود دولت در نظر بگیریم، به سومین انحصاردار به بهای 5 یا 6 روپی فروخته می شود. این قاچاقچی دوباره خاک و خاکستر به آن اضافه می کند، و نمک پس از عبور از چند دست دیگر به شهرهای بزرگ و دهکده ها می رسد و به بهای 8 تا 10 روپی بفروش می رسد. مخلوط تقلبی معمولاً بین 25٪ تا 40٪ است. در نتیجه مردم هند نمک را 30 تا 36 برابر گرانتر از مردم انگلستان خریداری می کنند.»^{۱۶۲}

برای درک الگوی اخلاق انگلیسی، می توانم از آقای کامپبل یاد کنم که از انحصار تریاک دفاع می کند، زیرا او چینی ها را از مصرف زیاد از حد این افوین باز می دارد، همانگونه که با حفظ انحصار عرق و فروش آن در هند مصرف آن را افزایش داده است.

نظام زمینداران، رعیتها و مالیت بر نمک در ترکیب با آب و هوای هند منشأ وبا و مصیبتی بوده است که می تواند جهان غرب را نیز تهدید کند، نمونه بارز و مرگباری از همبستگی دردها و رنجها و بی عدالتی انسانها.

نوشته کارل مارکس، 19 ژوئیه 1853

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 3838، 5 اوت 1853

به امضای کارل مارکس

¹⁶¹ Comte d'Albemarle

¹⁶² مارکس این نقل قول را از سخنرانی آلبمارل در مجلس لردها در اول ژوئیه 1853 استخراج کرده است که در 2 ژوئیه 1853 در تایمز منتشر شده بود.

۱۶- کارل مارکس : نتایج احتمالی استیلای بریتانیا در هند

لندن، جمعه، 22 ژوئیه 1853

نشر نیویورک دیلی تریبون

شماره 3840، هشتم اوت 1853

در این نوشته می خواهیم به نتایج مشاهداتم دربارهٔ چگونگی استیلای انگلیس و استقرار آن در هند بپردازم. چگونه انگلیس بر هند تسلط یافت ؟

حاکمیت و سلطنت مغول کبیر توسط نایب السلطنه های خودشان درهم شکسته شد و حاکمیت نایب السلطنه ها توسط «ماهارات»ها^{۱۶۳} از هم فروپاشید و حاکمیت «ماهارات ها» به دست افغان ها به تاراج رفت، و زمانی که همه علیه یک دیگر می جنگیدند، بریتانیائی ها سر بر آوردند و جملگی را بفرمان خود درآوردند.

کشوری که نه تنها بین مسلمانان و هندوها بلکه بین قبایل و کاست ها تقسیم شده بود، و جامعه ای که تعادل خود را به نوعی در نفی حکومت مرکزی و اقتدار همه شمول آن جستجو می کرد و ساخت و ساز آن از یکاهای کوچک روستائی تشکیل شده بود : آیا چنین کشوری و چنین جامعه ای طعمهٔ سهل و آسانی برای ماجراجوئی های کشور گشایانه نبود ؟ اگر از تاریخ گذشته هندوستان چیزی نمی دانستیم، و حتا امروز که بی هیچ شک و شبهه ای هند زیر یوغ انگلیس در آمده و ارتش هند نیز با هزینهٔ هند در اختیار انگلیس قرار گرفته است، آیا باز هم در برابر چنین رویدادهائی شگفت زده می شدیم ؟

هند هرگز نمی توانست از سرنوشت اشغال دائمی خود بگریزد، و سر تا سر تاریخ هند نیز انباشته از تهاجمات دائمی می باشد که این کشور متحمل شده است. جامعهٔ هند فاقد تاریخ یا حداقل فاقد تاریخ شناخته شده است. آنچه را که ما تاریخ هند می نامیم، در واقع چیزی نیست مگر تاریخ مهاجمانی که یکی از پس از دیگری، بی آنکه با مقاومتی مواجه شوند، در متن جامعه ای را کد و منفعل، امپراتوری های خود را بر پا می داشتند. بنابراین پرسش اینجا نیست که آیا انگلستان در تصرف هند بر حق بوده و یا نبوده است، بلکه باید به این پرسش پاسخ بگوییم که آیا تصرف هند توسط ترک یا ایران یا روس را به تصرف بریتانیا ترجیح می دهیم یا نه^{۱۶۴}؟

انگلستان در هند عهده دار مأموریتی مضاعف است : تخریب و باز سازی - یعنی انحلال جامعه ای کهن آسیائی، و ایجاد زمینه و بنیادهای مادّی جامعهٔ غربی در آسیا. عرب ها، ترک ها، تاتارها، مغول ها که یکی پس از دیگری به هند هجوم آوردند، بزودی به «هندی مسلک» تبدیل شدند، زیرا بربرهای پیرومند بنابر قانونی تاریخی و خدشه ناپذیر، سرانجام در صورتی که سرزمین مفتوحه واجد تمدنی برتر باشد، تابع آن خواهند شد.

بریتانیائی ها اولین مهاجمین فاتحی بودند که نسبت به تمدن هند برتری داشتند و جذب تمدن هند نشدند. بریتانیائی ها تمدن هند را با ویران ساختن ساختار جامعهٔ بومی و با تخریب صنایع بومی و با از میان برداشتن هر آنچه که در این جامعه عظیم و گرانقدر بنظر می رسید، تمدن هند را ویران کردند. تاریخ تسلط بریتانیا در هند چیزی بجز روایت ویرانی نیست. با وجود این،

¹⁶³ Mahratte (اسم عام) از اهالی ایالت ماهاراسترا Maharashtra در هند. در عین زبانی است از خانوادهٔ هند و اروپائی که در ماهاراسترا رایج است.

¹⁶⁴ مترجم : چنین پرسش ها و برخی دیگر از گفتمان کارل مارکس بوده است که امروز برخی از منقدان را بر آن داشته تا مارکس را حتا به نقض قانون حقوق بشر محکوم کنند (حتا ادوارد سعید). ولی با خوانشی که من از نوشته های مارکس داشته ام علت چنین قضاوت هائی را در خوانش جزئی متون مارکس می دانم.

کار بازسازی به سختی روی ویرانه ها آغاز شد.

یکپارچگی سیاسی هند به عنوان اولین شرط بازسازی با هماهنگی بیشتر و بیش از آنچه در گذشته و در عهد مغول کبیر بخود دیده بود، سرانجام تحقق یافت. این یکپارچگی که به ضرب شمشیر بریتانیا تحمیل شده بود، از این پس با تلگراف برقی همراه شد و پایدارتر و مستمرتر از همیشه بنظر می رسد. ارتش بومی متشکل و آموزش دیده توسط سرگروهان مربی بریتانیایی نقطه عطف هندوستانی بود که آزاد می شد و هندوستانی که از این پس طعمه سهل و آسانی برای مهاجمین خارجی نبود. مطبوعات آزاد که برای نخستین بار وارد جامعه آسیایی شده بود، عنصری تازه و نیرومند را تشکیل می داد که در بازسازی کشور شرکت داشت و هندوها و اروپائی ها آن را اداره می کردند. نظام «زمینداری» و «ریوتواری» (رعیت داری) هر چند که آن را نفرت انگیز بدانیم، ولی شامل دو شکل مالکیت خصوصی زمین بود و از جمله رؤیاهای جامعه آسیایی بحساب می آمد. برخی از هندی زادگان در کلکته و در شرایط نامناسب و تنگ نظرانه تحت آموزش و سرپرستی انگلیس قرار می گرفتند و با این نیت که طبقه جدیدی را به وجود آورند، با کسب قابلیت لازم جذب دستگاه دولتی می شوند. چنین دانش آموزانی معمولاً علوم اروپائی را فرا می گیرند. ماشین بخار موجب شد که هند به سرعت و به شکل دائمی با اروپا در ارتباط قرار گیرد، و چندین بندر در سواحل جنوبی و شرقی ایجاد شد و هند از انزوایی که موجب رکود بس دیرینه آن شده بود فاصله گرفت. به زودی با ترکیب راه آهن و کشتی بخار، فاصله زمانی بین انگلستان و هند به هشت روز رسید، و دور نیست آن روزی که این سرزمین افسانه ای عملاً به جهان غرب ملحق گردد. توجهات رهبران بریتانیا به مسئله پیشرفت هندوستان، تا کنون کاملاً اتفاقی گذرا و استثنائی بوده است. تا اینجا آریستوکرات ها تنها در فکر فتح هند بودند و سرمایه داران و حکومت سرمایه به چپاول آن نظر داشتند، و امید الیگاری کارخانه دار نیز به تسخیر بازارهای هند با محصولات ارزان قیمتشان خلاصه می شد. الیگاری کارخانه دار پی برده بود که منافع حیاتی و پر اهمیتش در این است که هند را به کشوری تولید کننده تبدیل کند و در نتیجه برای تحقق بخشیدن به چنین طرحی ضروری بود که سیستم آبیاری و ارتباطات داخلی ایجاد کند. به این ترتیب طرح راه آهن هند را به اجرا گذاشتند، ولی نتیجه چنین طرحی چندان قابل ملاحظه نبود.

روشن است که توان تولیدی هند، به علت فقدان امکانات حمل و نقل و مبادله کالا، در حال انفعال به سر می برد. در هیچ کجای دنیا مثل هند، با وجود فراوانی محصولات و سخاوتمندی طبیعت، عدم امکانات مبادله کالا تا این اندازه به فلاکت اجتماعی منجر نشده است. بر اساس گزارشات سال 1848 به هیئتی از مجلس عوام بریتانیا، به روشنی آشکار شد که «زمانی که هر «کوآتر»^{۱۶۵} گندم در کاندش^{۱۶۶} به شش تا هشت شلینگ به خرید و فروش می رسید، در پونا^{۱۶۷} به 64 تا 70 شلینگ معامله می شد، یعنی جائی که مردم از گرسنگی در خیابان ها به هلاکت می رسیدند. زیرا راه های زمینی قابل استفاده نبود و رساندن آذوقه به کاندش ممکن نبود. راه اندازی راه آهن و ایجاد منبع برای ذخیره آب و حمل خاک برای پر کردن چاله های جاده و هدایت جریان آب در طول خط آهن براحتی می تواند جهت گسترش کشاورزی مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب نظام آبیاری که شرط اساسی کشاورزی در شرق است، تحول و گسترش عظیمی خواهد یافت، و مشکل گرسنگی و قحطی در مناطق مختلف که به علت کمبود آب به شکل دائمی به وقوع می پیوندد از بین خواهد رفت. درباره اهمیت ایجاد راه آهن تنها کافی ست خاطر نشان کنیم که زمینداران زمین های آبیاری شده در مناطق مجاور سلسله جبال «گات»^{۱۶۸} سه

¹⁶⁵ Quarter

واحد اندازه گیری وزن در آمریکا و انگلستان معادل 12,700588 کیلوگرم

¹⁶⁶ Khandesh

¹⁶⁷ Poona

¹⁶⁸ Ghât

برابر بیشتر مالیات می پردازند، و ده تا دوازده بار بیشتر نیروی کار استخدام می کنند و دیگر این که چنین زمین هائی دوازده تا پانزده بار بیشتر از زمین هائی که دارای نظام آبیاری نیستند محصول ببار می آورد.

راه آهن با مجموعه امکاناتی که ایجاد می کند، حجم مخارج نگهداری مؤسسات نظامی را کاهش خواهد داد. کلنل وارن^{۱۶۹} فرمانده قلعه «سنت ویلیام»^{۱۷۰} مقابل هیئت خاصی از مجلس عوام در این باره چنین اظهار داشت: «دریافت اطلاعات از دور افتاده ترین نقطه کشور که در حال حاضر به روزها و هفته های متمادی نیازمند است، از این پس ظرف مدت کوتاهی به انجام خواهد رسید و ارسال فرامین و واحدهای نظامی و آذوقه و مهمات نیز در کوتاه ترین زمان تحقق خواهد یافت و چنین نکاتی را نباید دست کم گرفت. علاوه بر اینها توقف یگانهای نظامی در قرارگاه های دور افتاده در شرایط سالم تری امکان پذیر خواهد شد و به این ترتیب می توان از تلفات انسانی در اثر بیماری جلوگیری کرد، و این از جمله وقایعی است که به کرات اتفاق می افتد. و علاوه بر این نیازی به نگهداری آذوقه در انبارها نخواهد بود زیرا غالباً تحت تأثیر آب و هوا می گندند و به این ترتیب از چنین ضایعاتی نیز جلوگیری خواهد شد. و آذوقه ها را می توان در بازه زمان مصرف مؤثرشان نگهداری کرد.»

می دانیم که ساخت و ساز امور اتحادیه ها و بنیاد اقتصاد جامعه روستائی که مبنی بر رژیم خود گردان سنتی اداره می شد دچار فروپاشی شده است، ولی با این وجود بدترین خصوصیت آنها هنوز به صورت اتم های قالبی و بی ارتباط با یکدیگر دوام آورده است. انزوای روستا از جمله به دلیل فقدان جاده در هند بوده و فقدان جاده به نوبت خود انزوای روستا را تداوم بخشیده است. به این ترتیب اتحادیه های روستائی در سطح پائین رفاهی، و تقریباً بی ارتباط با روستاهای دیگر و بی هیچ خواست و آرزومندی و تلاش لازم جهت دستیابی به مدارج پیشرفت^{۱۷۱}، به حیات خودشان ادامه داده اند. بریتانیائی ها با ایجاد راه آهن و اشاعه نیاز به ارتباطات و روابط جدید، رکودی را که شامل روستاهای خود کفا بود درهم شکستند. علاوه بر این، «یکی از تحولاتی که بنای راه آهن در روستاها ایجاد خواهد کرد، آشنائی با ساخته ها و اختراعات کشورهای دیگر است که خریداری کردن آنها صنایع دستی سنتی و مزد بگیران آن را تشویق خواهد کرد تا بهترین امکانات خود را بیازمایند و در تکمیل کاستی های آن بکوشند.» (شاپمن^{۱۷۲}، پنبه و تجارت در هند).

می دانیم که الیگاری کارخانه دار انگلیس به ایجاد راه آهن در هند تمایلی ندارد و تنها در حدی عمل می کند که با کم ترین مخارج بیشترین بهره برداری را از کشت پنبه به دست آورد و تنها مشغله آنها الزامات کارخانه هایشان به مواد اولیه است. ولی از زمانی که شما ابزار مکانیکی و ماشین آلاتی مثل وسایل حمل و نقل را به کشوری وارد کردید که دارای منابع آهن و زغال سنگ است، دیگر نمی توانید آن کشور را از تولیدات خود محروم کنید. برای ایجاد راه آهن در کشوری پهناور، شما نمی توانید از مقدمات و فرایندهای صنعتی لازم و ضروری برای رفع نیازهای فوری و جاری در حمل و نقل روی ریل رویگردان باشید. از اینرو باید به گسترش و به کار بستن ماشین آلاتی اقدام کرد که ممکن است الزاماً با بخشهای صنعتی راه آهن ارتباط مستقیمی نداشته باشد. بنابر این راه آهن پیش گام صنایع جدید در هند خواهد بود.

آنچه مسلم است و بنابر اعترافات مقامات عالی بریتانیا، هندیان به شکل بارزی خود را با کارهای جدید وفق می دهند و در کسب آگاهی و مهارت لازم با ماشین مستعد هستند. مثال بارز آن را می توان در قابلیت و مهارت ماشینکارهای بومی، که با سکه کلکته مزد می گیرند و سالهاست که در خدمت راه اندازی ماشین بخار هستند و بومیان دیگری که در به کار انداختن

¹⁶⁹ Colonel Warren

¹⁷⁰ St. William

¹⁷¹ مترجم: در حاشیه تنها می خواستم توجه خواننده را به نحو بیانی مارکس جلب کنم که تمناً و آرزومندی را مقدم شمرده و جزء جدائی ناپذیر نیل به پیشرفت دانسته است.

¹⁷² Chapman, Le coton et le Commerce de l'Inde

ماشین آلات متنوع بخار در معادن زغال سنگ در هاردوار^{۱۷۳} فعال هستند و مثال های دیگر. کامپلشخصاً هر چند که تحت تأثیر پیشداوری های کمپانی هند شرقی است، اجباراً اعتراف می کند که: «توده های عظیم مردم هند از توان و انرژی صنعتی بزرگی برخوردار بوده و دارای استعداد و قابلیت کسب سرمایه علمی قابل توجهی هستند. و علاوه بر این شفافیت ذهنی آنان در ریاضیات و محاسبات و علوم دقیقه بسیار بارز به نظر می رسد.» و اضافه می کند که: «هوش آنان در سطح عالی ست.»
۱۷۴

صنایع مدرنی که از نتایج ایجاد سیستم راه آهن حاصل خواهد آمد، در گسترش خود، تقسیم کار ارثی و سنتی را که در تعلق نظام کاست های هندی است منحل خواهد کرد و به این ترتیب با از میان برداشتن چنین عوامل بازدارنده ای راه پیشرفت و قدرت هند هموار خواهد شد.

با این وجود همه آنچه را که بورژوازی انگلیس در هند انجام خواهد داد به آزادی توده های مردم و بهبود شرایط زندگی آنان نخواهد انجامید، زیرا چنین امر خطیری نه تنها به گسترش نیروهای تولیدی بستگی دارد، بلکه در عین حال می بایستی در تملک و تصرف مردم نیز باشد. ولی آنچه را که بورژوازی از انجام آن باز نخواهد ایستاد، ایجاد شرایط مادی برای تحقق بخشیدن به هر دو مورد است. آیا بورژوازی همواره کاری فراتر از این انجام داده است؟ آیا تا کنون پیش آمده است که بورژوازی به پیشرفتی جامع عمل پوشانده باشد بی آنکه افراد و مردمان را به خاک و خون نکشیده و در فقر و تهی دستی و ذلت فرو نبرده باشد؟

هندیان از مراحم و محصولات جامعه جدیدی که بورژوازی انگلیس در کشورشان ایجاد کرده است بهره ای نخواهند برد و تا زمانی که پرولتاریای صنعتی در انگلستان جایگزین بورژوازی نشود و یا اینکه خود هندیان به اندازه کافی توان این را نیابند که قاطعانه به سلطه انگلیس پایان ببخشند، تحولی در این زمینه روی نخواهد داد. در هر صورت، باید در زمانی کمابیش دور منتظر باز زائی این کشور بزرگ و پر اهمیت باشیم که اهالی سخاوتمند آن به گفته شاهزاده سالتیکوف^{۱۷۵}، حتا در بین طبقات پائین از ایتالیائی ها نیز ظریف تر و دقیق تر هستند و در فرمانبرداری آنان آرامش بلند نظرانه ای موج می زند که با وجود کاهلی طبیعی آنان با شهامتی که از خود نشان داده اند افسران بریتانیائی را به شگفتی واداشته اند. کشوری که سرچشمه زبان ها و مذاهب ما ست و در جات^{۱۷۶} تیپ ژرمنی را تداعی می کند و برهنن نیز یادآور تیپ یونان قدیم بنظر می رسد. با وجود این نمی توانم موضوع هند را بی آنکه به چند نکته دیگر اشاره کنم به پایان ببرم.

مکر و ریای عمیق و بربریتی که جزء لاینفک تمدن بورژوائی ست به روشنی خود را در مقابل ما آشکار می کند، زیرا هنگامی که در کشور زادگاهش به اشکال محترمانه ای تظاهر می کند، به محض عبور از مرز و ورود به کشور بیگانه و در مستعمرات نقاب از چهره بر می کشد. بورژواها مدافع مالکیت هستند ولی آیا هیچ حزب انقلابی به انقلابات ارضی نظیر آنچه در بنگال یا مادراس یا بمبئی روی داد مبادرت کرده است؟ آیا در هند این غارتگر بزرگ لرد کلیو^{۱۷۷} نبود که وقتی بزهکاری های پیش پا افتاده و رایج طمع او را دیگر بر نمی آورد دست به اعمال زور و فاجعه آمیز زد؟ و در حالی که در اروپا درباره تقدس خدشه ناپذیر قروض ملی نطق می کرد، در هند سود سهام راجه هائی را که در کمپانی سرمایه گذاری کرده بودند توقیف کرد؟ و در حالی که به بهانه دفاع از ارزشهای مقدس مذهبی علیه انقلاب فرانسه مبارزه می کرد، آیا هم او نبود که از گسترش

¹⁷³ Hardwar

¹⁷⁴ M.Campbell

« Moderne India : a Sketch og the system of Civil Government », London 1852,pp.59-60

¹⁷⁵ Prince Saltykov

¹⁷⁶ Djal

¹⁷⁷ Lord Clive

مسیحیت در هند ممانعت به عمل آورد تا همچنان نذورات زائرین معابد اوریسسا^{۱۷۸} و بنگال را بحساب خودش واریز کند و از قاچاق مرگ و تداوم فحشا در معبد جاگاناتا^{۱۷۹} بهره برداری کند؟ این چنین اند مردان «مالکیت، قانون، خانواده و مذهب».

نتایج اسفناک صنایع انگلیسی در رابطه با هند، کشوری به وسعت اروپا و مساحتی بیش از سه میلیون کیلومتر مربع، ملموس و دهشتناک است. ولی نباید فراموش کنیم که جملگی از نتایج انداموار تمام ساخت و ساز تولید بوده که تا کنون تشکل یافته است. چنین نظام تولیدی بر اساس استیلائی تمام قدرت سرمایه داری قوام یافته است. تمرکز سرمایه پایه و اساس بقای آن به عنوان قدرتی مستقل است. نفوذ مخرب چنین تمرکزی در بازارهای جهان روشنگر قوانین اندام واری است که جزء جدائی ناپذیر اقتصاد سیاسی بوده و هم اکنون در گسترده ترین سطوح و در همه شهرهای متمدن جاری می باشد.

دوران بورژوازی در بستر تاریخ عهده دار مأموریت خاصی بوده و عبارت است از ایجاد پایه و اساس مادی جهان نوین و از سوی دیگر فراهم آوردن ارتباطات جهانی مبنی بر رابطه و وابستگی متقابل جوامع بشری و ابزارهای چنین ارتباطاتی و به همین منوال گسترش نیروی تولیدی در عالم بشریت و تحول در زمینه تولید مادی از طریق تسلط علمی بر عناصر. صنایع و تجارت بورژوائی شرایط مادی دنیای جدید را به همان نحوی تحقق می بخشد که تحولات زمین شناسانه موجب دگرگونی در سطح زمین می شود. زمانی که انقلاب عظیم اجتماعی ساخت و سازهای عصر بورژوائی را تحت سلطه خود گیرد، و بازار جهانی و نیروهای تولیدی مدرن تحت نظارت جامع پیشرفته ترین مردمان درآید، از این پس پیشرفت های بشری از شباهتی که به بت های نفرت انگیز عصر بت پرستی^{۱۸۰} دارند فاصله خواهند گرفت، یعنی عصری که شراب را تنها در کاسه جمجمه قربانیان نوش می کنند.

¹⁷⁸ Orissa

¹⁷⁹ Jagannatha

¹⁸⁰ Païen, paganisme مترجم: نامی که مسیحیان اولیه در اواخر امپراتوری رم به مذاهب چند خدائی اطلاق می کردند.

۱۷- کارل مارکس : جنگ انگلیس و ایران

30 اکتبر 1856

نیویورک دیلی تریبون شماره 4904

7 ژانویه 1857

"اعلان جنگ انگلستان یا بطور مشخص کمپانی هند شرقی علیه ایران، در واقع یکی از ترفندهای ماهرانه و ماجراجویانه سیاست خارجی انگلیس در آسیاست که به مدد آن تا پیش از این نیز متصرفات خود را در این قاره گسترش داده بود. به محض اینکه کمپانی هند شرقی روی هر یک از دولت های حاکم و مستقل و یا روی هر منطقه ای که دارای منافع سیاسی و بازرگانی و طلا و ثروت است، نگاهی طمع کارانه می اندازد، قربانی نیز فوراً به نقض واقعی و یا خیالی این و یا آن قرار داد متهم می شود. قربانی متهم می شود که عهدنامه و یا قرار دادی را زیر پا گذاشته و یا مرتکب اهانتی ابهام آمیز شده است. و دیری نمی پاید که علیه او اعلان جنگ می کند. اخبار دائمی در باب محور شرارت، به افسانه گرگ و گوسفند شباهت زیادی داشته و تاریخ انگلستان را همواره به خون آغشته است. انگلیس طی سالیان دراز در فکر تصرف موقعیت مناسبی در خلیج فارس بود و بیش از همه به جزیره خارک که در بخش شمالی این آبها واقع شده است چشم طمع دوخته بود. سر جان مکلم^{۱۸۱} مشهور که چندین بار به مقام سفیر در ایران گماشته شده بود بی وقفه در مورد این جزیره در انگلستان تبلیغ می کرد، و در این پندار بود که این جزیره قابلیت آن را دارد تا به یکی از مراکز شکوفان و پر رونق بازرگانی تبدیل شود. از این جهت که در مجاورت بوشهر، بندر ریگ، بصره، و قتیف است. و انگلستان از هم اکنون جزیره و بوشهر را تحت تصرف خود دارد. سر جان این جزیره را به عنوان نقطه مرکزی، برای روابط بازرگانی با ترکیه، عربستان و ایران تصور می کرد. جزیره ای با آب و هوای مناسب و همه خصوصیات سرزمینی مستعد برای رشد و شکوفائی. در این دوران، سفیر کمی بیش از سی و پنج سال دارد و غالباً نظریات و مشاهداتش را تحت نظارت لرد مینتو که والی شهر است به تحقق می رساند و هر دو در پی اجرای طرح مشترکی هستند.

سر جان جهت اشغال جزیره به فرماندهی یگان عملیات نظامی گماشته شده بود و می بایستی بطور عاجل حرکت می کرد، ولی به او دستور می رسد که به کلکته بازگردد. به این ترتیب سر هارتفورد جان^{۱۸۲} را برای مأموریت دیپلماتیک به ایران اعزام می کنند. در طول اولین محاصره هرات توسط ایرانی ها در سالهای 1837-1838 بر اساس همان بهانه های تردید آمیزی که گوئی از این پس مدافع حقوق افغان هاست، یعنی همان قومی که با آن رابطه مودت آمیز مرگباری داشته است، جزیره خارک را تصرف کرد ولی به علت شرایطی خاص و بطور مشخص به علت دخالت روسیه، مجبور می شود طعمه به چنگ آورده اش را رها کند. تلاشی که اخیراً دوباره تجدید شد، پیروزی های ایران در هرات بود که این بهانه را به دست انگلیس داد که شاه ایران را به عدم حسن نیت نسبت به او متهم کند و جهت پیمودن نخستین گام ها به سوی اعمال خشونت، جزیره را به اشغال خود درآورد. بنابراین مشاهده می کنیم که در طول نیم قرن، انگلستان سعی کرد تسلط خود را در دربار پادشاهان امپراتوری ایران تثبیت کند ولی موفقیت چندانی نصیبش نشد. چنین پادشاهانی، با اینحال هیچگاه فریب تملق گوئی های

¹⁸¹ Sir John Malcolm

¹⁸² Sir Hartford Jones

دشمنان را نمی خوردند و اغلب، از هماغوشی های خائنه روی بر می گرداندند، چرا که از رفتار انگلیسی ها در هند آگاه بودند. ایرانی ها جمله فتحعلی شاه را به سال 1805 به یاد می آورند که گفته بود :

« به پیشنهادات کشوری تاجر و حریص که جان آدمیزاد و تاج پادشاهی را معامله می کند، نباید اعتماد کرد.»

در تهران پایتخت ایران، نفوذ انگلستان در پائین ترین درجه است، زیرا اگر توطئه های روس ها را بحساب نیاوریم، فرانسه از موقعیت ممتازی برخوردار است، و از این سه گروه دزد دریائی و راهزن، بریتانیا همان کسی است که ایران باید از او بیش از همه بترسد. در حال حاضر، سفیری از جانب ایران به مقصد پاریس حرکت کرده است، و شاید که تا کنون به آنجا رسیده باشد. درباره مشکلاتی که در ایران روی داده است، قویاً محتمل است که موضوع مذاکرات دیپلماتیک باشد. در واقع، فرانسه نسبت به اشغال جزایری در خلیج فارس بی اعتنا نیست. این مسئله به شکل حادثی مطرح می شود، از این جهت که فرانسه برخی مدارک را بیرون می کشد که بر اساس آن گوئی خارک توسط پادشاهان ایران به او واگذار شده است. اولین بار در سال 1708 در عصر لوئی چهاردهم و دومین بار در سال 1808. در واقع این مورد یاد شده، مربوط به واگذاری چند امتیاز و حق بهره برداری مشروط بوده است ولی همین کافی بود تا جانشینان لوئی چهاردهم که به اندازه کافی ضد انگلیسی بودند، حقوق خود را روی این جزیره مطالبه کنند. اخیراً روزنامه انگلیسی¹⁸³ در پاسخ به روزنامه فرانسوی¹⁸⁴ بنام انگلیس از حق هر گونه دخالت قدرت طلبانه در اروپا به نفع فرانسه صرفنظر می کند ولی رسیدگی به امور آسیا و آمریکا را در تعلق ملت انگلیس می داند و هیچ قدرت دیگری حق دخالت در آن را ندارد. با این حال می توان تردید داشت که لوئی بناپارت این تقسیم بندی را به رسمیت شناخته باشد. در هر صورت سیاست خارجی فرانسه در تهران، در جریان آخرین منازعات انگلیس و ایران، با بی میلی از انگلیس پشتیبانی کرد، و از این جهت که مطبوعات فرانسه چنین مدارکی را بیرون کشیده بودند و دعوی «گل»¹⁸⁵ را بر خارک مطرح می کردند، پیش بینی می توان کرد که انگلیس حمله به خارک و تجزیه ایران را بازی ساده ای تلقی نکند."

¹⁸³ London Times

¹⁸⁴ Journal des débats 1944-1789 روزنامه برخورد دیدگاه ها

¹⁸⁵ Gaul مترجم : نام قدیمی فرانسه. گل ها در اینجا به مفهوم فرانسوی ها.

۱۸- کارل مارکس : منازعات بریتانیا علیه چین

نامه ای که دیروز صبح به دست ما رسید، توسط کشتی مسافر بری آمریکا^{۱۸۶} حمل شده بود و حاوی توده ای از پرونده های مختلف درباره منازعه انگلیسی ها و مقامات چینی در کانتون و عملیات جنگی ناخدا سیمور^{۱۸۷} بود^{۱۸۸}. ما فکر می کنیم که هر فرد بی طرفی در بررسی دقیق نامه رسمی بین مقامات بریتانیایی و چینی در هونگ کونگ و کانتون به این نتیجه خواهد رسید که بریتانیایی ها به خطا رفته اند. به گونه ای که بریتانیایی ها دلیل منازعه را مطرح کرده اند، بر این اساس است که برخی مقامات چینی بجای فراخواندن سفیر بریتانیا، با بکار بستن زور تعدادی جنایتکار چینی را از روی کشتی که با پرچم بریتانیا در رودخانه کانتون شناور بوده ربوده و بازداشت کرده اند. ولی همانگونه که تایمز در این باره نوشته است : «جای تردید وجود دارد که کشتی با پرچم انگلیس شناور بوده باشد و آیا می توانیم اقدامات سفیر را در این واقعه کاملاً توجیه پذیر بدانیم». پیامد چنین تردیدی وقتی به یقین می گراید که با استناد به معاهده^{۱۸۹}، همانگونه که سفیر روی این نکته تأکید می کند که باید در خصوص کشتی بادبانی لورشا و فقط کشتی های بریتانیایی به اجرا گذاشته شود، در حالی که لورشا به هیچ عنوان کشتی بریتانیایی نیست. ولی برای آنکه خوانندگان ما بتوانند چشم اندازه کاملی از همه ماجرا داشته باشند، ما به نکات مهمی که در نامه رسمی مطرح شده می پردازیم. ابتدا در نامه ای از سوی آقای پارکس^{۱۹۰} سفیر بریتانیا در کانتون به دولت ژنرال یه^{۱۹۱} به تاریخ 21 اکتبر چنین می خوانیم :

«در بامداد 8 اکتبر، لورشا کشتی بادبانی بریتانیایی به نام «آرو»^{۱۹۲} بین کشتی های دیگری که در ساحل شهر لنگر انداخته بودند، بی هیچ اطلاع قبلی و با بی توجهی به اعتراض ناخدای انگلیسی، هدف بازرسی نیروی مهمی قرار گرفت که شامل تعداد بسیاری از افسران و سربازان چینی با لباس رسمی بود. این گروه نظامی پرچم را پائین کشیدند و 12 نفر از 14 نفر خدمه چینی کشتی را دستگیر کرده با خود بردند. در همان روز همه رویدادی که حاکی از بی حرمتی به پرچم بریتانیا و نقض آشکار معاهده تکمیلی بود را به اطلاع حضرت عالی رساندم و برای پاسخ به این ناسزاگوئی و رعایت احترام به معاهده نیز به شما مراجعه می کنم. ولی با شگفتی، حضرت عالی رعایت تعهد و عدالت را به تحقیر برگزار کردید، و برای این بی حرمتی نه فقط معذرت خواهی نکردید، بلکه اکنون مردانی را که دستگیر کرده اید به زندان انداخته اید، و بر این اساس نشان دادید که نقض عهد نامه را مجاز می دانید، و به دولت علیا حضرت هیچ تضمینی نداده اید که چنین رویدادهائی دیگر تکرار نخواهد شد.»

بنظر می رسد افسران چینی به بازداشت چینی هائی که روی لورشا به سر می بردند اقدام کردند زیرا مطلع شده بودند که برخی از عناصر این گروه در عملیات دزد دریائی علیه کشتی باربری چینی شرکت داشته اند. سفیر بریتانیایی فرماندار کل

¹⁸⁶ America آمریکا نام کشتی

¹⁸⁷ Seymour

¹⁸⁸ جنگ کانتون بدست انگلیسی ها در اکتبر 1856 تحریک شد : مقامات چینی با بازداشت خدمه کشتی قاچاقچیان «آرو» Arrow موجب اعتراض سفیر آقای پارکس Parkes شدند، که می گفت این کشتی (لورشا lorcha کشتی بادبانی از انواع جانک) با پرچم بریتانیا شناور بوده است. بمباران وحشیانه و بی اخطار شهر، بدست فرستاده انگلیس جان بورینگ John Bowring به مثابه مقدمه ای برای آغاز دومین جنگ تریاک (1856-1858) به کار بسته شد.

¹⁸⁹ معاهده 8 اکتبر 1843 معاهده نانکین را تکمیل کرد، که در 29 اوت 1842 بدست انگلستان و چین امضا شد. انگلیسی ها به ویژه موفق شدند که در بنادر باز، برای اتباع فرامرضی امتیاز کسب کنند و انگلیسی ها به مثابه ممتازترین ملتها بازشناسی شد. در ماده 9 معاهده تکمیلی قید شده بود که بازرگانان چینی که با انگلیسی ها مبادله بازرگانی دارند از همین امتیاز برخوردارند.

¹⁹⁰ Parkes

¹⁹¹ Yeh

¹⁹² Arrow

چینی را به بازداشت خدمه کشتی و بی حرمتی به پرچم بریتانیا، امتناع از معذرت خواهی و زندانی کردن خدمه کشتی بازداشت شده متهم کرده است. دولت چین در نامه ای به ناخدا سیمور نوشته است که پس از کسب اطمینان که 9 نفر از بازداشت شدگان بی گناه بوده اند، روز 10 اکتبر به یکی از افسران دستور داده است که آنان را به عرشه لورشا بازگرداند، ولی سفیر پارکس از پذیرش آنان در کشتی امتناع کرده است. درباره لورشا، اعلان کرد که وقتی چینیها در عرشه کشتی بازداشت شدند، تصور بر این بود که کشتی چینی ست، زیرا توسط یک سازنده چینی ساخته شده بود و به یک چینی تعلق داشت، در حالی که این فرد به شکل غیر قانونی حق برافراشتن پرچم بریتانیایی را بدست آورده و کشتی خود را در فهرست استعماراتی بریتانیا به ثبت رسانده بود، یعنی روشی که قاچاقچیان چینی به شکل معمول از آن سوء استفاده می کنند. درباره بی حرمتی به پرچم بریتانیا، فرماندار کل چینی گفته است :

«قاعده تغییر ناپذیر لورشاهای ملت حضرت عالی بر این امر استوار است که وقتی لنگر می اندازند پرچم را پائین می کشند و هنگام حرکت دوباره آن را به اهتزاز در می آورند. لورشا به هدف دستگیری جنایتکاران بازرسی شده بود و به روشنی نیز ثابت شده بود که کشتی هیچ پرچمی حمل نمی کند. در چنین وضعیتی چگونه می توانیم پرچمی را پائین بکشیم؟ با وجود این، سفیر پارکس در نامه های متعددی مدعی شده است که برای بی حرمتی به پرچم باید عذر خواهی کنیم.»

فرماندار کل چین از این رویداد نتیجه می گیرد که معاهده به هیچ وجه نقض نشده است. با وجود این در 12 اکتبر، مقام معظم بریتانیایی (بورینگ¹⁹³) نه فقط خواستار باز پس دادن همه بازداشت شدگان بلکه خواستار معذرت خواهی نیز شده است. که فرماندار کل نیز در پاسخ چنین گفته است :

«در آغاز بامداد 22 اکتبر، برای سفیر پارکس نامه ای نوشتم و هم زمان 12 نفر، به نامهای لی مینگ تای¹⁹⁴ و لی شی فو¹⁹⁵ ، که در کوران تجسس محکومیتیشان از سوی من ثابت شده بود، شاهد وو ای یا¹⁹⁶ همه آنان را باز پس فرستادیم. ولی سفیر پارکس نه 12 زندانی را پذیرفت و نه نامه مرا.»

در نتیجه پارکس می توانست 12 نفر خدمه اش را تا آخرین نفر باز پس بگیرد، و در نامه ای که باز نکرده بود نیز احتمالاً می توانست به عذر خواهی مقامات چینی خشنود باشد. همان شب ژنرال یه می خواست بداند چرا مردانی را که آزاد کرده بود پذیرفته نشده اند و چرا نامه اش بی پاسخ مانده است. هیچ توجهی به اقدامات او نشد، ولی روز 24 اکتبر به روی حصارها و قلعه ها آتش گشودند و برخی از این مکانها به اشغال شد، و نه پیش از اول نوامبر بود که ناخدا سیمور رفتار ظاهراً غیر قابل درک سفیر پارکس را در پیغامی به حاکم توضیح داد. او گفته است که مردان (خدمه آزاد شده) را به سفارتخانه هدایت کردند، ولی آنان را رسماً به کشتی تحویل ندادند، و برای نقض حقوق کنسولی نیز عذرخواهی نشده است.»

در نتیجه همه ماجرا به چنین بهانه ای تنزل می یابد و مقامات چینی را سرزنش می کنند که چرا با تشریفات شایسته خدمه کشتی را بدرقه نکرده اند، یعنی گروهی که جرم سه نفر از آنان محرز بوده است. حاکم کانتون به این پیغام پاسخ می گوید که ابتدای امر این است که 12 نفر به سفارتخانه تحویل داده شدند زیرا «هیچ امتناعی برای بازگرداندن آنان به کشتی وجود نداشت». موضوعی که برای سفیر بریتانیا اهمیت داشت، حاکم چینی پس از شش روز بمباران شهر از آن مطلع شد. درباره معذرت خواهی، حاکم چینی تأکید می کند که چنین امری ضرورتی نداشت زیرا هیچ خطائی صورت نگرفته بود. ما در اینجا سخنان او را یادآور می شویم :

«هنگام بازداشت، مأموران من هیچ پرچمی روی کشتی ندیده اند، و علاوه بر این، در بازجویی زندانیان مأمورانی که مسئولیت چنین کاری را به عهده داشتند اطلاع دادند که لورشا به هیچ وجه یک کشتی بیگانه نیست. و تأکید می کنم که هیچ اشتباهی

¹⁹³ Bowring

¹⁹⁴ Li Ming-tai

¹⁹⁵ Li Chi-fou

¹⁹⁶ Wu Ai-ya

روی نداده است.»

در حقیقت، دیالکتیک این چینی برنده است، اگر همه مسئله همین باشد (و هیچ موضوع دیگری برای منازعه وجود نداشته باشد) ناخدا سیمور ظاهراً هیچ راه دیگری ندارد بجز اینکه اعلام کند که: «باید قویاً هر گونه گفتگو دربارهٔ واقعه را پس از آنچه در لورشا به نام آروو روی داد متوقف کنم. من فکر می‌کنم که شرح واقعه به صورتی که آقای سفیر پارکس به آگاهی جنابعالی رسانده اند کاملاً صحیح است.»

ولی پس از تسخیر قلعه‌ها، ایجاد شکاف در دیوارهای شهر، و طی شش روز بمباران کانتون، ناخدا ناگهان هدف تازه‌ای برای اقداماتش کشف می‌کند، این موضوع را در نامه‌ای که به تاریخ 30 اکتبر برای حاکم کانتون فرستاده می‌بینیم:

«اکنون بستگی به حضرت عالی دارد که با مراجعه فوری با من، به این وضعیتی که در حال حاضر به اندازه کافی مصیبتبار است پایان دهید. ولی اگر راه حلی جستجو نشود، وضعیت می‌تواند وخامت بیشتری بیابد.»

حاکم کانتون بر اساس منشور 1849¹⁹⁷ پاسخ داد که ناخدا حق ندارد چنین مشاوره‌ای را درخواست کند. سپس او اضافه می‌کند که:

«آنچه مربوط به ورود به شهر می‌شود، باید یادآوری کنم که در آوریل 1849 مقام معظم بونهام¹⁹⁸ طی بیانیه رسمی به بنگاه‌های اینجا اعلان کرد که ورود به شهر را برای خارجی‌ان ممنوع کرده است. این بیانیه در آن تاریخ در روزنامه‌ها منتشر شد، و تصور می‌کنم که حضرت عالی آن را خوانده‌اید. علاوه بر این باید یادآور شویم که این ممنوعیت مطابق بر توافق همگانی مردم شهر کانتون اعلان شد. می‌توانیم تصور کنیم که جمله به قلعه‌ها و تخریب خانه‌ها تا چه اندازه باب طبع او بوده است، و دربارهٔ نتایج اسفناکی که می‌تواند برای کارمندان دولتی، شهروندان و ملت جنابعالی در پی داشته باشد، چیزی بهتر از بسنده کردن به سیاست مقام معظم بونهام_ فرماندار کل هونگ کونگ- به ذهنم راه نمی‌یابد. و اما دربارهٔ مراجعه به مشاورت جنابعالی، چند روز پیش از این به نماینده تسانگ¹⁹⁹ فرماندار لیوچئو²⁰⁰ مراجعه کرده‌ام.»

ناخدا سیمور همه اعتراضات را به کناری نهاده و اعلام می‌کند که منشور آقای بونهام برای او اهمیتی ندارد و می‌گوید:

«پاسخ جنابعالی مرا به منشور مقام بریتانیایی در سال 1849 مراجعه داده‌اید که ورود خارجی‌ان را به کانتون ممنوع اعلان کرده است. باید به شما یادآوری کنم که گرچه ما شکایات و خیمی علیه دولت چین داشته‌ایم، برای نقض وعده‌ای که در سال 1847 داده شده تا در پایان مهلت دو ساله خارجی‌ان را در کانتون بپذیرند، درخواست کنونی من هیچ ارتباطی با گفتگوهای گذشته دربارهٔ این موضوع ندارد، و فقط خواهان پذیرش کارمندان خارجی هستم، و چنین امری صرفاً به دلیل ساده و کافی که در بالا توضیح داده‌ام. دربارهٔ پیشنهاد برای حل مسئله به شما، پاسخ داده‌اید که چند روز پیش فرماندار را به مشاورت فراخوانده‌اید. من مجبور هستم نامهٔ جنابعالی را به مثابه منتها درجه بی‌اعتنائی تلقی کنم، و یگانه موضوعی که برای یادآوری باقی می‌ماند، این است که در صورتی که فوراً به پیشنهاد من رضایت ندهید، عملیات تهاجمی را دوباره به اجرا

¹⁹⁷ ماده 2 منشور نانکین بازرگانان خارجی برای اقامت و بازرگانی در شهر کانتون را رسماً منع می‌کند. این مسئله پس از «جنگ تریاک» به موضوع بحث و جدل داغی بین انگلیسی‌ها و چینی‌ها تبدیل شد. اگر انگلیسی‌ها پافشاری می‌کردند، به این علت بود که مناسبات دیپلماتیکشان با چین به شکل تنگاتنگی به کانتون بستگی داشت، قدرتهای خارجی همواره از داشتن سفیر در پکن محروم بودند. مسئله بارها مطرح شده بود، زیرا چینی‌ها از پذیرش خارجی‌ها در کانتون امتناع می‌کردند. در آوریل 1846 بریتانیا مقامات چینی را زیر فشار قرار دادند و آنان نیز آماده بودند که کانتون را شهر آزاد اعلام کنند ولی اعتراضات شدید مردم مانع از این امر شد که قاطعانه مسئله را حل کنند. در سال 1847، انگلیسی‌ها از تهدید استفاده کردند و در پاسخ به آنان قول دادند که تا در یک مهلت دو ساله دسترسی به کانتون را امکان پذیر کنند. در سال 1849، جرج بونهام George Bonham حاکم هونگ کنگ از چینی‌ها درخواست کرد که به قول پایبند باشند، ولی از بیم شورش مجبور شد صرفنظر کند.

¹⁹⁸ Bonham

¹⁹⁹ Tsang

²⁰⁰ Lioutchéou

خواهم گذاشت.»

ژنرال یه دوباره با یادآوری جزئیات منشور سال 1849 به او پاسخ می گوید :

«در سال 1848 بحث و جدل طولانی درباره این موضوع در نامه نگاریهای پیاپی بین همقطار پیشین من هسو²⁰¹ و مقام خود مختار آقای بونهام صورت گرفت، و آقای بونهام باد پذیرش این امر که ملاقات در داخل شهر امکان پذیر نیست، در آوریل 1849 نامه ای برای هسو فرستاد و در آن اظهار داشت که «از هم اکنون، روی این موضوع دلیلی برای ادامه گفتگو با شما نمی بینم.» سپس اطلاعیه ای برای بنگاه های بازرگانی فرستاد که مبنی بر آن هیچ خارجی نباید وارد شهر شود. این اطلاعیه در روزنامه ها منتشر شد و به دولت بریتانیا نیز ارسال گردید. هیچ فرد چینی و خارجی وجود ندارد که نداند که این موضوع به هیچ وجه هرگز نباید مطرح شود و جای بحثی وجود ندارد.»

ناخدای بریتانیایی با نابدباری از چنین گفتگویی، به زور وارد شهر می شود و به سوی محل سکونت حاکم شهر راه خود را باز می کند. ناخدا و هم زمان ناوگان امپراتوری در رودخانه را تخریب می کند. در نتیجه دو حرکت تفکیک پذیر در این تراژدی دیپلماتیک و نظامی وجود دارد. نخستین حرکت، وقتی است که کانتون، به بهانه نقض منشور 1842 توسط حاکم چینی، بمباران می شود، و دومین حرکت وقتی است که به بهانه پافشاری حاکم روی منشور 1849، بمباران با شدت بیشتری از سر گرفته می شود. کانتون به دلیل نقض معاهده ای بمباران می شود و سپس به دلیل رعایت یک معاهده دیگر. علاوه بر این، هیچ دلیل هم برای اقامه دعوی نخستین اختلاف نظر وجود ندارد، و صرفاً روی تشریفاتی که می بایستی انجام می شده اتکا دارد.

شرح رویداد در لندن تایمز حتی ژنرال ویلیام والکر در نیکاراگوئه²⁰² را نیز بی اعتبار نمی داند.

«این روزنامه می گوید، با آغاز منازعات، معاهدات موجود باطل شد و از این پس ما آزادییم به شکلی که می خواهیم مناسباتمان را با امپراتوری چین تغییر دهیم. رویدادهای اخیر کانتون به ما هشدار داد که باید حق ورود آزاد به کشور، بندرهای که به روی ما باز هستند و حق اجرای موازین مطرح شده در منشور 1842 را تحمیل کنیم. از این پس نمی خواهیم بشنویم که نمایندگان ما نمی توانند با حاکم چینی ملاقات کنند صرفاً به این علت که از عهدنامه ای صرفنظر کرده اند که برای ما حق ورود به شهر و عبور از محوطه بنگاه را مجاز می داند.»

به سخن دیگر، «ما» جنگ را به هدف از میان برداشتن معاهده موجود آغاز کردیم تا امتیازی را بدست آوریم که مبنی بر معاهده دیگری از آن چشم پوشی کرده بودیم. ما خیلی خوشوقت هستیم که می بینیم یک ارگان مهم دیگر در وادی افکار عمومی بریتانیایی با لحن انسانی تر و مناسبتری می نویسد :

«دیلی نیوز»²⁰³ می گوید «رویداد هولناکی ست که برای انتقام از تکبر تحریک شده یک مقام بریتانیایی و تشبیه اهمالکاری یک دولت آسیایی، نیرویمان را در مسیر انحرافی بکار می بریم، سرنیزه و آتش را برای گسترش ویرانی و مرگ تا خانه مردان

²⁰¹ Hsu

²⁰² در میانه قرن نوزدهم، یک فرد آمریکایی به نام ویلیام والکر William Walker، برده دار قدیمی، لشکرکشی هائی را برای تسخیر دولتهای آمریکای مرکزی به عهده گرفت. در سال 1855، والکر با سوء استفاده از جنگ داخلی در نیکاراگوئه و با تباخی یکی از جبهه ها گراناا پایتخت جمهوری را اشغال کرد، و دیری نپایید که خود را رئیس جمهور اعلان داشت. دیکتاتور واقعی بر آن شد تا نظام برده داری را باز سازی کند. والکر در لشکرکشی به هندوراس زندانی و سپس در سال 1865 تیرباران شد. او مخلوق واندربیلت Vanderbilt و مورگان Morgan از کارخانه داران و سرمایه داران قدرتمند آمریکابودند که برای بدست آوردن قدرت در نیکاراگوئه مبارزه می کردند، یعنی منطقه ای که می خواستند در آنجا کاتالی بین اقیانوس اطلس و آرام ایجاد کنند.

²⁰³ «دیلی نیوز» The Daily News روزنامه لیبرال انگلیسی، ارگان کارخانه داران، بین سالهای 1846 تا 1930 در لندن.

صلح جو روی سواحلی پیاده می کنیم که در واقع بیگانه های ناخوانده اصلی آن خود ما بودیم. نتیجه پایان بمباران کانتون هر چه باشد، حرکتی پست و ناپسند، تخریبی جنون آمیز، بی آنکه برای جان انسانها ارزشی قائل باشد زیر پوششی دروغین و سیاستی انحرافی عمل کرده است.»

شاید بتوانیم از خودمان پرسیم که آیا ملت‌های متمدن این شیوه تصرف کشوری صلح آمیز را تأیید می کنند؟ بی آنکه از پیش اعلان جنگ کنند، و آن هم به بهانه نقض تخیلی موازین تشریفات دیپلماتیک²⁰⁴. اگر قدرتهای بزرگ نخستین جنگ چین را با قطع نظر از بهانه ناشایست آن با بردباری نگرستند، به این علت بود که آن را به مثابه فرصتی برای بازرگانی با چین تلقی می کردند، ولی آیا تأثیر احتمالی جنگ دوم برای مدت نامشخصی به مانعی برای بازرگانی تبدیل نخواهد شد؟ نخستین نتیجه آن باید بریدن کانتون از مناطق تولید کننده چای باشد که غالباً در دست خدمه امپراتور است²⁰⁵، یعنی وضعیتی که فقط به نفع روسها خواهد بود که چای را از راه زمینی منتقل می کنند.

نوشته کارل مارکس 7 ژانویه 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 4918. 23 ژانویه 1857

²⁰⁴ بهانه نخستین «جنگ تریاک» (1839-1842) توسط مأمور ویژه لینگ تسه-تسو Ling Tsé-séou مهیا شد. او می خواست علیه قاچاقچیان انگلیسی مبارزه کند و از بازرگانان انگلیسی در کانتون درخواست کرد که انبار تریاک خودشان را به او تحویل دهند و سپس تریاکها را به دریا افکند. انگلیسی ها از این فرصت برای بر پا کردن جنگ استفاده کردند.

²⁰⁵ در آغاز 1857، مرکز چین، یعنی باورترین و ثروتمندترین مناطق در طول یانگ تسه میانی توسط تاپینگها اشغال شده بود (به پاورقی شماره 2 در مقاله شماره 5، «انقلاب در چین و در اروپا» مراجعه شود)

۱۹- کارل مارکس : جنگ علیه ایران

27 ژانویه 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 4937

14 فوریه 1857

برای درک دلایل سیاسی و موضوع جنگی که اخیراً بریتانیایی‌ها علیه کشور ایران به راه انداخته‌اند، و علاوه بر این، بر اساس گزارشات تازه‌ای که حاکی از اعمال فشارهای سنگینی بر شاه است تا او را به اطاعت وادار کنند، ضروری است تا به امور گذشته ایرانیان نگاه مختصری بیافکنیم.

سلسله ایران، در سال 1502 توسط اسماعیل بنیانگذاری شد. او خود را از اعقاب پادشاهان ایرانی می‌دانست. استقرار و دوام دولتی قدرتمند و پر جلال، سرانجام پس از دو قرن پایداری در حواشی سال 1720 از جانب شورشیان افغان که در نواحی شرقی سکنا دارند، ضربه بسیار سختی را متحمل شد. افغان‌ها غرب ایران را تصرف کردند و دو شاهزاده افغان نیز از فرصت استفاده کرده و چند سالی بر تخت پادشاهی ایران تکیه زدند. با وجود این خیلی زود به دست نادر برکنار شدند. نادر که در ابتدا به عنوان سردار سپاه برخاسته بود، پس از تاجگذاری خودش، شورش افغان را سرکوب کرد و با حمله معروف خود به هند، امپراطوری مغول را که پیش از این دچار هرج و مرج شده بود، از هم فروپاشید و به این ترتیب موجبات راه پیشرفت و تسلط استعمار بریتانیا را در هند هموار ساخت.

پس از مرگ نادر شاه، به سال 1747 و در کوران هرج و مرجی که در ایران به وقوع پیوسته بود، دولت مستقلی تحت صدارت احمد دورانی در افغانستان تشکیل شد که شامل ایالات هرات، کابل، قندهار، پشاور بود و سیطره آن تا مناطقی ادامه پیدا می‌کرد که بعدها به تصرف سیک‌ها درآمد. این کشور که ساخت و سامان استواری نداشت، پس از مرگ بنیانگذارش، از هم فرو پاشید و قبایل افغان هر یک با رؤسای خاص خود، جدا از یک دیگر تشکیلات خاص خود را ایجاد کردند و اتحاد آنان به شکل کاملاً استثنائی صرفاً وقتی موضوعیت می‌یافت که از سوی ایران احساس خطر می‌کردند. تعارض سیاسی بین افغان‌ها و ایرانیان طبق تفاوت قبیله‌ای بود، و رسوبات و یادمان‌های تاریخی آنها در قالب منازعات مرزی و دعاوی ارضی و رقابت جویانه، عواملی بود که چنین تعارضاتی را پیوسته تشدید و تجدید می‌کرد.

علاوه بر اینها تفاوت مذهبی نیز مزید بر علت بود. زیرا افغان‌ها سنی و اهل سنت (ارتدکس) بوده، در حالی که کشور ایران در واقع دژ شیعیان بحساب می‌آید و از آنها به عنوان خوارج یاد می‌شود. ولی با وجود چنین تعارض گسترده و همه جانبه‌ای، یک نقطه مشترک بین ایرانیان و افغان‌ها وجود دارد و آن هم خصومت مشترکشان با روسیه است.

روسیه در عهد پییر کبیر^{۲۰۶} برای نخستین بار به ایران حمله می‌کند ولی امتیاز زیادی به دست نمی‌آورد. الکساندر اول از او خوش اقبالتر است و با عهد نامه گلستان، ایران را با تصرف دوازده شهر قطع عضو می‌کند که غالباً در جنوب قفقاز واقع شده بود.

نیکلا^{۲۰۷} نیز به نوبه خود در جنگ 1826-1827 که با عقد معاهده ترکمنچای^{۲۰۸} پایان گرفت، چندین ایالت دیگر را از ایران

²⁰⁶ Pierre le Grand

²⁰⁷ Nicolas

²⁰⁸ عهد نامه ترکمنچای بتاريخ 22 فوریه 1828 پس از جنگ روس و ایران بتاريخ 1826-1828 در دهکده‌ای به همین نام منعقد گردید.

جدا کرد و علاوه بر این حق کشتیرانی در دریای خزر (دریای کاسپین) را نیز از ایران سلب کرد. حتا در سواحل خودش. خاطره از دست دادن حقوق حقه خویش در گذشته، محدودیت های جدیدی که می بایست تحمل کند و ترس از تجاوزات جدید، جملگی انگیزه های متعددی بودند که مملکت ایران را در تقابل مرگ آسائی با روسیه قرار می داد. افغان ها به سهم خود با اینکه هیچ گاه با روسیه وارد جنگ نشدند، ولی بر حسب عادت دیرینه آن را دشمن ابدی مذهب خود می دانستند که هر لحظه ممکن است همچون غولی عظیم آسیا را ببلعد. ایرانیان و افغان ها با توجه به اینکه روسیه را دشمن آبا و اجدادی خود می دانستند، به این نتیجه رسیده بودند که باید انگلستان را همپیمان طبیعی خود بدانند. از اینرو برای انگلستان جهت حفظ سلطه خود، تنها کافی بود که بین افغان ها و ایرانیان نقش میانجی گر را بازی کند و خودش را مخالف انکار ناپذیر تجاوزات روس ها نشان دهد. بنابراین برای انگلستان همین کافی بود که از یک سو خودش را دوست نشان دهد و از سوی دیگر مقاومت مصممانه خود را در مقابل روس ها به نمایش بگذارد. به چیزی بیش از این نیاز نداشت.

با وجود این نمی توان ادعا کرد که از امتیازات چنین موقعیتی به شکل مؤثری استفاده کرده است. در سال 1834 زمانی که می بایستی برای شاه از بین وارثان جانشینی برگزیده می شد، انگلیسی ها به نفع شاهزاده ای که مورد تأیید روس ها بود کار کردند و سال بعد با پول و مشاوران نظامی بریتانیائی به کمک همین شاهزاده شتافتند تا از دعوی او در مقابل حریف پشتیبانی کنند.

سفرای انگلیس به ایران گسیل شده بودند تا در مورد احتمال جنگ با افغانستان به دولت هشدار دهند و بگویند که در چنین جنگی نیروهایش تقلیل خواهد یافت. ولی زمانی که سفرای به شکل جدی از مقامات خواستند که آنها را از خطر وقوع چنین جنگی مطلع کنند، از جانب وزارتخانه خود به پایتخت بازخوانده شدند. بر اساس معاهده ای که به سال 1814 باز می گشت، در صورت جنگ بین ایرانیان و افغان ها، انگلیس دخالت نخواهد کرد مگر اینکه طرفین منازعه از او در خواست میانجی گری کنند.

سفرای و مقامات بریتانیائی در هند بر این عقیده بودند که این جنگ باید توطئه ای از جانب روس ها باشد که می خواهند از کشور گشائی ایرانیان به سوی شرق به نفع خودشان بهره برداری کنند و آنرا ترفندی برای گشودن راه ارتش روسیه می دانستند که دیر یا زود به سوی هند گسیل خواهد شد.

با وجود این چنین ملاحظاتی موجب نگرانی پالمستون نشد که در آن زمان در رأس بخش امور خارجه بود. و در سپتامبر 1837 ارتش ایران به افغانستان حمله کرد و با کسب پیروزی های مختصری تا هرات پیش رفت. اردوی محاصره شهر به فرماندهی شخص کنت سیمونیچ سفیر دربار روس در دربار ایران بود. در کوران عملیات رزمی، مک نیل سفیر^{۲۰۹} بریتانیا به سبب دستورات متناقض، منفعل و فلج شده بود. از یک سو لرد پالمستون به او دستور می داد که «از مداخله در روابط ایران و هرات امتناع کنید» چرا که این موضوع هیچ ربطی به انگلستان ندارد، و از سوی دیگر لرد اوکلاند والی کل در هندوستان از او می خواست که شاه را از ادامه عملیات منصرف کند.

در آغاز مخاصمات، ایس افسران انگلیسی را که در ارتش ایران خدمت می کردند فراخواند، ولی پالمستون آنها را دوباره به مأموریتشان باز گرداند. و والی کل در هند دائماً به مک نیل یادآور می شد که افسران بریتانیائی باید مأموریتشان را ترک کنند و از نو پالمستون فرامین او را باطل می کرد. 8 مارس 1838 مک نیل به اردوگاه ایران رفت و میانجی گری خود را نه بنام انگلستان که بنام هند پیشنهاد کرد. در نزدیکی پایان ماه می 1838، پس از 9 ماه محاصره، پالمستون پیام تهدیدآمیزی به دربار ایران گسیل داشت و برای نخستین بار حوادث هرات را به باد سرزنش گرفت و برای نخستین بار اتحاد ایران و روس را با خشونت مورد انتقاد قرار داد. همزمان با این پیام تهدید آمیز به سوی خلیج فارس بادبان گشود و جزیره خارک را متصرف شد. یعنی همان جزیره ای که پیش از این توسط انگلیس به تصرف درآمده بود. پس از این ماجرا، سفیر بریتانیا تهران را به

209 Mc-Neil

قصد ارز روم ترک کرد.

در پی این حوادث، ایران سفیری به انگلستان گسیل داشت ولی از ورود وی به کشور ممانعت کردند. در کوران این دوره به علت طولانی شدن محاصره و تهاجمات ایرانیان که بی وقفه پس زده شده بود، در 15 اوت 1838 شاه به اجبار دست از محاصره کشید و از افغانستان خارج شد. با این وصف گمان می رفت که انگلیسی ها نیز به عملیاتشان خاتمه دهند. ولی سیر تحولات حوادث بر خلاف آنچه انتظار می رفت، چرخش شگفت انگیزی پیدا کرد.

ناخشنود از ناکام گذاشتن تلاش های ایران و به بهانه دسیسه ای که به روس ها نسبت داده بودند یعنی خواست آنها برای تسخیر بخشی از افغانستان، انگلیسی ها به همین بهانه ها خودشان تمام کشور را تصرف کردند. جنگ معروف افغانستان²¹⁰ نیز در همین دوره به وقوع پیوست و نتایج ضایعه باری را به انگلستان تحمیل کرد. مسئولیت واقعی حوادث هنوز در پرده ابهام باقی مانده است.

جنگ کنونی علیه ایران انگیزه بسیار مشابهی با حوادثی داشت که پیش از جنگ افغانستان روی داد. یعنی حمله ایران به هرات، با این تفاوت که اینبار حمله به تصرف شهر انجامید. موقعیت خارق العاده ای که در مورد انگلیس پیش آمد این بود که آنها به عنوان هم پیمانان و مدافعان همان دوست محمدی عمل کردند که پیش از این به عبث سعی کرده بودند با تحمیل جنگ بر افغانستان او را معزول کنند. با وجود این باید دید که آیا این جنگ نیز مثل گذشته نتایج خارق العاده و غیر قابل پیشبینی دارد یا نه؟

²¹⁰ یعنی نخستین جنگ انگلیس و افغان (1838-1842) که انگلستان برای تسخیر و استعمار افغانستان به راه انداخت. در اوت 1839 کابل تسخیر شد ولی به علت شورش در نوامبر 1841 تخلیه شد. عقب نشینی انگلستان از ژانویه 1842 شروع شد و به شکست منتهی شد. از 4500 سرباز و 12000 غیر نظامی تنها یک نفر به مرز هند رسید.

۲۰- کارل مارکس : بحث و جدل های پارلمانی درباره منازعات در چین

لندن، 27 فوریه 1857

قطعنامه کنت دو دربی^{۲۱۱} و قطعنامه آقای کوبدن^{۲۱۲}، هر دو منازعات در چین را محکوم کرده اند، و مبنی بر گزارشات به ثبت رسیده، اولی در 24 فوریه به مجلس لردها^{۲۱۳}، و دومی در 27 فوریه به مجلس عوام معرفی شد. بحث و جدل در مجلس لردها همان روزی به پایان رسید که گفتگوهای مجلس عوام شروع شد. در مجلس لردها هیئت پالمستون^{۲۱۴} باید متحمل شوک می شد زیرا اکثریت نسبتاً ضعیف 36 رأی را بدست آورد. گروه دوم می توانند روی شکست پالمستون حساب کنند. ولی انگیزه و اهمیت گفتگوهای مجالس هر چه باشد، بحث و جدلهای تالار لردها به اوج سخنرانی های ضد و نقیض رسید، سخنرانیها با شکوه لرد دربی و لیندهارست^{۲۱۵} پیشاپیش نطق هیجان انگیز آقای کوبدن، بالور^{۲۱۶}، لرد جان راسل^{۲۱۷} و امثال اینها را به خاموشی فرو برد.

یگانه مقام مقتدر و قانونی در دولت، لرد صدر اعظم (لرد رابرت کرانورث^{۲۱۸})، «حتا اگر فراخواست انگلستان توجیه پذیر باشد، همه رویدادهای مربوط به آروو^{۲۱۹} از آغاز تا پایان نامطلوب بوده است». دربی و لیندهارست بی هیچ ابهامی ثابت کردند که داعیه انگلستان در ماجرای این لورشا وجود خارجی ندارد. دلایل و براهینشان کاملاً به اندازه ای با دیدگاه منتشر شده در ستونهای روزنامه تریبون^{۲۲۰} در نخستین گزارشات رسمی انگلیسی در هماهنگی است که در اینجا به مختصری از آن بسنده

²¹¹ Comte de Derby

²¹² Cobden

²¹³ مجلس لردها یا مجلس اعیان در بریتانیا The House of Lords دومین تالار پارلمان بریتانیا است. پارلمان بریتانیا از پادشاه، مجلس عوام House of Commons of the United Kingdom و اعیان تشکیل شده است.

²¹⁴ Palmerston

²¹⁵ Lyndhurst

²¹⁶ E. Bulwer

²¹⁷ John Russel

²¹⁸ Robert Cranworth

²¹⁹ Arrow نام کشتی بادبانی چینی از نوع لورشا

²²⁰ «تریبون» Tribune («نیویورک دیلی تریبون New York Daily Tribune) روزنامه آمریکائی 1841 تا 1924. تقریباً تا سال 1845 ارگان جبهه چپ در حزب ویگ (حزب ویگ Whig حزبی بریتانیائی ست که در واقع از اجداد لیبرالهای امروزی ست) و سپس جمهوری خواهان بود. در سالهای 1840 تا 1850 روزنامه ترقی خواه و مدافع العالی برده داری بود. مارکس با این روزنامه از اوت 1851 تا مارس 1862 همکاری داشت، یعنی طی بیش از 10 سال. به درخواست او، انگلس نیز مقالات متعددی برای تریبون می نوشت. مارکس و انگلس به مسائل بنیادی سیاست داخلی و خارجی، جنبش کارگری، گسترش اقتصادی در کشورهای اروپائی، گسترش استعمار، جنبش رهائی بخش ملی ملتهای زیر ستم و وابسته می پرداختند.

چندین بار، دبیرخانه روزنامه بی هیچ ابائی مقالات آنان را به شکل ناشناس منتشر کرد. از میانه سال 1855، نوشته های مارکس و انگلس بی آنکه امضای آنان در پای مقاله باشد منتشر می شد. دبیرخانه روزنامه حتا بخود اجازه می داد که در متن مقالات مداخله کند و تغییراتی به وجود بیاورد، یعنی موضوعی که موجب اعتراض مارکس شد. در پائیز 1857، در کوران بحران اقتصادی که ایالات متحده آمریکا را در هم می نوردید، دبیرخانه روزنامه از به مارکس پیشنهاد کرد که از تعداد مقالات خود بکاهد. در بطن دبیرخانه روزنامه افزایش تعداد طرفداران سازش با جنوب و صرفنظر از العالی برده داری و سپس ترک مواضع ترقی خواه این روزنامه در ترک مناسبات مارکس و تریبون نقش مهمی داشت.

خواهم کرد. اقامه دعوی علیه دولت چین کدام بوده که مسئولیت کشتار کانتون²²¹ را نیز به آن نسبت داده اند؟ نقض ماده 9 منشور الحاقی 1843. این ماده ضابطین را موظف می دارد که هیچ بزهکار چینی، در مستعمره هنگ کنگ یا روی کشتی جنگی بریتانیایی و به همین گونه روی کشتی های بازرگانی بریتانیایی نباید با مداخله مقامات چینی بازداشت شوند، ولی می توانند از سفیر بریتانیا به مثابه میانجیگر درخواست کنند و بر این اساس بزهکاران به مقامات محلی تسلیم شوند. دزدان دریایی چینی در رودخانه کانتون، روی لورشا به نام آروو بدست مأموران چینی و بی آن که سفیر بریتانیا مداخله ای در این رویداد داشته باشد دستگیر شده بودند. پرسشی که وجود دارد این است که آیا آروو کشتی بریتانیایی بوده است یا نه. لرد دربی به این پرسش چنین پاسخ می گوید:

«کشتی ساخت چین که به اسارت چینی ها درآمده، توسط چینی ها خریداری شده و مورد استفاده قرار گرفته و مالک آن نیز یک فرد چینی ست».

پس چگونه این کشتی چینی به کشتی بازرگانی بریتانیایی تبدیل شده است؟ با خرید یک سند از دفتر امور دریایی یا جواز دریانوردی بریتانیایی. قانونیت این دفتر امور دریایی نیز روی یک ساخت و ساز قانون محلی هنگ کنگ دارای اعتبار است که در مارس 1855 به تصویب رسیده. ولی این ساخت و ساز قانونی نه فقط معاهده موجود بین انگلستان و چین بلکه خود قانون انگلستان را نیز نقض می کند. در نتیجه این سند هیچ ارزشی نداشته و بی اعتبار بوده است. این سند نمی توانست ظاهراً دارای قانونیتی برای انگلستان باشد که با وجود این بر اساس Merchant Shipping Act²²² فقط دو ماه پس از ارتقاء قانون نام برده به تصویب رسید. و هرگز با موازین قانونی این منشور هماهنگ نشد. در نتیجه، سندی که دفتر امور دریایی برای کشتی لورشا «آروو» صادر کرده بوده از یک کاغذ بی ارزش چیز بیشتر نبوده است. ولی حتا بر اساس همین کاغذ بی ارزش، آروو حق درخواست حمایت را به دلیل نقض موازین و به پایان رسیدن مهلت جواز از دست داده بوده است، این موضوع را خود آقای بورینگ²²³ نیز تأیید کرده است²²⁴. ولی آیا گفته است که آروو کشتی بریتانیایی هست یا نیست، در هر صورت پرچم بریتانیا را حمل می کرده و به این پرچم بی احترامی شده است. و اگر پرچم بریتانیا را حمل می کرده، اینکار به شکل غیر قانونی انجام گرفته است²²⁵. ولی آیا این کشتی اساساً پرچمی داشته یا نداشته؟ روی این موضوع بین بیانیه های انگلیسی ها و چینی ها اختلاف نظر وجود دارد. چینی ها برای اثبات گزارشاتشان از گزارشات شاهدان عینی استفاده کرده اند، که از سوی سفیرها، ناخدا و خدمه لورشای پرتغالی شماره 83 فرستاده شده است. روزنامه²²⁶ The Friend of China به تاریخ 13 نوامبر با اشاره به این گزارشات اعلام کرد: «از هم اکنون در کانتون روشن است که پرچم بریتانیا از 6 روز پیش از بازداشت

²²¹ کشتار کانتون: بمباران کانتون بدست انگلیسی ها در اکتبر 1856 (مراجعه شود به پا ورقی شماره 1 در مقاله شماره 7: منازعه بریتانیا با چین)

²²² مترجم: در متن اصلی نیز به انگلیسی نوشته و من نیز همین شکل را در متن فارسی حفظ کرده ام.

²²³ sir John Bowring

²²⁴ در دست نوشته: «به سفیر پارکس Parkes نوشته است که آروو از حق حمایت بریتانیا برخوردار نیست.»
²²⁵ در دست نوشته، می خوانیم که: «ولی اولاً آروو حق برافراشتن پرچم بریتانیا را نداشته است. این موضوع را خود آقای جان بورینگ در نامه ای به آقای سفیر پارکس به تاریخ هنگ کنگ 11 اکتبر تأیید کرده است.»

²²⁶ «The Friend of China» («The Overland friend of China»)

روزنامه محافل رسمی انگلیسی در سالهای 1842 تا 1859 که در ویکتوریا (یکی از مناطق هنگ کنگ) منتشر می شد.

روی کشتی در اهتزاز نبوده است.» بر این اساس اعتبار و انگیزه قانونی دچار ریزش می شود.

لرد دربی بر حسب عادت سلیقه خوبی در بذله گوئی داشت و در گفتمانش بر آن بود تا به دلیل و برهانش خصوصیت اکیداً حقوقی بیخشد. ولی با وجود این تلاشی نکرد تا گفتمانش را عمیقاً به طعم مزاح بیاراید. کنت دو دربی، رئیس آریستوکراسی موروثی انگلستان علیه سر جان بورینگ شاگرد ممتاز جرمی بنتام²²⁷ اقامه دعوا می کند. لرد دربی از بشریت در مقابل بشردوستی حرفه ای دفاع می کرد، دفاع از منافع واقعی ملت علیه اصالت سودمندی ساختاری با پافشاری ملاحظات دقیق اخلاق دیپلماتیک، و شعار « vox populi-vox dei » «صدای مردم صدای خداست» را علیه مردی بکار بست که شعار «بیشترین بهره برای بیشترین افراد» را سر می داد²²⁸. از نوادگان فاتحانی که مبلغ صلح بودند، در حالی که یکی از اعضای انجمن طرفداران صلح²²⁹ برای گلوله ها سرخ تبلیغ می کرد، فردی مثل دربی عملیات دریائی بریتانیا را با الفاظی مانند «روشهای حقیر» و «عملیات بی افتخار» کم رنگ می کرد، ولی بورینگ خشونت بی شرمانه خودش را تبریک می گفت که با مقاومتی روبرو نشده «عملیات درخشان، شجاعت بی بدیل، و پیوند با شکوه هنر و ارزش نظامی»، چنین کنتراستی خیلی مضحک بود ولی بنظر نمی رسید که دربی بدان آگاه باشد. او امتیاز مزاح تاریخ را با خود داشت که از ذهنیت فرد آدمی منشأ نمی گیرد ولی از طبع وضعیت خاص بر می آید. در سرتاسر تاریخ پارلمان انگلستان شاید هیچگاه چنین پیروزی فکری یک آریستوکرات علیه یک تازه به دوران رسیده را به بخود ندیده بود.

لرد دربی در آغاز اعلان کرد که «او باید روی بیانیه ها و پرونده هائی تکیه می کرد که اکیداً از سوی آنانی تهیه شده بود که می خواست سیاستشان را زیر سؤال ببرد». و باید به این پرونده ها بسنده می کرد. در نتیجه، روشن بود که این پرونده ها به شکلی که در گذشته به اطلاع عموم رسیده بود گویا به دولت اجازه داده که همه مسئولیتها را روی دوش کارمندان زیر دستش بگذارد. این موضوع را در حملات رقیبان پارلمانی دولت می بینیم که مشخصاً بورینگ و همدستانش هدف گرفته بودند و دولت در پایتخت از این فرصت استفاده کرد تا انتقادات را بی آنکه خطاکار جلوه کند بحساب خودش بگذارد. در اینجا از سخنان لرد دربی یاد می کنم :

«نمی خواهم نسبت به دکتر بورینگ بی احترامی کنم. او می تواند مرد ارزشمندی باشد، ولی بنظرم می رسد که از پذیرش او برای کانتون به نوعی جنون یکتا نگرى مبتلا شد. (گوش کنید، گوش کنید، خنده) من فکر می کنم که او در رؤیای ورود به کانتون است. فکر می کنم این موضوع نخستین چیزی ست که هر روز صبح به ذهنش خطور می کند، و آخرین موضوع در آغاز شب و در اواسط شب، و اگر بیدار بماند. (خنده حضار) فکر نمی کنم که او هیچ بهائی را به اندازه کافی گران بداند، یا هیچ توقفی در بازرگانی و خون ریزی را تأسفبار بداند فقط به شرط که سر جان بورینگ بتواند به این امتیاز بزرگ دست یابد که در وزارتخانه کانتون از او به شکل رسمی استقبال به عمل بیاورند(خنده)».

لرد لیندهارست پس از او چنین گفت :

²²⁷ Jeremy Bentham

²²⁷ «بیشترین بهره برای بیشترین افراد» یا «بیشترین خوشبختیها برای بیشترین افراد»، شاه کلید مکتب اصالت سودمندی (Utilitarisme) نزد جامعه شناس بورژوا جرمی بنتام است که «سودمندی یا نفع و فایده» یا «امتیاز» را به یگانه اصل اخلاقی ارتقاء داد. اخلاق فردگرای بورژوازی تنگ نظر می خواهد ثابت کند که در جامعه سرمایه داری امکان دستیابی به خوشبختی همه شمول و هماهنگی وجود دارد.

²²⁹ انجمن دوستداران صلح، سازمان بورژوازی صلح طلب که در سال 1816 توسط فرقه مذهبی کاکرز Quakers در لندن بنیانگذاری. انجمن دوست داران صلح به شکل گسترده از پشتیبانی طرفداران مبادلات آزاد برخوردار بودند و فکر می کردند که اگر مبادلات آزاد را در جهان صلح آمیز به کار ببندند، انگلستان بهتر می تواند از برتری صنعتی خود بهره برداری کند و تسلط سیاسی و اقتصادی اش را تثبیت نماید.

«سر جان بورینگ که انسانگرای شهیری ست و به همین گونه مقام تام الاختیار نیز هست (خنده حصار) خود او تأیید کرده است که سند ثبت معتبر نیست و کشتی چینی حق برافراشتن پرچم بریتانیا را نداشته است. از هم اکنون به یاد داشته باشید که می گوید: «کشتی چینی از حمایت بریتانیا برخوردار نبوده، ولی چینی ها این موضوع را نمی دانستند. ولی برای عشق به پروردگار در این باره حرفی به زبان نیاورید.» او در عین حال هشدار می دهد، زیرا بی آنکه وارد جزئیات شود گفته است: ما می دانیم که چینی ها هیچ معاهده ای را نقض نکرده اند و خطائی مرتکب نشده اند، ولی این موضوع را به آنان نخواهیم گفت، ولی به شکل خاصی برای کسب جبران خسارت و باز پس گرفتن خدمه ای که بازداشت کرده اند با فشاری می کنیم. اگر به این شکل خدمه باز پس گرفته نمی شد، چه راه حل دیگری می توانست وجود داشته باشد؟ در این صورت، بازداشت یک کشتی جنگی. اگر این راه حل نیز مؤثر واقع نمی شد، بازداشت یک کشتی جنگی دیگر، و اگر کافی نبود، این کار را تا جایی می دادیم تا سرانجام تسلیم شوند، گرچه می دانیم که قانون در جبهه آنان و بی عدالتی در جبهه ما بود. (گوش کنید) آیا هرگز رفتاری شنیع تر، رسوا تر که در آن داعیه تقربی، نه تقربی ولی چیزی که معادل تقلب در کشور ماست، از سوی یک مقام دولتی در خدمت دولت بریتانیا دیده شده است؟ (گوش کنید) چنین امری واقعاً فوق العاده است که سر جان بورینگ این فکر به ذهنش خطور کرده که حق اعلان جنگ دارد. می توانم درک کنم که چنین فردی در چنین وضعیتی، ضرورتاً مجاز است عملیات تهاجمی و تدافعی را بر اساس چنین ادعائی براه بیاندارد، ولی چنین حرکتی یکی از فوق العاده ترین حرکتی ست که می توانیم در تاریخ جهان مشاهده کنیم. به صورت کاملاً روشن از مهره های چیده شده می توانیم نتیجه بگیریم که از نخستین لحظه ای که سر جان بورینگ برای پستی که در حال حاضر بدان اشتغال دارد انتخاب شد، بلند پروازی او همین بود که در آنجائی به پیروزی برسد که دیگران کاملاً شکست خورده بودند، یعنی عبور از دیوار کانتون. یگانه تمرکز فکری او روی اجرای این طرح بود، و از همین رو بی آنکه کمترین نیازی وجود داشته باشد کشور را در جنگ فرو برد. ولی با چه سرانجامی؟ اموال بسیاری که جمع کل آنها به 1500000 دلار می رسد و به اتباع بریتانیائی در کانتون تعلق داشته مصادره و علاوه بر این بنگاه های ما نیز به خاکستر تبدیل شده است. همه این امور فقط به سبب سیاست شورانگه شرورترین افراد به وقوع پیوسته است.

«ولی انسان، انسان مغرور

با اقتداری حقیر و مختصر

این مخلوق حقیر، همچون میمونی تحریک شده

زیر آسمانها تردستی مضحکی را به نمایش می گذارد

که فرشتگان را به گریه وامیدارد.» (شکسپیر. قیاس برای قیاس. اکت 2 صحنه 2)

سرانجام لرد گری^{۲۳۰} گفت:

«اگر شما اعضای تالار لردها بخواهید از پرونده ها اتخاذ سند کنید، درخواهید یافت که وقتی سر بورینگ از یه حاکم کانتون درخواست ملاقات کرد، حاکم حاضر بود با او ملاقات کند ولی خانه تاجر چینی وو هاو کوآن^{۲۳۱} را برای چنین دیداری انتخاب کرد که در خارج از شهر واقع شده بود. غرور سر جان بورینگ به او اجازه نمی داد که محل دیگری بجز اقامتگاه حاکم را شایسته خود بداند. در صورتی که پیشنهاد دیگری وجود نداشته باشد، منتظر نتیجه خوبی برای تصویب قطعنامه هستیم، سر جان بورینگ باید فوراً فراخوانده شود.»

²³⁰ Lord Grey

²³¹ Wou Hao-Kuan

در تالار مجلس عوام استقبال مشابهی در انتظار سرجان بورینگ بود، و آقای کوپدن نیز با وجود «دوستی 20 ساله اش با بورینگ» سخنرانی خود را با انتقاداتی سنگین علیه بورینگ آغاز کرد.

نقل قول های جمله به جمله از سخنرانی های لرد دربی، لیندهارست و گری نشان داد که دولت پالمرستون برای دفع حمله بجای همسنگر شدن با «بشر گرای متشخص»، سر بورینگ را رها کرده است. سهولت چنین شیوه ای در دفع حمله به این علت بود که فقط روی پرونده هائی تکیه داشت که به پارلمان تسلیم شده بود و نه روی تسامحات و تاکتیک مخالفانش در بررسی خیلی سطحی پرونده ها و به همین گونه بحث و جدل درباره آنها.

آیا تردیدی در جنون یکتا نگری سر جان بورینگ درباره ورودش به کانتون باقی نمانده؟ آیا ثابت شده است که این فرد خاص، به صورتی که لندن تایمز نوشته است «راه خودش را بر اساس خواست شخصی و بی آنکه مقامات عالی در پایتخت مداخله ای در آن داشته باشند و بی آنکه با آنان مشورت کرده باشد در پیش گرفته است»؟ پس چرا لرد پالمرستون باید در زمانی که دولت او در وضعیت تزلزل قرار گرفته، و مشکلات از هر نوع بر سر راهش سبز شده اند، مشکلات ملی، مشکلات جنگ ایران، مشکلات معاهدات سری، مشکلات اصلاحات انتخاباتی، زمانی که او بخوبی آگاه است که چشمان مجلس به او دوخته شده «نگاهی جدی ولی بر خلاف همیشه با کمترین ستایش روی او متمرکز شده است»، چرا باید برای نخستین بار در زندگی سیاسی اش چنین وقتی را برای ابراز وفاداری خدشه ناپذیر به فرد دیگری انتخاب کند که نسبت به او در جایگاه نازلتری ست و با این حساب که وضعیت خود او را به وخامت و حتا به ویرانی قطعی روبرو می کند؟ چرا باید با هیجانی تازه نفس تا جائی پیش برود که خود را به مثابه قربانی برای پاکسازی گناهان دکتر بورینگ تقدیم کند؟ مطمئناً هیچ آدم خردمندی باور نمی کند که این اشراف زاده قادر به چنین انحراف رمانتیکی باشد. خط سیاسی که او در رابطه با مسائل پیچیده چین در پیش گرفته بود به روشنی نشان می دهد که پرونده هائی را که به پارلمان تسلیم کرده بود تا چه اندازه تحریف شده اند. علاوه بر آنهایی که منتشر شد، باید پرونده ها و فرامین سری دیگری وجود داشته باشد که نشان خواهد داد که اگر دکتر بورینگ مبتلا به جنون یکتا نگری²³² و روی ورود به کانتون متمرکز بوده، در واقع به رئیس کل خونسرد «وايتهال»²³³ یعنی به پالمرستون تکیه داشته که او را در جنون یکتا نگری اش و برای دستیابی به اهدافش تشویق می کرده است.

نوشته کارل مارکس در 27 فوریه 1857

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 4962 در 16 مارس 1857

²³² مترجم: یکتا نگری بیمارناک یا جنون یکتا نگری معادل Monomanie اصطلاح روانپزشکی در قرن نوزدهم به نوعی بیماری روانی گفته می شود که فرد روی یک موضوع متمرکز است. به یونانی Mono به مفهوم یکتا و Mania به مفهوم دیوانگی و جنون است.

²³³ Whithall

۲۱- کارل مارکس :

گزیده ای از مقاله : انتخابات آینده در انگلستان

[در پیوند با رویدادهای چین]

لندن، 13 مارس 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 4975

31 مارس 1857

« آقای گرامی، بین دو مرد کلیسایی جای بگیری، زیرا در این وضعیت من آهنگی مقدس برای شما خواهم ساخت » (شکسپیر. ریچارد سوم، آکت 3، صحنه 7)

پالمستون بطور مشخص خودش را با پیشنهاد بوکینگهام به ریچارد سوم [در نمایشنامه شکسپیر] تطبیق نمی دهد بلکه او بین مرد کلیسا و قاچاقچی تریاک می ایستد. در حالی که کشیشهای اوانزلیست پروتستان^{۲۳۴} و این کهنه کار شیاد با گزینش کنت شیفتسبوری^{۲۳۵} خویشاوندش جهت کسب اعتبار برای قاچاقچیان تریاک و «سم آرامش بخش»، با خدمات وفادارانه اش ضامن کالائی شد که این همه در جهان طرفدار دارد^{۲۳۶} بورک^{۲۳۷} اسکاتلندی به «روز رستاخیر» در لندن ابراز افتخار می کرد^{۲۳۸}. پالمستون نیز مسموم کننده لیورپول بود [بی آنکه اثری برجا گذاشته باشد].

این جنتلمن های ظاهراً خوش زبان نمایندگان بارز شهری هستند که عناوین اشراف زاده هایش مستقیماً وارث تجارت برده است^{۲۳۹}. لیورپول که شهرت خاصی در هنر شعر ندارد دست کم می تواند ادعا کند که در اغنای

²³⁴ مترجم : Low Church یکی از سه تمایل پروتستانتیسم انگلستان در کنار Hight Chrch و Anglicane
²³⁵ Shaftesbury

²³⁶ مترجم : مارکس در اینجا به نمایشنامه شاه جان آکت 1 صحنه 1 اشاره دارد.
²³⁷ Burk

²³⁸ [شماره 89 در یادداشتهای پایان کتاب اصلی].

« رستاخیز گرایان » پنهانی نبش قبر می کردند و اجساد را به آمفی تآتر پزشکی می فروختند. ماجرای مشهور ویلیام بورک William Burke شهروند ادیمبورگ که قربانیانش را خفه می کرد بی آنکه اثر جرمی بر جا بگذارد تا روشن گردد که این افراد به قتل رسیده اند، و سپس اجساد قربانیانش را از خاک بیرون می کشید، این رویداد مربوط است به سالهای 20 قرن نوزدهم که این نوع کارها خیلی رایج بود.

²³⁹ [شماره 90 در یادداشتهای پایان کتاب].

سرود بهره‌کشی از بردگان کوشیده است. در حالی که پیندار^{۲۴۰} سرود پیروزمندان المپیک را با این بیت مشهور آغاز کرده و گفته است: «آب بین همه چیزها بهترین است». در این صورت می‌توانیم انتظار داشته باشیم که پیندار مدرنی در لیورپول به ظهور برسد و سرود بوکسورهای دان استریت را به شکل هوشمندانه تری با این مقدمه بسراید و بگوید که: «تریاک بین همه چیزها بهترین است».

به همراهی کشیش‌های قدیس و قاچاقچیان تریاک ملحد، بازرگانان عمده فروش چای نیز هستند که به شکل مستقیم یا غیر مستقیم غالباً به داد و ستد تریاک اشتغال دارند و در نتیجه خواهان الغای قراردادهای کنونی با چین هستند. افزون بر این، آنان انگیزه‌های خاص دیگری نیز دارند، زیرا نظر به ماجراجویی‌هایشان در طول سال گذشته برای سوداگریهای عظیم روی چای، تداوم جنگ بهای انبارهای عظیمی را که در اختیار دارند افزایش خواهد داد و در عین حال مهلت پرداخت مبالغ قابل توجهی را که باید به وام دهندگانشان در کانتون بپردازند به تأخیر خواهند انداخت. بر این اساس، جنگ به آنان اجازه خواهد که خریداران بریتانیایی و شرکت‌های تأمین‌کننده کالا و خدمات چینی را بفرینند و در نتیجه هم‌زمان به «افتخار ملی» و «منافع بازرگانی» تحقق ببخشند. بطور کلی، کارخانه‌داران بریتانیایی با اصول دین لیورپول به همان دلایل والا گرایانه‌ای مخالفند که بازرگانان منچستری که خواهان پنبه‌ارزان قیمت هستند و با جنتلمن‌های لیورپول اختلاف پیدا می‌کنند زیرا آنان بالاترین قیمت‌ها را عرضه می‌کنند.

طی جنگ اول انگلیس و چین که بین سال 1839 تا 1942 روی داد، کارخانه‌داران بریتانیایی در امیدواری گسترش صادرات خود بودند. متر به متر پارچه‌های پنبه‌ای که اهالی امپراتوری آسمانی می‌بایستی به تن می‌کردند را اندازه گرفته بودند. ولی تجربه قفلی را که سیاستمداران طرفدار پالمرستون به ذهنشان زده بودند درهم شکست. از سال 1854 تا 1857، کالاهای صادراتی کارخانه‌داران به چین از مرز 1250000 لیور استرلینگ در سال تجاوز نمی‌کرد، رقمی که دائماً به میزان سالهای پیش از جنگ اول انگلیس و چین

اروپایی‌ها تقریباً استثمار بردگان را با اختراع دریانوردی بادبان پایه‌رها کردند زیرا کار بست بادبان نیاز به پاروینها را کاهش داده بود. ولی استثمار بردگان از قرن شانزدهم دوباره نقش بزرگی داشت زیرا استثمارگران برای پاسخ‌گوئی به ضروریات مستعمرات جدید به نیروی کار رایگان نیاز پیدا کردند. بر این اساس اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها در مناطق متصرفه خود در آمریکا از طریق کار بردگان در معادن نقره و مزارع به ثروت دست یافتند. از سال 1700 تا 1870 دورانی که اوج استثمار بردگاه را رقم می‌زند، آفریقا و به ویژه در سواحل غربی یعنی ساحل گامبی، دلتای نیجریه بهترین شکارگاه برای شکارچیان برده بود که به «بازار برده» شهرت داشت و در آنجا بود که از میانه قرن هجدهم فرانسوی‌ها، پرتغالی‌ها، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها چانه زنی می‌کردند و سرانجام انگلیسی‌ها را دست بالا گرفتند. از پایان قرن هجدهم 80000 برده را در سال از آفریقا به آمریکا می‌فرستادند. 50٪ منافع عظیم این نوع داد و ستد به برده‌داران انگلیسی تعلق می‌گرفت که کشتی‌هایشان چهار برابر بیشتر از مجموع کشتی‌های رقبایشان برده حمل می‌کرد. از سال 1672 تا 1698 «کمپانی سلطنتی آفریقا» انحصار بهره‌برداری از بردگان را در اختیار داشت. در سال 1713 طبق قرارداد اوترخت پس از پایان بخشیدن به جنگ جانشینی اسپانیا بین فرانسه و انگلستان، انگلستان که تا این دوره فقط در هند غربی به تجارت برده اشتغال داشت، انحصار تجارت برده در مستعمرات اسپانیا در آمریکا را نیز بدست آورد. استثمار بردگان برای سرمایه‌داری انگلستان جهش بزرگی در برداشت و یکی از بدوی‌ترین امکانات تراکم ثروت را در انگلستان فراهم آورد. اروپایی‌ها 80 میلیون برده سیاه را فروختند، 40 میلیون نفر از آنان طی «شکار انسان» و یا در اثر شرایط سخت مسافرت‌های دریایی از بین رفتند. لیورپول یکی از بنادر اصلی برده‌دان انگلیسی بود که با مستعمرات اسپانیایی داد و ستد می‌کردند. تجارت برده در این بندر انگلیسی ثروت بزرگی را نصیب بورژواهای این شهر نمود.

²⁴⁰ مترجم: شاعر یونانی 552 پیش از میلاد

می رسید.

« در واقع » همان گونه که آقای کوبدن سخنگوی کارخانه داران بریتانیایی در مجلس عوام اعلام کرد «از سال 1942، ما (بریتانیایی ها) صادراتمان را به چین به هیچ عنوان افزایش نداده ایم و فقط مصرف چای ما افزایش یافته است. همین و بس.»

با این حساب، می بینیم که کارخانه داران بریتانیایی چشم انداز وسیعی را ترسیم کرده اند در حالی که کشیش ها، قاچاقچیان تریاک و سوداگران چای بریتانیایی در امور سیاسی با چین فاقد چنین استعدادی بنظر می رسند. بی آنکه طرفداران بودجه، درخواست کنندگان صندلی، آنانی که خود را به دامن دولت می آویزند، و میهن دوستان قهوه، احمق هائی که فکر می کنند به هدایت پالمستون و طرفدارانش « ملت روحیه تازه ای خواهد یافت »، پیش از این ما همه طرفداران با وجدان پالمستون را بر شمردیم. با وجود این نباید روزنامه لندن تایمز و پانچ، کُفت کبیر²⁴¹ دلکک نشریات بریتانیایی را فراموش کنیم، هر دو به دلیل وابستگی های طلائی و رسمی به دولت کنونی چشم دوخته اند و در نتیجه برای قهرمان کشتار کانتون ریاکارانه ابزار شادی می کنند. ولی سزاوار است که رأی به مجلس عوام را به مثابه شورش علیه پالمستون و به همین گونه علیه روزنامه تایمز تلقی کنیم. در نتیجه انتخابات باید تصمیم بگیرد که آیا پالمستون باید کل قدرت دولت را از آن خود سازد، و علاوه بر این آیا تایمز باید انحصار تعیین رویکرد افکار عمومی را به عهده داشته باشد ؟

طبق چه اصولی پالمستون برای انتخابات عمومی فراخوان خواهد داد ؟ گسترش بازرگانی با چین ؟ ولی او بندری را که مناسبات بازرگانی با چین بدان بستگی داشت ویران کرده است. برای یک دوره کمابیش ادامه دارد بندرگاه را از دریا به زمین به پنج بندر در سیبری منتقل کرده است، یعنی از انگلستان به روسیه. در بریتانیا حقوق چای را افزایش داده، یعنی مهمترین مانع برای گسترش بازرگانی با چین. و امنیت بازرگانان ماجراجوی بریتانیایی ؟ ولی کتاب آبی زیر عنوان «نامه های مربوط به ناسزا گوئی [یا توهین] در چین»²⁴² که توسط خود وزارتخانه به کمونها تحویل داده شده نشان می دهد که از هفت سال پیش تا کنون فقط 6 مورد توهین

²⁴¹ [شماره 91 در یادداشتهای پایان کتاب]

« Punch » پانچ ، (یا the London charivari) هفته نامه فکاهی بورژوازی لیبرال. از سال 1841 در لندن منتشر می شود.

کنت کالیوسترو یا (Joseph Balsamo) شارلاتان شهیر قرن هجدهم خودش را به عنوان یک راهب مصری به نام کُفت کبیر (Grand Copht) معرفی می کرد که صاحب مقام ریاست « لژ ماسونیک مصری » و بنیانگذار آن بوده است. کالیوسترو ادعا می کرد که در طی سفرش به مصر از اسرار حکمت برخوردار شده و از روح کُفت کبیر که عالم بر همه چیز و حاضر در همه جا می باشد تبعیت می کند.

²⁴² [شماره 92 در یادداشتهای پایان کتاب]

کتاب رنگ آبی (Blue Books) گزیده ای از پرونده ها در پارلمان و وزارت امور خارجی ست که از قرن هفدهم در انگلستان منتشر می شود. این کتاب منبع اصلی و رسمی تاریخ اقتصاد و مناسبات دیپلماتیک را تشکیل می دهد. مارکس کتاب آبی به نام زیر را در نظر داشته است :

« Correspondance Respecting Insults in China. Presented to the House of Commons by Command of Her Majesty, 1857 », London 1857.

وجود داشته که دو مورد آن انگلیسی‌ها خشونت لفظی به کار برده‌اند و در مورد 4 مورد بقیه، مقامات چینی همه کوشش خود را به کار بسته‌اند تا با مجازات متخلفین رضایت مقامات انگلیسی را بدست آورند. در نتیجه اگر در حال حاضر ثروت و جان بازرگانان بریتانیایی در هونگ کونگ، سنگاپور و در جاهای دیگر بخطر افتاده، به این دلیل است که خود پالمستون چنین خطراتی را بالای سر آنان فراخوانده است. ولی حرمت پرچم بریتانیا! پالمستون آن را به بهای هر قطعه 50 لیور به قاچاقچیان هونگ کونگ فروخت و آن را به «کشتار توده خریداران بی دفاع کالاهای بریتانیایی» آلوده کرد».

با وجود این، گسترش بازرگانی، حفاظت از بازرگانان ماجراجو و حرمت پرچم بریتانیا یگانه شعارهای مطرح شده در بیانیه‌های دولت در پیشگاه رأی دهندگان بوده است. با زیرکی سعی می‌کنند از مواردی که به سیاست داخلی مربوط می‌شود اجتناب ورزند، زیرا فریادهای «اصلاحات نه» و «باز هم مالیات بیشتر» جایز نخواهد بود. یکی از اعضای دولت پالمستون، لرد مالگریو²⁴³ خزانه دار خانه سلطنتی به رأی دهندگان خود اعلام کرد که «نظریه اقتصادی خاصی را پیشنهاد نمی‌کند». لابوشر²⁴⁴ مرد هوشمندی که طرفدار بمباران کانتون بود می‌گفت که اگر مجلس عوام او را ناعادل تلقی کند، در این صورت مردم انگلستان باید تقریباً 5 میلیون لیور استرلینگ به بازرگانان خارجی که اموالشان در کانتون تخریب شده بردازند. همین لابوشر با انکار امور سیاسی در فراخوان به رأی دهندگان شهر تاونتون فقط از اهداف خودش دفاع می‌کند که به کارهای مهم بورینگ، پارکز و سیمور اتکا دارد.

اشارات یک روزنامه محلی در بریتانیا درباره پالمستون که «فریاد فراخوانش برای انتخابات چندان رسا نیست...» کاملاً حقیقت دارد. با وجود این وضعیت او به هیچ عنوان نا امید کننده نیست. از تايخ انتخابات مجلس عوام اوضاع کاملاً تغییر کرده است. خشونت محلی در کانتون به جنگ عمومی علیه چین انجامیده، و یگانه پرسشی که بر جا مانده این است که بدانیم چه کسی این جنگ را ادامه خواهد داد؟ پالمستون با مخدوش کردن چشم اندازها، می‌تواند خود را به عنوان مرد اجتناب ناپذیر معرفی کند.

²⁴³ Lord Mulgrave

²⁴⁴ Labouchère

۲۲- کارل مارکس : جنایات انگلیسی ها در چین

نوشته 22 مارس 1957

نیویورک دیلی تریبون شماره 4984

10 آوریل 1857

چند سال پیش از این وقتی اخبار دهشتناک مرتبط به اعمال شکنجه در هند به اطلاع پارلمان رسید، سر جیمز هوگ^{۲۴۵} یکی از رؤسای عالی مقام و محترم کمپانی هند شرقی با صراحت کامل چنین خبرهایی را بی پایه و اساس خواند. با این وجود تحقیقات بعدی صحت روایات مزبور را تأیید کرد و حاکی از این امر بود که رؤسای کمپانی نیز به خوبی از آن آگاهی داشته اند، و سر جیمز عمداً تظاهراً به بی اطلاعی کرده و در پی کتمان جنایاتی بوده است که بر دوش کمپانی سنگینی می کند. لرد پالمستون، نخست وزیر فعلی انگلستان، کنت کلاراندن^{۲۴۶}، وزیر امور خارجه نیز در موقعیت مساعدی به نظر نمی رسند. در آخرین ضیافتی که توسط شهردار لندن برگزار شده بود، لرد پالمستون برای توجیه شقاوت هائی که علیه چینی ها صورت گرفته اظهار داشت که :

«... با وجود این، خلاف آنچه درباره این موضوع گفته شده، ما بر این باوریم که اقدامات انجام گرفته ضروری و حیاتی بوده است. ما آگاه بودیم که اتهام سنگینی روی کشور ما سنگینی می کند. ما آگاه بودیم که هم وطنان ما در بخش دور افتاده ای از جهان مورد اهانت قرار گرفته بودند و علیه آنان خشونت هائی صورت گرفته بود که نمی توانست بی پاسخ بماند. (در اینجا حضار دست می زنند) ما آگاه بودیم که حقوق رسمی که طبق قرارداد برای کشور ما باز شناخته شده بود پامال شده بود، عکس العمل آنهایی که مأموریتشان دفاع از منافع ما در این بخش از جهان است، در برابر چنین ناسزاگوئی ها و خشونت هائی، کاملاً قابل درک است. ما آگاه بودیم که اگر اقداماتی را که ضروری و سزاوار می دانستیم انجام ندهیم، به اعتمادی که شهروندان کشورمان به ما داشته اند خیانت کرده ایم. ما انجام وظیفه کردیم (در اینجا دوباره حضار دست می زنند).»

با توجه به چنین توضیحی، به هر اندازه ای که ملت انگلستان و بقیه جهان بتوانند تحت تأثیر چنین اظهارات مطلوب و حقیقت نمائی قرار گیرند، صاحب مجلس خودش چندان به آن باور ندارد، و اگر باور داشته باشد در این صورت به انکار آگاهانه و به جنایات عمدی و غیر قابل توجیهشان خیانت خواهد کرد. نخستین گزارشاتی که از درگیری های چین به دست ما رسیده، جار و جنجال هائی نیز در روزنامه های دولتی در انگلستان و بخشی از نشریات آمریکایی بپا داشته که انباشته است از اتهامات متعدد علیه چین _ اتهامات افترا آمیز درباره زیرپا گذاشتن الزامات قرارداد، ناسزاگوئی به ساحت بریتانیا، رفتارهای تحقیر آمیز علیه خارجیانی که در سرزمین آنها به سر می برند و غیره.

با وجود این هیچ یک از اتهامات بطور مشخص ارائه نشده، و هیچ واقعه ای که بتواند چنین افشاگری هائی را تأیید کند وجود ندارد، البته بجز مورد « لورشا آرو»^{۲۴۷} که در آن وقایع دروغین و در زبان تصنعی پارلمانی به شکلی ارائه شده است که هر کسی را که واقعاً بخوهد بداند چه گذشته است گمراه خواهد کرد.

لورشا آرو کشتی کوچکی ست که توسط چینی ها ساخته شده، ولی انگلیسی ها آن را به خدمت گرفته بودند. و مجوز موقتی نیز برای عبور و مرور این کشتی با پرچم انگلیس صادر شده بود. پیش از آن که موضوع « فحاشی» مطرح گردد، موعد مجوز

²⁴⁵ Sir James Hogg

²⁴⁶ Clarendon

²⁴⁷ Lorcha Arrow: نام یک کشتی کوچک چینی

مزبور به پایان رسیده بود. این کشتی توسط قاچاقچیان نمک مورد استفاده قرار می گرفت و افرادی که در آن خدمت می کردند غالباً از بزهکاران و دزدان دریائی بودند. مقامات چینی از مدتها پیش رد آنها را جستجو می کردند و می خواستند آنها را بازداشت کنند. در حالی که این کشتی در ساحل کانتون بدون پرچم لنگر انداخته بود، پلیس متوجه حضور آنها شده و با موفقیت آنها را دستگیر می کند. فرایند این حادثه کاملاً مشابه با همانی ست که در بنادر ما روی می دهد، و پلیس به محض این که از مخفی گاه بزهکاران و دزدان دریائی در یکی از کشتی های کشور و یا بیگانه مطلع می شود، به دستگیری آنها اقدام می کند. ولی از آنجایی که در این بازداشت ظاهراً امور ملکی زیر علامت سؤال رفته و پیمان شده بود، ناخدای کشتی به کنسول انگلیس مراجعه می کند. کنسول، مرد جوانی ست که اخیراً در این پست گماشته شده، و علاوه بر این اطلاعاتی که از او داریم، فردی ست با روحیه تند و تحریک آمیز. از روی عرشه کشتی بنام دفاع از مالکیت خصوصی، باب مذاکرات تهدید آمیزی را با پلیس می گشاید، در حالی که آنها تنها انجام وظیفه کرده بودند، و دعاوی او به هیچ نتیجه ای نمی رسد. با عجله به کنسولگری باز می گردد، و نامه ای برای والی کل استان کوآنگ-تونگ²⁴⁸ می نویسد و آمرانه خواستار معذرت خواهی می شود، و همزمان پیامی به سر جان بورینگ و دریا سالار سیمور²⁴⁹ به هونگ-کونگ ارسال می کند و مدعی می شود که خود او و پرچم کشورش به شکل غیر قابل تحملی مورد اهانت قرار گرفته است، و مشخصاً اظهار می دارد که آن روزی که مدتها انتظارش را می کشیدیم برای نمایش قدرت علیه کانتون فرا رسیده است.

ژنرال یه با احترام و در آرامش به توقعات متکبرانۀ کنسول عصبانی و جوان بریتانیائی پاسخ می گوید، و به شرح دلایل بازداشت پرداخته و بخاطر سوء تفاهمی که در این مورد پیش آمده است اظهار تأسف می کند، و قاطعانه اظهار می دارد که نیت او به هیچ وجه توهین به پرچم بریتانیا نبوده و افرادی را هم که قانوناً دستگیر کرده است، بخاطر وخامت اوضاع حاضر نیست آنان را در بند نگهدارد. ولی چنین پاسخی به نظر آقای کنسول پارکس قانع کننده نیست، و عذر خواهی باید به شکل رسمی انجام گیرد، و استرداد حقوق بریتانیا نیز باید تحت شرایط رسمی تحقق پذیرد، در غیر این صورت والی یه باید مسئولیت نتایج آن را به عهده گیرد.

سپس آدمیرال سیمور با ناوگان انگلیس از راه می رسد و مکاتبات دیگری آغاز می شود، انعطاف ناپذیر و خشن، سرد و بی روح از جانب آدمیرال و احترام از جانب کارگزار چینی. آدمیرال در حصارهای کانتون در خواست دیدار شخصی می کند. والی یه در پاسخ می گوید که این درخواست خلاف تمام ملاقات های پیشین است و علاوه بر این سر ژرژ بنهام²⁵⁰ پذیرفته است که چنین درخواستی نباید تحمیل گردد.

ولی با کمال میل، در صورت لزوم حاضر است با او بیرون از حصارهای شهر ملاقات کند و یا در هر مکان دیگری که آدمیرال مایل باشد شخصاً حضور به هم خواهد رساند، در صورتی که با آداب و رسوم سنتی در چین ناسازگار نباشد. ولی چنین پیشنهادی به نظر نماینده پرخاشجوی قدرت بریتانیا در شرق خوشایند نیامد.

بنابر انگیزه هائی که مختصراً شرح دادیم - و بر اساس گزارشات رسمی که به اطلاع ملت انگلیس رسیده و آن را تأیید می کند - جنگ ناعادلانه ای آغاز شد. و شهروندان بی آزار و بازرگانان صلح طلب شهر کانتون به کشتار جمعی محکوم شدند، خانه هایشان زیر آتش توپخانه ویران و حقوق بشر نیز پایمال شد، و این همه فقط به این بهانه پوشالی که مدعی بود «زندگی و اموال انگلیسی ها در خطر اعمال خشونت آمیز از سوی چینی ها قرار گرفته است»! دولت بریتانیا و ملت بریتانیا - حداقل آنانی که زحمت بررسی موضوع را به خود هموار کرده اند، می دانند که این اتهامات تا چه اندازه بی پایه و اساس است. سعی کردند توجهات را از موضوع اصلی منحرف کنند و به اذهان عمومی بقبولانند که موارد و شکایات متعددی پیش از حادثه لوراش آرو وجود داشته است و دلایل جنگ کاملاً قابل توجیه است. ولی این استدلالات متحورانه بی پایه و اساس است.

²⁴⁸ Kouang-toung

²⁴⁹ Seymour

²⁵⁰ Sir George Bonham

شکایات چینی‌ها نود و نه درصد بیشتر از انگلیسی‌ها است.

نشریات و جراید انگلستان روی نقض روزمره و آشکار قرار داده‌ها توسط خارجیانی که در چین زندگی می‌کنند و تحت الحمايه بریتانیا هستند، همواره سکوت اختیار می‌کنند! ما از معاملات غیر قانونی تریاک که به بهای جان انسان‌ها و زیر پا گذاردن اخلاق تمام می‌شود و درآمدهای آن سرانجام در خزانه مالی بریتانیا انباشت می‌گردد، هیچ اطلاعی نداریم. از بزهکاری‌های دائمی مأموران پائین دست و به تاراج بردن درآمد قانونی دولت چین که از طریق حقوق گمرکات و ورود و خروج کالا به دست می‌آید هیچ اطلاعی نداریم. ما از وضعیت مهاجران و ستمی که بر آنها روا می‌دارند هیچ اطلاعی نداریم، و هیچ اطلاعی نداریم که چگونه آنها را به حد بردگی تنزل داده و در بنادر پرو و کوبا به فروش می‌رسانند. ما از خشونت افسار گسیخته علیه چینی‌هائی که طبیعتاً صلح جو هستند هیچ اطلاعی نداریم که چگونه مصیبت و رذالت را از طریق خارجیان به بنادری وارد می‌کنند که برای داد و ستد گشوده اند. ما از چنین واقعیاتی و بسیاری دیگر هیچ اطلاعی نداریم، زیرا اکثر افرادی که در چین زندگی نمی‌کنند به ندرت از شرایط اجتماعی و امور اخلاقی این کشور اظهار نگرانی می‌کنند، و در ثانی از نظر سیاسی صلاح نیست به موضوعاتی پرداخته شود که هیچ منفعت مالی در آن وجود ندارد. اوضاع بگونه ای است که وقتی انگلیسی‌ها در کشور خودشان هستند، فراتر از بقالی که چای مورد نیازشان را از آنجا خریداری می‌کنند، نمی‌توانند ببینند، و به این ترتیب حاضرند تا هر دروغی را که وزارتخانه‌ها و نشریات بخورد مردم می‌دهند، ببلعند. در طول این مدت، آتش زیر خاکستر، و نفرتی که علیه انگلیسی‌ها در طول جنگ تریاک افروخته شده بود، شعله فروزنده سبیتی را بر انگیخت که احتمالاً هیچ پیشنهاد صلح و دوستی نمی‌تواند آنرا خاموش کند.

۲۳- فردریش انگلس :

لشکرکشی جدید انگلیس به چین

اوایل آوریل 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 4990

17 آوریل 1857

اگر منازعه ای که انگلیسی ها در چین بر پا کرده اند، به منتهی درجه برسد، می توانیم منتظر لشکرکشی نیروی دریائی مشابه به سالهای 1841 تا 1842 باشیم که در پی اختلافات مربوط به تجارت تریاک صورت پذیرفت^{۲۵۱}.

موفقیتی که انگلیسی ها در اعمال زور برای ستادن پول بسیار زیادی از چینی ها نسبشان شد، به شکلی بود که تکرار چنین تجربه ای بی گمان نفرت مردم را علیه تمایلات ما برای جیب بُری افزایش خواهد داد، و همانطور که ما می توانیم به یاد بیاوریم، در خاطراتشان روحیه دیر پای دزد دریائی را تداعی خواهد کرد که وجه مشخصه اجداد مشترک ما در قرون شانزدهم و هفدهم است. با وجود این، پس از آخرین مداخله چپاول گرانه بریتانیا در رابطه با تجارت تریاک، تحولات چشم گیری در چین به وقوع پیوست، بطوری که برای لشکرکشی مشابه با آنچه در گذشته صورت گرفته جای تردید بسیار باقی خواهد گذاشت و نباید انتظار داشته باشیم که به نتایج مشابهی بیانجامد. لشکرکشی جدید بی گمان مثل سال 1842-1841 از جزیره هنگ کنگ شروع خواهد شد. لشکرکشی پیشین ترکیبی بود از ناوگانی با دو ناوشکن که هریک به 74 توپ مسلح بودند، هشت ناوچه و تعداد زیادی «سلوپ»^{۲۵۲} و «بریک»^{۲۵۳} های جنگی و دوازده کشتی بخار و چهل کشتی حمل و نقل که پانزده هزار نفر روی آنها سوار بودند که سربازان نیروی دریائی را نیز بخشی از آنها بودند. لشکرکشی جدید نیز نمی تواند کمتر از این باشد. در واقع برخی از شواهدی که به بررسی آنها خواهیم پرداخت، حاکی از این امر است که لشکرکشی جدید باید گسترده تر از گذشته باشد. لشکرکشی سال های 1842-1841، روز 21 اوت 1841 کشتی ها از هنگ-کنگ بادبان گشودند، پیش از همه آموی^{۲۵۴} را تصرف کردند، سپس روز اول اکتبر جزیره تسو-شان^{۲۵۵} را اشغال کردند و آنجا را به مثابه پایگاهی برای عملیات بعدی به کار بردند.

هدف آنها نفوذ در آبهای رودخانه بزرگ مرکزی یانگ-تسه-کیانگ^{۲۵۶} بود، و قصد داشتند تا شهر نانکین در فاصله 321 کیلومتری از دهانه آن را ببینند. یانگ-تسه-کیانگ چین را به دو بخش کاملاً مشخص شمال و جنوب تقسیم می کند. در فاصله 64 کیلومتری از پائین نانکین، کانال سلطنتی به روی رودخانه باز می شود که در واقع راه بازرگانی بین مناطق جنوبی و شمالی را تشکیل می دهد. طرح حمله عبارت بود از تصرف این راه ارتباطی برای وارد آوردن ضربه ای مهلک به پکن و مجبور ساختن امپراتور به قبول فوری صلح. روز 13 ژوئن 1842 نیروهای انگلیسی به فرماندهی سر هانری پتینجر^{۲۵۷} به

²⁵¹ اشاره به نخستین جنگ تریاک بین سالهای 1839 و 1842 است (به زیر نویس شماره 3 در مقاله «انقلاب در چین و در اروپا» مراجعه شود).

²⁵² Sloop سلوپ یا شلوپ: ناوچه بسیار کوچک انگلیسی با ده الی هجده توپ و یک دکل عمودی .

²⁵³ Brick بریک. کشتی دو دکله با بادبانهای چهار گوش.

²⁵⁴ Amoy

²⁵⁵ Tchsou-chan

²⁵⁶ Yang-tsé-Kiang

²⁵⁷ Sir Henry Pottinger

ساحل وسونگ^{۲۵۸} در منطقه ورودی رودخانه کوچکی به همین نام رسیدند. این رودخانه به سمت جنوب جریان دارد و به مصب یانگ-تسه-کیانگ می ریزد، دریای زرد در نزدیکی دهانه آن واقع شده است. دهانه رودخانه وسونگ خلیج شانگهای را تشکیل می دهد که در فاصله کمی در بخش بالائی واقع شده است. سواحل وسونگ انباشته از توپ بود که بی هیچ مشکلی با حمله به آن کاملاً برچیده شد. یک ستون از نیروهای اشغالگر به طرف شانگهای حرکت کرد و بی هیچ تلفاتی به مقصد رسید. ولی با وجود مقاومت ناچیز اهالی صلح جو و کم شهامت سواحل یانگ-تسه، پس از گذشت تقریباً دو بیست سال زندگی در صلح دائمی، نخستین جنگ خود را تجربه می کردند. دهانه رودخانه و ناحیه ای که به دریا گشوده می شد، مانع بزرگی بود. دهانه یانگ-تسه خیلی پهن است و نیمی از سواحل آن نیز پوشیده از گل و لای بوده و قابل تشخیص نیست، زیرا دریا در بسیاری از نقاط گل آلود است، به همین علت نیز آن را دریای زرد نامیده اند. برای ورود به یانگ-تسه کشتی ها ناچارند با احتیاط از حاشیه شمالی عبور کنند و برای اجتناب از شنهای روان باید دائماً عمق آب را اندازه بگیرند. این نوارهای شن روان در بخش شمالی دهانه تا منتهی الیه جزیره بزرگ تسونگمین^{۲۵۹} که در میانه واقع شده است ادامه داشته، و دهانه را به دو گذرگاه آب تقسیم می کند. در بخش بالائی جزیره که تقریباً 48 کیلومتر طول دارد، سواحل دیده می شود، ولی مسیر مجرای آب خیلی ماریچی ست. مد آب تا چن-کیانگ^{۲۶۰} بالا می آید، تا اواسط راه نانکین یعنی در واقع تا نقطه ای که هنوز دهانه را تشکیل می دهد، و از اینجا مسیر دریائی آغاز می شود که برای کشتی هائی که از آنجا عبور می کنن به مثابه رودخانه است. ناوگان انگلیس پیش از آن که به این نقطه برسد، با مشکلات جدی روبرو می شود. پیمودن فاصله 128 کیلومتر از تسونگ-شان پانزده روز طول کشید. در نزدیکی های تسونگمین چندین کشتی بزرگ به گل نشست ولی به یاری مد آب موفق شدند خودشان را آزاد کنند. پس از چیرگی بر چنین مشکلاتی، انگلیسی ها در نزدیکی های شهر چن-کیانگ با مشکلات متعددی مواجه شدند، و اگر چه سربازان تاتار چینی از هنر جنگ چندان بهره ای نداشتند ولی از شجاعت و بی باکی کم نمی آوردند. تعداد سربازان چینی 1500 نفر بود که نا امیدانه جنگیدند و تا آخرین نفر کشته شدند. چینی ها پیش از آغاز جنگ به نتیجه آن آگاه بودند، و به همین علت زنان و کودکانشان را یا در آب غرق کردند و یا با دست خودشان خفه کرده بودند، بعداً تعدادی از اجساد را از قعر چاه بیرون کشیدند. فرمانده چینی ها که از شکست اطمینان حاصل کرده بود، خانه خودش را به آتش کشید و در شعله های آن جان باخت. انگلیسی ها 185 کشته دادند، و بخاطر چنین تلفاتی انتقام دهشتناکی را تحمیل کردند و تمام شهر را به توبره کشیدند. این جنگ از آغاز تا پایان با خشونت و سبعیتی انجام گرفت که کاملاً با روحیه دزدان دریائی سازگار و در واقع سر منشأ آن بود. اگر مهاجمان در همه موارد با چنین مقاومتی روبرو می شدند هرگز به نانکین نمی رسیدند. ولی چنین اتفاقی روی نداد. شهر کوئه-چه^{۲۶۱} که در ساحل آن سوی رودخانه واقع شده بود، تسلیم شد و سه میلیون دلار باج پرداخت که دزدان دریائی بریتانیائی به جیب زدند و البته با رضایت کامل.

مسیر رودخانه در جهت بالاتر عمقی معادل 180 پا دارد و به همین علت برای کشتی رانی مناسب است ولی در برخی مناطق سرعت جریان آب کمتر از 9 تا 11 کیلومتر در ساعت نیست. با این وجود هیچ مانعی برای پیشروی ناوگان وجود نداشت. روز 9 اوت انگلیسی ها پای حصارهای نانکین لنگر انداختند. تأثیر چنین واقعه ای همانی بود که انتظارش را داشتند. امپراتور به وحشت افتاده بود و قرارداد 29 اوت^{۲۶۲} را امضاء کرد، ادعای نقض قرارداد بهانه ای شد برای فراخواست های تازه و تهدیدات تازه و جنگ تازه.

اگر جنگ تازه ای بر پا شود، احتمالاً بر اساس الگوی پیشین به وقوع خواهد پیوست. با وجود این به دلایلی چند این بار

²⁵⁸ Wousoung

²⁵⁹ Tsongmin

²⁶⁰ Tchen-Kiang

²⁶¹ Kouéi-tchéou

انگلیسی‌ها با موانعی روبرو خواهند شد که پیروزی آسان آنها را در جنگ گذشته به تعویق خواهد انداخت. تجربه جنگ پیشین از حافظه چینی‌ها زدوده نشده است. در عملیات‌های نظامی اخیر روی رودخانه کانتون، چینی‌ها آنچنان مهارتی در کار برد توپخانه از خود نشان دادند که گمان بردند که احتمالاً اروپائیها بین آنها حضور دارند. در تمام امور عملی و خصوصاً امور نظامی، چینی‌ها از همه شرقی‌های دیگر جلوتر هستند، و تردیدی وجود ندارد که انگلیسی‌ها شاگردان با استعدادی در بین آنها خواهند یافت. و علاوه بر این احتمالاً اگر انگلیسی‌ها برای دومین بار بخواهند در یانگ-تسه شناور شوند، ممکن است با موانع مهیا شده‌ای مواجه شوند که در نخستین بار با آنها روبرو نشده بودند. ولی مهم‌ترین نکته این است که تصرف مجدد نانکین، نمی‌تواند همان تأثیر وحشتی را در دربار سلطنتی پکن ایجاد کند که در نخستین لشکرکشی به وقوع پیوست. نانکین، و به همین گونه شماری از مناطق همسایه تحت اختیار شورشیان است و رؤسای آنان شهر را به مرکز فرماندهی عملیاتی خودشان تبدیل کرده‌اند.^{۲۶۳} در چنین شرایطی اشغال نانکین موجب خوشحالی امپراتور خواهد شد، و خدمتی ست در حق او برای راندن شورشیان از این شهر. علاوه بر این تصرف نانکین و حفظ آن ممکن است مخاطراتی در بر داشته باشد، و حضور نیروی بیگانه در این شهر هیچ نگرانی فوری برای پکن و حاکمیت امپراتوری به وجود نمی‌آورد.

²⁶³نویسنده به شورش تاپینگ‌ها اشاره دارد که رهبر آنها هونگ سیو-تسوان خود را امپراتور تاپینگ-وانگ (پادشاه صلح جهانی) فرمانروای سرزمین آسمانی صلح بزرگ می‌نامد که در سال 1851 بنیانگذاری شد. در مارس 1853 نانکین را اشغال کرده و آن را به پایتخت خود تبدیل کردند.

۲۴- فردریش انگلس :

ایران و چین

لندن 22 می 1857

دیلی تریبون شماره 5032

5 ژوئن 1857

انگلیسی ها به محض اینکه به جنگی در آسیا خاتمه دادند، جنگ دیگری را به راه انداختند^{۲۶۴}. مقاومتی که از طرف ایران و چین در رویارویی با هجوم بریتانیایی ها صورت گرفت، تفاوت هائی را نشان می دهد که در اینجا مورد بررسی ما قرار خواهد گرفت.

در ایران ساخت و ساز نظامی اروپا با بربریت آسیائی پیوند خورده بود، در چین، اما تمدنی نیم بند و در حال زوال، و یکی از کهن ترین دولت های جهان بود که با امکانات خودش به استقبال اروپائی ها آمد. ایران شکست آشکاری را به خود دید، در حالی که چین در ناامیدی و در موقعیتی نیمه از هم گسیخته، آنچنان سیستم مقاومتی ایجاد کرد که اگر دوباره به کار برده شود، تکرار پیشروی های پیروزمندانه اولیه جنگ انگلیس علیه چین را امکان ناپذیر خواهد کرد. ایران در موقعیتی مشابه با ترکیه در کوران جنگ با روسیه در سال 1829-1828 بود^{۲۶۵}. مستشاران نظامی انگلیسی، فرانسوی، روسی هر یک سهمی در سازماندهی ارتش ایران داشتند.

سیستم های نظامی یکی جانشین دیگری می شد ولی هر کدام به نوبت خود در مأموریتشان شکست می خورد، زیرا حسادت، دسایس، ناآگاهی، حرص و آز و بزهکاری شرقی هائی که می بایستی به افسران و سربازان اروپائی تبدیل شوند از جمله عواملی بود که پیشرفت امور را دچار اختلال می کرد. ارتش نوین و منظم هرگز در صحنه نبرد واقعی فرصت نیافت تا قدرت ساز و برگ خود را بیازماید. عملیات درخشان آن تنها به چند اردو علیه گردها، ترکمن ها و افغان ها محدود می شد و به مثابه هسته مرکزی عمل می کرد که پیرامون آن را چند واحد سوار نامنظم ایرانی تشکیل می داد. واحدهای سوار نامنظم در صحنه نبرد واقعی قابلیت عملیاتی زیادی داشتند و تأثیر گذار بودند، در حالی که ارتش منظم غالباً کاری نمی کرد بجز تحمیل تجمعات متشکل نظامی به دشمن، ولی البته فقط در ظاهر خارق العاده بنظر می رسید. تا اینکه سرانجام جنگ علیه انگلیس شعله ور شد.

انگلیسی ها به بوشهر حمله کردند و در آنجا با مقاومتی بی باکانه ولی ناکارآمد مواجه شدند. اما مردانی که در بوشهر می جنگیدند جزء ارتش منظم نبودند: جنبش مقاومت از افراد محلی ایرانی و عرب ساحلی تشکیل شده بود. ارتش منظم در فاصله 60 مایلی (حدود هشتاد و هشت کیلو متری) روی تپه ها در حال تجمع و تمرکز بود، و سرانجام حرکت می کند.

²⁶⁴ منظور جنگ انگلیس و ایران است که در سال 1856-1857 بوقوع پیوست و دومین جنگ، « جنگ تریاک » بسال 1856-1858 است که بعلت منازعات بین نمایندگان بریتانیایی و مقامات چینی در کانتون روی داد. جنگ به شکل منقطع تا ژوئن 1858 ادامه یافت و به معاهده تین-تسین (Tien-tsin) منتهی شد.

²⁶⁵ جنگ روس و ترکیه بسال 1828 تا 1829 از جانب نیکلای اول بر پا شد که علت آنهم حمایت از شورشیان مسیحیان یونان علیه سیادت ترکها بود. در آغاز جنگ یگانهای ترک عثمانی که تجهیزات مناسبی داشتند و از مستشاران اروپائی نیز بهره برده بودند مقاومت سختی را در دانوب به ارتش روسیه تحمیل کردند که تجهیزات کافی نداشتند. با وجود این حمله 11 ژوئن (30 می) 1829 ارتش عثمانی را متواری ساخت. ترکیه تمام خواست های روسیه را پذیرفت و معاهده آندرینوپل (Andrinopole) را امضاء کرد.

ارتش انگلیس و هندی در میان راه با آنها روبرو می شوند، و اگر چه ایرانی ها به شیوه ای که با توپخانه از آنها پذیرائی کردند، موجب تحسین آنان شد و اگر چه مربعی که تشکیل داده بودند، تمام اصول و قواعد نظامی را به دقت تمام به نمایش گذاشته بود، با وجود این، فقط با یک حمله توسط یک رژیمان سواره نظام هند همه ارتش ایران از نگهبان تا یگانهای خط درهم کوبیده شد. و برای پی بردن به کیفیت چنین یگانی از سواره نظام هندی در ارتش هند، باید به کتاب کاپیتان نولان^{۲۶۶} مراجعه کنیم.

افسران انگلیسی-هندی درباره این یگان سوار (همین یگانی که فقط در یک حمله ارتش ایران را تارومار کرد) براین عقیده هستند که فاقد مهارت کافی بوده و حتا از واحد سوار نامنظم ارتش انگلیس - و هند نیز کیفیت نازلتری دارد. کاپیتان نولان نیز به سهم خود هیچ عملیاتی را نمی یابد که بتواند اعتبار آنرا تأیید کند. با وجود این، 600 سوار از همین رژیمان فقط در یک حمله ده هزار از ارتش منظم ایران را تارومار کرد. و آنچه وحشتی در دل ارتش ایران طنین انداخت که از این پس، به استثنای توپخانه، در هیچ جای دیگری مقاومت نکردند. در محمرا خود را از دسترس دور نگهداشته و تنها با توپخانه دفاع کردند و پس از خاموشی توپخانه و زمانی که بریتانیائی ها پیاده شدند، که متشکل از نیروئی تجسسی بود و فقط به 300 تفنگدار و 50 سوار نامنظم محدود می شد، ولی همه ارتش ایران عقب نشینی کرد و سلاح ها و بار و بندیشان را - نه برای فاتحین، چرا که چنین نامی برای آنها دیگر مناسب بنظر نمی رسید - بلکه برای مهاجمان بر جا گذاشتند. با وجود این، چنین رویدادهائی نه به ما اجازه می دهد که ایرانی ها را ملتئی ترسو بدانیم و نه اینکه از ترویج تاکتیک های اروپائی نزد شرقی ها صرفنظر کنیم. جنگ های روس و ترک در سال های 1812-1806 و 1829-1928 انباشته از چنین نمونه هائی است^{۲۶۷}. مهم ترین مقاومت ها در مقابل روس ها توسط یگانهای نامنظم در شهرهائی صورت گرفت که دارای استحکامات و در مناطق کوهستانی واقع شده بود. هر بار که یگانهای منظم در صحرا دست به عملیات می زدند، توسط روس ها درهم کوبیده می شدند و غالباً با صدای اولین آتش، پا بفرار می گذاشتند. در حالی که تنها یک یگان نامنظم از آرنوت ها^{۲۶۸} قادر بود در یک خط در وارنا^{۲۶۹} هفته های متوالی حملات روس ها را واپس بزند. ولی با وجود این در آخرین جنگ، ارتش منظم ترک در تمام نبردها از اولتنیتسا^{۲۷۰} و ستاته آ^{۲۷۱} تا کرس^{۲۷۲} و اینگور^{۲۷۳} ارتش روس را شکست داد. واقعیت این است که ترویج سازماندهی نظام اروپائی در نزد ملت های بربر هنوز از مرحله تکوین نهائی خود بسیار دور است. تقسیم بندی ارتش نوین، مسلح شدن به ساز و برگ و تمرین به سبک اروپائی، جملگی اموری هستند که در واقع باید آنها را جزء اولین گام ها بدانیم. چرا که رایج ساختن قواعد نظامی اروپائی به تنهائی کافی نیست و نظم و انضباط اروپائی را حاکم نخواهد ساخت، همانطور که انجام دستورالعمل اروپائی بخودی خود تاکتیک و استراتژی اروپائی را موجب نمی شود. مهم ترین و در عین حال مشکل

²⁶⁶ L.E.Nolan. Its History and Tactics, 1851 اولین چاپ بتاريخ

²⁶⁷ جنگ روس و ترک 1806 تا 1812 که فرانسه آنرا تشویق می کرد به این دلیل بود که ترکیه قوانینی و معاهداتی را که با حضور فرانسه با روس ها منعقد کرده بود، زیر پا گذاشته است. جنگی که تا مدت ها حالت فرسایشی پیدا کرده بود به نفع روسیه پایان یافت و به معاهده صلح بخارست انجامید.

²⁶⁸ arnaute سرباز بزبان ترکی. احتمالاً نوعی سرباز

²⁶⁹ Varna شهری است واقع در شرق بلغارستان و یکی از مهمترین بنادر در ساحل دریای سیاه بحساب می آید. در عهد یونان باستان Odessos نامیده میشده است. در سال 1339 توسط عثمانی ها اشغال می شود و در سال 1878 سطره ی عثمانی ها در این شهر به پایان می رسد.

²⁷⁰ Oltenitsa

²⁷¹ Cetatea

²⁷² Kars

²⁷³ Ingour

ترین مرحله ایجاد گروهی افسر و گروهبان است که طبق سیستم اروپای مدرن آموزش دیده باشند و از پیشداوری های قدیمی و عادات ملی در مورد ارتش رها شده باشند و بتوانند گروه های جدیدی را متشکل و سازماندهی کنند. تحقق چنین ضرورتی به زمانی طولانی نیازمند است و مطمئناً به علت موانعی مانند ناآگاهی، بی صبری، پیشداوری های شرقی، پیچیدگی های حوادث و توافقات ناگزیری که از جانب دربارهای شرقی همواره به تعویق می افتد. هر سلطان یا پادشاه به محض این که می بیند می کند که ارتش او بی آنکه دچار بی نظمی شود قادر به انجام صف جمع و رژه و موضع گیری ست، دچار این توهم می شود که چنین ارتشی واجد انجام هر گونه عملیاتی خواهد بود. در مورد مدارس نظام نیز به مدت زمان زیادی نیازمند است تا به بار بنشیند، و میوه های آن کاملاً رسیده و قابل بهره برداری شود. در این مورد نیز به علت بی ثبات بودن دولت های شرقی، نمی توانیم انتظار داشته باشیم که چنین مدرسی تحقق یابد. حتا در ترکیه افسران آموزش دیده و حاضر بخدمت بسیار محدود هستند و ارتش ترکیه در طول جنگ بدون حضور افسران اروپائی و مزدوران خارجی^{۲۷۴} که در آن بخدمت گرفته بود، نمی توانست از عهده کارزار برآید.

توپخانه در همه جا یگانه سلاحی است که از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. در این مورد شرقی ها بقدری بی کفایت و ناآگاه هستند که اجباراً انجام تمام ضروریات را به عهده مستشاران اروپائی واگذار می کنند. نتیجه چنین موقعیتی، در ترکیه و ایران این است که توپخانه از پیاده نظام و سواره نظام پیشی گرفته است.

تحت چنین شرایطی بود که ارتش انگلیس و _ هندی توانست ارتش منظم ایران را درهم بکوبد، یعنی بوسیله یکی از قدیمی ترین ارتش های شرقی که توسط سیستم اروپائی سازمان یافته بود و تنها ارتشی که تحت نظارت یک دولت شرقی نبود و کاملاً تحت نظارت و اداره اروپائی فعالیت می کرد. تقریباً فرماندهی آن کاملاً به عهده افسران اروپائی است و در عین حال از پشتیبانی نیروهای توانمند ذخیره و یگانهای بریتانیائی و نیروی دریائی قدرتمند برخوردار می باشد. چنین موضوعی جای تردید باقی نمی گذارد. و همین امر برای ایرانی ها درس عبرت خواهد شد. آنها مثل ترک ها خواهند آموخت که یونیفرم اروپائی و رژه رفتن بخودی خود معجزه نمی آفریند. احتمالاً در بیست سال آینده ایرانی ها به توان کارائی ترک ها در پیروزی های اخیرشان، خواهند رسید.

یگانهای که محمرا و بوشهر را بتصرف درآورده بودند، با توجه به گزارش های رسیده، فوراً به چین گسیل می شوند. در آنجا با دشمن کاملاً متفاوتی روبرو شدند. هیچ گونه مانوری که مطابق اصول اروپائی سامان یافته باشد در مقابل خود نمی بینند ولی با مقاومت نامنظم توده های مردم آسیائی مواجه می شوند. جای تردید نیست که بی هیچ مشکلی از عهده آنها بر می آیند، ولی چه پیش خواهد آمد اگر چینی ها علیه آنان جنگ ملی اعلان کنند، و اگر بربریت، بی هیچ ابائی گستاخی را تا جائی پیش ببرد که از یگانه سلاحی که کاربرد آن را بخوبی می دانند استفاده کنند ؟

اینبار روحیه چینی ها با آنچه در سال های 1840-1842 از خود نشان دادند کاملاً تفاوت داشت. در آن دوران مردم آرام بودند و منتظر ماندند تا سربازهای امپراتور با مهاجمان بجنگند و پس از شکست نیز بر اساس جبر گرائی شرقی از فاتح اطاعت کردند. ولی اکنون، حداقل در مناطق جنوبی، یعنی منطقه ای که تا پیش از این تنها منازعات محدودی را تجربه کرده بود، توده مردم فعال شد و حتا در اشکال افراطی و متعصبانه علیه بیگانگان مبارزه کرد.

چینی ها در هنگ کنگ نان مهاجران استعمارگر اروپائی را، با نقشه قبلی و در کمال خونسردی، به سم آغشته کردند. چند قطعه از این نان ها را برای آزمایش به لیبیگ^{۲۷۵} فرستادند. نتیجه آزمایش نشان داد که نان به آرسونیک^{۲۷۶} آغشته بوده و این سم را با خمیر نان مخلوط کرده اند. ولی مقدار سم به اندازه ای بوده که همچون ماده ای تهوع آور عمل کرده و به این ترتیب

²⁷⁴ Renégat سربازان عثمانی که از دین مسیحیت خارج شده و به اسلام گرویده بودند و در ارتش عثمانی خدمت می کردند.

²⁷⁵ Liebig شهر دانشگاهی در آلمان

²⁷⁶ Arsenic از نظر شیمیائی خیلی نزدیک است به فسفر .

تأثیرات سمّی را خنثی کرده است. سلاح هایشان را پنهان می کردند و روی کشتی های تجارتي مجهز به موتور بخار سوار می شدند و در طول راه خدمه و مسافران اروپائی را قتل عام می کردند و کشتی را تحت اختیار خود می گرفتند. هر خارجی که در دسترسشان قرار می گرفت می ربودند و می کشتند. باربرانی که به خارج مسافرت می کردند هم گام با چنین روش هائی، در حمل و نقل های مهاجران استعمارگر برای تصرف کشتی ها می جنگیدند و بجای تسلیم ترجیح می دادند با کشتی غرق شوند و یا در آتش بسوزند. حتا بیرون از مرزهای چین، مهاجرین چینی که تا کنون مطیع ترین و ملایم ترین گروه ها بودند، در تبتانی با یکدیگر دست به شورش شبانه می زدند، همانطور که در ساراواک²⁷⁷ یا سنگاپور به وقوع پیوست. و فقط با اعمال زور و حفاظت مستمر بود که توانستند جلوی آنان را بگیرند.

سیاست دزد دریائی از جانب دولت بریتانیا به تحریک انفجارآمیز عموم چینی ها علیه همه خارجی ها انجامید و جنگ را تا حدّ قتل عام عمومی گسترش داد.

چه کاری از عهده یک ارتش علیه مردمی ساخته است که چنین شیوه هائی را در جنگ به کار می بندند؟ تا کجا می تواند در کشور دشمن نفوذ کند و چگونه در آنجا دوام بیاورد؟

فروشدگان تمدن که به روی شهرهای بی دفاع گلوله های آتشین شلیک می کنند و تجاوز را با کشتار صرف می کنند، چنین شیوه هائی را می توانند پست، بربر و فجیع قلمداد کنند، ولی برای چینی ها اهمیتی ندارد به شرط اینکه بتوانند آنها را با موفقیت به کار ببندند. و از آنجائی که بریتانیائی ها آنان را بربر خطاب می کنند، آنان نیز از به نمایش گذاشتن بربریت خودشان هیچ گونه صرفه جوئی را جایز نمی دانند. اگر آدم ربائی، حملات غافلگیر کننده، کشتار شبانه مواردی هستند که ما آنها را پست و شنیع می خوانیم، فروشدگان تمدن اما نباید فراموش کنند به همان گونه که خودشان نیز معترف هستند، آنان نیز نمی توانند با ابزارهای جنگی و رایج خودشان در برابر امکانات تخریبی اروپائی ها مقاومت کنند.

کوتاه سخن، بجای ملاحظات اخلاقی نسبت به اعمال فجیع چینی ها، آنطور که در روزنامه های شوالیه مسلک منعکس می کنند، باید بدانیم که این یک جنگ ملّی و برای حفظ ملّت چین است.

و با وجود همه پیشداوری ها و نظریاتی که به ناآگاهی و بربریت آنها اشاره دارد، و با وجود همه مواردی که یادآور می شوند، باید بپذیریم که این جنگ، یک جنگ مردمی ست. و در یک جنگ مردمی ابزارها و شیوه هائی که مردم در قیام ملّی به کار می برند، نه قابل اندازه گیری ست و نه می تواند قواعد رایج در جنگ منظم را رعایت کند و نه هیچ شاخص دیگری را، ولی فقط می تواند تابعی از میزان تمدن ملّت به پا خاسته باشد.

این بار انگلیسی ها در موقعیت مشکلی قرار گرفته اند. تا کنون اینطور بنظر می رسید که تعصب ملّی چین از مرز مناطق جنوبی فراتر نرفته است و مناطق دیگر به قیام شورشگرانه نپیوسته اند. آیا جنگ به همین منطقه محدود خواهد شد؟ در چنین حالتی مطمئناً به هیچ نتیجه ای نخواهد رسید، هیچ نقطه حیاتی از امپراطوری مورد تهدید قرار نخواهد گرفت. در عین حال چنانچه این جنگ به مناطق مرکزی گسترش یابد، در اینصورت برای انگلیسی ها خیلی خطرناک خواهد بود. کانتون ممکن است کاملاً تخریب شود، و همه سواحل اشغال شده، در حالی که کل نیروئی که بریتانیا می تواند گردآوری کند برای حفظ دو منطقه کوانگ تونگ و کوانگ سی کافی نیست. بیش از این چه کاری از عهده شان برمی آید؟ کشور، در شمال کانتون تا شانگهای و نانکین در دست شورشیان چینی ست، و حمله به آنها سیاست مناسبی نخواهد بود. در شمال نانکین یگانه نقطه ای که می تواند حمله را به نتیجه قطعی برساند، پکن است. ولی کجاست آن ارتشی که بتواند پایگاه عملیاتی و استحکامات را سازماندهی و یگانهای ساحلی را تجهیز کند. و با عبور از تمام موانع و ایجاد یگانهای ارتباطاتی با سواحل به پای حصارهای شهری به اندازه لندن برسد که در فاصله صد مایلی نقطه حرکت واقع شده است و در عین حال کمابیش ارتش قابل ملاحظه ای نیز باشد؟ از طرف دیگر حتا اگر عملیات نظامی علیه پایتخت با موفقیت انجام گیرد، امپراطوری چین را

²⁷⁷ Saravak

در بنیادهایش متزلزل خواهد کرد و سقوط سلسلهٔ تسینگ²⁷⁸ را تسریع می کند. در چنین حالتی راه را نه برای پیشروی انگلیس که برای روس ها هموار خواهد کرد.

جنگ تازهٔ انگلیس و چین پیچیدگی های متعددی دارد که پیشبینی در مورد آیندهٔ آن اساساً ناممکن است. تا چند ماه دیگر، کمبود یگانهای نظامی و بازهم تا مدت بیشتری تردیدهای بریتانیایی ها، آنان را کاملاً به وضعیت انفعال خواهد کشاند. شاید به استثنای چند نقطهٔ بی اهمیت که در شرایط فعلی کانتون جزئی از آن است.

با وجود این، در یک مورد تردیدی نیست و آنهم این است که آخرین ساعات چین کهن به سرعت نزدیک می شود. جنگ داخلی تا کنون شمال را از جنوب جدا کرده است. پادشاه شورشی در نانکین از چنگ یگانهای امپراتوری (مگر از توطئه های طرفداران خودش) همانقدر در امان است که امپراتور روحانی از شورشیان پکن. کانتون تا کنون به نوعی جنگ استقلال علیه انگلیسی ها و بطور کلی علیه تمام خارجی ها را ادامه می دهد. در حالیکه نیروی دریایی بریتانیایی ها و فرانسوی ها در هنگ کنگ متمرکز می شوند، و قزاق های مرز سیبری استانیترها²⁷⁹ خود را به آرامی از بلندی های دائور²⁸⁰ تا ساحل امور²⁸¹ پیش می رانند و توپخانهٔ دریایی روس استحکامات شکوهمند بنادر منچوری را محاصره می کنند. با وجود تعصبی که چینی های جنوبی در مبارزاتشان علیه بیگانگان نشان می دهند، با وجود این، خطر فروپاشی چین کهن را احساس کرده اند. کمتر از چند سال ما شاهد فروپاشی کهن ترین امپراتوری جهان خواهیم بود و چنین روزی آغاز دوران جدیدی برای آسیا خواهد بود.

نوشته ی فردریش انگلس 20 مه 1857

منتشر شده در نیویورک دلی تریبون

شمارهٔ 5032 ژوئن 1857

²⁷⁸ Te'ing

²⁸⁰ Daour

²⁸¹ Amour

²⁷⁹بزیان اسلاو، Stanitsa به سربازان قزاق دلالت دارد.

۲۵- کارل مارکس : عهد نامه ایران

لندن 12 ژوئن 1857

روزنامه دیلی تریبون شماره 5048 . 24 ژوئن 1857

اخیراً لرد پارلمرستون در پاسخ به برخی از پرسشهای اتاق بازرگانی خودش درباره جنگ علیه ایران به تندی گفته بود :
به محض اینکه قرارداد صلح تصویب شود، اتاق بازرگانی هم نظر خود را درباره جنگ اعلام خواهد کرد.» قرار داد صلح به تاریخ 4 مارس 1857 در پاریس به امضاء رسید و به تاریخ 2 می 1857 در بغداد تصویب شد و هم اکنون تحت نظارت اتاق بازرگانی است. این قرارداد شامل چهارده بند است که هشت بند آن مرتبط است به شرایط جاری در قراردادهای صلح. بند 5 مشروط است به خروج نیروهای کشور ایران از شهر هرات و دیگر مناطق افغانستان که باید ظرف سه ماه پس از رد و بدل نمودن تصویب نامه به اجرا گذاشته شود. طبق مصوبه بند چهارده، دولت بریتانیا متعهد شده است که پس از انجام مفاد قید شده، نیروهایش را فوراً از بنادر و جزایر متعلق به ایران خارج کند. جالب توجه این است که در مورد خروج نیروهای ایران از هرات، حتی پیش از تسخیر بوشهر باید یادآور شویم که چنین موردی طی گفتگوهای طولانی در قسطنطنیه از جانب سفیر ایران، فرخ خان به لرد استانفورد دو ردکلیف صراحتاً پیشنهاد شده بود. تنها امتیاز جدیدی که انگلستان در کوران این گفتگوها کسب کرد مربوط بود به استقرار یگانهایش در طول بدترین فصل سال و در طاعون زده ترین بخش از امپراتوری ایران. درباره مصیبتی که آفتاب، مرداب و دریا در طول تابستان بر سر خود اهالی بومی بوشهر و محمرا نازل می کند، نویسندگان قدیم و جدید به تفصیل نوشته اند. ولی نیازی به چنین مراجعی نیست، زیرا همین چند هفته پیش، سر هانری راولیسون از مجرب ترین قضات و از طرفداران پارلمرستون، رسماً اعلام کرد که یگانهای انگلیسی - هندی در شرایط آب و هوایی دهشتناک، مطمئناً از پای درخواهند آمد. روزنامه تایمز لندن نیز به محض اعلان پیروزی در محمرا، نوشت که با وجود قرارداد صلح، برای حفظ جان سربازان ضروری ست که یگانهای نظامی تا شیراز پیشروی کنند.

خودکشی یک دریاسالار و یک ژنرال بریتانیایی که در رأس یگانهای نظامی گماشته شده بودند، به علت نگرانی و اضطراب عمیقی بود که از سرنوشت بی درنگ یگانهایشان احساس می کردند، و اینکه مطابق دستورات دولت نمی باید فراتر از محمرا پیشروی می کردند. به این ترتیب به یقین می توانیم منتظر مصیبت دیگری باشیم که به آنچه در کریمه²⁸² روی داد شباهت زیادی دارد، البته با شدت کمتر. ولی این بار نه به سبب ضروریات نظامی یا اشتباهات مسخره آمیز دستگاه اداری، بلکه به علت معاهده ای که با شمشیر فاتح نوشته شده بود. در بندهای مصوب معاهده مذکور جمله ای هست که اگر خوشایند پارلمرستون باشد، می تواند به گشایش بحث و جدل تازه ای بیانجامد.

طبق بند چهاردهم بریتانیا موظف به خارج ساختن نیروهایش از بنادر و جزایری ست که به کشور ایران تعلق دارد. بنابر این پرسش اینجاست که آیا محمرا به ایران تعلق دارد یا نه. ترک ها هرگز از داعیه خود روی این منطقه که روی دلتای رود فرات

²⁸² Crimée

کریمه شبهه جزیره ای در جنوب اوکراین در ادامه دریای سیاه. از نظر تاریخی به دولت عثمانی و سپس به روسیه تعلق داشته است. این شبهه جزیره از سال 1954 به اوکراین تعلق گرفت. مردم این منطقه اساساً روس زبان هستند. یکی از شهرهای آن یالتا می باشد که قرارداد یالتا بین استالین، روزولت و چرچیل بسیار معروف است. جنگ کریمه 1853-1856. روسیه در عهد نیکلای اول علیه امپراتوری عثمانی و متحدین آن یعنی فرانسه، انگلیس و ایتالیا به وقوع پیوست.

واقع شده است صرفنظر نکردند. زیرا با توجه به این که بندر بصره در برخی از فصول عمق بسیار کمی دارد و برای شناورهای سنگین مناسب نیست، محمرا از دیرباز یگانه بندر آنها در سواحل این رود بوده است. بنابراین اگر پالمستون چنین راه حلی را انتخاب کند، می تواند به این بهانه که این بندر به ایران تعلق ندارد، آنرا به تصرف خود در آورد و راه حل نهائی را به گشایش آن در مسئله مرزی بین ایران و ترکیه موکول کند.

بر اساس بند 6، ایران موظف است از هر گونه ادعای ارضی روی شهر هرات و ایالات افغانستان صرفنظر کند و از دخالت در امور داخلی این کشور نیز خود داری نماید. استقلال هرات و افغانستان را به رسمیت بشناسد و هرگز سعی نکند آن را به مخاطره بیاندازد. و در صورت بروز اختلاف با هرات و افغانستان، برای رفع بحران «به میانجی گری دولت بریتانیا مراجعه کند، و دست به اسلحه نبرند مگر این که میانجیگری دولت بریتانیا بی نتیجه بماند».

دولت بریتانیا نیز به سهم خود متعهد می شود که همواره از نفوذ خود در دولت های افغانستان استفاده کند و از هر گونه سوء تفاهم و ابهام از جانب آنها پیشگیری نماید و « تمام امکانات خود را به بهترین وجهی به کار ببندد تا اختلافات به شکل عادلانه ای برای ایران فیصله یابد. چنین بندی از معاهده، صرفنظر از فرمولهای اداری و رسمی، هیچ مفهوم دیگری بجز باز شناسی استقلال هرات نداشت، یعنی همان امتیازی که در گردهمائی قسطنطنیه فرخ خان پیشنهاد کرده بود و بدان رضایت داده بود. حقیقت این است که طبق این بند، دولت بریتانیا داوری رسمی خود را بین افغانستان و ایران تثبیت و به ثبت می رساند. و این نیز همان نقشی ست که از ابتدای قرن به عهده گرفته بود. حال آنکه آیا قادر به انجام چنین تعهدی باشد، مسئله ای است که نه به حقوق قانونی که به زور بستگی خواهد داشت. علاوه بر این اگر شاه در دربارش با فردی مثل هوگو گروتیوس ملاقات می کرد، او می توانست به دقت بگوید که هر آنگاه کشوری مستقل، حق دخالت به امور بین المللی خود را به کشور بیگانه ای واگذار کند، چنین رابطه ای از نظر قاضی باطل و قابل پی گیری نیست. و این نکته ای است که در بررسی چنین قراردادی مشاهده می شود، زیرا انگلستان به نحو شاعرانه ای افغانستان را تعریف می کند که گوئی چند قبیله مختلف می توانند دولت و کشور مستقلی را تشکیل دهند. دولت افغانستان به مفهوم دیپلماتیک کلمه همانقدر واقعیت دارد که دولت پان اسلاو. بند 7 مقرر می دارد که هر آنگاه مرز ایران توسط حکومت های افغانی مورد تجاوز قرار گرفت، دولت ایران حق خواهد داشت با عملیات نظامی تجاوز را سرکوب کند، ولی پس از مجازات تعرض کنندگان باید به مرز عادی خود باز گردد. چنین شرطی در واقع تکرار تحت الفظی همان بند از قرار داد 1852 است که به تصرف بوشهر انجامید.

بر اساس بند 9، دولت ایران با استقرار و باز شناسی کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول موافقت دارد و نمایندگان بریتانیا را به عنوان ممتازترین ملت می داند. ولی بر اساس بند 12 دولت بریتانیا «از این پس از حق حمایت اتباع ایرانی که در خدمت دولت بریتانیا یا کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول و نمایندگان کنسول نیستند صرفنظر می کند».

پیش از آغاز جنگ، فرخ خان با استقرار کنسول بریتانیا در ایران موافقت کرده بود. قرارداد حاضر فقط نکته ای را که اضافه کرده است، صرفنظر کردن انگلیس از حمایت اتباع ایرانی بود، حقی که در واقع یکی از دلایل جنگ بود. اتریش، فرانسه و دولت های دیگر هر یک حق ایجاد کنسولگری هایشان را در ایران بدست آورده بودند ولی بی آنکه به راهزنی دریائی دست زده باشند. سرانجام، معاهده دربار تهران را مجبور کرد که به بازگشت مستر مورای^{۲۸۳} تن در دهد و به علاوه عذر خواهی از این جنتمن نیز قید شده بود، زیرا در نامه ای از جانب شاه به صدر اعظم از او به عنوان مردی ابله، ناآگاه، غیر معقول، کوتاه بین و نویسنده پرونده ای وقیح و ناشایست یاد کرده است. عذر خواهی از مورای نیز توسط فرخ خان انجام گرفته بود، ولی این عذر خواهی از جانب دولت بریتانیا رد شد و اصرار داشت که صدر اعظم برکنار شود و از ورود مورای به تهران «با کورنوموز و فلوت و چنگ و موسیقی باشکوهی، استقبال به عمل آید».

با پذیرش پست کنسول عمومی در مصر توجه شخص بروت را بخود جلب کرده بود و در اولین سفر به بوشهر، به اعتبار نام

283 M.Murray

شاه رسماً در بازار به فروش تنباکو اقدام کرد و شوالیه سرگردان بانوی ایرانی شده بود که فضیلت چندان روشنی نداشت، به همین دلایل مورای نتوانست معرف شخصیت و مثال بارز بزرگ منشی بریتانیا در نزد شرقیان باشد. بازگرداندن اجباری او به دربار ایران باید به عنوان موفقیتی تردید آمیز برآورد شود. در مجموع این معاهده، صرفنظر از امتیازاتی که فرخ خان پیشکش کرده بود، هیچ موردی وجود نداشت که ارزش نوشتن روی کاغذ را داشته باشد و هزینه متحمل شده و خون ریخته شده را توجیه کند.

سودی که از لشکرکشی به ایران نصیب بریتانیای کبیر شد تنها به جلب تنفر تمام آسیای میانه خلاصه نمی شود : روی گردانی هند، تقلیل روزافزون یگانهای هندی، تحمیل هزینه سنگین به خزانه هند، احتمال تقریباً ناگزیر مصیبت دیگری نظیر کریمه وجود دارد، که باید به پذیرش رسمی میانجیگری بناپارت بین انگلستان و دولت های آسیائی، و سرانجام کسب دو نوار پر اهمیت توسط روسیه، یکی دریای خزر (کاسپین) دیگری روی مرز شمالی سواحل ایران بیانجامد.

۲۶- کارل مارکس : منتخب از مقاله : « شورش در ارتش هند»

«شورش در ارتش هند»

30 ژوئن 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 5065

15 ژوئیه 1857

نفاق بیانداز و حکومت کن^{۲۸۴} میراث امپراتوری رم مهم ترین اصل و قاعده ای بود که به بریتانیای کبیر اجازه داد تا 150 سال امپراتوری خود را در هند حفظ و حراست کند. اختلافات متنوع نژادی، قومی، کاستی، اعتقادی و حاکمیت که مجموعاً در منطقه جغرافیائی هند قابل مشاهده است، به اصل حیاتی سیطره بریتانیا تبدیل شد. با وجود این در اواخر اقتدار بریتانیا تحولاتی را به خود دید. با فتح سند و پنجاب امپراتوری انگلیس و هند نه تنها به آخرین سرحدات طبیعی خود دست یافت بلکه آخرین بازمانده های دولت های مستقل هندی را نیز لگد کوب کرد. همه قبایل بومی که در حال شورش به سر می بردند، سرکوب شدند، همه منازعات پر اهمیت داخلی نیز خاتمه یافت، و ضمیمه کردن^{۲۸۵} به اندازه کافی نشان داد که از این پس مناطق مستقل شاهزاده نشین بی آنکه کمپانی با آن موافق باشد وجود خارجی نخواهد داشت. بر این اساس تحول عظیمی در وضعیت کمپانی هند شرقی به وجود آمده بود، زیرا از این پس مثل گذشته به یاری بخشی از هند به بخش دیگری حمله نمی کرد، بلکه به مقام یگانه فرمانروای هندوستان تبدیل شد و کل کشور را به اختیار خود گرفت. علاوه بر این و از این پس فاتحی بین فاتحان هند به شمار نمی آمد، بلکه به یگانه فاتح هند تبدیل شد. ارتشی که در خدمت داشت از این پس نه برای گسترش سلطه کمپانی که برای حفظ موقعیت آن به کار برده می شد. سربازان به پلیس تبدیل شدند : 200000000 اهالی هند توسط 200000 سرباز هندی به فرماندهی انگلیسی ها به فرمانبرداری واداشته شده بودند، و این ارتش بومی نیز به فرماندهی ارتش انگلیس سپرده شده بود که فقط 40000 نفر در آن خدمت می کردند. روشن است که در نگاه اول فرمانبرداری اهالی هند به وفاداری ارتش بومی بستگی دارد. با وجود این باید دانست که حکومت بریتانیا با ایجاد چنین ارتشی در عین حال برای مردم هند نخستین مرکز مقاومتی را به وجود آورد که هرگز در اختیار نداشتند. در چه صورتی می توان روی ارتش بومی حساب کرد، این آن چیزی است که شورش های اخیر نشان می دهد که هم زمان با آغاز جنگ علیه ایران، بنگال از مدیریت آن و سربازهای اروپائی تقریباً تخلیه شده بود. پیش از این نیز شورش هائی در ارتش هند به وقوع پیوسته بود، ولی شورش فعلی ویژگی های خاصی دارد که از رویدادهای پیشین تفکیک پذیر می باشد^{۲۸۶}. زیرا برای نخستین بار است

Divide et impera²⁸⁴

اختلاف بیانداز و حکومت کن. این اصطلاح هنوز نیز رایج است و در زبان فنی استراتژیستها آن را « بازی بزرگ » نیز می نامند.

Aoudh²⁸⁵

در سال 1856 با زیر پا گذاشتن توافقات، مقامات انگلیسی نایب السلطنه اود (شاهزاده نشین مناطق شمالی هند) را عزل کردند و این منطقه را به سرحدات کمپانی هند شرقی ضمیمه کردند.

²⁸⁶ منظور انقلاب سالهای 1856 تا 1859 است، که مهم ترین بلوای اهالی هندوستان علیه سلطه انگلیس برای استقلال ملی شان می باشد. پیش از این چندین شورش دیگر بوقوع پیوسته بود و علت اصلی آنها نیز روش های وحشیانه استثمار استعماری تمام اقشار جامعه

که واحدهای ارتش بومی افسران انگلیسی شان را به قتل می‌رسانند، و مسلمانان و هندو ها با فراموش کردن اختلافات مذهبی‌شان در کنار یکدیگر علیه صاحبان مشترک خود می‌جنگند، و اگر چه «شورش با قیام هندیان به راه افتاد ولی در دهلی به جلوس یک مسلمان بر تخت امپراتوری انجامید»، و دیگر اینکه شورش تنها به چند مورد محدود نمی‌شد، و سرانجام شورش ارتش هند مصادف بود با بی‌مهری عمومی علیه حاکمیت بریتانیا در سرتاسر آسیا. شورش ارتش بنگال بی‌گمان در پیوند تنگاتنگ با جنگ علیه ایران و چین است.

علت نارضایتی که چهار ماه پیش در ارتش بنگال شروع شد به این علت بود که بومیان پی برده بودند که دولت فشنگها را در کاغذهای آغشته به روغنی بسته بندی می‌کند که مخلوطی ست از چربی گاو و خوک، در حالی که سربازها مجبور بودند آنها را با دندان باز کنند و این بر خلاف قوانین مذهبی آنها بود و همین امر به نقطه آغاز بلوا تبدیل شد...

در تمام مناطق شورش زده حکومت نظامی اعلام کردند، نیروهای متشکل بومی از شمال، از شرق و از جنوب روی دهلی متمرکز شدند. گفته می‌شود که شاهزاده‌های مناطق همسایه با انگلیسی‌ها همکاری می‌کنند. پیامهائی از سیلان برای متوقف کردن نیروهای لرد الجین²⁸⁷ و ژنرال اشبرنهام²⁸⁸ که به سمت چین حرکت کرده بودند، ارسال گردید. و سرانجام 14000 نفر از واحدهای بریتانیائی در پانزده روز آینده از انگلستان به هند گسیل خواهند شد.

با وجود هر گونه مانعی نظیر آب و هوای هند در این فصل، و کمبود اساسی در امکانات حمل و نقل که بتواند مانع جابجائی های نیروهای بریتانیائی شود، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که شورشیان دهلی بی‌آنکه مقاومتشان به درازا بیانجامد از پا بیافتند. در این صورت پیشدرآمد تراژدی ای خواهد بود که از این پس باید روی صحنه به اجرا گذاشته شود.

هندی بود. مالیات های سنگینی که دهقانان را به ورشکستگی می‌کشاند و برخی از فئودال ها را نیز تهی دست می‌کرد، تلاش های استعمارگران برای به فرمان درآوردن مناطقی که هنوز استقلال خود را حفظ کرده بودند، اعمال شکنجه هنگام دریافت مالیات ها و برقراری رژیم وحشت توسط مقامات و بی حرمتی به سنت ها و آداب و رسوم دیرینه مردم. شورش که از اواسط سال 1856 آغاز شده بود در بهار سال در یگانهای نظامی هندی در ارتش بنگال که در شمال هند مستقر بودند به سال 1857 به نقطه اوج خود رسید. واحدهای نظامی هند مهم ترین نقاط استراتژیک منطقه را به اشغال خود درآوردند، در حالی که بخش اصلی پارک توپخانه را تحت اختیار گرفته بودند. ارتش بومی هند در میان کاست های عالی رتبه (برهمنائی، راجپوت) و مسلمانان سربازگیری می‌کردند. ارتش بومی هند بازتاب نارضایتی عمومی دهقانانی بود که نفرات را تأمین می‌کردند و به همین گونه برخی فئودال های مناطق شمالی (و بطور مشخص آود) از طریق افسران بومی به این ارتش می‌پیوستند. قیامی که هدفش برکندن بساط استعمار بیگانگان بود بزودی مناطق وسیع شمالی را تحت پوشش خود گرفت و به سوی مناطق مرکزی حرکت کرد (دهلی، لوکنو، کاونپور، روهیلکند، هند مرکزی، بوندلکند). با وجود این اگر چه نیروی پویا و مبارزین اصلی را دهقانان و کارگران تهی دست مناطق شهری تشکیل می‌دادند، ولی سر نخ دست فئودال ها بود که تمامشان پس از سال 1858 یعنی زمانی که استعمارگران به آنها قول دادند زمین هایشان را به خود آنها واگذار کنند، به خیزش انقلابی خلق هند خیانت کردند. شورشیان هدف واحد و طرح مشخصی نداشتند. علت چنین شکستی در پراکندگی فئودال ها و تنوع قومی کشور و کاست ها و مذاهب مختلف بود. انگلیسی ها با مهارت خاصی سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن را به کار برده و به یاری فئودال ها جنبش را سرکوب کردند. البته برتری انگلیسی ها را در زمینه امکانات فراموش نکنیم. شورش چند منطقه را در امان گذاشته بود، انگلیسی ها در پنجاب، بنگال و مناطق جنوبی نظم و آرامش را حفظ کرده بودند. با این وجود چنین واقعه ای تمام هند را تحت تأثیر قرار داده بود و به همین علت بریتانیائی ها در اداره امور مجبور بودند به اصلاحاتی چند بپردازند. شورش مردم هند در پیوند با شورش ملت های دیگر آسیائی بود و به همین نسبت نیز اقتدار انگلیس دچار ضعف شده بود. به اجرا گذاشتن طرح های تهاجمی و اعمال خشونت بریتانیای کبیر علیه افغانستان، ایران و دیگر دولت های آسیایی می‌بایستی چند دهه به تأخیر بیافتند.

²⁸⁷ Lord Elgin

²⁸⁸ Ashburnham

۲۷- کارل مارکس : گزیده ای از مقاله : « مسئله هند »

لندن، 28 ژوئیه 1857

سخنرانی آقای دیزرائیلی²⁸⁹ درباره شورش در هند می توانست به شکل جزوه حزبی برای آگاهی عمومی در زمینه شناخت امور عملی انتشار یابد، و در مدرسه هنرها و فنون نیز خوانده شود و یا حتی به شکل مقاله برای کسب جایزه در کنکور آکادمی برلن معرفی شود. خصوصیت بی طرفانه شگفت آور این سخنرانی، در زمان و مکان، و به مناسبتی که برای عرضه آن انتخاب شده بود، کافی ست تا کاملاً به ما نشان دهد که در تناسب با هیچ زمان و مکان و هیچ مناسبتی نبوده است. فصلی درباره انحطاط امپراتوری روم که خیلی بخوبی می توانست در کتابهای مونتسکیو و گیبون²⁹⁰ جای بگیرد، پوچ خواهد بود، ولی شنیدن آن از زبان سناتور رومی خاصه موضوعی بود که می بایستی از انحطاط جلوگیری کند. حقیقت این است که در پارلمانهای مدرن، می توانیم تصور کنیم، به مثابه نقشی که چندان هم بی هوده و بی ارزش نیست، یعنی نقش سخنران مستقلی که نظر به نا امیدی از تأثیر گذاری روی روند کنونی، به موضعگیری خنثی و طنز پردازانه بسنده می کند. دیزرائیلی رهبر رسمی حزب قدیمی²⁹¹ چنین نقش ظاهراً پیروزمندانه ای را شکست قطعی تلقی می کرد. شورش ارتش هند مطمئناً فرصت بی بدیلی برای نطقی هیجان انگیز فراهم کرده بود، ولی با قطع نظر از شیوه بیان خسته کننده در بررسی موضوع، باید بپرسیم که جوهر اصلی لایحه پیشنهادی که انگیزه نطق او را تشکیل می داد کدام بود؟ در واقع طرح پیشنهادی وجود نداشت. او بگونه ای جلوه می داد که گوئی قویاً خواهان خواندن پرونده های رسمی ست در حالی که کاملاً مطمئن نبود که یکی از آنها واقعاً وجود خارجی داشته باشد، و درباره پرونده دوم نیز مطمئن بود که رابطه فوری با موضوع او ندارد. سخنرانی و طرح پیشنهادی خالی از هر نقطه مفصلی با موضوع اصلی بود، بجز این که طرح پیشنهادی به مثابه مقدمه ای برای سخنرانی بی هدف به خدمت گرفته شد و گویا خود موضوع ارزش بررسی نداشت. با وجود این، همانند نظریاتی پخته و تأملات عمیق نزد برجسته ترین مردان دولت انگلستان، در حاشیه قدرت، باید توجه کشورهای خارجی را جلب کند، من در اینجا به گفته های خود او بسنده می کنم، تحلیلی خلاصه از نظریاتش «درباره زوال امپراتوری انگلیس و هند».

«اغتشاشات در هند آیا نشان گریز از خدمت در ارتش است و یا اینکه باید آن را قیام ملی تلقی کنیم؟ رویکرد اغتشاشات آیا نتیجه یک جهش آنی بوده یا پشتیبانی و تباری سازمان یافته داشته است؟»

آقای دیزرائیلی اطمینان می دهد که کل مسئله به این دو نکته بستگی دارد. او می گوید، پیش از این ده سال گذشته، امپراتوری بریتانیا در هند روی اصول قدیمی بنیانگذاری شده بود: /*اختلاف بیاندار و حکومت کن*، ولی این اصل با رعایت

²⁸⁹مارکس به سخنرانی دیزرائیلی Disraëli رئیس حزب سیاسی انگلیس (Tory یا Tory) اشاره دارد که در 27 ژوئیه 1857 در مجلس عوام طی بحث و جدل درباره هند ایراد کرد.

²⁹⁰در اینجا به کتاب مونتسکیو اشاره دارد: «تأملاتی در باب دلایل گسترش و زوال رومیها»، که نخستینبار به شکل ناشناس در سال 1734 در آمستردام منتشر شد، و ادوارد گیبون Edward Gibbon تاریخ شناس و مرد سیاسی بریتانیایی (8 مه 1737- 16 ژانویه 1794) که با کتاب «تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم» شهرت خاصی دارد. این کتاب برای نخستین بار در لندن به سال 1776 تا 1788 منتشر شد.

²⁹¹اعضای حزب بریتانیایی از اشراف زمیندار بزرگ و سرمایه داران مالی بودند. از دوران بنیانگذاری آن در قرن هفدهم، حزب همیشه از سیاست داخلی و افسرگرا دفاع کرده است. با گسترش سرمایه داری انگلیس، اعضای حزب بریتانیایی جایگاه ممتاز سیاسی و انحصار پارلمان را از دست دادند. در نزدیکیهای سال 1855 حزب مضمحل شد و ترکیب طبقاتی آن تغییر کرد و به اتحاد اشراف زمیندار با سرمایه داران بزرگ انجامید، در سال 1850-1860 حزب قدیمی به تشکیل حزب محافظه کار انجامید.

ملیت های مختلفی که هند را تشکیل می داد، و با اجتناب از نفوذ به عرصه مذهبی، و به همین گونه با حفظ مالکیت زمین به کار بسته شد. و ارتش سپاهیان^{۲۹۲} را نیز به مثابه سوپاپ اطمینان برای کنترل گرایشان اخلاک‌گرانه به خدمت گرفتند. ولی در دوران سالهای اخیر اصل تازه ای در دولت هند مطرح گردید و به جریان افتاد و آن هم تخریب ملیتها بود. این اصل به وسیله اعمال زور برای تخریب شاهزاده های بومی، تغییر وضعیت مالکیت و مداخله در امور مذهبی مردم. در سال 1848، مشکلات مالی کمپانی هند شرقی به نقطه ای رسید بود که ضرورتاً باید به هر شکلی که شده درآمدهایش را افزایش می داد. بر این اساس، بیانیه هیئت مشاوره^{۲۹۳} منتشر شد و بی هیچ پرده پوشی اعلان کرد که یگانه راه برای افزایش درآمد گسترش سرزمینهای بریتانیایی با تصاحب املاک شاهزاده نشینهای بومی ست. بر اساس این اصل، پس از مرگ راجه منطقه ستارا، وارث او که فرزند خوانده اش بود از سوی کمپانی هند شرقی به رسمیت شناخته نشد و ستارا به املاک کمپانی ضمیمه شد. از این پس، هر بار که شاهزاده ای بی آن که وارث طبیعی داشته باشد چشم از جهان فرو می بست، قانون ضمیمه سازی به کار بسته می شد. ولیعهد خوانده سنگ بنای جامعه هند دائماً از سوی دولت کنار گذاشته شد. به این ترتیب، از سال 1848 تا 1854 سرزمینهای بیش از دوازده شاهزاده مستقل را با اعمال زور به امپراتوری بریتانیا ضمیمه کردند. در سال 1854، شاهزاده نشین برار^{۲۹۴} که 128747 کیلومتر مربع را فرا می گرفت، با جمعیتی برابر با چهار تا پنج میلیون نفر، و با گنجینه ای عظیم با اعمال زور به تصرف کمپانی درآمد. آقای دیزرائیلی فهرست تصرفات را با اوده در شمال شرقی هند به پایان رساند، که موجب تصادم دولت هند شرقی با هندی ها و حتا مسلمانان شد. آقای دیزرائیلی در ادامه گفتارهایش نشان می دهد که چگونه وضعیت مالکیت در هند با نظام جدید دولت طی ده سال گذشته دچار دگرگونی شده است.

او می گوید: «اصل قانون به تصویب رسیده در هند ویژه شاهزاده ها و سرزمینهایشان نیست، بلکه فراگیر هر فردی ست که مالک زمین بوده و به دین هندو اعتقاد دارد.»

(...)

آقای دیزرائیلی ارزش زمینهای را که از مالکان گرفته اند را به بیش از 500000 لیور استرلینگ در سال محاسبه کرده است، در بنگال 370000 لیور در بمبئی، 200000 لیور در پنجاب و فهرست ادامه دارد. با نارضایتی از این روش در توقیف اموال بومیان، دولت بریتانیا از پرداخت حقوق بزرگان کشور که بر اساس قرارداد متعهد شده بود امتناع کرد. آقای دیزرائیلی گفت: «این وضعیت، مصادره املاک از راه های نوین است، ولی در گسترده ترین، شگفت آورترین و شوک آورترین سطوح.»

سپس آقای دیزرائیلی به بررسی نفوذ در وادی مذهب بومیان می پردازد، نکته ای که نیازی به تأخیر روی آن نداریم. با این مقدمه چینی ها نتیجه می گیرد که اغتشاشات کنونی در هند به گریز از خدمت در ارتش خلاصه نمی شود، بلکه یک قیام ملی ست و سپاهیان نیز عنصر فعال آن هستند. او نطق خود را با هشدار به دولت پایان داد که باید به جای تداوم سیاست تجاوزکارانه توجه خود را روی بهبود وضعیت داخلی هند متمرکز کند.

نوشته کارل مارکس، 28 ژوئیه 1857

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 5091، در 14 اوت 1857

²⁹² Cipayes

²⁹⁴ Bélar

²⁹³ هیئت مشاوره که معاونت حاکم کل لرد دلهاوسی را به عهده داشت

۲۸- فردریش انگلس : گزیده ای از مقاله «افغانستان»

«افغانستان» ۲۹۵

10 اوت 1857

New american
Cyclopaedia, t.I, 1858

افغانستان کشور آسیائی وسیعی ست که در شمال غربی هند و بین ایران و هند واقع شده، و از سوی دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند محدود می باشد، و تا پیش از این نیز مناطقی از ایران در خراسان و کوهستان و هرات، و به همین ترتیب بلوچستان، کشمیر، سند و بخش قابل ملاحظه ای از پنجاب را در بر می گرفته است.^{۲۹۶}

در سر حدّات کنونی، جمعیت افغانستان احتمالاً حدود چهار میلیون نفر است. موقعیت جغرافیائی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آنرا در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.

دولت آن سلطنتی ست ولی اقتدار شاه در رابطه با اتباع دلیر و نافرمان او، امری نامطمئن بنظر می رسد. کشور به مناطق مختلفی تقسیم شده و هر منطقه توسط نماینده شاه اداره می شود و هم اوست که مالیات ها را دریافت کرده و به پایتخت ارسال می کند.

افغان ها نژادی اصیل، دلیر، نیرومند و مستقل هستند. تنها فعالیت آنها دامداری و کشاورزی است و نسبت به تجارت و حرفه های دیگر کاملاً بی اعتنا بنظر می رسند و اساساً چنین فعالیت هائی را با تحقیر به هندی ها و دیگر ساکنان شهرها واگذار می کنند.

برای افغان ها، جنگ محرکی ست که در زندگی و فعالیت های یکنواخت آنان تنوعی تازه ایجاد می کند. افغان ها به قبایل مختلفی تقسیم می شوند که در رأس آنها رؤسای مختلف، به تعریفی خاص، و به شکل فتووالی حکمرانی می کنند. تنفر رام نشدنی افغان ها از قدرت، و عشق به استقلال فردی مانع از این بوده است که به ملّتی قدرتمند تبدیل شوند.

با وجود این، همین بی ثباتی و خود اختیاری، از آنان همسایگان خطرناکی ساخته است. چرا که برای تسلیم شدن به بوالهوسی ها ایشان مستعد بوده و از همین رو، تمایلاتشان براحتمی می تواند به تحریک توطئه های ماهرانه جهان سیاست به فعالیت واداشته شود.

دو طایفه اصلی در میان پشتون ها، یعنی درانی ها و غلجائی ها (تلفظ پشتو: «غلزئی») بی وقفه چاقوهایشان را برای یکدیگر بیرون

²⁹⁵ همه پاورقی های این بخش به همکاری و تصحیح استاد قدیمی تاریخ، سید حسین موسوی از سایت افغانستان آزاد/آزاد افغانستان انجام گرفته و مترجم فقط تنظیم آن را به عهده داشته است. جملات ایشان داخل گیومه مشخص شده است. این پاورقی برای مقاله «افغانستان» برای تصحیح اشتباهات انگلس از دیدگاه رفیق سید حسین موسوی ضروری بوده است. بخش دیگری از تصحیحات ایشان در خود متن بعضاً داخل پرانتز و گیومه گنجانده شده، و خاصه درباره تلفظ صحیح برخی واژگان باید از ایشان سپاسگذار باشیم. رفیق موسوی برای توضیحاتشان تأکید داشتند که مراجعات او را به اعتبار کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر علام غبار تلقی کنیم. صفحات 565-573 نشر مرکز نشراتی میوند سال چاپ 1380 هجری خورشیدی.

²⁹⁶ ترسیم وضعیت جغرافیائی افغانستان تا حدودی اشتباه است، «زیرا سلسه کوه های هندوکش، افغانستان را شرقاً و غرباً به دو قسمت تقسیم نموده است. این سرحدات از نیمه قرن 18 به بعد تا کنون همین قسم بوده است، فقط مقداری از آن را روسها در اواخر قرن 19 اشغال نموده است.»، درباره هرات نیز باید دانست که «هرات هم آن زمان جزء افغانستان بوده است.»

می کشند. درانی ها قدرتمندترین طایفه هستند و بر حسب چنین قدرتی ست که رئیس آنان یا خان خود را شاه افغانستان می داند. درآمد او معادل ده میلیون دلار است. ولی حیطة اصلی اقتدار او فقط به قبیله خود او محدود می شود. مأموران نظامی اساساً از جانب درانی ها تأمین می شود، و بقیه ارتش از میان قبایل دیگر و ماجراجویانی که به امید مزد و غارت به آن می پیوندند. امور دادگستری در شهرها به حاکم شرع واگذار می شود ولی افغان ها به ندرت به قانون مراجعه می کنند. قدرت خان ها در امور کیفری در حدّ حق تعیین مرگ و زندگی ست.

انتقام خون ریخته شده نزد آنان وظیفه ای فامیلی ست. با این وجود مردمی آزاد منش و سخاوتمندند و وقتی که تحریکشان نکنند، مهمان نوازی نزد آنان از چنان تقدسی برخوردار است که حتا اگر دشمن خونی باشد و با او نان و نمک بخورد، حتا اگر از روی خدعه گری باشد، از انتقام مبرا خواهد ماند و حتا می تواند در برابر مخاطرات دیگر از میزبان خود درخواست حمایت کند.

افغان ها مسلمان و سنی مذهب هستند، ولی تعصب خاصی ندارند و ازدواج بین سنی و شیعه امر استثنائی به حساب نمی آید. افغانستان بطور متوالی زیر سلطه مغول و ایران بوده است²⁹⁷. پیش از رسیدن انگلیسی ها به سواحل هند، تهاجمات خارجی به دشت های هندوستان پیوسته از طریق افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود، چنگیزخان، تیمورخان و نادر شاه، همگی از همین راه عبور کرده اند.

در سال 1747، پس از مرگ نادر، احمد شاه که هنر جنگ را نزد ماجراجویان نظامی آموخته بود، بر آن شد تا به سیطره ایران پایان دهد. در عهد سیادت او افغانستان به اوج بزرگی و شکوفائی خود در دوران مدرن رسید. او به خاندان سودوزی تعلق داشت و اولین کاری که انجام داد تصاحب غنائمی بود که رئیس مرحوم خود او از هند آورده و باقی گذاشته بود. در سال 1748، او به تاراندن والی مغول در کابل و پیشاور نائل آمد و با عبور از رود سند به سرعت پنجاب را تسخیر کرد. سیطره او از خراسان تا دهلی گسترش یافت و حتا با شاهزادگان محرات («گجرات باید باشد») به زور آزمائی پرداخت.

با وجود این، چنین جنگ هائی مانع از این نبود که او از هنر صلح کاملاً بی بهره باشد، او حتا موفق شد که نام خود را به عنوان شاعر و تاریخ نویس زبان زد خاص و عام کند. احمد شاه در سال 1773 از جهان رفت و تاج پادشاهی را برای پسرش تیمور به ارث گذاشت. ولی چنین مسئولیتی از عهده تیمور خارج بود، و قندهار را که پدرش بنیانگذاری کرده بود، یعنی شهری که در مدت کوتاهی به شهر پر جمعیت و ثروتمندی تبدیل شده بود، رها کرد و پایتخت حکومت خود را در کابل مستقر کرد. در طول حکومت او اختلافات قبیله ای که احمد شاه آنها را بین برده بود، دوباره به حالت فعال در آمد.

تیمور در سال 1793 درگذشت و زمان موسوم به زمان شاه جانشین او شد. این شاهزاده رؤیای افزایش قدرت مسلمانان هند را در سر می پروراند. ولی چنین طرحی تصرفات انگلیس را قویاً به مخاطره می انداخت، بطوری که سر جان ملکلم مأموریت یافت که در سر حدّات به ملاقات افغان ها برود و آنان را به آرامش و احترام به قانون دعوت کند، و از طرف دیگر با ایران باب گفتگوهای را گشودند تا چنانچه افغان ها بخواهند دست به حرکتی بزنند، در این صورت با همکاری ایران از دو سو در معرض آتش قرار گیرند.

با وجود این، چنین پیشگیری هائی ضرورتی نداشت زیرا زمان شاه بیش از اندازه گرفتار دسیسه چینی ها و شورش های داخلی بود و طرح های بلند پروازانه خود را نقش بر آب می دید. محمود برادر شاه، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و می خواست آن را به حکومتی مستقل تبدیل کند، ولی طرح او نیز با شکست مواجه شد و به ایران گریخت. زمان شاه به یاری خاندان بارکزی بر تخت

²⁹⁷ «این حکم انگلس هم درست نیست زیرا سلسله های مستقلی مانند صفاریان، غزنویان و غوریان را نادیده گرفته، به علاوه پادشاهان نژاد پشتون که برای قرن ها زن و مرد بر هند حکم می راندند و مأمون اصلی شان افغانستان کنونی بود را نادیده گرفته است.»

3- «تا جائی که مورخین افغانستان می نگارند، شورش های داخلی همه و بدون استثناء ریشه در تحریکات استعماری داشته است. چنانچه در قضیه کشته شدن سردار پاینده محمد بعد از آن که وی با یک تن از جواسیس انگلستان به نام «میا غلام محمد هندی» در همکاری با تعدادی از خوانین دیگر توطئه نموده قصد جان شاه و وزیر را نمود و بالفعل دستگیر گردیدند، جاسوس در حین فرار دستگیر و اعدام گردید. تمام شورشهای دوران زمانشاه که بین پادشاهان درانی و محمد زئی هیچ یک به مانند وی وطن دوست نبود، حاصل توطئه های مستقیم انگلیس و همکاری خابانده «فتهعلیشاه قاجار» بود که به مانند یک بازپچه توسط سرجان ملکم مورد سوء استفاده قرار می گرفتند.»

سلطنت جلوس کرده بود که در رأس آن سردار پاینده محمد خان ملقب به سرفرازخان قرار داشت. انتخاب وزیری از جانب زمان شاه که محبوبیتی در بین مردم نداشت، موجب تنفر طرفداران قدیمی او شد و بر این اساس بود که توطئه چینی کردند، ولی با آشکار شدن چنین توطئه ای، سرفرازخان کشته شد^{۲۹۸}.

در پی چنین حوادثی شورشیان محمود را فراخواندند، و زمان شاه زندانی شد و چشم هایش را نیز درآوردند. پس از محمود که درانی ها از او حمایت کرده بودند، غلجائی ها شاه شجاع را داشتند که مدتی بر تخت سلطنت نشست ولی سرانجام با توطئه و خیانت طرفداران خودش متواری و به سیک ها پناهنده شد. در سال 1809 ناپلئون ژنرال گاردن را به ایران فرستاد و به این امید که فتح علیشاه را به تسخیر هند تشویق کند، و دولت انگلیس در هند نیز نماینده ای به دربار شاه شجاع فرستاد که مقاومتی را در مقابل ایران سازماندهی کند. در این دوران راجیت-سینگ^{۲۹۹} با افتخار به قدرت رسیده بود. او از جمله رؤسای سیک بود که با تدبیر به کسب استقلال از افغان ها نائل آمده، و حکومت خود را در پنجاب مستقر کرده بود، و به این ترتیب لقب ماهاراجا (شاه کبیر) به او داده بودند و مورد احترام دولت انگلیس و هند نیز بود. با وجود این محمود قدرت طلب و غاصب، نمی بایستی مدت زیادی از پیروزی خود خشنود باشد. فتح خان که از وزرای او بود متناوباً بر اساس بلند پروازی ها و منافع شخصی بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، و سرانجام توسط پسر شاه بنام کامران دستگیر شد و پس از در آوردن چشم هایش او را به قتل رساند. خاندان وزیر قدرتمندی که به قتل رسیده بود، برای انتقام خون او قسم یاد کردند. در نتیجه شاه دست نشانده یعنی شاه شجاع را فراخواندند و محمود متواری شد. با این وجود شاه شجاع، که موجب نارضایتی هائی شده بود، خیلی زود قدرت را به یکی از برادرانش واگذار نمود. محمود به هرات که تحت سلطه او بود گریخت و پس از درگذشت وی به سال 1829، پسرش کامران جانشین او شد. خاندان بارکزی که از این پس در اوج قدرت بسر می بردند، سرزمین را بر اساس سنت های ملی بین اعضا تقسیم کردند، به این معنا که منازعات ادامه می یابد ولی تنها در مقابله با دشمن مشترک خواهد بود که اتحاد خود را باز می یابند. یکی از برادران محمد عظیم خان شهر پیشاور را در اختیار خود داشت و بخاطر آن به راجیت سینگ مالیات می پرداخت، یکی دیگر در غزنی، و سومی در قندهار، در حالیکه دوست محمد که قدرتمندترین این خاندان بود در کابل حکومت می کرد. و نزد هم او بود که به سال 1835، کاپیتان الکساندر برن^{۳۰۰} را در مقام سفیر فرستادند، یعنی در دورانی که انگلستان و روسیه در مورد ایران و آسیای مرکزی، علیه یکدیگر دسیسه چینی می کردند.

به این ترتیب به دوست محمد قول اتحادی را داد که خوشایند او واقع نشد. چه دولت انگلیس و هند از او تمام انتظارات ممکن را داشت ولی بی آنکه ما به ازائی پیشنهاد کند. در سال 1838 ایرانی ها به مدد روس ها هرات را محاصره کردند که در واقع کلید افغانستان و هند بود. یک نماینده ایرانی و یک نماینده روس به کابل گسیل شدند، و دوست محمد با وجود رأی منفی بریتانیائی ها از قبول هر گونه تعهد عینی، از آنان استقبال به عمل آورد و موجب گشایش هائی برای طرف مقابل شد.

کاپیتان الکساندر برن رفت، و لرد اکلاند^{۳۰۱} که والی اعظم هند بود، تحت تأثیر دبیر دفتر خود مک ناتن^{۳۰۲} مصمم گشت تا دوست محمد را به دلیل عملی که مرتکب شده بود تنبیه کند. و بر این اساس برکنار شد و شاه شجاع را به عنوان جایگزین او طرح ریزی کردند که از جیره بگیران دولت هند بود. به این ترتیب قراردادی با شاه شجاع و سیکها منعقد شد: شاه به جمع آوری سپاهی پرداخت که حقوق آنها را دولت بریتانیا می پرداخت و آموزش آنها نیز به عهده افسران بریتانیائی بود، و در عین حال واحدهای انگلیسی- هندی در

²⁹⁸ «تا جائی که مورخین افغانستان می نگارند، شورش های داخلی همه و بدون استثناء ریشه در تحریکات استعماری داشته است. چنانچه در قضیه کشته شدن سردار پاینده محمد بعد از آن که وی با یک تن از جواسیس انگلستان به نام «میا غلام محمد هندی» در همکاری با تعدادی از خوانین دیگر توطئه نموده قصد جان شاه و وزیر را نمود و بالفعل دستگیر گردیدند، جاسوس در حین فرار دستگیر و اعدام گردید. تمام شورشهای دوران زمانشاه که بین پادشاهان درانی و محمد زئی هیچ یک به مانند وی وطن دوست نبود، حاصل توطئه های مستقیم انگلیس و همکاری خاینانه «فتهعلیشاه قاجار» بود که به مانند یک بازیچه توسط سرجان ملکم مورد سوء استفاده قرار می گرفتند.»

²⁹⁹ Rajit Singh

³⁰⁰ Alexandre Burnes

³⁰¹ Lord Auckland

³⁰² W.Mc Naghten

منطقه ساتلج^{۳۰۳} متمرکز شدند. مک ناتن به معاونت برن این لشکر کشی را به عنوان فرستاده انگلیس در افغانستان همراهی می کرد. در این فاصله زمانی ایرانی ها به محاصره هرات خاتمه دادند، و در نتیجه یگانه انگیزه مداخله در افغانستان از میان برداشته شده بود. با وجود این در دسامبر 1838 واحدهای نظامی به طرف سند حرکت کردند: تمامیت کشور را به تسلیم واداشتند و از این پس باید به نفع سیک ها و شاه شجاع باج و خراج بپردازند.

به تاریخ 20 فوریه 1839، ارتش بریتانیا از رود سند عبور کرد. این ارتش شامل تقریباً 12000 مرد جنگی به همراهی 40000 غیر نظامی بود و البته بی آنکه سپاهی را که اخیراً شاه شجاع ایجاد کرده بود بحساب بیاوریم^{۳۰۴}.

در ماه مارس به گذرگاه بلان رسیدند، اندک اندک کمبود مواد غذایی و علوفه اولین نتایج خود را با سقط شدن سدها شتر اعلان کرد، و بخش قابل ملاحظه ای از بار و بندیل ها از دست رفت. در 7 آوریل از گذرگاه خوجاک بی آنکه به مقاومتی برخورد کنند عبور کردند، و در 25 آوریل وارد قندهار شدند، یعنی شهری که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد رها کرده بودند. پس از دو ماه استراحت، سر جان کین^{۳۰۵}، فرمانده لشکر با بجا گذاشتن یک بریگاد به فرماندهی نات^{۳۰۶} در قندهار، با بخش کثیر لشکرش به طرف شمال حرکت کرد.

غزنی، قلعه تسخیر ناپذیر افغانستان در 22 ژوئیه فرو ریخت. یک سرباز فراری خبر آورده بود که دروازه کابل یگانه جایی ست که سنگر بندی نشده. به این ترتیب دروازه کابل را منفجر کردند و شهر به همین راهکار هدف حمله قرار گرفت.

بعد از چنین مصیبتی، سپاهی که دوست محمد گردآوری کرده بود بیرق را به زمین نهادند و به این ترتیب در 6 اوت تمام دروازه های کابل گشوده شد. شاه شجاع ظاهراً تاجگذاری کرد ولی قدرت واقعی در اختیار مک ناتن بود که تمام مخارج این شاهزاده را از خزانه هند می پرداخت. اینگونه بنظر می رسید که تسخیر افغانستان کاملاً به انجام رسیده و بخش مهمی از یگانهای نظامی برگردانده شدند.

ولی افغان ها به هیچ عنوان از اینکه تحت فرمانروائی کافران فرنگی^{۳۰۷} باشند خشنود نبودند، و بین سالهای 1840 و در تمام طول سال 1841 شورش ها یکی پس از دیگری سر تا سر کشور را به ناآرامی کشاند. واحدهای نظامی انگلیسی - هندی بناچار دائم باید در حرکت باشند. با وجود این، مک ناتن بر این عقیده بود که این وضعیت در افغانستان عمومی و عادی ست و به متروپل نوشته بود که همه امور بخوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع در حال تثبیت است و با این حساب اختراهای نظامیان و دیگر مأموران سیاسی کاملاً بی نتیجه ماند. سال 1840 دوست محمد خود را به بریتانیائی ها تسلیم کرده بود که بعداً او را به هند فرستادند.

تمام شورش هائی که در طول تابستان سال 1841 به وقوع پیوست سرکوب شد، و در اطراف ماه اکتبر، مک ناتن در مقام منتخب والی بمبئی آماده شد تا با یگانهای نظامی تحت فرماندهی اش، به سوی هند حرکت کند. ولی دیری نپائید که طوفان در گرفت.

اشغال افغانستان برای خزانه هند سالی 1250000 لیور استرلینگ تمام می شد. و باید مخارج 16000 نظامی انگلیسی - هندی و یگانهای شاه شجاع و 3000 سرباز دیگر را تأمین می کردند که در سند و گذرگاه بولان مستقر کرده بودند.

مخارج دربار شاه شجاع، کارمندان و تمام مخارج دولت او به عهده خزانه هند بود. علاوه بر این، رؤسای افغان کمک های مالی دریافت می کردند و یا به بیان دیگر باید از همان منبع خریداری می شدند که مانع خساراتی شوند که از سوی آنان تهدیدشان می کرد. مک ناتن اعلام کرده بود که ادامه این وضع امکان ناپذیر است و مخارج افغانستان دیگر قابل تحمل نیست. بنابراین در پی راه حلی برای کاهش بودجه، به این نتیجه رسید که راهی نیست مگر کاهش کمک های مالی به رؤسا. از همان روزی که او چنین طرحی را به اجرا گذاشت، رؤسا نیز طرح توطئه ای را برای پایان بخشیدن به سیطره بریتانیائی ها به اجرا گذاشتند، به شکلی که خود مک ناتن به وسیله ای تبدیل شد برای تمرکز نیروهای شورشگر که تا اینجا به شکل پراکنده در نا هماهنگی و نبود یکپارچگی در عمل علیه متجاوزان می جنگیدند. در همان سان روشن است که در این دوران تنفر از تسلط بریتانیا نزد افغان ها به نقطه اوج خود رسیده بود. فرماندهی انگلیسی

³⁰³ Satledj

³⁰⁴ «تمام نیروی نظامی انگلیسها حین تجاوز بر افغانستان 54 هزار نفر بود»

³⁰⁵ Sir John Keane

³⁰⁶ Nott

³⁰⁷ Feringhee Kaffirs

ها در کابل به عهده ژنرال الفینستون³⁰⁸ بود که پیر مردی نقرسی، نا مصمم، متناقض و کاملاً نالایق بود. یگانهای نظامی پشت دیوارهای سنگربندی شده موضع می گرفتند ولی دیوارها به اندازه ای گسترده بود که همه پادگان به سختی قادر به نگهداری از آن می شد چه رسد به اینکه یگانهای را برای نبرد به مناطق باز بفرستند. ساخت و ساز دیوارها و سنگرها و چاله ها و جان پناه ها به اندازه ای نامناسب و سست بود که اسب به راحتی از آن عبور می کرد. و علاوه بر این ها از آنجائی که گوئی همه این نقاط ضعف کم بودند، وضعیت خود اردوگاه را نیز باید یادآور شویم، زیرا در وضعیتی به سر می برد که طعمه خوبی بود برای تک تیراندازهایی که در بلندی های پیرامون می توانستند موضع بگیرند، و علاوه بر این، همه نیازمندیها، آذوقه و دارو در فاصله ای نسبتاً دور از اردوگاه نگهداری می شد و چند باغ با دیوارهای بسته و یک قلعه کوچک که توسط انگلیسی ها اشغال نشده بود، بین آنها فاصله می انداخت. قلعه بالا حصار در کابل می توانست اردوگاه زمستانی بسیار مطمئنی برای همه لشکر باشد، ولی برای خشنودی شاه شجاع هیچ پادگانی به آنجا نفرستاده بودند. دوّم نوامبر 1841 شورش آغاز شد. خانه الکساندر برن در شهر مورد حمله قرار گرفت و او به قتل رسید. ژنرال بریتانیائی هیچ واکنشی از خود نشان نداد، و بی مجازات ماندن چنین حرکتی به شورشگران قدرت تازه ای بخشید.

الفینستون سرگردان و طعمه فرامین متناقض شده بود و دیری نگذشت که شیرازه همه امور از هم گسیخت، یعنی همان چیزی که ناپلئون در سه کلمه تعریف کرده است : فرمان، ضد فرمان، بی نظمی. «بالا حصار» بی دفاع مانده بود و یگانهای را هم که برای سرکوب شورشیان فرستاده بودند شکست خوردند، و همین موجب شد که افغان ها بیش از پیش تشویق شوند. 3 نوامبر استحکامات مجاور اشغال شد. 9 نوامبر استحکامات دیده بانی که فقط با 80 نظامی محافظت می شد توسط افغان ها اشغال شد و بریتانیائی ها دچار گرسنگی شدند. از 5 نوامبر الفینستون می خواست با افغان ها وارد گفتگو شود تا با آنها راهی را برای خروج از کشور معامله کند. سر انجام در اواسط ماه نوامبر در شرایطی که تردیدها و ناتوانی او همه یگانها را به مرز ناامیدی کشانده بود و وقتی دیگر هیچ کدام، نه سربازان اروپائی و نه سربازان هندی، توان روحی لازم برای رویارویی با افغان ها را نداشتند، گفتگوها با رؤسای افغان آغاز شد و طی آن مک ناتن به قتل رسید. برف زمین ها را پوشانده بود و مواد غذایی بیش از پیش نایاب شده بود. در اول ژانویه قرارداد تسلیم به تصویب رسید. و تمام خزانه باید مبلغ 190000 لیور استرلینگ به افغان ها بپردازد و علاوه بر این پرداخت 140000 لیور دیگر برای آنان باید به امضاء رسد. همه توپخانه و مهمات به استثناء شش توپ شش پوندی و سه توپ کوهستانی، بر جا گذاشته شدند. و باید از افغانستان کاملاً خارج شوند. و رؤسا قول داده بودند که غذا و آذوقه در اختیار آنها بگذارند. 5 ژانویه بریتانیائی ها با 4500 نظامی و 1200 غیر نظامی عقب نشینی خود را آغاز کردند. راه پیمائی کافی بود که آخرین بازمانده تفاوت نظم نظامیان و غیر نظامیان در هرج و مرج غیر قابل علاجی محو شود، و هر مقاومتی را امکان ناپذیر کند. سرما، برف و کمبود مواد غذایی به همان شکلی که در عقب نشینی ناپلئون پس از رها کردن مسکو، اتفاق افتاد بود، تکرار شد. با این تفاوت که بجای کوزاک ها³⁰⁹، این بار تیراندازان ماهر افغان از بلندی ها با حفظ فاصله و با تفنگ های سر پر دوربرد به روی بریتانیائی ها تیراندازی می کردند. رؤسائی که قرارداد پایان جنگ را امضاء کرده بودند، نمی توانستند و نمی خواستند جلوی قبایل کوه نشین را بگیرند. گذرگاه خرد- کابل تقریباً به گورستان همه ارتش تبدیل شد، و آن تعداد اندکی هم که از این گذرگاه جان سالم به در برده بودند، کمتر از 200 اروپائی را تشکیل می دادند که آنان نیز در گذرگاه جاگدلک کاملاً نابود شدند.

فقط یک مرد و آنها هم دکتر برایدون³¹⁰ و د که به جلال آباد رسید و واقعه را تعریف کرد. با وجود این چندین افسر به دست افغان ها اسیر

³⁰⁸ Général Elphinston

³⁰⁹ کوزاک ها را باید از قزاق ها تفکیک کنیم، متأسفانه اکثر شرقی ها و غربی ها این دو را یکی گرفته مرتکب اشتباه می گردند، معروفترین کوزاک ها در داستان «تاراس بولبا» است.

³¹⁰ Docteur Brydon

شده بودند. جلال آباد توسط لشکر سیل³¹¹ محافظت می شد. با اینکه دستور گرفته بود کشور را تخلیه کند، شهر را ترک نکرد، نات نیز در قندهار همین کار را انجام داد³¹². غزنی سقوط کرده بود، و حتی یک سرباز هم در محل دیده نمی شد و صدای توپخانه ای بگوش نمی رسید، و همه سربازان هندی در اثر ناسازگاری با آب و هوای منطقه از پا درآمده بودند. در این مدت، مقامات عالی بریتانیایی در مناطق مرزی با اولین اخبار از حوادث مصیبت بار کابل، یگانهای را در پیشاور به قصد تقویت نیروها در افغانستان متمرکز کردند. ولی عبور و مرور به سختی امکان پذیر بود و سربازان هندی نیز پیوسته فوج فوج بیمار می شدند. ژنرال پالک³¹³ در ماه فوریه فرماندهی را به عهده گرفت، و در پایان مارس 1842 نیروهای کمکی دریافت کرد. او از گذرگاه خیبر عبور کرد و به یاری سیل به جلال آباد آمد و ظرف چند روز همه تهاجمات افغان را با شکست مواجه کرد³¹⁴. لرد الینبورگ³¹⁵ که از این پس والی اعظم هندوستان بود، فرمان عقب نشینی از افغانستان را صادر کرد، ولی نات و پولاک به بهانه مشکلات ترابری بفرمان عمل نکردند. سرانجام در آغاز ماه ژوئیه افکار عمومی لرد الینبورگ را وادار کرد تا جهت اعاده حیثیت و بازسازی وجهه و مقام ارتش بریتانیا دست به کار شود. در نتیجه، او فرمان حرکت به طرف کابل و قندهار و جلال آباد را صادر کرد. در اواسط ماه اوت، پولاک و نات حرکتشان را با یکدیگر هماهنگ کردند، و 20 اوت پولاک به سوی کابل حرکت کرد. در گندمک یک یگان افغان را تارو مار کرد، و 23 اوت گذرگاه جگدلک را به تصرف در آورد. 9 سپتامبر نیروهای متحد دشمن را در هم شکست. 13 سپتامبر در حاشیه تیزین اردو زد³¹⁶.

15 سپتامبر به پای دیوارهای کابل می رسد. در این مدت، نات قندهار را ترک کرده بود و با تمام نیرو به سوی غزنی می تاخت، و پس از چند درگیری مختصر، نیروهای افغان را به شکل قابل توجهی خنثی کرد. 30 اوت، غزنی را به تصرف در آورد. 6 سپتامبر دشمن شهر را ترک می کند. با تخریب استحکامات شهر شکست تازه ای به افغان ها و مواضع نیرومند علی خان وارد می کند. 17 سپتامبر به نزدیکی های کابل می رسد و پالک فوراً با او ارتباط برقرار می کند. شاه شجاع مدت ها پیش توسط یکی از رؤسا به قتل رسیده بود، و از آن پس هیچ دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت، پسرش «فتح جنگ» اسماً شاه نامیده شده بود. پالک یک یگان سوار برای نجات زندانیان کابل می فرستد، ولی زندانیان که موفق به خریداری کردن زندانیان ها شده بودند در راه به ملاقات او می آیند. برای انتقام، بازار کابل تخریب شد و بسیاری از ساکنین شهر را به قتل رسیدند. روز 12 اکتبر بریتانیایی ها شهر کابل را ترک می کنند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند باز می گردند. «فتح جنگ» که موقعیت خود را در خطر می دید در پی آنها رفت. دوست محمد از اسارت آزاد می شود و سلطنت خود را باز می یابد.

³¹¹ Sale

³¹² «آنها نمی توانستند محل رل ترک نمایند زیرا از چهار طرف در محاصره از ادیخواهان قرار داشتند.»

³¹³ Général Pollock

³¹⁴ خلاف اطلاعاتی که انگلس درباره امیر دوست محمد خان داشته است، «هیچ مقاومتی به علت خیانت «امیر دوست محمد خان» و پسرش «وزیر اکبر خان» صورت نگرفت، انگلیسها به منظور تقویت روانی عساکرشان در هند و حفظ حیثیت امپراتوری شان به چنین دروغهایی متوسل شده متأسفانه نویسنده نیز آنها را باور نموده است.»

³¹⁵ Lord Ellenborough

³¹⁶ قبلاً در این مورد توضیح داده شده است و گفته شده است که هیچ جنگی در محل گندمک صورت نگرفت بلکه مقاومت های پراکنده مردم بومی را بزرگ معرفی نموده اند

این بود تلاش بریتانیایی ها و شیوه آنان برای تحمیل شاهزاده مورد نظر خودشان در افغانستان.³¹⁷

³¹⁷سخن پایانی رفیق موسوی درباره مقاله «افغانستان» نوشته انگلس :

این نوشته با کمال تأسف در بسا موارد دقیق نیست به خصوص لشکر کشی انتقامی انگلیسها که کلاً به اساس توافق با "امیر دوست محمد" صورت گرفته و ارتش انگلیس در تمام طول راه از قندهار الی کابل و یا هم از جلال آباد الی کابل آن را به وسیله جارچی ها اعلام می داشتند و علت اساسی عدم مقاومت افغانها علیه آن تهاجم بود، هیچ سخنی به میان نیاورده است.

این را هم تذکر نداده است که وقتی پیام انگلیسها با عینک و قطی نصور (انفیه دان) امیر دوست محمد خان به وزیر اکبر خان رسید و وی می خواست مخالفت نماید، انگلیسها آشکارا اعلام داشتند که هرگاه توافق با دوست محمد عملی نشود ما نامبرده را با تمام اهل و عیالش که حدود 150 زن و کودک می شد، همه را به انگلستان فرستاده و به اساس قوانین مسیحی، زنها می تواند مورد استفاده جنسی دیگران قرار بگیرند.

این را هم ننوشته اند که وقتی نیرو های نات از قندهار به غزنی می رسد، شهر را نیروهای مقاومت رها کرده و هیچ گونه جنگی برای تصرف آن شهر صورت، نگرفت. این را هم ننوشته اند که جنرال نات همراه با "راولنسن" مستشرقی که با وی همراه بود، یک دروازه سوخته را از شهر غزنی برداشته، با خود به هند آوردند و ادعا کردند که دروازه صندل معروفی را که سلطان محمد غزنوی از هند با خود به غزنی برده بود، جهت خوشنودی هندی ها به جایش برگردانیده اند.

این را هم ننوشته اند، که وقتی نیروهای جنرال پالک و سیل از یک سو و جنرال نات از سوی دیگر وارد شهر کابل شدند، به مثابه انتقام، توحش استعماری شان را نشان داده ضمن کشتن مردم عادی شهر کابل، "چهارچته" شهر کابل را که گذشته از مرکزیت اقتصادی، سابقه تاریخی چند صد ساله داشت، کاملاً به آتش کشیده، تا به آخر آن را سوزاندند.

۲۹- کارل مارکس : منتخب از مقاله : « شورش در هند »

لندن، 14 اوت 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 5104

29 اوت 1857

...روشن است که به دلیل ضعف و تزلزل، و به دلیل اشتباهات ژنرال های بریتانیایی، دهلی به مرکز امور سیاسی و نظامی شورش هند ارتقاء یافت.

عقب نشینی ارتش بریتانیا، پس از محاصره دراز مدت و یا باقی ماندن در وضعیت دفاعی که به مثابه شکست تلقی می شد، سر آغازی بود برای انفجار عمومی. علاوه بر این، چنین وضعیتی تلفاتی سنگین به یگانهای بریتانیایی تحمیل می کرد که تا کنون از آن به علت تحرکی که در محاصره داشتند و خروج هائی که انجام می دادند و امیدی که در بخون کشیدن دشمن داشتند در امان مانده بودند. ولی آنچه در مورد کاهلی هندی ها می گویند و یا دل بستگی آنان به سلطه بریتانیا روایت می کنند، حرف پوچی بیش نیست. یک شاهزاده واقعی آسیائی می داند که باید منتظر موقعیت مناسب باقی بماند. مردم در سراسر بنگال، جائی که دیگر مجبور به اطاعت از یک مشت اروپائی نیستند، از هرج و مرج پر سعادتی بهره می برند، ولی هیچکس نیست که علیه او شورش کنند. انتظار غریبی ست که بخواهیم شاهد شورشی نظیر انقلاب های اروپائی در هند باشیم. در مراکز مادر اس و بمبئی ارتش در سکوت به سر می برد و مردم نیز طبیعتاً حرکتی نمی کنند. پنجاب که برای نیروهای اروپائی نقش مرکزی ایفا می کند، ارتش بومی آن خلع سلاح شده است. برای شوراندن آنان شاهزاده های نیمه مستقل همسایه باید تمام وزن خود را در ترازو بگذارند. ولی جنبشی که در ارتش بنگال به وقوع پیوست، با تمام انشعبات و شاخ و برگ هایش در سطح بسیار گسترده، بی آن که از تباری اهالی هند برخوردار باشد قابل تصور نیست، به همان گونه که مشکلاتی که انگلیسی ها برای مایحتاج و حمل و نقل دارند - یعنی عوامل اصلی که کندی تمرکز قوایشان را توضیح می دهد - حاکی از نبود امکانات دهقانان است.

۳۰- کارل مارکس : تحقیق درباره شکنجه در هند

لندن، 14 اوت 1857

نیویورک دلی تریبون شماره 5120

17 سپتامبر 1857

دیروز نامه مربوط به شورش هند را به چاپ رساندیم، گزارش ما در لندن به برخی پیش درآمدهائی اشاره داشت که به انفجار خشونت بار کنونی انجامید. امروز می خواهیم به برخی از این امور بپردازیم و نشان دهیم که اربابان بریتانیائی به هیچ عنوان نیکوکاران معصومی نیستند و بی آن که مردم هند را بحساب آورند، می خواهند آنرا به جهان خودشان ضمیمه کنند. از همین رو ما به کتاب های آبی رسمی درباره شکنجه در هند شرقی مراجعه می کنیم که در اجلاسهای سال 1856 و 1857 در اختیار مجلس عوام قرار گرفته بود³¹⁸. چنان که خواهیم دید، وقایع به شکلی روی داده اند که انکار ناپذیرند. در حله نخست ما به پرونده هیئت تحقیقاتی درباره شکنجه در مدارس مراجعه می کنیم³¹⁹ که «با اطمینان وجود گسترده شکنجه را در خصوص منافع مالیاتی» تأیید می کند. و در مواردی نظیر آنچه در زیر خواهد آمد تردید دارد که: «تعداد اشخاصی که هر ساله تحت تعقیب قانونی بوده و مورد خشونت قرار می گیرند، مطابق است با تعداد افرادی که مالیات نمی پردازند».

و اعلام می کند که: «آنچه موجب تأسف هیئت تحقیقاتی شد، این بود که نه فقط افرادی قربانی شکنجه بوده اند بلکه برای کسب جبران خسارت نیز دچار مشکل هستند».

دلایل این مشکل مبنی بر گزارشات هیئت تحقیقاتی چنین است:

1- فاصله آنهائی که می خواهند شکایت کنند و مراکز جمع آوری شکایات، با مخارجی همراه است که خود آنان باید به عهده بگیرند و اتلاف وقت است.

2- ترس از اینکه هر گونه اقدام کتبی مهر برگشت بخورد و با قید رایج «به تحصیلدار ارسال شد»، یعنی پلیس و کارگزار مالیاتی منطقه، و یعنی همان فردی که توسط زیر دستانش عمل خلاف را انجام داده است.

3- فقدان امکانات قضائی کافی برای محاکمه کارگزاران دولتی، حتا وقتی در مجرم بودن متهم هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. گویا که اگر چنین اتهامی در حضور قاضی به اثبات رسد، او یگانه مجازاتی که می تواند در نظر گیرد جریمه کردن مجرم به پنجاه روپی یا یک ماه حبس است. گزینش دوم عبارت است از به تعویق انداختن اتهام و ارجاع پرونده به «به قاضی جنائی که مجازات توسط او تعیین شود...»

«اینگونه بنظر می رسد که اقامه دعوا خیلی طولانی بوده و تنها در برخی موارد قابل اجرا است، یعنی مواردی نظیر سوء استفاده از قدرت نزد پلیس که در این مورد شکایت نامه کاملاً بی فایده است.»

مأمور پلیس یا مأمور مالیات - که هر دو یک نفر است - زیرا پلیس مالیات ها را دریافت می کند، وقتی به سوء استفاده متهم می شود، در گام نخست توسط معاون تحصیلدار محاکمه می شود، او می تواند اقامه دعوا را به تحصیلدار، و سپس به دفتر مالیات واگذار کند. این دفتر نیز به سهم خود می تواند پرونده را به دادرهای اداری یا به مراجع مدنی بسپارد.

« با چنین وضعیتی برای قوانین، هیچ رعیتی با فقر اسفناکش هرگز نمی تواند در مقابل کار گزاران ثروتمند اداره مالیات از حق خودش دفاع کند. و ما هیچ شکایت نامه ای از جانب مردم، بر اساس قوانین 1822 و 1828 مشاهده نکرده ایم.»

³¹⁸ « East India (Torture) », London 1855-1857

³¹⁹ « Report of the commission for the Investigation of Alleged Cases of Torture at Madras », London 1855

علاوه بر این، از دیدگاه قانونی بزهکاری مالی در مورد تصرف اموال عمومی و تحمیل مالیات اضافی به رعایا از سوی کارگزاران پلیس تنها در صورتی واجد مفهوم است که به قصد سوء استفاده شخصی صورت گرفته باشد. ولی هیچ راه قانونی برای مجازات سوء استفاده از قدرت برای وصول مالیات وجود ندارد.

پرونده ای که ما به آن اشاره داریم تنها به ریاست مدراس مربوط می شود، ولی لرد دالهوسی^{۳۲۰} به تاریخ 1855 به هیئت مدیران می نویسد :

« مدتهاست که در خصوص کاربرد شکنجه، توسط کارگزاران رده پائین، تحت اشکال مختلف در مناطق بریتانیایی، تردیدی وجود ندارد.»

به این ترتیب وجود گسترده شکنجه به مثابه جزئی از مؤسسات مالی هند بریتانیایی تأیید شده است، ولی به شیوه و شکلی که دولت بریتانیا را از آن مبرا می سازد. در واقع آنچه از نتیجه کار هیئت پژوهشی مدراس بدست آمده این است که مسئولیت شکنجه کاملاً به کارگزاران هندی رده پائین نسبت داده شده است در حالی که اگر چه کارگزاران اروپایی همیشه در این زمینه موفق نبوده اند، این نوع سوء استفاده ها را افشا کرده اند. در پاسخ به این دعاوی، انجمن اهالی مدراس در ژانویه 1856 شکایت نامه ای به پارلمان ارائه و در خصوص شکنجه به موارد زیر اشاره کرده اند : 1- تقریباً هیچ تحقیقی انجام نگرفته بود، و هیئت پژوهشی فقط در شهر مدراس مستقر بود و فقط برای سه ماه، در حالی که بجز چند مورد معدود، برای افراد محلی که شکایت کرده بودند ممکن نبود محل زندگی شان را ترک کنند. 2- کمیسرها در پی ریشه مسائل نبودند، اگر چنین کرده بودند حتماً آن را در روش جمع آوری مالیات پیدا می کردند. 3- درباره متهمان بومی تحقیقی صورت نمی گرفت تا روشن شود که رؤسای آنها تا چه اندازه به چنین اعمالی آگاه بوده اند.

آنانی که شکایت نامه را نوشته اند می گویند : «مسئولین چنین ستمی آنانی نیستند که مستقیماً اقدام به عمل مجرمانه کرده اند، بلکه مجرم اصلی کارگزاران، مقامات ارشد و آنانی هستند که مسئول بازدهی مالیات ها بوده و به نوبت خود باید پاسخ گوی مقامات ارشد باشند و سرانجام آنانی که در مقابل دولت مسئول هستند.»

در واقع مبنی بر اظهارات هیئت پژوهشی که به برخی از مطالب شکایت نامه استناد می کند، پرونده مدراس این نظر را تأیید می کند که « سرزندی متوجه انگلیسی ها نیست». یکی از بازرگانان بنام کلهوف^{۳۲۱} می گوید :

«شیوه های شکنجه متنوع است و بر اساس تخیلات تحصیلدار و زیر دستانش انجام می گیرد، ولی مشکل بتوانم بگویم که مقامات ارشد به چنین شکایاتی رسیدگی کرده و جبران خسارت به عمل آورده اند، زیرا تمام شکایات جهت رسیدگی عموماً به خود تحصیلدار باز گردانده می شود.»

بین شکایاتی که توسط اهالی نوشته شده است، چنین می خوانیم :

« سال گذشته، در برداشت برنج به علت نبود ریزش باران خسارتی به بار آمد و ما مثل همیشه توان پرداخت مالیات را نداشتیم. وقتی «جامه بندی»^{۳۲۲} تشکیل شد، ما به علت خسارت وارد آمده و بر اساس قراردادی که در سال 1837 امضاء کرده بودیم، یعنی وقتی آقای ادن^{۳۲۳} هنوز مأمور مالیات بود، در خواست تخفیف کردیم. ولی با درخواست تخفیف برای ما

³²⁰ Lord Dalhousie

³²¹ M.W.D.Kohlhoff

³²² Jamabandi کاسه مالیات یا ظرف مالیات:

³²³ M.Eden

موافقت نشد و ما نیز از پذیرش کاغذهای مالیاتی امتناع کردیم. تحصیلدار به شدت ما را تهدید کرد و از ماه ژوئن تا ماه اوت به ما مهلت داد. من به همراه دیگران به دست افرادی سپرده شدیم که ما را در معرض آفتاب قرار دادند. روی پشت ما در حالت خمیده سنگ گذاشتند و مجبورمان کردند که در چنین وضعیتی روی ماسه های داغ باقی بمانیم. پس از گذشت هشت ساعت ما را رها کردند که به برنجزارهایمان بازگردیم. این روش های عذاب آور سه ماه به طول انجامید. در این مدت ما چندین بار به کارگزار مالیات شکایت بردیم ولی هیچ گاه به نتیجه نرسید. دوباره شکایت نامه هایمان را به دیوان قضائی^{۳۲۴} فرستادیم که دوباره به کارگزار مالیات بازگردانده شد. هنوز به شکایات ما رسیدگی نشده و عدالت برقرار نگردیده است. در ماه سپتامبر اختطاریه ای دریافت کردیم و بیست و پنج روز بعد اموال ما را مصادره کردند و بفروش رساندند. با زنان ما نیز بد رفتاری کردند، به پستانهای آنها چنگ انداخته و می فشردند.»

یک مسیحی بومی به کمیسرها پاسخ می گوید :

«وقتی رژیمان اروپائی یا بومی عبور می کند، تمام رعایا ملزم به تهیه آذوقه و جز اینها برای آنان هستند، اگر کسی بهای محصولاتش را مطالبه کند، شدیداً او را شکنجه می کنند.»

در اینجا به اتفاقی که برای یک براهمائی روی داد بود می پردازیم. زمانی که کار ساختمان پل کلرون^{۳۲۵} آغاز شده بود، او از جانب تحصیلدار همراه با دیگر اهالی دهکده و دهکده های پیرامونی مأمور شده بودند که تخته چوب، ذغال، چوب برای بخاری و غیره بیاورند. امتناع برهمنائی موجب شد که او را به دوازده نفر بسپارند که او را به اشکال مختلف شکنجه کردند و اضافه می کند :

«من به معاون کارگزار مالیاتی آقای کادل^{۳۲۶} شکایت بردم، ولی او بی هیچ تحقیقی شکایت نامه مرا پاره کرد. او می خواهد ساخت پل کلرون را با هزینه کم و به هزینه اهالی فقیر بسازد زیرا می خواهد در چشم دولت خوب جلوه کند. بد رفتاری های تحصیلدار هر چه باشد، چنین مسائلی برای دولت اهمیتی ندارد.»

اشکالی که این نوع کارهای غیر قانونی در حد اعمال زور و خشونت به خود می گیرد، برای مقامات عالی نمونه ای بارزتر از بریریتون^{۳۲۷}، کمیسر منطقه لودھیانا^{۳۲۸} در پنجاب، به سال 1855، نمی توانست وجود داشته باشد. بر اساس گزارش کمیساریای عالی پنجاب، ثابت شده است که :

«با آگاهی یا با ابتکار عمل مستقیم معاون کمیسر، بریریتون، منازل شهروندان ثروتمند بی هیچ دلیلی مورد بازرسی قرار گرفت و اموالشان توقیف شد؛ و چنین اعمالی به شکل دراز مدت ادامه داشته است. تعداد زیادی از افراد هفته ها بی آنکه اتهامی متوجه آنها باشد به زندان انداخته شده اند، و قوانین امنیتی علیه افراد مشکوک به شدت و بی هیچ تفکیکی به اجرا گذاشته شده است. معاون کمیسر همراه با افسران پلیس و خبر چین هایش مناطق متعددی را زیر پوشش چنین عملیاتی قرار می دهد، و همین افراد بودند که دست به چنین اعمال غیر قانونی زده اند.»

لرد دالھوسی بطور خلاصه درباره چنین جریانی می گوید :

³²⁴در اینجا به شکل دیوان قضائی ترجمه شده است. مطمئناً باید La Cour de Circuit اسم دیگری داشته باشد.

³²⁵ Coleroon

³²⁶ M.W.Cadell

³²⁷ M.Breron

³²⁸ Ludhiana

«ما مدارک انکار ناپذیری در اختیار داریم، بی آن که بریریتون نیز آنها را انکار کرده باشد، که این کارگزار متهم است و تمام جرائمی که در این پرونده منعکس شده و انباشته از اعمال نا متعارف و غیر قانونی بوده، و کمیسر عالی علیه او اقامه دعوا کرده است. چنین موضوعی بخشی از کارگزاری رسمی بریتانیا را بی اعتبار کرده و به تعداد زیادی از شهروندان بریتانیایی بی عدالتی آشکاری را روا داشته است. افراد بسیاری بی هیچ دلیلی به زندان انداخته شده اند و مورد شکنجه قرار گرفته اند.»

لرد دالهورسی پیشنهاد می کند که مقابله رسمی با چنین امری باید نمونه باشد و می گوید :
«بریریتون در حال حاضر برای ادامه مأموریتش در مقام معاون کمیسر شایستگی نداشته و باید به مقام پائینتری تنزل داده شود.»

این گزارش را با منتخبی از شکایات اهالی تالوک^{۳۳۹} در منطقه کنارا^{۳۳۰} در ساحل مالابار^{۳۳۱} به پایان می بریم، که پس از اشاره به مراجعات متعدد و بی حاصلشان به مقامات دولتی، به مقایسه موقعیت خود در گذشته و حال می پردازند :

«در دورانی که ما روی زمین های تر و خشک، زمین های روی تپه، و مناطق جنگلی کشاورزی می کردیم، در حکومت «رانی»^{۳۳۲} بهادر و تیپو^{۳۳۳} مالیات کمی می پرداختیم و از آرامش خوبی برخوردار بودیم، خدمتکاران دولتی سهم اضافی مطالبه می کردند که هرگز نپرداختیم. موضوع مالیات موجب محرومیت و اقدامات خشونت بار علیه ما نمی شد... ولی از زمانی که این کشور به دست کمپانی محترم^{۳۳۴} افتاد، چنین افرادی از هر وسیله ای برای استثمار ما استفاده کردند. با چنین اهداف زیان باری انواع و اقسام قواعد و قانون اختراع کرده و به مأموران مالیاتی و قضات شهر ابلاغ کردند که به اجرا گذاشته شود. ولی در اوایل مأموران مالیات و کارگزاران بومی و زیر دستانشان به شکایات و خواست های ما رسیدگی می کردند. ولی امروز برعکس، مأموران مالیاتی و زیر دستانشان جهت پیشبرد اهداف خودشان منافع مردم را زیر پا می گذارند و به شکایات ما نیز گوش نمی کنند و هر گونه رفتار خشونت آمیزی را علیه ما به کار می بندند.»

در اینجا ما تنها مختصراً به گوشه ای از تاریخچه حاکمیت انگلیس در هند پرداختیم. در مقابل چنین وقایعی، افراد بی غرض و خردمند احتمالاً از خودشان خواهند پرسید که آیا قیام مردم هند برای بیرون راندن اشغالگران خارجی قابل توجیه نیست ؟ و اگر انگلیسی ها در کمال خونسردی به چنین اعمالی دست زده اند، آیا تعجب آور است که هندی های شورشگر در قیام و منازعاتشان به خشونت و جنایت متهم شوند ؟

نوشته کارل مارکس، 28 اوت 1857

منتشر شده در نیو یورک دیلی تریبون شماره 5120، در 17 سپتامبر 1857

³²⁹ Taluk

³³⁰ Canara

³³¹ Malabar

³³² Rani

³³³ Tippou صاحب تیپو

³³⁴ Compagnie des Indes orientales کمپانی هند شرقی

۳۱- کارل مارکس : درآمدهای بریتانیا در هند

وضعیت کنونی امور آسیا این پرسش را مطرح می کند که تسلط بر هند چه حاصلی برای دولت و مردم بریتانیا دارد؟ یعنی در اشکال مالیات، مازاد درآمدهای هند از روی مخارج هند، هیچ، مطلقاً هیچ چیزی وارد خزانه بریتانیا نمی شود. بر عکس، مخارج سالانه خیلی سنگین است. از وقتی که کمپانی هند شرقی قویاً به امر تسخیر سرزمینهای جهان پرداخته، دقیقاً از یک قرن پیش، امور مالی اش دچار مشکل شد و برای حفظ سرزمینهای اشغالی اجباراً چندین بار از پارلمان درخواست کمک مالی و نظامی کرد تا از ورشکستگی قطعی نجات یابد. این روند تا کنون ادامه یافته و امروز به شکل گسترده از ملت بریتانیا درخواست نیروی نظامی کرده و مطمئناً به زودی برای کمک مالی نیز در همان ابعاد فراخوان صادر خواهد کرد. کمپانی هند شرقی تا امروز با گسترش متصرفات و بنگاه هایش معادل 50000000 لیور استرلینگ قرض به بار آورده، در حالی که دولت بریتانیا طی این سالها مخارج ترابری به مقصد و از مبدأ هند، و به همینگونه نگهداری ارتش دائمی 30000 نفری به علاوه نیروهای بومی و اروپائی کمپانی هند شرقی را در هند به عهده داشته است. در حال حاضر با توجه به چنین وضعیتی، روشن است که مزایائی که بریتانیای کبیر در امپراتوری اش در هند بدست می آورد به منافی محدود می شود که به افراد و بخش خصوصی بریتانیائی تعلق می گیرد. درباره این منافع باید بگوئیم که حجم قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد.

در نخستین وهله، سهامداران کمپانی هند شرقی هستند که تعدادشان تقریباً 3000 نفر است که بر اساس پیمان نامه جدید بر اساس سرمایه گذاری 6 میلیون لیور استرلینگ سالانه ده و نیم در صد بهره به آن تعلق می گیرد یعنی 630000 لیور در سال. به دلیل قابل انتقال بودن سهام کمپانی هند شرقی هر فردی که برای خرید این اوراق پول داشته باشد می تواند در این شرکت سهامدار شود و بر اساس منشور موجود از 125 تا 150 در صد پاداش برخوردار شود. یک بسته سهام به بهای 500 لیور، یعنی مبلغی معادل 6000 دلار، به مالک آن این حق را می دهد تا در نشستهای مالکان حرف بزند، ولی برای کسب حق رأی باید معادل 1000 لیور سهام در اختیار داشته باشد. سهامدارانی که 3000 لیور سهم دارند دارای دو رأی و سهامدارانی که 6000 لیور سهم دارند دارای سه رأی و آنانی

که سهامشان 10000 لیور و بیشتر است دارای چهار رأی هستند. رأی مالکان اهمیت چندانی ندارد بجز برای انتخابات شورای مدیران که 12 نماینده توسط آنان برگزیده می شوند، 6 نماینده توسط تاج و تخت انگلستان، ولی این نمایندگان باید 10 سال و بیشتر در هند اقامت داشته باشند. این نمایندگان می توانند با گزینش نماینده دیگری جایگزین و یا نمایندگی اش تمدید شود. برای شرکت در انتخابات شورای مدیران، داوطلبان باید مالک سهامی معادل 2000 لیور باشند. حقوق یک مدیر 500 لیور و حقوق رئیس مدیران و معاون او دو برابر است، ولی منافع اصلی پذیرش چنین مقاماتی در نقش کارفرمائی در سطوح گسترده تر می باشد که فراگیرنده برگزیدگان همه کارمندان مدنی و نظامی می شود. البته، این امتیارات برای مهمترین پستها اساساً در اختیار دفتر کنترل است. دفتر کنترل متشکل از شش عضو و همه آنان از مشاوران خصوصی هستند که معمولاً دو یا سه وزیر از هیئت دولت وقت بین آنها دیده می شود، و رئیس دفتر کنترل همیشه وزیر کشور برای امور هند است.

سپس باید به منافع صاحب امتیازان این نوع پستهای کارفرمائی بپردازیم که به پنج طبقه تقسیم می شود، خدمات مدنی، مذهبی، بهداشتی، نظامی و دریائی. برای خدمت در هند، دست کم برای پستهای مدنی، شناخت زبان رایج در محل ضروری است و برای آموزش جوانانی که می خواهند در امور مدنی خدمت کنند، کمپانی هند شرقی در هایلیبوری^{۳۳۵} یک مدرسه ایجاد

³³⁵ Haileybury

کرده، و یک مدرسه دیگر نیز برای خدمات نظامی در ادیسکومب³³⁶ در حومه لندن بنیانگذاری کرده که این علم را در سطح مقدماتی تدریس می کند. پذیرش در این مدارس به توافق مدیران کمپانی بستگی داشت، ولی بر اساس تغییراتی که در منشور به وجود آوردند، مشروط به کنکور رسمی شد. یک کارمند در بخش خدمات مدنی وقتی برای نخستین بار وارد هند می شود تقریباً 150 دلار در ماه دستمزد دریافت می کند، پس از گذراندن آزمون ضروری در زمینه زبانهای بومی متعدد (طی دوازده ماه پس از ورودش به هند)، به خدمات مدنی می پیوندد و بین 2500 تا 50000 دلار در سال حقوق دریافت خواهد کرد. اعضای شورای بنگال، اعضای شوراهای بمبئی و مدرس تقریباً 30000 دلار در سال دریافت می کنند. هیچکس از خارج از اعضای شورا نمی تواند بیش از 25000 دلار در سال حقوق دریافت کند. و برای بدست آوردن پستی با حقوقی فراتر از 20000 دلار در سال باید دوازده سال مقیم هند بوده باشند. کارمندی که 9 سال اقامت در هند داشته اند می توانند از حقوق 7000 تا 15000 دلار در سال برخوردار باشند. برای خدمات مدنی گزینشها بر اساس سابقه کار و شایستگی می بایستی صورت بگیرد ولی در واقع تا حدود خیلی زیادی به ملاحظات دیگری بستگی دارد. این پستها به دلیل حقوقهای بالائی که به آن تعلق می گیرد، هدف رقابتهای دائمی بین داوطلبان هستند، و هر بار که فرصت تازه ای مطرح می شود، افسران برای بدست آوردن آن رژیمهای خود را ترک می کنند تا شانس خود را بیازمایند. میانگین حقوق سالانه برای خدمات مدنی تقریباً 8000 دلار تخمین زده شده، ولی این مبلغ پاداشهای اتفاقی و کمکهای تکمیلی که غالباً خیلی قابل توجه است را به حساب نمی آورد. این کارمندان رسمی در زمینه مدنی پستهای متنوعی را اشغال می کنند: حاکم، مشاور، قاضی، سفیر، منشی، دریافت کننده مالیات و امثال اینها، در مجموع تعدادشان تقریباً 800 نفر است. حقوق حاکم کل در هند 125000 دلار است، ولی کمکها و پاداشهای تکمیلی خیلی از این حقوق فراتر است. جمعیت بخش خدمات کلیسائی به عهده 3 اسقف و تقریباً 60 کشیش است. اسقف کلکته 25000 دلار در سال و اسقفهای مدرس و بمبئی نصف این مبلغ را دریافت می کنند. کشیشها بین 2500 تا 7000 دلار در سال. خدمات پزشکی از 800 پزشک و جراح تشکیل شده و حقوق سالانه آنان بین 1500 تا 10000 دلار در نوسان است.

افسران اروپائی که در هند خدمت می کنند به انضمام بخش کمکی که شاهدهاها وابسته مجبورند تدارک ببینند تقریباً 8000 نفر هستند. حقوق ثابت در پیاده نظام برای درجه داران 1080 دلار، افسران 1344، سرگردها 2226 دلار، سرهنگ یک ستاره 3819 دلار، سرهنگ دو ستاره 5520 دلار و سرهنگ سه ستاره 7680 دلار. این حقوق مربوط است به استقرار در پادگانها در زمان صلح، ولی در اردوگاه جنگی این حقوقها افزایش می یابد، ولی در سواره نظام، مهندسی ارتش، توپخانه حقوقها کمی بیشتر است. بسیاری از افسران با کار در مرکز فرماندهی و یا در بخش خدمات مدنی حقوقشان را به دو برابر می رسانند.

با این حساب، تقریباً 10000 بریتانیائی در پستهای حرفه ای در هند کار می کنند و حقوق می گیرند. به این گروه باید گروه بازنشسته ها را اضافه کنیم که پس از چندین سال کار در هند بازنشست شده و در انگلستان زندگی می کنند. حقوق بازنشستگی در همه زمینه ها سالانه بین 15 تا 20 میلیون دلار درآمد هند را به انگلستان منتقل می کند، که می توانیم آن را به مثابه مالیات غیر مستقیم به دولت بریتانیا تلقی کنیم که از سوی خدمه هایش پرداخت می شود. آنانی که هر ساله از بخش های خدماتی مختلف باز نشست می شوند، در بازگشت به بریتانیا پس اندازهای قابل ملاحظه خودشان را نیز به کشور منتقل می کنند، و بر این اساس سالانه هزینه ای دیگر به هند تحمیل می شود.

علاوه بر این اروپائی هائی که عملاً در خدمت دولت هستند، یک جمعیت تقریباً 6000 نفری دیگری نیز در هند به سر می

³³⁶ Addiscombe

برند که در امور بازرگانی و معاملات خصوصی اشتغال دارند. به استثناء تعداد اندکی از کشاورزان که به کشت نیشکر و درختچه قهوه در مناطق روستائی اشتغال دارند، بقیه همه بازرگان، مأمور و کارخانه دار هستند، و در شهرها و یا حومه های نزدیک کلکته، بمبئی و مدرس اقامت دارند. حجم تجارت خارجی هند چه در زمینه واردات و چه در زمینه صادرات در مجموع 50 میلیون دلار را در بر می گیرد که کمابیش کاملاً در دست آنهاست و منافع عظیم آن نیز بی گمان حجم قابل ملاحظه ای را نشان می دهد.

در نتیجه روشن است که افراد خصوصی در مناسبات انگلستان با هند منافع بسیاری بدست می آورند و درآمدهایشان طبیعتاً به حجم ثروت ملی می افزاید. ولی روی دوم سکه وضعیت وخیمی را نشان می دهد. هزینه های نظامی و دریائی هند که با گسترش تصرفات در هند دائماً افزایش یافته توسط مردم انگلیس پرداخت شده است. در اینجا باید جنگهای برمه، افغان، چین و فارس را نیز اضافه کنیم. در واقع، همه مخارج جنگ اخیر روسیه تا حدود زیادی روی دوش هند گذاشته شد، زیرا ترس و وحشتی که روسیه را به جنگ وادار کرد کاملاً به دلیل ظنی بود که به نقشه های این قدرت در هند داشتند. با حساب تلاش پی گیر انگلیسی ها برای تجاوز و تصرف هند، می توانیم تصور کنیم که بیم آن وجود دارد که مجموع این کشورگشائی ها به اندازه ای تمام شود که درآمدهایش هرگز در این حدود نبوده است.

نوشته کارل مارکس در آغاز سپتامبر 1857

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 5123

در 21 سپتامبر 1857

۳۲- کارل مارکس : شورش هند

لندن، 4 سپتامبر 1857

زیاده رویهای که سپاهیان شورشی در هند مرتکب شدند هولناک، زشت و وصف ناپذیر است، به گونه ای که فقط می توانیم در جنگهای شورشی، ملی، نژادی و به ویژه مذهبی ناظر چنین رویدادهائی باشیم. بطور خلاصه، اعمالی که انگلستان محترم بر حسب عادت وقتی واندئیها^{۳۳۷} علیه «آبی ها»، چریکهای اسپانیولی علیه کافران فرانسوی، صربی ها علیه همسایگان آلمانی و مجارستانی و یا کروآسی ها علیه شورشیان وین، و یا گارد کاویناک یا انجمن ده دسامبریهای بناپارت علیه پسران و دختران پرولتاریای فرانسه مرتکب می شدند برایشان دست می زد. هرچند که رفتار سپاهیان زشت بوده باشد، بازتاب فشرده ای ست از رفتار خود انگلستان در هند و نه فقط در دوران بنیانگذاری امپراتوری شرقی اش بلکه در کوران این ده سال گذشته از فرمانروائیهایش در هند. برای درک ویژگی تسلط بریتانیا در هند، کافی ست بگوئیم که شکنجه همتای یک مؤسسه در سیاست مالیاتی عمل می کرد^{۳۳۸}. در تاریخ بشریت پدیده ای وجود دارد که به پاداش شباهت دارد، و همین قاعده پاداش تاریخی بود که ابزارهایش نه از سوی ستم دیدگان بلکه از سوی خود ستمگران تدارک دیده شده بود.

نخستین ضربه هائی که به رژیم سلطنتی فرانسه وارد آمد از سوی اشراف بود و نه دهقانان. شورش هند از سوی رعیتها و آنانی که از بریتانیائی ها شکنجه دیده بودند، و به دست آنان بی حرمت و غارت شده بودند آغاز نشد، بلکه از سوی سپاهیان لباس پوشانده، تغذیه و دردانه شده توسط خودشان به حرکت درآمد. اگر بخواهیم معادلی برای شقاوت سپاهیان هندی جستجو کنیم، نیازی نداریم که مثل روزنامه های لندن در برخی دعاویشان به قرون وسطی، و نه حتا به فراتر از تاریخ معاصر انگلستان مراجعه کنیم. فقط کافی ست رویدادهای نخستین جنگ چین را مطالعه کنیم، یعنی رویدادی که می توانیم به مثابه پیش زمینه مطرح کنیم. سربازان انگلیسی اعمال پلیدی را فقط از روی لذت جوئی مرتکب شدند، این نوع تمایلات نه از روی تعصب مذهبی بود که وجهه تقدس داشته باشد و نه به دلیل تحریکات نفرت آمیز علیه نژاد فاتح که با توسل به زور خودش را تحمیل کرده بود، و نه حتا به دلیل مقاومت سرسختانه دشمنی بود که دست به کارهای قهرمانانه می زد. تجاوز به زنان، به سیخ کشیدن کودکان، سوزاندن دهکده ها از جمله بوالهوسی های بهیمی بود که نه به دست حاکمان محلی چین بلکه به دست خود افسران بریتانیائی به ثبت رسید.

در مصیبت کنونی نیز به همین گونه، اشتباه محض خواهد بود که تصور کنیم همه اعمال شقاوت آمیز بدست سپاهیان هندی صورت گرفته و همه شیره مهر انسانی از سوی انگلیسی ها روان گشته است. نامه های افسران بریتانیائی نفرت آنان را بازتاب می دهد. یکی از افسران از پیشاور نامه ای نوشته و خلع سلاح رژیمان دهم از سواره نظام نامنظم را ترسیم کرده که به دلیل سرپیچی از مأموریت و دستوری که برای پنجاه و پنجمین پیاده نظام بومی صادر شده بود، منحل گردید. او با هیجان می

³³⁷ مترجم : معروف است به «جنگ واند» (La guerre de Vendée)، در سالهای 1793-1796 بین سالهای اول و چهارم انقلاب فرانسه، جنگ داخلی در غرب فرانسه، جمهوری خواهان (آبی ها bleus) را در مقابل سلطنت طلبان (سفیدها) قرار داد. جنگ واند در پیوند با «شوآنوری» در بروتاین است، مجموع دو جنگ داخلی که «جنگ غرب» نیز نامیده می شود. شوآنوری Chouannerie در ساحل سمت راست لوآر و واند در ساحل سمت لوآر به وقوع پیوست. مثل همه جای فرانسه، تظاهرات دهقانی بین 1789 و 1792 در واند Vendée به وقوع پیوست. ولی در قیام توده ای در سال 1793 وقتی که قیام یا شورش واندئی ها آغاز شد، در وهله نخست مشابه جنبش دهقانی کلاسیک بود و سپس به هیئت جنبش ضد انقلابی تبدیل شد. (برگرفته از ویکیدییای فرانسه)

³³⁸ مراجعه شود به مقاله « کارل مارکس : تحقیق درباره شکنجه در هند. لندن 14 اوت 1857» در همین کتاب.

گوید که مردان نه فقط خلع سلاح بلکه خلع لباس شدند و از چکمه های خود بی بهره ماندند، و پس از دریافت 12 پنس برای هر نفر، به ساحل سند هدایت شدند، سپس آنان را روی کشتی ها سوار کردند و به جریان رودخانه سپردند، و مسافران شانس زیادی داشتند که در جایی که جریان رودخانه سریع می شود غرق شوند. یکی دیگر به ما گزارش داده است که برخی ساکنان پیشاور، با تحریک اخطار در شب و منفجر کردن ترقه با پودر توپ به مناسبت جشن عروسی (یکی از سنتهای ملی)، موجب شد که بانیان این حادثه در فردای صبح آن شب «به شکلی تنبیه شدند که به سادگی فراموش نخواهند کرد». سر جان لورانس³³⁹ از راول پندی مطلع شده بود که سه نفر از رؤسای محلی توطئه می کنند، و در پاسخ فرمان داد که یک جاسوس در گردهمایی ها شرکت کند. بر اساس گزارشات جاسوس، سر جان لورانس دوباره پیغام فرستاد و دستور داد: «اعدامشان کنید». رؤسا اعدام شدند. یکی از کارمندان خدمات مدتی از الله آباد نوشته است: «ما قدرت تعیین مرگ و زندگی را در اختیار داریم، و به شما اطمینان می دهیم که قاطعانه عمل می کنیم». یکی دیگر از همان شهر نوشته است: «روزی نیست که ما 10 یا 15 نفر از کسانی که مبارز نیز نبوده اند را اعدام نکنیم». یک افسر عملیاتی نوشته است: «هولمز³⁴⁰ هر مرتبه دوازده نفر را با هم اعدام می کند». یک نفر دیگر به اشاره به اعدام گروه کثیری از بومیان می گوید: «حالا نوبت ما بود که سرگرم شویم». فرد دیگری می گوید: «ما دادگاه نظامی را روی زین اسب برگزار می کردیم، و هر «نگروئی» (اصطلاح تحقیر آمیز به معنی سیاه پوست) که می دیدیم، یا اعدامش می کردیم و یا یک گلوله زیر پوستش شلیک می کردیم».

از بنارس گزارشی درباره اعدام 30 زمیندار به ما رسیده است، آنها را به صرف گمانی که روی همکاری با هم میهنانشان وجود داشت اعدام کردند و سپس دهکده هائی را نیز تماماً به همین دلیل آتش زدند. یکی از افسران بنارس در نامه ای که متن آن در لندن تایمز منتشر شده، نوشته است: «یگانهای اروپائی همچون هیولا به جان مردم بومی افتاده اند».

نباید فراموش کنیم در حالی که اعمال شقاوت آمیز انگلیسی ها را به مثابه اعمال قهرمانی جلوه می دهند و به سادگی بی هیچ تأخیری از کنار جزئیات تأثر انگیز می گذرند، از سوی دیگر در ترسیم افراطی گریهای بومیان هر چند که شوک آور باشد اغراق می کنند. برای مثال چه کسی گزارشات مرتبط به جنایاتی که در دهلی و میروت به وقوع پیوسته بود را نوشت که در تایمز و سپس روزنامه های لندن منتشر شد؟ یک مبلغ مسیحی ترسو که مقیم بنگلور در استان میسور است یعنی هزاران کیلومتر دور تر از محل وقوع رویدادها. گزارشات اصلی از دهلی نشان می دهد که تخیلات مبلغ انگلیسی تا چه اندازه برای ترسیم هولناکترین وحشی گریهای هندی شورشگر باور بوده است. بینی، پستان بریده، ... و کوتاه سخن اینکه ارتکاب به قطع عضو بدست سپاهیان شورشی خیلی بیشتر از بمباران خانه های کانتون بدست انجمن صلح منچستر (بورینگ³⁴¹) یا کباب کردن عربها در غارهایی که مارشال فرانسوی آنان را به دام انداخته بود³⁴²، یا زنده زنده پوست کندن سربازان بریتانیائی با تازیانه³ سر بفرمان دادگاه نظامی یا هر روش بشر دوستانه دیگر که در ندامتگاه ها و زندانهای بریتانیائی رواج دارد احساسات اروپائیان را جریحه دار می کرد. شقاوت نیز مانند هر پدیده دیگری به زمان و مکان بستگی دارد و دارای مد خاص زمانه خود است. کاپوس ژولیوس سزار با سادگی خاصی تعریف می کند که چگونه فرمان قطع دست هزاران جنگجوی گل (یا گلوآ، نیاکان فرانسوی های امروزی) را صادر کرده است³⁴³. ناپلئون شرمسار از جنین اعمالی، ترجیح می داد سپاهیان

³³⁹ John Lawrence

³⁴⁰ Holmes

³⁴¹ Bowring

³⁴² عرب کبابی: در سال 1845 طی بر پا داشتن اردو برای بازگرداندن صلح و امنیت به الجزائر، مارشال پلیسیه Pélissier که در آن دوران ژنرال بود، دستور داد که حدود هزار نفر از شورشیان عرب را که در غارها پناه گرفته بودند با دود به خفگی بیاوردند.

³⁴³ کاپوس ژولیوس سزار Caius Julius Caesar: این رویداد در کتاب 8، بخش تکمیلی آثار سزار، بدست سفیر و دوست

خودش را که به جمهوری خواهی مظلون بودند به سن دومینگ^{۳۴۴} بفرستد تا در آنجا بدست سیاه پوستان و یا طاعون بمیرند.

قطع عضو شنیع به دست سپاهیان هندی مجازات‌هایی را تداعی می‌کند که در امپراتوری بیزانس مسیحی، و یا در قوانین جزائی امپراتور شارل پنجم، یا در انگلستان برای جرم خیانت به همان شکلی که قاضی بلاکستون به ثبت رسانده است رواج داشت^{۳۴۵}. از دیدگاه هندی‌هایی که دینشان هنر تحمیل شکنجه به خویشان را به آنان آموخته، تحمیل چنین شکنجه‌هایی به دشمنان نژاد و اعتقاداتشان خیلی طبیعی بنظر می‌رسد، و از دیدگاه انگلیسی‌ها نیز باید بیشتر طبیعی جلوه کند که فقط تا چند سال پیش از جشنهای «جاگرنوت»^{۳۴۶} برای حفاظت و مدد رسانی به آئین خونبار این دین خوشونتبار مالیات می‌گرفتند.

روزنامه‌هایی مانند لندن تایمز نه فقط از روی دستپاچگی بلکه با شیادی تمام در پی ایجاد هیاهو برای پر کردن خزانه دولت و استتار آن هستند. ولی از آنجائی که دهلی با وزیدن باد مثل دیوار اریحا^{۳۴۷} فرو نریخت، جان بول^{۳۴۸} با فریاد انتقام فراموش می‌کند که دولت او مسئول مصیبت عظیم کنونی ست.

نوشته کارل مارکس در 4 سپتامبر 1857

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شمار 5119، در 16 سپتامبر 1857

او هیرتیوس Hirtius نوشته شده است.

³⁴⁴ Saint-Domingue

³⁴⁵ اشاره به قانون جزائی شارل پنجم که در پارلمان امپراتوری مقدس روم آلمانی در 1532 به تصویب رسید. این قوانین مجازات‌های بسیار سنگینی را پیشبینی کرده بود.

³⁴⁶ مترجم: جاگرنوت Juggernaut جشن‌هایی که هندی‌ها به افتخار ارباب جهان کریشنا برگزار می‌کردند. در ویکیدپای فرانسه از رفتارهای نامعقول طی مراسم نوشته شده است. ارابه ای که مجسمه کریشنا را حمل می‌کند، و افراطگری بین مؤمنین به حدی می‌رسد که خودشان را زیر ارابه می‌اندازند و له می‌شوند.

³⁴⁷ به نبرد اریحا اشاره دارد که داستان اولین نبرد بنی اسرائیل در فتح کنعان بوده و در کتاب مقدس صحیفه یوشع آمده است. بنا به روایت دیوار اریحا پس از مارش ارتش اسرائیل دور شهر و چرخاندن تابوت عهد توسط لاویان و دمیدن در شوفار فرو می‌ریزد.

³⁴⁸ John Bull

جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمائی می‌کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djohn Boule نیز تلفظ می‌شود و به معنی «جان گاوانر» است. این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب‌های مصور به کار بردند. جان بول با عمو سام همگون است.

۳۳- فردریش انگلس :

گزیده ای از مقاله «الجزایر»

17 سپتامبر 1857

New American Cyclopaedia, t.1, 1858

الجزایر بخشی از آفریقای شمالی ست که پیش از این توسط پاشای دولت عثمانی اداره می شد، و از سال 1830 ضمیمه مستعمرات فرانسه شد. موقعیت جغرافیائی الجزایر در شمال به دریای مدیترانه، در شرق به تونس، از غرب به مراکش و در جنوب به صحرای بزرگ محدود می شود...

اینگونه بنظر می رسد که بومیان بربر و کابیل ها یا آمازیغ ها هستند، زیرا چنین بومیانی را با این سه نام بازشناسی می کنند. از تاریخ این بومیان و ریشه نژادی آنها اطلاعات زیادی نداریم، ولی همین را می دانیم که در گذشته سراسر آفریقای شمال غربی را اشغال کرده بودند و به همان سان در سواحل شرقی نیز دیده می شوند. دیگر ساکنان الجزایر عرب ها هستند که از بازماندگان حملات مسلمانان می باشند، مورها^{۳۴۹}، ترکها و دورگه های ترک و الجزایری، یهودیان، سیاه پوستان و سرانجام فرانسوی ها نیز در این کشور زندگی می کنند. در سال 1852 جمعیت الجزایر 2078035 نفر برآورد شده است که 134115 نفر از آنان از مهاجران ملیت های مختلف اروپائی هستند، و علاوه بر این یک یگان نظامی 100000 نفری نیز حضور داشته است. کابیل ها قومی ماهر و کشاورزان قابلی هستند که در دهکده های عادی زندگی می کنند، و به همین گونه در معادن و کارخانجات ذوب فلزات، در نخ ریزی پشم و پنبه نیز کار می کنند.

باروت، صابون، عسل و موم تولید می کنند و گوشت ماکیان و میوه و محصولات دیگر را برای شهرها تهیه کرده و در آنجا بفروش می رسانند. عربها عرف و عادات اجداد خود را تداوم بخشیده و از این رو پیوسته در حال کوچ هستند و اردوگاه های خود را بر اساس نیاز به علوفه برای چهار پایان و به دلایل دیگر از مکانی به مکان دیگر منتقل می کنند. در میان تمام ساکنان احتمالاً تنها مورها چندان قابل تحسین و احترام نیستند. مورها معمولاً در شهرها زندگی می کنند و نسبت به عرب ها و کابیل ها بیشتر به لوکس تمایل دارند، و به علت سیاست اختناق گر ترک عثمانی، مردمان ترسوئی هستند که با وجود این، شقاوت و کینه جوئی خاصی را از خود نشان می دهند، و از نظر اخلاقی نیز در حد نازلی هستند.

شهرهای مهم الجزایر عبارتند از الجزایر که پایتخت است و قسنطینه (کنستانتین) با جمعیتی معادل تقریباً 20000 نفر، و بون (عنابه کنونی) که شهری ست با دژهای ساحلی، در سال 1847 جمعیت آن تقریباً بالغ بر 10000 نفر بوده است. در فاصله نه چندان دوری از این شهر ساحلی منطقه ای مرجانی وجود دارد که ماهی گیران فرانسوی و ایتالیائی را بخود جذب می کند. «بجایه» در ساحل خلیجی به همین نام واقع شده است. تسخیر سریع این شهر به علت خشونت کابیل هائی بود که در همسایگی آن به سر می بردند. کابیل ها با بریدن طناب های یک کشتی بادبانی دو دکله فرانسوی موجب غرق شدن آن شدند، و سپس هر چه بود به تاراج بردند و تمام ساکنان کشتی را نیز به قتل رساندند.

در این کشور، برخی آثار باستانی مشاهده می شود، بخصوص در منطقه قسنطینه و به همین گونه در ویرانه های شهر قدیمی لامبسا^{۳۵۰} که دروازه های شهر به شکل جزئی باقی مانده و آمفی تئاتر و آرامگاهی که روی ستون های یونانی هنوز سرپا

³⁴⁹ Maures

³⁵⁰ Lambessa

ایستاده است. در بخش ساحلی «کوله آ»^{۳۵۱}، شرشال^{۳۵۲}، ژولیا کازارای باستانی، نقطه ای که برای فرانسوی ها دارای اهمیت خاصی است، زیرا محل اقامت ژوبا^{۳۵۳} بوده است، و در همسایگی آن هنوز ویرانه های باستانی دیده می شوند. وهران^{۳۵۴} شهر دیگری است با استحكامات نظامی که تا 1792 اسپانیائی ها آنرا در اختیار داشتند. تلمسان^{۳۵۵} که پیش از این اقامتگاه عبدالقادر بود در منطقه حاصلخیزی واقع شده است، شهر قدیمی در آتش سوزی سال 1670 از بین رفت، پس از باز سازی دوباره آن، این بار به دست فرانسوی ها تقریباً به مخروبه کامل تبدیل شد. در این شهر کارگاه های فرش بافی و پتو دایر است. در جنوب سلسله جبال اتلس، مزاب^{۳۵۶} واقع شده است، که همان «ژتولی»^{۳۵۷} باستانی است، ولایت بسکره مهم ترین مرکز آن می باشد. مردم بسکره خیلی آرام و متین هستند، و در بنادر شمالی غالباً در حرفه باربری شهرت خاصی دارند.

الجزایر پیوسته به تصرف رومیان، راهزنان و عرب ها درآمده است. در سال 1492 زمانی که مورها از اسپانیا رانده شدند، فردیناند به الجزایر لشکر کشی کرد و پس از تسخیر شهر های وهران، بجایه و الجزایر، تهدید کرد که تمام الجزایر را کاملاً بتصرف خود در خواهد آورد. سلیم اوتمی حاکم نتیجه یارای مقاومت در برابر نیروی مهاجمان را نداشت. در الجزایر از ترک ها درخواست کمک کردند و دیری نپایید که ناوگان عروج بربروس^{۳۵۸} به یاریشان آمد. در سال 1516 بود که عروج به الجزایر رسید و برای تسلط بر اوضاع کشور، نخستین کاری که کرد این بود که سلیم را با دست خودش به قتل رساند و سپس به اسپانیائی ها حمله کرد. پس از جنگی طولانی و بی نتیجه، عروج بربروس به شهر تلمسان عقب نشینی کرد و در آنجا پناه گرفت. ارتش اسپانیا شهر را کاملاً به محاصره خود در آورد و سرانجام او را به اسارت گرفت و سپس او را در سال 1518 اعدام کردند^{۳۵۹}. برادرش خیر الدین، جانشین او می شود و در صدد کسب حمایت سلطان سلیمان اول بر می آید و شاهی و حکمرانی او را به رسمیت می شناسد. در نتیجه سلطان سلیمان لقب پاشا در الجزایر را به او اعطاء می کند و یک یگان نظامی در اختیار او می گذارد. به این ترتیب خیر الدین، از این پس پاشای الجزایر موفق به واپس زدن اسپانیائی ها می شود و سرانجام به اوضاع کشور تسلط می یابد. پیکارها و عملیات های درخشان او علیه مسیحیان در مدیترانه موجب افتخارات تازه ای برای او شد بطوری که سلطان سلیمان اول او را کاپیتان پاشا نامید. شارل پنجم بر آن شد تا دوباره حاکمیت اسپانیا را بر قرار کند. در سال 1541 ارتشی متشکل از 370 کشتی و 30000 مرد جنگی از مدیترانه عبور کردند. ولی به علت طوفانی عظیم و زلزله همه ناوگان پراکنده شد و کل ارتباطات نیز با ارتش اسپانیا قطع شد. به این ترتیب اسپانیائی های بی دفاع، آماج حملات طاقت فرسای دشمن قرار گرفتند و با از دست دادن 15 کشتی جنگی و 140 کشتی باربری و 8000 کشته مجبور به فرار شدند. از این تاریخ به بعد جنگ و دشمنی بین دولت های بربر^{۳۶۰} و شوالیه های مالت بی وقفه ادامه یافت، و در این دورانها ست که حماسه دزدان دریائی آغاز می شود که در واقع شامل کشتی های الجزایری است که مدت ها موجب ترور و وحشت

³⁵¹ Koléa

³⁵² Cherchell

³⁵³ Juba

ژوبای دوم پادشاه بربر (به کسر دو ب) در موریتانی (بخش غربی منطقه بربری از مراکش امروزی و در تمام بخش شمالی الجزایر امروز تا مرزهای تونس امروزی. او پسر ژوبای اول بود که در 52 سال پیش از میلاد بدنیا آمد و در 23 بعد از میلاد چشم از جهان فرو بست. او تحت حمایت رم در پایتختش در کازارا (شرشال امروزی) در شمال الجزایر حکومت می کرد.

³⁵⁴ Oran

³⁵⁵ Tlemcen

تلمسان، شهری است در شمال غربی الجزایر. بزبان بربری به معنای چشمه خشک شده است

³⁵⁶ M' Zab

³⁵⁷ Gétulie

³⁵⁸ Arudj Barberousse

³⁵⁹ مترجم : ولی گویا که عروج بربروس هنگام فرار شبانه از شهر وهران، بدست محافظین خودش کشته می شود(بر اساس ویکیپدیای فرانسه) و سر او را در وهران به نمایش می گذارند.

³⁶⁰ Berbèr

کشورهای مسیحی در مدیترانه بود. انگلیسیها به فرماندهی بلاک^{۳۶۱}، فرانسویها به فرماندهی دوکسن^{۳۶۲}، هلندیها و دیگر قدرتها در دورانهای مختلف به الجزایر حمله کردند.

از تاریخ نخستین اشغال الجزایر به دست فرانسه^{۳۶۳} تا امروز این کشور بیچاره به صحنه دائمی خونریزی و چپاول و خشونت تبدیل شده و تسخیر هر شهری، بزرگ و کوچک به بهای قربانیان بسیار زیادی تمام شده است. قبایل عرب و کابیل که به استقلالشان بیش از هر چیز دیگری دلبستگی دارند و نفرت از تسلط بیگانه اصل خدشه ناپذیر زندگی آنان است، همگی با تهاجمات سنگینی تارومار شدند و خانه و کاشانه شان به آتش کشیده شد، محصولاتشان لگد مال گردید و بازماندگان درمانده آنها نیز یا از دم تیغ فرانسویها گذشتند و یا به اسفناکترین خشونتها و هزرگیها ی آنها گرفتار آمدند.

فرانسویها اصرار داشتند که روشهای جنگی وحشیانه را اگر چه خلاف تمام شاخصهای بشری و خلاف تمدن مسیحیت بود به کار ببندند. و روشهای خود را به این بهانه توجیه می کردند که کابیلها افرادی وحشی و آدمکش هستند، و اسرای جنگی و زندانیان را شکنجه می کردند و می گفتند که مدارا با این وحشیها کار اشتباهی است. ولی، جایز است که دولت متمدنی را که به مقابله به مثل می پردازد زیر سؤال ببریم. با ارزیابی درخت از روی میوه هایش، و این یگانه چیزی است که می توانیم درباره الجزایر بگوییم. پس از هزینه سد میلیون دلار و قربانی کردن زندگی سدها هزار انسان، برای ژنرالهای فرانسوی و سربازهای فرانسوی و آنانی که در جنگ کریمه مدال گرفته بودند، و افسرانی که در آن آموزش دیده بودند، الجزایر یک مدرسه جنگ بود. و اما در مورد تلاشی که برای استعمار الجزایر صورت گرفت، تعداد اروپائیان در مقایسه با اهالی بومی حاکی از شکست کامل و انکار ناپذیر آن است، یعنی در یکی از حاصلخیزترین کشورهای جهان که پیش از این انبار آذوقه ایتالیا بود و در فاصله 20 ساعتی فرانسه واقع شده و تنها امر ضروری حفظ جان و مال در مقابل دوستان مسلح و به همین منوال دشمنان وحشی است. آیا چنین شکستی را باید به خصوصیات فرانسویها نسبت دهیم که برای مهاجرت قابلیت کافی ندارند و در اداره امور محلی نیز ناکارآمدند؟ قضاوت در چنین اموری در صلاحیت ما نیست، ولی باید دانست که همه شهرهای مهمی که مورد حمله قرار داده بودند مثل کنستانتین، بون^{۳۶۴}، بجایه، آرزویو، مستغانم، تلمسان تمام شقاوتهای ممکن در جنگ را متحمل شدند. مردم بومی با بی رقبیتی از حاکمان ترک عثمانی فرمانبرداری می کردند که دست کم یکتا مزیشان هم کیشی شان بود، ولی در رابطه با دولت تازه و دعاوی تمدن آن هیچ امتیازی نمی دیدند و علاوه بر این افراطی ترین نفرت های مذهبی آنها را برمی انگیخت. هر دولتی که قدرت را به دست می گرفت، فقط موازین دولت قبلی را با شدت بیشتری برقرار می کرد، و دعاوی بهترین اهداف والاگرایانه آنان همواره از طریق اشغال نظامی و مانور یگانهای نظامی و شقاوت و سفاکی هایشان زیر سؤال می رفت.

در سال 1831 بارون پیشون^{۳۶۵} به مقام کارگزار امور مدنی برگزیده شده بود. او سعی کرد سیستم اداری مدنی را به شکلی سازماندهی کند که در ملازمت با حکومت نظامی عمل نماید. ولی موازینی را که برای نظارت تعیین کرده بود، برای ساواری^{۳۶۶}،

³⁶¹ یکی از مهمترین آدمیرالهای انگلیسی 1657-1599 Robert Blake

³⁶² Abraham Duquesne 1604-1688

یکی از بزرگترین آدمیرالهای نیروی دریایی فرانسه در قرن هفدهم. او در خدمت لویی سیزدهم و چهاردهم بود

³⁶³ 30 آوریل 1827 بین رئیس دولت الجزایر حسین و کنسول فرانسه دوال نزاعی در گرفت. موضوع دعوا این بود که دولت فرانسه نمی خواست قرضه هایش به الجزایریها بپردازد. در جواب وقیحانه دوال، رئیس دولت الجزایر با مگس کش به صورت او می زد. دولت شارل دهم از حادثه ای که کنسول بوجود آورده بود برای محاصره سواحل الجزایر در سال 1827 و 1829 استفاده کرد و سپس در سال 1830 برای تسخیر الجزایر را آغاز نمود.

³⁶⁴ مترجم: بون، نام دیگر شهر عنابه یکی از قدیمیترین شهرهای الجزایر است که 1295 پیش از میلاد بنیانگذاری شده (مرجع: ویکیپدیای فرانسوی)

³⁶⁵ Pichon

³⁶⁶ Savary

دوک رویگو^{۳۶۷} وزیر اسبق پلیس ناپلئون خوشایند نبود و با تقاضای او پیشون را عزل کردند. تحت سیادت دولت ساواری، الجزایر به تبعیدگاه افرادی تبدیل شد که از نظر سیاسی و اجتماعی تحت تعقیب دولت بودند، به سخن دیگر یک «لژیون خارجی»^{۳۶۸} کامل که از افراد بزهکار تشکیل شده بود، اندک اندک، وارد الجزایر شد. به تاریخ 1833 شکایت نامه ای به اتاق نمایندگان تسلیم شد که می گفت :

« در طول سه سال اخیر ما از هر گونه بی عدالتی قابل تصویری رنج برده ایم. شکایاتی که معمولاً برای مقامات نوشته می شود، پاسخی ندارد بجز تشدید خشونت خصوصاً علیه همان هائی که چنین مطالبی را نوشته اند. به همین علت هیچکس شهادت واکنش را در خود نمی یابد و به همین علت نیز این شکایت نامه بی امضا است. آقایان، ما از شما استدعا می کنیم که ما را از استبداد غیر قابل تحمل نجات دهید و از زنجیر بردگی آزاد کنید. اگر حکومت نظامی در این کشور پایان نپذیرد و حکومت مدنی جایگزین آن نشود، ما همگی از بین خواهیم رفت و این کشور هرگز رنگ صلح را بخود نخواهد دید.»

برای رسیدگی به این شکایت نامه یک هیئت تحقیقاتی تشکیل دادند و نتیجه کار به ایجاد تشکیلات مدنی انجامید. پس از فوت ساواری، و در طول مدتی که ژنرال ووآرول^{۳۶۹} موقتا اداره امور را بدست داشت، برای کاهش تنش در اوضاع کارهایی صورت پذیرفت : خشک کردن مردابها، ترمیم راهها، سازمان ارتش ملی.

با این وجود بازگشت مارشال کلوزل^{۳۷۰} موجب تعلیق تمام این کارهای عمرانی شد. و تحت فرماندهی او بود که یکی از دهشتناک ترین لشکر کشی ها به قسنطینه (کنستانتین) انجام گرفت. در عهد صدارت مارشال کلوزل اداره امور در سال 1836 به نحوی بود که 54 نفر از صاحب منصبان شکایت نامه ای به پاریس فرستادند و در خواست کردند که هیئتی برای رسیدگی به سوء استفاده های او تشکیل دهند. یکی از امور بارز در عهد حکمرانی لوئی-فیلیپ^{۳۷۱} تلاش برای گسترش مستعمرات و تصاحب زمین بود. ولی چنین تلاشهایی که با زور و لشکر کشی انجام می گرفت بی فایده بود زیرا کشاورزان به محض اینکه از توپهای مستقر در سنگرهایشان فاصله می گرفتند به مخاطره می افتادند.

تلاش برای تمرکز جمعیت در شرق الجزایر و تاراندن عبدالقادر^{۳۷۲} به غرب^{۳۷۳} ثبات نسبی در کشور فراهم آورد. شکست رهبر

³⁶⁷ Duc de Rovigo

³⁶⁸ واحد ویژه نیروی زمینی ارتش فرانسه که در 15 اوت 1830 ایجاد شد و غالباً از مزدوران خارجی تشکیل شده است، و هنوز هم وجود دارد.

³⁶⁹ Théophile Voirol

³⁷⁰ Bettrand Clausel

12 دسامبر 1773 – 21 آوریل 1842 مارشال فرانسوی

³⁷¹ Louis-Philippe

6 اکتبر 1773 – 26 اوت 1850 که از سال 1830 تا 1848 پادشاه فرانسه بود.

³⁷² L'émir Abd El-Kader

عبدالقادر الجزایری 6 سپتامبر 1808 – 26 می 1883 الهی شناس صوفی مسلک الجزایری بود. او در عین حال نویسنده و شاعر و از مردان سیاسی بود که با ایجاد واحدهای مقاومت با ارتش استعماری فرانسه مبارزه می کرد.

³⁷³ امیر عبدالقادر بین سالهای 1832 تا 1847 مبارزات شکوهمند قبایل الجزایری را علیه استعمارگران فرانسوی هدایت کرد. با حمایت گسترده مردم دلیر و آزادیخواه الجزایر او موفق شد که قبایل پراکنده عرب را متحد سازد و در سال 1834

شورشگر و دلیر آرامش و صلح را برقرار ساخت تا جایی که برخی از قبایل بزرگ فرمانبرداری خود را از دولت استعماری اعلام کردند.

پس از انقلاب³⁷⁴ 1848، ژنرال کاوینیاک³⁷⁵ انتخاب شد که جایگزین دوک اومال³⁷⁶ در مقام والی اعظم در الجزایر شود. دوک اومال و به همین گونه پرنس ژوان ویل که هر دو در الجزایر بودند، باز گشتند. ولی ظاهراً جمهوری نیز مثل دوران سلطنتی بخت و اقبال خوبی در اداره الجزایر نداشت.

برای کار روی زمین مهاجران (استعمارگران) را اعزام کردند، ولی یا تعداد زیادی از آنها می مردند و یا به این علت که از جنگ خسته شده بودند، زمین هایشان را ترک می کردند. در سال 1849 ژنرال پلیسیه³⁷⁷ علیه چند قبیله و روستای بنی سلا که از پرداخت مالیات امتناع کرده بودند اردو زد. مثل همیشه و بر طبق معمول تمام محصولاتشان را از بین بردند و هر چه در دستشان بود به آتش کشیدند. در مزاب، سرزمین حاصلخیزی که در حاشیه کویری قرار دارد، در پی موعظه های یکی از «مارابوها»³⁷⁸ شورش های گسترده ای آغاز شد. یک یگان 1200 نفری برای سرکوب شورشیان گسیل کردند که با شکست مواجه شد. زیرا شورش بیش از آن حدی بود که تصور می کردند و علاوه بر این توسط سازمان های مخفی که آنها را «سید عبدالرحمان» می نامیدند حمایت می شد که قتل عام فرانسوی ها در دستور روز آنها بود. سرانجام سرکوب شورشیان باید منتظر لشکرکشی های ژنرال کانروبرت³⁷⁹ و هریبون³⁸⁰ می شد. علاوه بر این، محاصره شهر عربی زعاطشه نشان داد که اهالی بومی از مقاومت دست نکشیده اند و با اشغالگرنشان از در مهربانی وارد نشده اند. شهر زعاطشه 51 روز مقاومت کرد و سپس در حمله نهائی به تصرف استعمارگران درآمد. کابیلی کوچک تا سال 1851 که ژنرال سنت-آرنو³⁸¹ آنها را تحت فرمان داشت، و به این ترتیب بین فیلیپویل و قسنطینه خط ارتباطی برقرار کرد.

اعلامیه ها و روزنامه ها پیپی خبر پیروزی و صلح را از الجزایر پخش می کردند. با این وجود چنین تظاهراتی چیزی نبود بجز مالیاتی که به غرور ملی می پرداختند. مناطق درونی کشور تا کنون بتصرف در نیامده است. تسلط فرانسوی ها کاملاً توهم

استعمارگران فرانسوی به زانو در آورد تا استقلال الجزایر غربی را به رسمیت بشناسند (به استثنای چند بندر). با این وجود فرانسویها عهدنامه ای را که پذیرفته بودند زیر پا گذاشتند و چندین بار به دولت تازه تأسیس حمله کردند. در سال 1845-1847 سرزمینی را که عبدالقادر آزاد ساخته بود، علی رغم مقاومت دلیرانه ای که سامان داده بودند، رهبر مقاومت به مراکش عقب نشینی کرد. در سال 1845-1847 در رأس جنبش آزادیبخش الجزایر غربی دوباره به میدان نبرد باز گشت. این جنبش بشکل فجیعی سرکوب شد، ولی امیر عبدالقادر از طریق قرارگاههای صحرا به جنگ تهاجمی پرداخت. در سال 1847 به اسارت گرفته شد ولی قیام مردم الجزایر هرگز خاموش نگشت.

³⁷⁴ انقلاب 1848 دومین انقلاب فرانسه در قرن نوزدهم است و در 23 و 24 و 25 فوریه 1848 در پاریس به رهبری جمهوری خواهان و لیبرالها بوقوع می پیوندد. لویی فیلیپ از حمله به مردم پاریس خودداری می کند.

³⁷⁵ Cavaignac

³⁷⁶ Aumale منطقه ای در نرماندی. دوک یکی از القاب اشرافی ست

³⁷⁷ Aimable Jean Jacques Pélissier 1794-1864

³⁷⁸ Marabout

پارسا و افرادی که به گروههای اسلامی اسرار آمیز تعلق دارند. این «مارابوها» در مبارزات شمال آفریقا علیه استعمارگران اروپایی فعال بودند.

³⁷⁹ François Marcellin Certain de Canrobert

³⁸⁰ Général Herbillon

³⁸¹ Général Saint-Arnaud

آمیز است، به استثنای مناطق ساحلی و در نزدیکی شهرها. قبایل الجزایری پیوسته خواهان استقلال خود بوده و نفریشان را نسبت به رژیم فرانسه ابراز می دارند، زیرا به شکل دائمی و سازمان یافته خانه و کاشانه و محصولاتشان را به آتش کشیده است.

در سال 1857 مارشال راندون³⁸² در دهکده ها و مناطق مسکونی کابیلی که هنوز تسلیم نشده بودند، طرح آتش و تخریب را بخوبی پیش برد، و به این هدف که مناطق تازه ای را به سرزمین های فرانسه اضافه کند. اهالی بومی در چنگ حکومت آهینینی به سر می برند و شورش های دائمی حاکی از وضعیت تردید آمیز اشغال کشور توسط فرانسه است. و صلحی که از آن حرف می زنند چیزی نیست بجز خانه و محصولات به آتش کشیده شده. در واقع، دادرسی اوت 1857 در وهران، که کاپیتان دوآنو، رئیس دفتر عرب³⁸³ متهم به قتل یکی از اشراف شده بود و محکوم گردید، موجب افشای خشونت و استبداد کارگزاران فرانسوی شد...

نوشتۀ انگلس 17 سپتامبر 1857

New Aaméricain Cyclopedia,t.1, 1858

³⁸² Marchal Randon

³⁸³ دفتر عرب، سازمان اداری نظامی فرانسه در الجزایر بود که به امور زندگی افراد بومی رسیدگی می کرد.

۳۴- کارل مارکس :

وام آینده هند

لندن، 22 ژانویه 1858

نمایش منحنی تمایل افزایش در نرخ بورس لندن نشان می دهد که پس از آزادی بخش مهمی از سرمایه ها از سرمایه گذارهای عادی و انتقال آن به سرمایه گذاری روی ارزشهای مطمئن، در کوران دو هفته گذشته در چشم انداز زود هنگام وام هند تقریباً ده میلیون لیور استرلینگ محاسبه شده است. این وام که به انگلستان تحویل داده خواهد شد و پارلمان پس از گردهمایی در ماه فوریه باید آن را به تصویب رساند، برای پاسخگویی به درخواستهای وام دهندگان انگلیسی از کمپانی هند شرقی و نیازهای فوق العاده ای در زمینه تجهیزات جنگی، نیازهای حیاتی، حمل و نقل یگانهای نظامی و امثال اینها اختصاص دارد که شورش در هند ضروری ساخته است. در اوت 1857، پیش از تمدید مهلت پارلمان، دولت بریتانیا با تشریفات خاصی به مجلس عوام اعلان کرد که چنین وامی پیشبینی نشده و علاوه بر این منابع مالی کمپانی خیلی بیش از حد نیاز برای مقابله با بحران خواهد بود. این توهم دلپذیری که به ذهن جان بول³⁸⁴ راه یافته بود وقتی از بین رفت که کمپانی هند شرقی به مدد ترفندهائی چند 3500000 لیور استرلینگ را که شرکتهای مختلف برای ساخت راه آهن در هند به او سپرده بردند تصاحب کرد، و از سوی دیگر 1000000 لیور استرلینگ مخفیانه از بانگ انگلستان و یک میلیون دیگر از بانکهای دیگر با جمع آوری سهامهای لندن وام گرفته بود. وقتی افکار عمومی برای بدترین حالت آماده شده بود، دولت دیگر تردید بخود راه نداد و نقاب از چهره خود برداشت و با مقاله های نیمه رسمی در تایمز و گلوب³⁸⁵ و دیگر روزنامه های دولتی ضرورت وام را تأیید کرد. می توانیم بپرسیم که چرا پرداخت چنین وامی باید حرکت ویژه ای را از سوی قدرت قانونی ضروری سازد و به همین گونه چگونه این رویداد کمتر از همه قابل درک است، در حالی که بر عکس هر فرصتی برای سرمایه گذارهای بریتانیائی که در پی امتیاز بیشتری ست باید به مثابه فرصتی مناسب برای توقف نجات بخش سقوط سریع سرمایه تلقی شود. عموماً می دانیم که وجود کمپانی هند شرقی به مثابه شرکت بازرگانی در سال 1834 به پایان رسید، و منابع درآمدی که برایش باقی مانده بود و از جمله انحصار بازرگانی با چین برچیده شد. در نتیجه، بهره سهام کمپانی که دست کم رسماً از درآمدهای بازرگانی به دست می آمد به زد و بند مالی تازه ای نیاز داشت. بهره سهام که تا کنون از درآمدهای بازرگانی این کمپانی پرداخت می شد، از این پس بر اساس بهره سیاسی

³⁸⁴ John Bull جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمایی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djohnn Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاوانر» است. این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور به کاربردند. جان بول با عمو سام هم گون است.

³⁸⁵ گلوب (The Globe and Traveller) روزنامه انگلیسی که از سال 1803 در لندن منتشر می شد. روزنامه ویگس ها Whigs که به محض تصاحب قدرت آن را به روزنامه دولتی تبدیل کردند، و از سال 1866 سخن گوی محافظه کاران است.

پرداخت شد. مالکان سهام در کمپانی هند شرقی باید از روی درآمدهائی که در مقام کارمند در هند دریافت می کردند می پرداختند. بر اساس منشور پارلمانی، سهام هندی معادل 6000000 لیور استرلینگ که ده درصد بهره به آن تعلق می گرفت، به سرمایه ای تبدیل شد که فروش آن فقط با نرخ 200 لیور برای 100 لیور سهام ممکن بود. به بیان دیگر سرمایه اولیه کمپانی 6000000 لیور استرلینگ به سرمایه 12000000 لیور تبدیل شد، با پنج درصد بهره که از روی مالیات مردم هند برداشت می کردند. به این ترتیب، با شعبده بازی پارلمانی قرض کمپانی هند شرقی به قرض مردم هند تبدیل شد.

علاوه بر این، کمپانی 50000000 لیور استرلینگ در هند مقروض بود که باید به کمک درآمد دولتی در این کشور بازپرداخت می کرد. وامهائی از این نوع که مربوط به هند بود همیشه به مثابه امری تلقی می شد که گوئی در صلاحیت قانونی پارلمان نیست، برای مثال وامهای دولتهای استعماری در کانادا و استرالیا همین وضعیت را داشت.

از سوی دیگر، کمپانی هند شرقی بدون توافق ویژه پارلمان از کسب وامهائی که بهره آن در انگلستان باید پرداخت شود ممنوع شد. چند سال پیش، وقتی که کمپانی ساخت راه آهن و شبکه تلگراف در هند را آغاز کرد، برای کسب مجوز فروش اوراق بهادار هندی در بازار لندن درخواست فرستاد. این درخواست تا 7000000 لیور استرلینگ پذیرفته شد، ولی فقط به شرط 4٪ بهره به ضمانت درآمد دولتی هندوستان. در آغاز شورش هند، بخشی از وام که معادل 3894400 لیور استرلینگ بود بی هیچ مانعی واگذار شد، و ضرورت مراجعه مجدد به پارلمان نشان داد که کمپانی هند شرقی در کوران شورش از دیدگاه قانونی فاقد اعتبار برای درخواست وام از انگلستان است.

هیچ راز مگوئی نیست که کمپانی هند شرقی پیش از اقدام به چنین روشی وامی در اختیار کلکته گذاشت که با شکست روبرو شد. این رویداد نشان می دهد که سرمایه داران هندی خیلی دور از چشم انداز سلطه بریتانیا در هند به اندازه روزنامه های لندن به این داد و ستدها امیدوار نیستند، و از سوی دیگر این موضوع جان بول را قویاً تحریک کرده، زیرا او از تراکم سرمایه های عظیم در هند طی 7 سال گذشته مطلع است. بر اساس گزارشی که توسط انجمن هاگارد و پیکسلی³⁸⁶ منتشر شد، در سال 1856 و 1857 از لندن 21000000 لیور استرلینگ شمش طلا به هند فرستاده شده است. لندن تایمز با لحن متقاعد کننده ای به خوانندگانش اعلان کرد که :

«بین همه انگیزه هائی که بومیان را به وفاداری تشویق می کند، این است که آنها را به طلبکار تبدیل کنیم که در این صورت هیچ ظنی را بر نمی انگیزد، ولی از سوی دیگر، هیچ چیزی نارضایتی و خیانت آنان را به این اندازه تحریک نمی کند که وقتی می بینند مالیاتی که سالانه می پردازند به نام بهره سهام به حساب

³⁸⁶ Haggard-Pixley

طلبکاران ثروتمند در یک کشور دیگر سرازیر می شود.»

در نتیجه، بنظر نمی رسد که هندیها طرفدار طرحی باشند که هدفش بازسازی تسلط انگلیس به حساب سرمایه هندی ست، و حتا از راه دیگری کلید گنجینه های ملی هند را به بازرگانان انگلیسی می سپارد. در واقع اگر سرمایه داران هندی تا این اندازه مثل هر انگلیسی دیگری به حاکمیت بریتانیا دلبستگی داشتند، برای آنان دشوار بود تا برای خالی کردن صندوقها و اثبات وفاداریشان فرصتی بهتر از این می یافتند. ولی چون که سرمایه داران هندی صندوقهایشان را قفل کرده اند، جان بول باید دست کم در آغاز شورش هند بی آنکه روی پشتیبانی اهالی هند حساب کند، به کاری جانکاه تن در دهد و ضرورتاً از جیب خودش خرج کند. علاوه بر این، وام فوری مقدمه ای بیش نیست و بیشتر به نخستین صفحه کتابی شباهت دارد که نامش *قرض داخلی انگلستان و هندوستان* است. بر هیچکس پوشیده نیست که کمپانی هند شرقی نه 8 و نه 10 میلیون بلکه به 25 یا 30 میلیون لیور نیازمند است، و نه اینکه صرف مخارج احتمالی کند، بلکه برای بازپرداخت قرضهایش. در این سه سال گذشته، کسر بودجه معادل 5000000 لیور استرلینگ بوده است. به گفته روزنامه فونیکس³⁸⁷ روزنامه رسمی هند، در 15 اکتبر شورشیان 10000000 لیور را ربودند، درآمدهای مناطق شمال شرقی پس از شورش 5000000 لیور کاهش یافت، در حالی که مخارج نظامی دست کم 10000000 لیور بوده است.

حقیقت این است که وامهای پی در پی کمپانی از بورس لندن می تواند ارزش پول را افزایش دهد و از کاهش فزاینده ارزش سرمایه یعنی از کاهش بعدی میزان بهره جلوگیری کند. ولی بطور مشخص همین کاهش برای راه اندازی مجدد صنایع و بازرگانی بریتانیا ضروری ست. هر گونه توقف مصنوعی در جریان نزولی میزان بهره معادل افزایش قیمت تمام شده و شرایط اعتباری ست که بازرگانی و صنایع انگلستان با توجه به وضعیت شکننده کنونی شان قادر به تحمل آن نیستند. این موضوع روشنگر تحریک فریاد مصیبت عمومی برای وام جدید هند است. گرچه تصمیم پارلمان تضمین سلطنتی برای وام کمپانی نخواهد داشت، در صورتی که راه دیگری برای بدست آوردن پول با شرایط دیگری وجود نداشته باشد، باید در عین حال برای تضمین آن نیز به توافق برسند. و با وجود همه باریک بینی ها، به محض اینکه دولت بریتانیا کمپانی هند شرقی را حذف کند، قرض کمپانی به قرض دولت اضافه خواهد شد. افزایش دائمی قرض دولت تا همینجا نیز خیلی حجیم بنظر می رسد و یکی از نخستین نتایج مالی شورش هند است.

نوشته کارل مارکس 22 ژانویه 1858 / منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 5243، 9 فوریه 1858

³⁸⁷فونیکس Phoenix روزنامه دولت انگلیسی که در کلکته منتشر می شد.

گزیده ای از مقاله: «جزئیات حمله به لکهنو»

... در کوران حمله به /امام باره و قیصر باغ هندیها با شتاب به شکلی از محل گریختند که گوئی هرگز آن را به تصرف خود درنیاورده بودند. نیروهای انگلیسی خیلی به سادگی وارد شدند. با وجود این، جالب ترین رویداد شروع شد، زیرا همانگونه که آقای راسل^{۳۸۸} به دقت مشاهده کرده است، تسخیر قیصر باغ به اندازه ای پیشینی ناپذیر بود که نتوانستند از غارت کامل شهر جلوگیری کنند. برای جان بول واقعی فرصت مناسبی بود تا در آزادی تمام عیار نمایشی دیدنی عرضه کند: تنفگذاران بریتانیائی در آزادی کامل جواهرات و زینت آلات، سلاح های گرانبیام، لباسها و اشیاء مختلف دیگری که متعلق به پادشاه اوده^{۳۸۹} بود را غارت کردند. سیکها و گورخاسها^{۳۹۰} و غیر نظامیان نیز به پی روی از همین روش اقدام کردند، و تابلوی غارت و تخریبی که در پی داشت ظاهراً از دقت نظر ناظری مثل راسل فراتر می رفت. هر گام تازه ای که به پیش بر می داشتند با غارت و تخریب همراه بود. قیصر باغ روز ۱۴^{۳۹۱} سقوط کرد، نیم ساعت بعد، نظم و انضباط نظامی از بین رفت و افسران قادر به کنترل سربازان خود نبودند. روز ۱۷ ژنرال کامپبل مجبور شد برای پایان بخشیدن به غارت «تا وقتی که هرج و مرج کنونی ادامه دارد» تعدادی گشتی سازماندهی کند. روشن بود که سربازان دیگر از فرماندهان خود فرمانبرداری نمی کردند. روز ۱۸، برای ما از بی بندبارترین انواع غارت گزارش کردند، هرج و مرج افسار گسیخته بی هیچ مانعی ادامه داشت. علاوه بر این، در شهر درحالی که پیشگامان نظامی سرگرم مبارزه علیه بومیانی بودند که از خانه های خودشان به سوی آنان تیراندازی می کردند، در پشت جبهه با شور و وجد بی مانندی سرگرم غارت و تخریب بودند. غروب آن روز دستور تازه ای علیه غارت صادر شد: هر هنگی باید یک رسته هائی را برای بازگرداندن سربازان گسیل کند و از خروج غیر نظامیان نیز جلوگیری به عمل آورد، هیچکس حق ندارد اردوگاه را بجز برای انجام وظیفه ترک کند. روز ۲۰، همین فرامین تکرار شد. همان روز دو افسر و جنتلمن بریتانیائی، سرگرد کیپ^{۳۹۲} و تاکول^{۳۹۳} «برای جستجوی غنیمت جنگی به شهر رفته بودند و در یکی از منازل به قتل رسیدند». روز ۲۶، اوضاع به اندازه ای وخیم شده بود که برای جلوگیری از غارت و خشونت سخت ترین فرامین به اجرا گذاشته شد، در هر ساعت فراخوان می دادند، و ورود سربازان به شهر را ممنوع اعلام کردند، و در صورتی که غیر نظامیان را با اسلحه در شهر پیدا می کردند، به چوبه دار

³⁸⁸ Russell

³⁸⁹ Aoudh (در شمال هند)

³⁹⁰ گورخاس Gourkhas اکثریت جمعیت نپال را گورخاسها تشکیل می دهند. گورخاسها در اوتار پرادش در شمال هند و مناطق بنگال غربی در مرز نپال نیز زندگی می کنند (که پیش از این به مناطق هندی انگلیسی تعلق داشت)

³⁹¹ در این نوشته سال و ماه مشخص نشده، ولی می دانیم که پایان جنگ علیه شورشیان و باز پس گیری لکهنو بین سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۹ روی داده است. انگلس این متن را در ۸ مه ۱۸۵۸ نوشته در نتیجه این رویدادها باید مربوط به سال ۱۸۵۸ باشد.

³⁹² Cape

³⁹³ Thackwell

محکوم می کردند، سربازان نیز نباید اسلحه حمل می کردند، بجز برای نگهبانی، و همه غیر نظامیان باید خلع سلاح می شدند. و برای سنگین تر کردن فرامین در مکانهای مناسب چند پایه مثلثی برای شلاق و تنبیه بر پا کردند.

آیا چنین وضعیتی شایسته یک ارتش متمدن در قرن نوزدهم است؟ و اگر ارتشهای دیگری در جهان به چنین کارهایی دست می زد، روزنامه های بریتانیایی تا چه اندازه آنها را تحقیر می کردند! ولی چنین اعمالی از ارتش بریتانیا سر زده و به ما می گویند که از نتایج عادی جنگ است. افسران و جنتلمن های بریتانیایی مجازند که قاشق نقره ای، الگوهای تزئین شده با سنگهای گرانبها و دیگر یادگاریها را در راه پر افتخار تصاحب کنند، و اگر کامپیل برای جلوگیری از غارت دسته جمعی و خشونت سربازان خودش را در بهبهه جنگ خلع سلاح کند، بی گمان به دلایل نظامی صورت گرفته است. ولی هیچکس به این جوانهای بیچاره ایرادی نخواهد گرفت که پس از تحمل این همه خستگی و محرومیت، یک هفته به تعطیلات بروند و کمی تفریح کنند.

واقعیت این است که نه در اروپا و نه در آمریکا هیچ ارتشی وجود ندارد که خشونت آن معادل ارتش بریتانیا باشد. غارت، خشونت، کشتاری که قویاً و کاملاً در ارتشهای دیگر ممنوع اعلان شده، برای سربازان بریتانیایی یک امتیاز و یک حق خدشه ناپذیر است. ارتکاب به اعمال پست و شنیع طی چند روز، پس از حمله به باداخوس و سن سباستین³⁹⁴ در کوران جنگ اسپانیا، از آغاز انقلاب فرانسه، هیچ بدیلی در تاریخ هیچ ملتی ندارد. روش قرون وسطائی در ارتکاب به غارت شهری که هدف حمله قرار گرفته در همه جا ممنوع اعلام شده، بجز برای انگلیسی ها که همچنان ادامه دارد. در دهلی فرامین اکید نظامی یک نمونه استثنائی بود، گرچه سربازان پادشاه مختصری دریافت کردند، ولی در لکهنو کوتاهی هایشان را دهلی جبران کردند. طی دوازده روز و دوازده شب، دیگر ارتش بریتانیا در لکهنو نبود بلکه گروه های دزد و راهزن افسارگسیخته خشنی بودند، که مست شراب، افسارگسیخته تر و خشونتبارتر و حریص تر از سپاهیان که از محل رانده بودند شهر را به توبره کشیدند. غارت لکهنو در سال 1858 برای همیشه به مثابه لکه ننگین ارتش بریتانیا در تاریخ به ثبت رسید.

اگر سربازان افسارگسیخته در پیش روی تمدن ساز و انسانی در هند فقط اشیاء شخصی بومیان را غارت می کردند، دولت بریتانیا فوراً به تصاحب املاک آنان اقدام کرد. پس از این رویداد حرف زدن درباره انقلاب فرانسه که زمینهای اشراف و کلیسا را مصادره کردند! حرف زدن درباره لویی ناپلئون که املاک خاندان اورلئان را مصادره کرد کمی بی تناسب بنظر می رسد، زیرا در اینجا لرد کانینگ، جنتلمن بریتانیایی با زبان و شیوه رفتار و احساسات اشراف منشانه را می بینید که به فرمان مقام ارشدش پالمرستون آمده است تا قطعات کوچک و بزرگ زمینهای مردم را که روی وسعتی معادل 10000 مایل مربع تقسیم شده مصادره کند³⁹⁵. در واقع غنیمت

³⁹⁴ قلعه اسپانیایی در باداخوس که بدست فرانسویها تسخیر شده بود در 6 آوریل 1812 توسط ولینگتون هدف حمله قرار گرفت. جمله به قلعه سن سباستین در 31 اوت 1813 به وقوع پیوست.

³⁹⁵ مبنی بر اعلامیه لرد کانینگ Lord Canning فرماندار کل هند در 3 مارس 1858 تمام زمین های اوده، به علاوه زمین های فنودالهای بزرگ متحد شورشیان هند، به نفع دولت بریتانیایی توقیف شد. ولی لرد کانینگ به این دلیل که می

جنگی خوبی برای جان بول! و وقتی که لرد النبورگ^{۳۹۶} با این اقدامات بی سابقه مخالفت کرد، روزنامه تایمز و بسیاری از روزنامه های نازلتر فوراً از غارت شکوهمند یاد کردند و به دفاع از حق مسلم جان بول برای تصاحب هر چیزی که صلاح بداند برخاستند. می دانید که جان بول موجودی استثنائی ست، ولی به گفته روزنامه تایمز آنچه برای او مزیت بحساب می آید اگر از فرد دیگری سربرزد پست شمرده خواهد شد.

در این مدت، پس از انحلال کامل ارتش بریتانیا به هدف غارت، شورشیان بی آنکه تحت تعقیب قرار بگیرند فرصت فرار یافتند، و در روهیل کهند^{۳۹۷} متمرکز شدند، در حالی که بخشی از آنها در اوده به جنگهای پارتیزانی ادامه دادند و بخشی دیگر از آنها مسیر بندیل کهند^{۳۹۸} را در پیش گرفتند. فصل گرما و باران به سرعت نزدیک می شود، و نمی توانیم انتظار داشته باشیم و وضعیت آب و هوایی به اندازه قانون اساسی اروپائی در سال گذشته مساعد باشد. در نتیجه بخش مهمی از گروه های نظامی با آب و هوای بومی خو گرفته بودند، ولی امسال اغلب آنان تازه از راه رسیده اند. تردیدی وجود ندارد اردوی ماه ژوئن، ژوئیه و اوت به بهای تلفات انسانی بسیاری تمام خواهد شد. از سوی دیگر، ضرورت نگهداری پادگان در هر یک از شهرهای تسخیر شده، به سرعت جمعیت فعال ارتش بریتانیا را کاهش خواهد داد. می دانیم که قوای کمکی ماهانه 1000 نفر است که به سختی پاسخگوی حفظ سطح مطلوب می باشد. فقط پادگانهای لکهنو دست کم به 8000 نفر نیاز دارد، یعنی یک سوم همه نیروئی که کامل زیر فرمان خود دارد. احتمال کمی وجود دارد که یگانهای را که برای اردوی روهیل کهند آماده می کنند بیش از پادگانهای لکهنو باشد. در عین حال مطلع شدیم که افسران بریتانیائی بیش از پیش بر این باورند که جنگهای پارتیزانی که نتیجه اجتناب ناپذیر پراکندگی نیروهای شورشی می باشد، برای نیروهای انگلیسی خیلی طاقت فرساتر و مرگبارتر از جنگ حاضر در نبردها و محاصرات است. و سرانجام، سیکها شروع کرده اند به تغییر لحن و به شکلی حرف می زنند که برای انگلیسی جندان نوید بخش نیست، زیرا دریافته اند که انگلیسی ها بی آن که از پشتیبانی برخوردار باشند قادر به حفظ تسلط خود در هند نیستند، و اگر به شورشیان می پیوستند، انگلیسی ها دست کم برای مدتی هندوستان را از دست می دادند. این موضوع را با صدای بلند آشکارا با اغراق گوئی های رایج شرقی مطرح می کنند. سیکها دیگر انگلیسی ها به مثابه نژاد برتری که آنان را در مودکی، فوروز و علی وال شکست دادند نمی بینند^{۳۹۹}. با چنین اعتقاداتی بین ملت های شرقی، همیشه تا جنگ آشکار فقط یک گام فاصله وجود دارد، یک جرقه کافی خواهد بود تا به خرمن آتش بیاندازد.

خواست فئودالها را با خود متحد کند، اعلامیه اش را تغییر داد. فئودالها نیز وقتی دیدند که حفظ املاکشان تضمین شده است، به شورش خیانت کردند.

³⁹⁶ Elenborough

³⁹⁷ Rohilkand

³⁹⁸ Bundelkand

³⁹⁹ با وجود ارتش شجاع و سازمان یافته، سیکها در 18 دسامبر 1845 در نبرد مودکی (Mudkee) یکی از شهرهای ایالت پنجاب در هند) در فیروزپور Firozpur و فوروزشور (21 دسامبر) و علی وال Aliwal، در نزدیکی بودهیانا Ludhiana (28 ژانویه 1846) شکست خوردند. این نبردها برای نتیجه نخستین جنگ انگلیسی ها و سیکها تعیین کننده بود. علت شکست سیکها خیانت فرماندهانشان بود.

در هر صورت، تسخیر لکهنو و دهلی به شورش هند پایان نداد. اردوی نظامی که در تابستان امسال براه خواهد بود می تواند چنین رویدادی را تحریک کند، بطوریکه انگلیسی ها مجبور خواهند شد زمستان آینده همین راه را دوباره بپیمایند، و حتا شاید مجبور باشند پنجاب را دوباره تصرف کنند. ولی در بهترین حالت، جنگ پارتیزانی طولانی و طاقت فرسا در انتظار آنان است، یعنی رویدادی که برای فرد اروپائی جائی برای ستایش آفتاب هندوستان باقی نمی گذارد.

نوشته فردریش انگلس، 8 مه 1858

منتشر شده در نیویورک دیلی شماره 25/5333 مه 1858

۳۶- کارل مارکس :

ضمیمه سازی اوده

حدود 18 ماه پیش از این در کانتون، دولت بریتانیا نظریه تازه ای را در زمینه حقوق بین الملل مطرح کرد که مبنی بر آن هر کشوری می تواند در سطح گسترده علیه منطقه ای در کشور دیگری اقدامات نظامی انجام دهد بی آن که اعلام جنگ کند و یا با آن کشور در جنگ باشد. هم اکنون، همین دولت بریتانیا از جانب شخص فرماندار کل هند لرد کانینگ برای نقض حقوق بین الملل موجود گام تازه ای برداشته و اعلان کرده است که :

«حق مالکیت زمین در استان اوده به نفع دولت بریتانیا مصادره شده است. دولت بریتانیا از این حق به شکلی که مناسب بداند استفاده خواهد کرد»⁴⁰⁰

پس از سقوط ورشو در سال 1831 وقتی امپراتور روسیه حق مالکیت زمین هائی را که تا پیش از این به اشراف لهستانی تعلق داشت بخود اختصاص داد، موجی از اعتراض روزنامه ها و پارلمان بریتانیا را برانگیخت. طی جنگ استقلال ایتالیا (1849) پس از نبرد نووارا دولت اتریش املاک اشراف لمباردی را مصادره نکرد بلکه فقط زمین های آنانی که در جنگ استقلال (ایتالیا) شرکت فعال داشتند را زیر نظارت دستگاه قضائی قرار داد، و همین موضوع موجب خشم و اعتراض انگلیسی ها شد. و سرانجام پس از 2 دسامبر 1851 وقتی لوئی ناپلئون املاک خاندان اورلئان را مصادره کرد، در حالی که بر اساس قوانین رایج در فرانسه، وقتی لوئی فیلیپ به تخت سلطنت رسید می بایستی به دارائی های دولتی تعلق می گرفت، ولی با تردستی حقوقی این انتقال صورت نگرفت، به همین علت خشم و اعتراض بی حد و مرز انگلیسی ها را برانگیخت، و لندن تایمز اعلام کرد که نظم اجتماعی در بنیادهایش فروریخته و از این پس جامعه مدنی نمی تواند وجود داشته باشد. هم اکنون، همه این واکنش های بزرگ منشانه در واقعیات بازتاب می یابد. با یک جمله، انگلستان نه فقط زمینهای اشراف زادگان یا خاندان سلطنتی بلکه همه زمینهای سرزمینی به وسعت ایرلند که به گفته لرد النوروگ «میراث تمامی یک ملت» بود را مصادره کرد.

ولی ابتدا ببینیم بهانه های (زیرا نمی توانیم آن را دلایل خردمندانه بنامیم) مطرح شده از سوی لرد کانینگ به نام دولت بریتانیا برای توجیه این اقدام بی بدیل کدام است. اولاً: «ارتش لکهنو را به تصرف خود درآورد». ثانیاً: نظامیان شورشی مقاومت کردند و ساکنان شهر و همه منطقه نیز از آنان پشتیبانی کردند. ثالثاً: «به

⁴⁰⁰مارکس از بیانیه لرد کانینگ به نقل آورده که در تایمز 8 مه 1858 منتشر شده بود. (به پاورقی شماره 4 در مقاله شماره 34 مراجعه کنید).

جرم بزرگی متهم شدند و به شکل مناسبی نیز مجازات شدند» به بیان روشنتر: ارتش بریتانیا با تصرف لکه‌نو، به دولت فرصت مناسبی داد تا حق مصادره همه زمینهای را که تا پیش از این در اوده تصرف نکرده بود به دست آورد. سربازان بومی که در خدمت انگلیسی ها بودند دست به شورش زدند و مردم بومی اوده که به زور تابع سلطه بریتانیا بودند برای استقلال ملی خود حق نداشتند قیام کنند. به بیان مختصر، مردم اوده علیه حاکمیت قانونی دولت انگلیس دست به شورش زدند، و اکنون دولت بریتانیا با صدای بلند اعلان کرد که چنین شورش‌های دلیلی کافی برای مصادره خواهد بود. با کنار گذاشتن شیوه بیانی دیپلماتیک لرد کایننگ، همه موضوع به این نکته خلاصه می شود که: تسلط بریتانیا بر اوده به شکل قانونی صورت گرفته است.

ولی تسلط بریتانیا بر اوده به شرح زیر صورت گرفت. در سال 1856، وقتی لرد دالهاوسی اعلام کرد که وقت عمل فرا رسیده است، یک نیروی نظامی در کاون پور متمرکز کرد، و به همان گونه که به اطلاع شاه اوده رسانده بود، این نیرو می بایستی به مثابه دیدبان، نپال را زیر نظر داشته باشد. این نیروی نظامی ناگهان منطقه را تسخیر کرد، لکه‌نو را متصرف شد و پادشاه را نیز به زندان انداخت⁴⁰¹. او را تهدید کردند تا کشور را به انگلیسی ها واگذار کند ولی مؤثر واقع نشد، در نتیجه شاه را به کلکته فرستادند و منطقه را نیز به سرزمینهای کمپانی هند شرقی ضمیمه کردند. این تهاجم خیانتکارانه به ماده 6 از معاهده 1801 استناد کرد که توسط لرد ویلسلی⁴⁰² صورت گرفت که ادامه طبیعی معاهده ای بود که در سال 1798 توسط سر جان شور⁴⁰³ منعقد گردید، که در توافق عادی با سیاستی بود که دولت انگلیسی و هندی در مناسباتش با شاهزادگان بومی به کار می بست. معاهده 1798 به مثابه نخستین معاهده، از یکسو سالانه برای کمپانی هند شرقی 7600000 روپی (3800000 دلار) درآمد مالیاتی تأمین می کرد و از سوی دیگر به استناد ماده 12 و 13 شاه را ملزم به کاهش مالیتهایش می داند. روشن است که شاه نمی توانست هم زمان به این دو شرط متناقض پاسخ بگوید. این موضوع همانگونه که کمپانی هند شرقی پیشینی کرده بود موجب بروز مشکلات تازه ای شد و پیامد آن نیز معاهده 1801 بود که به بهانه نقض معاهده پیشین بخشی از سرزمین به مثابه جبران خسارت به کمپانی واگذار گردید. بی آنکه روی این موضوع بخواهیم پافشاری کنیم، واگذاری این زمینها در آن دوران در پارلمان به مثابه غارت آشکار افشا شد، و اگر نفوذ سیاسی خانواده ویلسلی نبود، لرد ویلسلی مقابل هیئت تجسسی احضار می شد.

به ازای واگذاری این زمینها، کمپانی هند شرقی بر اساس ماده 3 دفاع از بقیه سرزمینهای شاه را در مقابل دشمنان خارجی و داخلی به عهده می گیرد، و ماده 6 نیز مالکت ابدی سرزمینهای خود شاه و وارثان و

⁴⁰¹ اوده تا اواسط قرن هجدهم تا وقتی که حاکم اوده به فرمانروای مستقل تبدیل شد، به امپراتوری مغول تعلق داشت. در واقع دولت شاهزاده سالار از سال 1756 در خدمت انگلستان بود، و اوده به دست یکی از بریتانیایی های مقیم منطقه اداره می شد. انگلیسی ها با ترفند زیرکانه ای عنوان شاه یا شاهزاده اوده را به کار می بردند.

⁴⁰² به استناد معاهده 1801 بین کمپانی هند شرقی و حاکم اوده، فرماندار کل ویلسلی Wellesley به بهانه عدم پرداخت قرض، نیمی از اوده را ضمیمه کرد: گوراکپور، روهیل کهند و چندین منطقه بین گنگ و جمنا.

⁴⁰³ John Shore

جانشینانش را تضمین می کند. ولی همین ماده 6 حاوی یک دام برای شاه بود، به این ترتیب که : شاه متعهد می شود که با امکانات خودش دستگاه اداری ایجاد کند و به امور تابعین رسیدگی و امنیت زندگی و املاک ساکنان را تضمین نماید.

حالا فرض کنیم که پادشاه اوده معاهده را زیر پا گذاشته باشد و دستگاه اداری او زندگی و امنیت املاک ساکنان را تأمین نکرده باشد (یا فرض کنیم که ساکنان را به دهانه توپ بسته و املاکشان را مصادره کرده است)، در این صورت کمپانی هند شرقی چه واکنشی نشان خواهد داد ؟ بر اساس معاهده، حاکمیت مستقل پادشاه به رسمیت شناخته شده و در انجام امور داخلی خود آزاد است، در نتیجه کمپانی با اعلان نقض معاهده و در نتیجه الغای آن، دو راه در پیش خواهد داشت : یا از طریق گفتگو برای جستجوی راه حل جدید فشار بیاورد، و یا علیه پادشاه اعلان جنگ کند. ولی بی آنکه اعلان جنگ کره باشد، تسخیر سرزمین او، به زندان انداختن پادشاه، سرنگون کردن او از تخت سلطنت، نقض معاهده و در عین حال نقض اصول و حقوق بین الملل است.

رویداد حائز توجهی نشان می دهد که ضمیمه سازی اوده بر اساس تصمیم نابهنگام دولت بریتانیا صورت نگرفته است. در سال 1830، به محض اینکه لرد پالمستون برای وزارت امور خارجه برگزیده شد، به حاکم کل دستور داد که اوده را ضمیمه کند. ولی مقام زیر دست از اجرای فرمان او سر پیچی کرد. ولی شرح این ماجرا به گوش پادشاه اوده (نصیرالدین) رسید و سپس به بهانه ای سفیرش را به لندن فرستاد. با وجود همه موانع، سفیر پادشاه موفق شد گیوم چهارم را که کاملاً از این ماجرا بی اطلاع بود از خطری که اوده را تهدید می کرد مطلع کند. در نتیجه، برخورد خشونت آمیزی بین گیوم چهارم و پالمستون روی داد که به دستوری اکید انجامید و پالمستون اخطار دریافت کرد که اگر به چنین کودتاهائی مبادرت ورزد فوراً برکنار خواهد شد. در اینجا یادآوری این نکته را ضروری می دانم که ضمیمه سازی کنونی اوده و مصادره زمینهای این کشور وقتی به وقوع می پیوندد که پالمستون دوباره به قدرت بازگشته است. چند هفته پیش، مجلس عوام پرونده های مربوط به نخستین تلاشها برای ضمیمه سازی اوده در سال 1831 را درخواست کرد، ولی آقای بیلی^{۴۰۴} منشی دفتر کنترل اطلاع داد که این پرونده ها مفقود شده اند.

در سال 1837، وقتی پالمستون برای دومین بار به سمت وزیر امور خارجه برگزیده شد و لرد اوکلاند^{۴۰۵} نیز به سمت فرماندار کل هند، از پادشاه اوده خواستند که عهد نامه جدیدی را با کمپانی هند شرقی امضا کند. این عهد نامه ماده 6 عهد نامه 1801 را تغییر داد، زیرا «هیچ مجازاتی برای نقض تعهداتی که به امضا رسیده پیشبینی نشده است» (تعهد درباره حکومت در راستای مصالح کشور). در نتیجه، ماده 7 شرط زیر را درباره نقض اجرای عهد نامه چنین اعلان کرده است :

⁴⁰⁴ Baillie

⁴⁰⁵ Lord Auckland

«پادشاه اوده باید فوراً با مقامات بریتانیائی در هماهنگی اقدام نماید، که بهترین راه برای رسیدگی به کاستی ها و اختلالات در فعالیت پلیس، ادارات دادرسی و امور مالیاتی زمین هایش خواهد بود. و اگر اعلیحضرت در مشاورتها و پیشنهادهای دولت بریتانیا تسامح نمایند، و در صورتی که ستم آشکار و ساختاری و یا هرج و مرج و بی نظمی مناطق اوده را به شکل جدی تهدید کند، دولت بریتانیا حق گزینش مأموران خود را برای اداره امور سرزمینهای اوده در مناطقی که اختلال روی داده تا وقتی که ضروری بداند برای خود حفظ می کند. در این صورت، مازاد درآمدها، همه مخارج برداشت شده به خزانه پادشاه واریز خواهد شد و حساب دقیق درآمدها و مخارج به علیحضرت تقدیم خواهد شد.»

ماده 8 عهد نامه پیشبینی شده است که :

«در صورتی که فرماندار کل هند با مشاورش بر اساس ماده 7 مجبور به مداخله شوند، متعهد خواهند شد که تا جایی که ممکن است، تا بهبودی مؤسسات و اشکال اداره امور در قالبهای بومی و در درون مناطق مشخص، برای تسهیل بازگرداندن سرزمینها به پادشاه اوده، تا وقتی که فرصت مناسبی برای چنین امری فراهم گردد، وضعیت را حفظ خواهند کرد.»

این عهدنامه بین فرماندار کل هند بریتانیائی و مشاورش از یکسو و پادشاه اوده از سوی دیگر به رسمیت شناخته شده و هر دو طرف قرارداد مطابق موازین آن را تصویب کرده اند. ولی وقتی عهدنامه به شورای مدیران کمپانی هند شرقی فرستاده شد، در تاریخ 10 آوریل 1838 به دلیل نقض مناسبات دوستانه بین کمپانی و پادشاه اوده، و نقض حق حاکمیت از سوی فرماندار کل، شورا آن را باطل اعلان کرد. پالمرستون برای تصویب عهد نامه از کمپانی درخواست مجوز نکرده بود و حذف آن را نیز از سوی کمپانی به حساب نیاورد. پادشاه اوده نیز از انحلال عهد نامه مطلع نشد. خود لرد دالهوسی این موضوع را تأیید کرده است (دادنامه در 5 ژانویه 1856) :

«احتمال دارد که پادشاه در کوران گفتگوهای آینده با مقام بریتانیائی مقیم هند به عهد نامه ای مراجعه کند که با مقام پیشین در سال 1837 به امضا رسانده است. مقام بریتانیائی مقیم هند می داند که عهد نامه پس از معرفی به شورای مدیران در انگلستان بی اعتبار اعلان شده است. مقام بریتانیائی مقیم هند در عین حال می داند که گرچه پادشاه اوده از برخی ماده های مربوط به افزایش نیروهای نظامی در عهد نامه 1837 که به اجرا گذاشته نخواهد شد مطلع است، ولی هرگز درباره بی اعتباری کل عهد نامه او را مطلع نکرده بودند. این کاستی ها در زمینه اطلاع رسانی، امروز به وضعیت نابسامانی دامن زده است. وضعیت از این نابسامانتر است، زیرا پرونده حذف شده در مجموعه عهدنامه هائی که به دستور دولت در سال 1945 انتشار یافت گنجانده شده است.» در همین دادنامه، در پاراگراف 17 گفته شده است که :

«اگر پادشاه به عهد نامه 1837 مراجعه کند و بگوید چرا، با توجه ضروریات وضعیت جدید در پیوند با اداره

اوده، دولت بریتانیا به تعهداتش در عهد نامه عمل نکرده است، باید به اطلاع اعلیحضرت رساند که این عهد نامه پس از بررسی در شورای مدیران کاملاً باطل اعلان شده است. باید به اعلیحضرت یادآوری کنیم که در آن دوران دربار لکهنو را مطلع کردیم که برخی ماده های عهد نامه 1837 که مبنی بر آن پادشاه را موظف به تدارک نیروهای نظامی تکمیلی می دانست حذف گردیده است. می توانیم حدس بزنیم که در آن دوران ضروری ندانستند به اطلاع اعلیحضرت برسانند که ماده های عهد نامه فوراً به اجرا گذاشته نخواهد شد و سپس از روی تسامح از حذف کل عهد نامه او را مطلع نکردند.»

نه فقط عهدنامه در مجموعه رسمی سال 1845 گنجانده و انتشار یافت، بلکه در یادداشتی که لرد اوکلاند به تاریخ 8 ژوئیه 1839 برای پادشاه اوده فرستاد از آن رسماً به مثابه عهد نامه معتبر یاد کرده بود، و به همین گونه در سرزنشهای لرد هاردینگ⁴⁰⁶ (که در آن دوران فرماندار کل بود) در نامه ای به همین پادشاه به تاریخ 23 نوامبر 1847، و در نامه دیگری از سوی سرهنگ اسلیمن⁴⁰⁷ (که مقیم لکهنو بود) به لرد دالهوسی به تاریخ 10 دسامبر 1851. چرا لرد دالهوسی با این همه انرژی سعی در نفی اعتبار عهد نامه ای دارد که از سوی همه پیشینیان او و تا مأموران خود او آن را به رسمیت شناخته و در نامه هایشان به پادشاه اوده از آن یاد کرده اند؟ یگانه دلیلی که لرد دالهوسی داشت این بود که، مبنی بر عهد نامه، به هر بهانه ای که پادشاه می توانست برای درخواست مداخله روا بداند، مداخله باید به این امر محدود شود که مأموران رسمی بریتانیایی در اوده به نام پادشاه حکمفرمائی و از درآمدها برداشت کنند. در نتیجه، این کاملاً خلاف آن چیزی بود که می خواستند، و فقط ضمیمه سازی اوده می توانست کار ساز باشد. نفی اعتبار عهدنامه هائی که بنیاد مناسبات را طی بیست سال تشکیل می داد، تصرف سرزمینهای مستقل با نقض مستقیم عهدنامه هائی که رسماً به رسمیت شناخته شده بود، مصادره قطعات زمین در سراسر کشور، شیوه رفتار خائانه و خشونتبار انگلیسی ها در رابطه با هندیها، اکنون پاسخ خصمانه ای نه فقط در هند بلکه به همچنین در خود انگلستان دریافت کرد.

نوشته کارل مارکس 14 مه 1858

منتشر شده در نیو یورک دیلی تریبون شماره 5336، 28 مه 1858

⁴⁰⁶ Lord Hardinge

⁴⁰⁷ Sleeman

گزیده ای از مقاله: «ارتش بریتانیا در هند»

دوست رُک گوی ما، آقای ویلیام راسل^{۴۰۸} از مجله لندن تایمز اخیراً از روی عشق و علاقه ای که به تصویر پردازیهای شکوهمند دارد، برای دومین بار به توبره کشیدن لکهنود را به شکلی تعریف کرده بود که بی گمان از دیدگاه ملت‌های دیگر برازنده خصوصیات بریتانیائی نیست. او می گوید، در حمله پیشین که سربازان بریتانیائی از غارت دهلی محروم مانده بودند، اکنون به پاس قهرمانیهایشان سر تا سر دهلی، قیصر باغ و شهر لکهنو را به توبره کشیدند و محرومیت های پیشین خود را جبران کردند. در اینجا ما فرازی از ویلیام راسل را به نقل می آوریم :

«کمپانی هائی هستند که می توانند در صفوف خود به حضور اعضای ثروتمند در سقف هزاران لیور افتخار کنند. شنیدم که درباره فردی حرف می زدند که در کمال احترام می خواست از یک افسر به ازرای هر قیمتی که تعیین کند درجه سروانی بخرد. افراد دیگری پول‌هالی درشتی برای دوستانشان فرستاده اند. پیش از آنکه این نامه به انگلستان برسد، بسیاری از الماسها، یاقوتها و مرواریدهای ظریف داستان حمله و به توبره کشیدن قیصر باغ را در آرامش مطبوعی تعریف خواهند کرد. خوشبخت آن زیبارویانی که با این جواهرات درخشنده خود را می آریند و هنوز از چگونگی بدست آوردن آنها و صحنه های غارت گنجینه ها بی خبرند... زمین های اسکاتلند و ایرلند، خانه های ویلائی برای شکار و ماهی گیری در سراسر جهان در مناطقی که انباشته از حیوانات شکاری و ماهی آزاد است در عمق کوله پشتی های فرسوده در انتظار به سر می برند.»

این همان علتی ست که غیر فعال ماندن ارتش بریتانیا را پس از تسخیر لکهنو توضیح می دهد. دو هفته ای که به غارت اختصاص دادند بخوبی به کار بسته شده بود. افسران و سربازانی که فقیر و مقروض وارد شهر شده بودند، ناگهان ثروتمند شدند. ولی این مردان جنگی دیگر همانهایی نبودند که بودند، ولی باید به خدمت نظامی باز می گشتند، فرمانبرداری می کردند، خستگی و محرومیت نبردها را به دوش می کشیدند، ولی از این پس دیگر هیچ چیزی در جای مناسب خود نبود، ارتشی که برای غارت به حال خود واگذار شده بود به شکل ترمیم ناپذیری شکلی دیگر بخود گرفت و نه از فرامین تبعیت می کرد و نه مقام ژنرال برای آنان دارای همان مفهوم بود که در گذشته داشت. در این باره می توانیم دوباره به سخنان آقای راسل گوش کنیم :

«شگفتی اینجاست که می بینیم چگونه ثروت موجب بیماری می شود، و چگونه غنیمت به چنگ آورده روی ایمان فرد آدمی تأثیر می گذارد، که چگونه مشتی بلور الماس از جنس کربن می تواند در بطن یک خانواده، بین نزدیکترین و گرامی ترین افراد موجب بزرگترین پریشانیها شود... سنگینی کمربندی که دور کمر سرباز

⁴⁰⁸ William Russell

انباشته از روپی و سکه های طلا بسته شده تحقق آرزوی او را برای زندگی مرفه و مستقل تضمین می کند و از این پس تحقق چنین آرزویی می تواند به انجام رسد، در نتیجه جای شگفتی ست که فرمان «به خط شوید ! به خط شوید!» او را می آزارد... دو نبرد، دو سهم غنیمت جنگی، غارت دو شهر، و مال و اموالی که بین راه به چنگ آوردند، از آنان افراد ثروتمندی به وجود آورد که دیگر مناسب حرفه سربازی نبودند.»

در نتیجه، می بینیم که بیش از 150 افسر برای سر کالین کامپبل⁴⁰⁹ استعفانامه خودشان را فرستاده اند : روندی که در ارتشی که در رویاروی دشمن موضع گرفته امر منحصر بفردی بنظر می رسد. این روند اگر در هر ارتش دیگری روی می داد، ظرف بیست و چهار ساعت به تنزل درجه نظامی و یا به سنگین ترین مجازاتها محکوم می شد، ولی در ارتش بریتانیا برای افسر و جنتلمنی که به ثروت دست یافته امری کاملاً رایج بوده و مناسبست دارد. درباره سربازهای عادی، وضعیت به شکل دیگری ست. غارت وحشیانه آرزوی به چنگ آوردن ثروت بیشتری را تحریک می کند، و اگر گنجینه های هندی دیگر در دسترس نباشد، چرا گنجینه های خود دولت بریتانیا را غارت نکنند ؟ در این باره آقای راسل چنین گفته است :

«دو گاری حامل صندوق خزانه زیر حفاظت سربازان اروپائی به شکل مظنونی سرنگون و مقداری روپی نیز ناپدید شد، خزانه داران معمولاً ترجیح می دهند مأموریت حفاظت و همراهی کاروانها را به بومیان بسپارند!»

خیلی جالب است، نه ؟ که یک هندی یا سیک بانظم و انضباطتر، با اعتمادتر و با حرص و آز کمتر از الگوی بی مانند جنگجو و سرباز بریتانیائی باشد ! ولی تا اینجا ما به نمونه رفتارهای انگلیسی های منفرد پرداختیم، اکنون به ارتش بریتانیا وقتی که به شکل جمعی و یکپارچه دست به غارت می زند نگاهی می اندازیم :

«هر روز جام های پیروزی بیشتر می شود و تخمین زده اند که فروش آنها معادل 600000 لیور استرلینگ خواهد بود. شایعه پیچیده که شهر کاونپور انباشته از اشیاء غارت شده از شهر لکهنو است. و اگر می توانستیم خسارات وارد آمده به بناهای دولتی، املاک خصوصی، خانه ها، زمین و قربانیان انسانی را محاسبه کنیم، به این نتیجه می رسیدیم که خسارات پایتخت اوده بالغ بر پنج یا شش میلیون لیور استرلینگ است.»

فوج های قالموقستانی چنگیزخان یا تیمور خان را که مثل ابری ضخیم از ملخ به روی شهر حمله می کنند و به هر چیزی که می رسند از هم می درند، باید در مقایسه با حمله مسیحیان، سربازان بریتانیائی تربیت شده، متمدن، شوالیه مسلک به مثابه هدیه الهی تلقی کنیم. مغولها دست کم در تاخت تازهای خود خیلی سریع عبور می کردند، ولی انگلیسی ها به شکل روشمندان مأمورانشان را نیز برای محاسبه غنیمتها همراه خودشان می بردند و غارت را با ثبت غنیمتهای جنگی و فروش آنها به ضرب چکش به جایگاه روشمند ارتقاء می دادند، و هوشیارانه امور را به شیوه ای پیش می بردند تا چهره قهرمانانه بریتانیا با حق آنان از پاداش خدشه دار نشود. با شگفتی می بینیم که این ارتش قادر به چه کارهایی ست، یعنی ارتشی که نظم و انضباط آن در حرکت

⁴⁰⁹ Sir Colin Campbell

غار تگرانه دسته جمعی مختل می شود، و آن هم در خستگی ناشی از اردو در فصل گرما که سخت ترین نظم و انضباطها را ضروری می سازد.

نوشته فردریش انگلس 4 ژوئن 1858

نیویورک دلی تریبون شماره 5361 در 26 ژوئن 1858

۳۸- کارل مارکس :

دولت بریتانیا و تجارت برده

لندن، 18 ژوئن 1858

طی نشست مجلس اعیان در 17 ژوئن، اسقف آکسفورد پرسشی دربارهٔ تجارت برده مطرح کرد و شکایت نامه ای از سوی کلیسای مریم مقدس جامائیک را خواند. تعبیری که مطمئناً این بحث و جدل به اذهان ناپخته متبادر خواهد کرد، میانه روی از سوی دولت بریتانیا و تصمیم قاطعانه اش برای اجتناب از بهانه سازی برای برخورد با ایالات متحده است. با بیانیه ای که در زیر خواهید خواند، لرد مالمسبوری از «حق بازرسی» کشتی هائی که پرچم آمریکا را حمل می کنند صرف نظر کرده است :

«ایالات متحده می گوید به هیچ بهانه، هدف یا گمان احتمالی، کشتی حامل پرچم آمریکا قابل بازرسی نیست مگر توسط کشتی های آمریکائی، در غیر اینصورت مسئولیت آن به عهدهٔ ناخدائی خواهد بود که به چنین کاری مبادرت کرده باشد. من با این تعبیر حقوق بین الملل که از سوی وزیر امور خارجهٔ آمریکا اعلان شده بود موافق نبودم، تا اینکه از سوی مقامات دادگستری تاج و تخت سلطنت انگلیس به رسمیت شناخته شد. پس از پذیرش این قانون، به دولت آمریکا قویاً هشدار دادم، که از این پس پرچم آمریکا در خطر سوء استفاده قرار خواهد و می تواند هر کار خلاف قانون را پوشش دهد و کشتی های دزدان دریائی و کشتی های حامل برده فقط از پرچم آمریکا استفاده خواهند کرد، و چنین امری پرچم افتخار آمیز را به بی اعتباری خواهد کشید. با پافشاری روی منشور حاضر، بجای دفاع از شرافت ملی نتیجهٔ معکوس به بار خواهد آورد، و پرچم آمریکا به شنیع ترین اعمال آلوده خواهد شد. من همچنان بر این باور هستم که در قرن هشتم ما که کشتی های بی شماری در اقیانوسها شناور هستند، به پلیس دریائی نیازمندیم، و باید در این زمینه حقوق بین الملل اصول و قواعدی را پیشبینی کند و یا دست کم بین ملتها توافقاتی برای بازرسی و تأیید ملیت کشتی ها وجود داشته باشد تا روشن شود که کشتی حق برافراشتن چنین پرچمی را داشته است. گفتگوهای که با وزیر ایالات متحده که در کشور ما به سر می برد داشته ام و مشاهداتی که ژنرال کاس⁴¹⁰ در پروندهٔ بسیار جالبی به نوشته آورده است، من را قویاً به تنظیم توافقات مناسبی در این زمینه با ایالات متحده امیدوار کرده است و به اجازه می دهد که مقامات رسمی دو کشور پس از دریافت دستورات مناسب، بی آنکه موجب بی حرمتی شود هویت پرچم همهٔ کشورها را بازرسی کنند.»

روی نیمکت اپوزیسیون نیز هیچکس سعی نکرد از حق بازرسی کشتی های آمریکائی توسط انگلیسی ها

⁴¹⁰ Cass

دفاع کند، ولی همانگونه که کنت گری^{۴۱۱} مطرح کرد :

«انگلیسی ها با اسپانیایی ها و دیگر قدرتها توافق نامه ای برای جلوگیری از تجارت برده به امضا رسانده بودند، و وقتی دلایل محکمی برای ظن خود نسبت به کشتی می یافتند که به قاچاق شنیع برده پرداخته و بی آنکه واقعاً آمریکائی باشد از پرچم آمریکا استفاده کرده، حق داشتند آن کشتی را متوقف و بازرسی کنند. ولی اگر ناخدای کشتی برکه های آمریکائی به آنان نشان می داد، حتا اگر کشتی او پر از برده می بود مجبور بودند کشتی رها کنند که به راهش ادامه دهد، و تنها ایالات متحده بود که باید مسئولیت و شرمساری این قاچاق غیر قانونی را تحمل کند. من امیدوارم و اطمینان دارم که دستوراتی که به ناوشکن هایمان صادر کرده ایم از این بابت روشن است، و هر گونه انحراف از سوی افسران در چنین وضعیتی مطابق قانون مجازات خواهد شد.»

در نتیجه موضوع به همین نکته محدود می شود که حتا اگر ما مجاز باشیم مدارک کشتی مظنونی را بازرسی کنیم که پرچم آمریکا را به شکل غیر قانونی حمل می کند، ولی بنظر می رسد که لرد مالمسبوری^{۴۱۲} چندان تمایلی برای پافشاری روی آن ندارد و این ماده قانونی را بحال خود واگذاشته است. لرد آبردین به صراحت انکار کرد که چنین کاری بتواند موجب اختلاف نظر شود، قوانینی که در چنین موردی از سوی دکتر لاشینگتون^{۴۱۳} و سر جرج کوکبرن^{۴۱۴} (ناخدای بریتانیائی) برای کارمندان رسمی انگلیسی پذیرفته شده بود به موقع به دولت آمریکا تحویل داده شد و از سوی آقای وبستر^{۴۱۵} به نام دولت آمریکا مورد تأیید قرار گرفت. در نتیجه، اگر در دستورات تغییری صورت نگرفته بود و اگر افسران در محدوده قوانین عمل کرده بودند، «دولت آمریکا دلیلی برای شکایت نداشت». با وجود این، بنظر می رسد که ظن بسیار پررنگی روح «پارسامنشانه موروثی» بیدار کرد، به ویژه وقتی می بینیم که پالمستون مثل همیشه با تردستی خاص خودش به اختیار در برخی دستوراتی که به ناوگان انگلیس صادر شد تغییراتی را جایز دانسته بود. می دانیم که پالمستون با پرخاش مصرانه علیه حذف تجارت برده، طی یازده سال (تا سال 1841) که وزارت امور خارجه را اداره می کرد، تمام پیمان نامه های مربوط به تجارت برده را حذف کرده بود. او فهرستی از اعمالی که مقامات دادگستری بریتانیا جنایتکارانه تشخیص داده بودند تهیه کرده بود، قوانینی که موجب دادگاهی شدن یکی از مأمورانش شده بود و به یمن آن قوانین انگلیسی در وضعیتی قرار گرفت که از یک تاجر برده علیه خود دولت انگلیس دفاع کرده بود. او تجارت برده را به مثابه نبردگاه خود انتخاب کرده بود، و از آن خیلی بسادگی برای تحریک اختلاف بین انگلستان و کشورهای دیگر استفاده می کرد. پالمستون در سال 1841 پیش از آن که مقامش را ترک کند، دستوراتی داده بود که همان گونه که سر رابرت پیل^{۴۱۶} تأیید کرده «در

⁴¹¹ Grey

⁴¹² Malmesbury

⁴¹³ Dr. Lushington

⁴¹⁴ George Cochrane

⁴¹⁵ Webster

⁴¹⁶ sir Robert Peel

صورتی که این دستورات را باطل نکرده بودند، می توانست به تصادم با ایالات متحده بیانجامد». به گفته خود او، به افسران نیروی دریایی توصیه کرده بود که «توجهی به حقوق بین الملل نداشته باشند».

لرد ملمسبوری با وجود این که خیلی محتاطانه به زبان آورده بود، گفته بود که «ناوگروه بریتانیایی را بجای سواحل آفریقا به آبهای کوبائی گسیل کردند»، پالمستون پیش از آنکه علیه روسیه اعلان جنگ کند، ناو گروه را در جائی نگهداشته بود که به درد هیچ کاری نمی آمد بجز تحریک برخورد با ایالات متحده، و تقریباً موفق شده بود تجارت برده را متوقف کند، لرد وودهاوس^{۴۱۷} سفیر پالمستون در دربار سن پترزبورگ که با این نظریه موافق بود، در این باره می گوید :

«با وجود دستورات صادر شده، به این علت که ناوگروه بریتانیایی در شمار بسیار به آبهای آمریکائی گسیل شده بود، دیر یا زود باید به بروز اختلاف بین ما و ایالات متحده می انجامید.»

ولی اهداف مخفی پالمستون هرچه بود، روشن است که دولت توری^{۴۱۸} در سال 1858 آن را خنثی کرد، همانگونه که در سال 1842 نقش بر آب شد، و فریاد جنگ در بطن کنگره و روزنامه ها به خاموشی گرائید «با سر و صدای زیاد برای هیچی».

درباره خود مسئله تجارت برده، اسقف آکسفورد و به همین گونه لرد بروگام^{۴۱۹} اسپانیا را به مثابه پشتیبان اصلی این قاچاق شنیع افشا کردند. هر دو از دولت بریتانیا درخواست کردند که با تمام قدرتی که در اختیار دارد این کشور را به پی روی از خط سیاسی در هماهنگی با منشور موجود مجبور کند. از سال 1814، پیمان نامه عمومی بین بریتانیا و اسپانیا به امضا رسیده بود که بی هیچ ابهامی تجارت برده های سیاه را محکوم می کرد. در سال 1817 پیمان نامه ویژه ای به تصویب رسیده بود که بر اساس آن اسپانیا متعهد شده بود که حق تجارت برده را برای اتباع خود ممنوع کند، و بجای خسارتی که این پیمان نامه می توانست وارد کند، اسپانیا 400000 لیور استرلینگ به مثابه جبران خسارت دریافت کرد. این پول به صندوق اسپانیا واریز شد بی آنکه این کشور به تعهدات خود عمل کرده باشد. در سال 1835، پیمان نامه تازه ای به امضا رسید که بر اساس آن اسپانیا متعهد شده بود که برای جلوگیری از قاچاق برده و ناممکن ساختن آن نزد اتباع خود قانون بسیار سختی را به اجرا بگذارد. و دوباره این امر بر اساس ضرب المثل اسپانیائی «تا فردا»^{۴۲۰} به تأخیر افتاد. فقط 10 سال بعد قانون جزائی مربوط به قاچاق برده به تصویب رسید، ولی از روی بد شانسی واقعاً شگفت آوری، موضوعی که انگلستان روی آن اصرار می ورزید یعنی ماده ای که تجارت برده را مشابه راهزنی دریائی تلقی می کرد حذف شده بود. کوتاه سخن این است که هیچ کاری صورت نگرفت، بجز این که ناخدای ارشد کوبا، وزیر امور داخلی، ریاکاران درباری و در صورتی که شایعه ها حقیقت داشته باشد، شخصیت های متعلق به خود

⁴¹⁷ Lord Woodhouse

⁴¹⁸ Tory

⁴¹⁹ Lord Brougham

⁴²⁰ « A la manana »

خاندان سلطنتی مالیات ویژه ای برای تجارت برده های سیاه تحمیل کرده بودند و مجوز قاچاق انسان را با تعیین دوبلون (سکه طلای اسپانیایی) برای هر سر می فروختند.

«اسقف آکسفورد گفت، اسپانیا هیچ توجیهی نداشت بجز این که قاچاق برده دارای ساخت و سازی بود که دولت این کشور نمی توانست جلوی آن را بگیرد، ولی ژنرال والدس⁴²¹ ثابت کرد که چنین بهانه ای هر چند و به هر اندازه ای که با واقعیت تطبیق داشته باشد، نمی تواند مطرح شود. وقتی وارد جزیره شده، تاجران برده را فراخواند و به آنان مهلت داد تا ظرف شش ماه آینده به کارشان پایان دهند، و اطمینان داد که در پایان این مهلت برای جلوگیری از تجارت برده مصمم خواهد بود. نتیجه چه شد؟ در سال 1840، سال پیش از مدیریت ژنرال والدس، شمار کشتی هائی که از سواحل آفریقا با بار برده به کوبا می آمدند 53 فروند بود. در سال 1842 تا وقتی که ژنرال والدس ناخدای ارشد بود شمار این کشتی ها از 3 فروند فراتر نرفت. در سال 1840 شمار برده ها در جزیره کمتر از 14470 نبود، در سال 1842 این تعداد به 3100 نفر رسید.»

و اکنون، انگلستان چه اقداماتی می تواند علیه اسپانیا انجام دهد؟ تکرار اعتراضات و نامه نگاریها، از سر گیری گفتگوها؟ سر ملمسبوری گفته است که می توانیم بی آن که به نتیجه ای برسیم، بین ساحل کوبا و اسپانیا را با پرونده و نامه های مبادلاتی بین دو دولت بیوشانیم. یا شاید انگلستان باید با پافشاری روی مطالباتش و نقض همه پیمان نامه ها مجازاتهایی را در نظر بگیرد؟ در اینجا است که نقطه ضعف آشکار می شود. و در اینجا است که چهره اسفناک «هم پیمان شکوهمند»، فرشته نگهبان تجارت برده ظاهر می گردد. بناپارت سوم، پشتیبان برده داری در همه اشکال آن، انگلستان را از ادامه سیاستها و اجرای پیمان نامه هایش منع کرد. می دانیم که ملمسبوری قویاً مورد سوء ظن بود که با قهرمان ستوری⁴²² مناسبات خیلی نزدیکی برقرار کرده است. ولی با وجود این، ملمسبوری با صراحت تمام او را به مثابه تاجر اصلی برده در اروپا، و فردی که این قاچاق زشت را در شنیع ترین اشکال آن، و به بهانه «مهاجرت آزاد» سیاهان به سرزمین های استعماری فرانسه باز سازی کرده افشا نمود. کنت گری این افشاگری را تکمیل کرده و گفته است که «جنگهایی که در آفریقا بر پا کردند، به هدف گرفتن اسیر و فروش آنها به مأموران دولت فرانسه بود». کنت دو کلاراندون⁴²³ اضافه کرده است که «هر دو، اسپانیا و فرانسه، در بازار آفریقا با تعیین قیمت برای هر برده با یکدیگر رقابت می کنند، و در وضعیتی که به این سیاهان تحمیل کرده اند، در کوبا و یا در سرزمین های استعماری فرانسه هیچ تفاوتی وجود نداشته است.»

چنین است وضعیت افتخار آمیزی که انگلستان به دلیل کمکهایی که به این مرد (یعنی بناپارت سوم) برای

⁴²¹ Valdès

⁴²² Le héros de Satory قهرمان ستوری (ستوری یکی از محلات ورسای در حومه پاریس) همانا لویی بناپارت است که در 10 اکتبر 1850 در حالی که رئیس جمهور بود کودتای خودش را آماده می کرد، در باز دید از یگانهای نظامی در اردوی ساتوری در نزدیکی ورسای طرفداری سربازان را جلب کرد. و سواره نظام برای او هورا کشیدند « زنده باد امپراتور!»

⁴²³ comt de Clarendon

سرنگونی جمهوری ارزانی داشته در آن واقع شده است. دومین جمهوری، مثل نخستین برده داری را ملغا اعلان کرد. بناپارت که فقط با تشویق نازل ترین غرایز انسانی به قدرت رسید، بجز با خرید روز افزون طرفداران جدید قادر نیست پا برجا بماند. بر این اساس، نه تنها موجب باز زائی برده داری شد بلکه با تمديد منشور برده داری طرفداری کشاورزان را نیز بدست آورد. هر اقدامی که به تنزل آگاهی ملت بیانجامد برای اقتدار او مفید خواهد بود. تبدیل فرانسویان به ملتی برده دار مطمئن ترین اقدام برای تسلط بر فرانسه خواهد بود. دست کم یک کار توسط بناپارت انجام گرفت. تجارت برده در رویارویی جبهه سلطنت طلب و جمهوری خواه به دستور روز تبدیل شد. اگر امروز جمهوری فرانسه باز سازی شود، فردا اسپانیا مجبور به ترک قاچاق برده خواهد شد.

نوشتۀ ک.مارکس 18 ژوئن 1858

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 5366 به تاریخ 2 ژوئیه 1858

۳۹- کارل مارکس :

مالیات در هند

29 ژوئن 1858

مطابق گزارشات روزنامه های لندن، تمایلات ارزشهای هندی و سهام راه آهن در این مدت اخیر در بورس لندن رو به کاهش داشته است. این موضوع نشان می دهد که رفتار خوش بینانه و استقبال که جان بول^{۴۲۴} (همذات عو سام) با کمال میل از قیام هندی به عمل آورد به هیچ وجه صادقانه نبود. در هر صورت، این موضوع نفی مصرانه باور به کشش^{۴۲۵} منابع مالی هند را تأیید می کند. درباره این منابع، از سوی دیگر، دو دیدگاه متضاد را مطرح می کنند. از یکسو می گویند که مالیات در هند گران و کمرشکن تر از همه کشورهای دیگر است، و بطور کلی بین اغلب کشورهای دیگر و به ویژه آن کشورهایی که به شکل طولانی تری سلطه بریتانیا را تجربه کرده اند، کشاورزان، یعنی اکثریت مردم هند با فقر همه جانبه ای روبرو بوده اند. در نتیجه، کل منابع درآمد در هند به میزان حد اکثر استفاده شده و سرمایه داران هندی در وضعیت ترمیم ناپذیری قرار گرفته اند. نگرش بسیار نامطمئن در دورانی که به گفته گلاستون^{۴۲۶} مخارج فوق العاده هند، به تنهایی، سالانه و برای چندین سال آینده تقریباً بالغ بر 200000000 لیور استرلینگ خواهد بود. از سوی دیگر، با اتکا به داده های آماری اطمینان می دهند که مالیاتها در هند در کمترین میزان است، و اگر مخارج باز هم افزایش بیابد، درآمدها نیز می تواند افزایش یابد، و کاملاً اشتباه است که تصور کنیم که مردم هند نمی توانند مخارج جدیدی را تحمل کنند. آقای برایت که می توانیم او را به مثابه نماینده خدشه ناپذیرترین و پر نفوذترین نظریه «نا مطمئن» بدانیم به مناسبت دومین بازخوانی لایحه پیشنهادی درباره دولت هند^{۴۲۶} چنین گفته است :

«دستگاه مدیریت هند بیش از آن چیزی که می توانستند از مردم هند بگیرند برای دولت هند هزینه داشته، گرچه دولت نه در زمینه تعیین مالیات و نه در شیوه برداشت آن دقت خدشه ناپذیری به کار نبرده است. اداره هند بیش از 300000000 لیور استرلینگ هزینه داشته است، زیرا در آمد کل همین است، ولی همیشه کاستی هائی وجود داشته که باید با وام بهره بالا جبران می کردند. در حال حاضر قرض هند بالغ بر 600000000 لیور استرلینگ است و دائماً رو به افزایش دارد، در حالی که اعتبار دولت کاهش می یابد. چنین وضعیتی ابتدا به

⁴²⁴ مراجعه شود به یادداشت شماره 335 ص 118
⁴²⁵ Elasticité در اقتصاد کشش (به انگلیسی Elasticity) به معنی درسد تغییر در یک متغیر نسبت به درسد تغییر در سایر عوامل مؤثر بر آن متغیر است.

⁴²⁶ در اینجا لایحه پیشنهادی توسط دفتر دربی Derby در مارس 1858 مطرح هست که توسط پارلمان در همان سال به تصویب رسید. قانون پیشنهادی به نام « منشور برای بهترین مدیریت هند » کشور را جزء استعمارات تاج و تخت انگلستان می دانست و بر آن تا کمپانی هند شرقی را تعطیل کند و 3 میلیون لیور استرلینگ را برای پرداخت خسارت به سهامداران ذخیره کند. وزیر هند به معاونت مشاور هند ارگان متشکل جایگزین رئیس قدیمی دفتر کنترل شد. فرماندار کل از این پس نماینده عالی مقام شاه و به ابزاری برای وزارت هند تنزل یافت که در لندن به سر می برد.

این علت بود که بازپرداخت قرضها به طلبکاران در دو مورد به موقع صورت نگرفته بود، و سپس باید از مصیبتی که اخیراً در هند به وقوع پیوست نیز یاد کنیم. به کل درآمد اشاره کردم، به این علت که درآمد حاصله از تجارت تریاک که نمی توانیم آن را به مثابه مالیات از مردم هند تلقی کنیم، با گمانه زنی من، حدود 25000000 لیور استرلینگ مالیات روی دوش مردم هند می گذارد. ولی باید هوشیار باشید و این 25000000 لیور استرلینگ را با 60000000 که در انگلستان دریافت می کنند مقایسه نکنید. در این مجلس اجازه دهید یادآور شوم که با همان مقدار طلا یا پولی که در هند می توانیم 12 روز کار خریداری کنیم، در انگلستان فقط می توانیم یک روز کار خریداری کنیم. این 25 میلیون لیور استرلینگی که به خرید کار در هند اختصاص یافته در انگلستان به 300 میلیون خواهد رسید. می توانیم بپرسیم که بهای کار یک هندی چقدر است. اگر کار یک هندی در روز 2 پنس باشد، روشن است که نمی توانیم از او مالیاتی را بگیریم که گوئی 2 شلینگ بوده است (هر شلینگ معادل 12 پنس است). در بریتانیای بزرگ و ایرلند ما 30 میلیون جمعیت داریم، در هند 150 میلیون. در اینجا ما 60 میلیون لیور استرلینگ دریافت می کنیم، در هند، با محاسبه روزهای کار مردم هند، 300 میلیون لیور دریافت می کنیم، یعنی 5 برابر مالیات بدست آمده از بریتانیای بزرگ. با توجه به این امر یک جمعیت هند پنج برابر جمعیت امپراتوری بریتانیاست، می توانیم بگوئیم که مالیات از هر نفر در هند و در انگلستان تقریباً برابر است، و در نتیجه مشکلات نیز بیشتر نیستند. ولی در انگلستان قدرت بی حساب ماشینهای بخار، وسایل نقلیه، همه آنچه را که سرمایه و ذهن انسان برای تسهیل کار عموم مردم قادر به ایجاد آن بوده وجود دارد که هیچیک از این امکانات در هند وجود ندارد. تردیدهایی وجود دارد که در هند حتی یک جاده مناسب وجود داشته باشد.»

باید بپذیریم که در این شیوه مقایسه بین مالیات هند و بریتانیا اشتباهی روی داده است. از یکسو می بینیم که جمعیت مردم هند پنج برابر بیشتر از ساکنان بریتانیای بزرگ هستند، و از سوی دیگر مالیات هند فقط نیمی از مالیات بریتانیائی را تشکیل می دهد. باز هم از سوی دیگر، آقای برایت می گوید، بهای کار در هند یک دوازدهم بهای کار در بریتانیای بزرگ است. در نتیجه 30 میلیون لیور استرلینگ مالیات در هند معادل 300 میلیون در بریتانیای بزرگ است، بجای 60 میلیونی که در حال حاضر دریافت می کنیم. او چه نتیجه ای باید بگیرد؟ که هند به نسبت جمعیتش، همان مالیاتی را می پردازد که بریتانیای بزرگ، با توجه به فقر مردم هند، که 30 میلیون لیور استرلینگ به همان اندازه روی دوش 150 میلیون نفر هندی سنگینی می کند که 60 میلیون لیور استرلینگ روی دوش 30 میلیون انگلیسی. سرانجام، پرسش دیگری می توانست مطرح شود. می توانیم بپرسیم که آیا عادلانه است که بفرض فردی با درآمد 12 سنت در روز یک سنت مالیات می پردازد در حالی که فرد دیگری با درآمد 12 دلار در روز یک دلار؟ آیا این دو در وضعیت مشابهی هستند؟ هر دو سهم یگانه ای از درآمد خود را می پردازند، ولی مالیات به شکل کاملاً متفاوتی روی قدرت خریدشان تأثیر می گذارد. آقای برایت از این دیدگاه به مسئله نپرداخته است، اگر از این دیدگاه به مسئله پرداخته بود در می یافت که نسبت بین مالیاتی که حقوق بگیران بریتانیائی از یکسو و سرمایه داران از سوی دیگر می پردازند خیلی

برجسته تر از نسبت مالیات هندی و بریتانیائی ست. علاوه بر این : خود او می گوید که از مبلغ 30 میلیون لیور استرلینگ مالیات هندی، باید 5 میلیون از درآمدهای تجارت تریاک را کسر کنیم، زیرا اگر بخواهیم بطور مشخص بگوئیم، این مالیاتی نیست که مردم هند باید پردازند، بلکه حق صادراتی که مصرف کننده های چینی می پردازند. سپس، طرفداران دولت انگلیس-و-هندی به ما می گویند که 16 میلیون لیور استرلینگ از درآمد از درآمدهای ملکی بدست می آید که از دیرباز به مثابه ملک خصوصی درجه یک دولت تلقی شده و هرگز به املاک خصوصی کشاورزان تعلق نداشته استو در نتیجه، بطور مشخص از پرداخت مالیات معاف است، و نه حتا بهره ای که کشاورزان بریتانیائی به آریستوکراسی بریتانیا می پردازند به مثابه بخشی از مالیات بریتانیائی نمی تواند بحساب بیاید. مطابق این دیدگاه، مالیات هندی عبارت است از :

کل مبلغ مالیات دریافتی	30000000 لیور استرلینگ
منهای درآمد حاصله از تجارت تریاک	5000000 لیور استرلینگ
منهای بهره ملکی	16000000 لیور استرلینگ

نتیجه مالیات نهائی 9000000 لیور استرلینگ

علاوه بر این باید بپذیریم که در این حاصل جمع 9000000 لیور استرلینگ، برخی کالاهای خیلی مهم، مثل پست، حق تمبر و حق گمرک به بخش بسیار ناچیزی از توده های مردم مربوط می شود. با پذیرش چنین امری، در نوشته ای که به امور مالی هند اختصاص داشته و اخیراً به اداره آمار بریتانیای بزرگ ارسال شده، م. هندریکس^{۴۲۷} با اتکا به پرونده های پارلمانیها و دیگر نوشته های رسمی بر آن است تا نشان دهد که مجموع مبلغی که مردم هند می پردازند، حداکثر یک پنجم دریافتی هائی ست که از منشأ مالیاتی تأمین شده، یعنی از درآمد واقعی مردم برداشت شده، که از مجموع کل درآمدها، بطور مشخص مالیات 27٪ از بنگال، 23٪ از پنجاب، 21٪ از مدرس، 17٪ از استانهای شمال غربی و 16٪ از بمبئی تأمین می شود.

ما در اینجا داده های تحلیل هندریکس را برای مقایسه میانگین مالیاتی که هر فرد هندی و بریتانیائی طی سالهای 1855 و 1856 پرداخته به عاریت می گیریم :

درآمدها بر اساس هر فرد مالیات

⁴²⁷ M.Hendricks

پنس	شیلینگ	لیور استرلینگ	پنس	شیلینگ	لیور استرلینگ	
4	1	—	0	5	—	بنگالی
7	0	—	5	3	—	استانهای شمال غربی
0	1	—	7	4	—	مدرس
4	1	—	3	8	—	بمبئی
9	0	—	3	3	—	پنجاب
0	10	1	—	—	—	بریتانیا

ژنرال بریگز^{۴۲۸} در مورد میانگین مالیات برای هر فرد در سالها و کشورهای مختلف گمانه زنی زیرا را مطرح کرده است:

پنس	شیلینگ	لیور استرلینگ	
4	19	1	در انگلستان 1852
0	12	1	در فرانسه
3	19	—	در پروس
8/5	3	—	در هند

طرفداران و مدیحه گوینان دولت بریتانیا از این داده ها نتیجه می گیرند حتا با در نظر گرفتن فقر نسبی مردم هند هیچ کشور اروپائی مالیاتی به این ناچیزی پرداخت نکرده است. به این ترتیب، بنظر می رسد که نظریات مختلف و در عین حال متناقضی درباره مالیات هند مطرح کرده اند. از یکسو باید بپذیریم که مالیات هند نسبتاً اندک بوده، ولی از سوی دیگر می توانیم از پرونده های پارلمانی ها و به همین گونه از نوشته ها مقامات عالی مدارکی را درباره امور هند جمع آوری کنیم که جملگی حاکی از این امر است که مالیاتهای ظاهراً سبک مردم هند را به زانو درآورده و خشونت مالیاتی تا جایی پیش رفته که اعمال شنیعی مانند شکنجه را ضروری دانسته

⁴²⁸ Briggs

اند. آیا نیازی به ارائه دلیل و مدرک دیگری بجز افزایش دائمی و سریع قرض هند و افزایش کسری بودجه هند وجود دارد؟ با وجود این، نمی توانیم ادعا کنیم که دولت هند از بیم فشار آوردن به درآمدهای مردم، به افزایش قرض و کسری بودجه هند تن داده است. اگر در قرض فرو می رود، به این علت است که راه دیگری ندارد بجز وصل کردن یکی به دیگری. در سال 1805، قرض هند 25626631 لیور استرلینگ بود، در سال 1829 تقریباً به 34000000 لیور استرلینگ رسید و در سال 1850 به 47151018، و هم اکنون نزدیک به 60000000 لیور استرلینگ است. روشن است که ما در اینجا قرض کمپانی هند شرقی در انگلستان را به حساب نمی آوریم که باید با درآمدهای کمپانی پرداخت شود.

کسری بودجه که در سال 1805 تقریباً بالغ بر دو میلیون و نیم لیور استرلینگ بود، در دولت لرد دالهروسی به پنج میلیون لیور استرلینگ رسید. جرج کامپبل در بخش خدمات مدنی در بنگال خدمت می کرد، شخصیتی خیلی طرفدار دولت انگلیس و هند بود در سال 1853 مجبور شد اعتراف کند که :

«گرچه هیچ یک از فاتحان شرقی هرگز به سطح پیروزی ما دست نیافتند، یعنی تصاحب انکار ناپذیر، جهانشمول، تمام و کمال و بی دقتی هند، با وجود این همه فاتحان با مالیاتهایی که می گرفتند ثروتمند می شدند و بین آنان افرادی بودند که بخش مهمی از ثروت سرشارشان را برای امور عمرانی اختصاص می دادند... ما از این امکان محروم هستیم... در حالی که در مجموع از دیدگاه کمی در دوران حکومت انگلیسی بار مالیات کاهش نداشته ولی با وجود این فاقد مازاد بوده ایم.»

با سنجیدن مقدار مالیات، مجموع کل اعلام شده نباید در ترازو بیش از شیوه ای که برای جمع آوری آن به کار برده اند سنگینی کند. چنین روشی در هند برآستی که نفرت انگیز است، و درباره آنچه که به مالیات ملکی مربوط می شود، برای مثال، بجای بهره برداری بیشتر محصولات را از دست می دهند. درباره مالیاتهای دریافت شده، هیچ سهمی به شکل کارهای عمرانی به مردم بازگردانده نشده، در حالی که چنین اموری برای کشورهای آسیائی بیش از هر کشور دیگری ضروری بنظر می رسد. ولی همانگونه که آقای برایت به درستی اشاره کرده، طبقه حاکمی که دولت را تشکیل می دهد در هیچ کجا به اندازه هند ثروت اندوزی نکرده است.

نوشته کارل مارکس 29 ژوئن 1858.

نیویورک دیلی تریبون. شماره 23/5383 ژوئیه 1858

۴۰- کارل مارکس :

لایحه پیشنهادی پارلمان بریتانیا برای هند

آخرین لایحه پیشنهادی پارلمان برای هند برای سومین بار در مجلس عوام مطرح شد، و چونکه مجلس اعیان زیر نفوذ دربی^{۴۲۹} آشکارا مایل به مبارزه نیست، اعلان حکم نهائی درباره کمپانی هند شرقی به مرحله اجتناب ناپذیری رسیده است. باید بگوئیم که کمپانی به مرگ قهرمانانه نمی میرد، بلکه بی سر و صدا، همانگونه که قدرت را قبضه کرده بود، اندک اندک، پاورچین پاورچین به شیوه مردان جهان داد و ستد قدرت را واگذار خواهد کرد. در واقع، سراسر تاریخ زندگی اش به خرید و فروش خلاصه می شود. کمپانی فعالیتش را با خرید حاکمیت آغاز کرد و با فروش آن به کارش خاتمه می دهد. کمپانی هند شرقی سقوط کرد، ولی نه در آوردگاه آخرین نبرد بلکه زیر چکش مدیر فروش بازار حراجی، و در دستهای آنانی که پول بیشتری می پردازند. در سال 1693 با پرداخت مبالغ هنگفت به دوک لیدز^{۴۳۰} و دیگر افسران دولتی از تاج و تخت سلطنتی قراردادی به مدت 21 سال بدست آورد. در سال 1767، کمپانی حفظ قدرتش را برای دو سال تمدید کرد، و برای کسب چنین امتیازی قول داده بود که سالانه 400000 لیور استرلینگ به حساب خزانه امپراتوری واریز کند. در سال 1769 کمپانی داد و ستد مشابهی را به مدت پنج سال به امضا رساند، ولی پس از این قرارداد فوراً خزانه پذیرفت که بازپرداخت سالانه که در توافق گنجانده شده بود صرفنظر کند و علاوه بر این 1400000 لیور استرلینگ با بهره 4 % به کمپانی وام بدهد و کمپانی نیز به سهم خود در ازای آن بخشی از حاکمیت خود را به پارلمان واگذار کرد، ابتدا واگذاری حق انتخاب فرماندار کل و چهار مشاور او، و انتخاب رئیس لردها در دیوان دادگستری را کاملاً به تاج و تخت انگلستان واگذار گرد و پذیرفت که شورای سهام داران به مثابه عضو دموکراتیک به عضو الیگارشیک تبدیل شود^{۴۳۱}. کمپانی هند شرقی در سال 1858، پس از اینکه با تشریفات رسمی به شورای سهامداران قول داد که همه امکانات قانونی را برای مقاومت در مقابل انتقال قدرت اداری به تاج و تخت به کار بندد این اصل را پذیرفته بود و با لایحه ای که به نفع او نبود توافق کرد، ولی تضمین کرد که حقوق کارمندان و جیره خواران را برای گروه مدیران اصلی تضمین کند. همانگونه که شیلر می گوید، اگر مرگ قهرمان مثل غروب خورشید است^{۴۳۲}، خروج کمپانی هند شرقی بیشتر به داد و ستد بین ورشکسته تمام عیار و اعتبار دهندگانش شباهت دارد.

این لایحه عملکردهای اداری را به وزیر امور خارجه و مشاورش واگذار می کند، کاملاً مثل کلکته که فرماندار کل و مشاورش امور را اداره می کنند. ولی این دو کارمند، وزیر امور خارجه در انگلستان و فرماندار کل در

⁴²⁹ Derby

⁴³⁰ Leeds

⁴³¹ شورای سهامداران کمپانی هند شرقی، گردهمایی آنانی که دست کم 500 لیور استرلینگ سهام دارند. هر سه ماه یک بار برگزار می شود و هر سال شورای مدیران را انتخاب می کند

⁴³² شیلر Schiller. نمایشنامه «راهزنان» فصل 3، صحنه 2

هند، در عین حال می‌توانند نظریات دست‌یارانشان را ندیده بگیرند و بر اساس نظر شخصی خودشان عمل کنند. لایحه جدید علاوه بر این، همه اقتداراتی که هم‌اکنون متعلق به رئیس دفتر کنترل از طریق کانال هیئت مخفی می‌باشد را در اختیار بگیرد، به ویژه در مورد مسائل فوری، بی‌آن‌که به مشاورت مشاورش نیازی داشته باشد، می‌تواند به هند دستور صادر کند. خارج از اعضای برگزیده توسط تاج و تخت سلطنتی، سرانجام این کمپانی هند شرقی بود که بقیه اعضای شورا را انتخاب می‌کرد. این اعضا مدیران کمپانی را تشکیل می‌دادند.

بر این اساس، در مجموع، سرنوشت نام کمپانی هند شرقی چنان رقم خورده بود که پس از خود مؤسسه باید بر جا می‌ماند. در آخرین لحظه، گروه دربی اعتراف کرد که لایحه او نه تنها به حذف کمپانی هند شرقی که شورای مدیران آن را نمایندگی می‌کنند بسنده نکرده، بلکه آن را به شکل قدیمی تنزل می‌دهد یعنی بازگشت وضعیت آن به یک شرکت سهامی مجهول (یعنی شرکت سهامی که نام سهامدارانش را معرفی نمی‌کند) که به ضمانت قراردادهای قانونی سود سهام را می‌پردازد. لایحه پیت^{۴۳۳} در سال ۱۷۸۴ به شکل مجازی مدیریت آن را به جانشینان هیئت که دفتر کل مجری آن بود واگذار کرد. منشور ۱۸۱۳ انحصار بازرگانی کمپانی به استثناء داد و ستد با چین را حذف کرده بود. منشور ۱۸۳۴ وجه بازرگانی را به طور کلی از کمپانی حذف کرد. با وجود این، منشور ۱۸۵۴ با حذف آخرین باقیمانده های اقتدارات کمپانی، قدرت و اداره دولتی هند را برای کمپانی حفظ نمود. تاریخ تکرار می‌شود: کمپانی هند شرقی که در سال ۱۶۱۲ به شرکت سهامی تبدیل شده بود، به وضعیت اولیه بازگشت با این تفاوت که این کمپانی اکنون نمایندگی شرکت بازرگانی را به عهده دارد که کار بازرگانی انجام نمی‌دهد، و شرکت سهامی را تشکیل می‌دهد فاقد پشتوانه بوده و فقط دارای سود سهام ثابت است.

تاریخ لایحه هند متأثر از تغییرات اسفباری است که از هر منشور پارلمانی مدرن دیگر عظیم تر است. وقتی سپاهیان هندی دست به شورش زدند، همه طبقات اجتماعی بریتانیا با هیاهو خواستار اصلاحات در هند شدند. اذهان عمومی مردم به دلیل شایعات مربوط به شکنجه تحریک شده بود، افسران نظامی و مدنی عالی رتبه در هند آشکارا مداخله دولت را در امور مذاهب بومی محکوم می‌کردند. حرص و طمع سیاسی برای ضمیمه سازی نزد لرد دالهوسی ابزار کار خیلی مطیع دانیگ استریت^{۴۳۴} بود، تخمیر اذهان آسیائی، بی احتیاطی در بر پا کردن جنگ راهزنانه در پارس و چین، جنگهائی که به اشارات و هدایت شخصی پارلمستون شروع شد و ادامه یافت. اقدامات بی‌خاصیتی که پارلمستون در مقابله با شورش به کار بست، مثل انتخاب کشتی های بادبانی بجای کشتی های بخار برای گسیل یگانهای نظامی، و یا انتخاب مسیر با دور زدن دماغه امید نیک بجای عبور از کانال سوئز، همه این موارد در مجموع به زمینه ای برای درخواست اصلاحات در هند انجامید. اصلاحات دولتی در هند توسط کمپانی، اصلاحات سیاسی توسط دولت در این کشور. پارلمستون نیز به

⁴³³ Pitt

⁴³⁴ Dawning Street

فراخواسته‌های مردم پیوست ولی با این نیت که وضعیت را فقط به نفع خودش تنظیم کند. به این علت که دولت و کمپانی هر دو به شکل خجالت آوری شکست خورده بودند، این کمپانی بود که باید قربانی می شد و قدر قدرتی دولت حفظ می شد. قدرت کمپانی خیلی به سادگی باید به دیکتاتور روز واگذار شود که مدعی نمایندگی تاج و تخت در مقابل پارلمان، و پارلمان در مقابل تاج و تخت بود، بر این اساس شخص او از امتیازات هر دو برخوردار می شد. با پشتیبانی ارتش هند، در اختیار داشتن خزانه هند و حق گزینش کارمندان در جیش، وضعیت پالمستون خدشه ناپذیر بنظر می رسید.

طرح پیشنهادی پالمستون پیروزمندانه در نخستین نشست مطرح شد ولی در ادامه کار ناگهان به دلیل لایحه مشهور علیه «تبانی کننده ها»^{۴۳۵} و با به قدرت رسیدن حزب سیاسی انگلیس^{۴۳۶} متوقف شد.

از همان نخستین روزی که رسماً به کرسی وزارت نشستند اعلان کردند که برای احترام به خواست مجلس عوام که قاطعانه بیان شده بود با انتقال دولت هند و کمپانی به تاج و تخت مخالفت نخواهند کرد. شکست طرح قانونگذاری لرد الینبورگ^{۴۳۷} بنظر می رسید که باز سازی پالمستون را تسریع کرده است. وقتی لرد جان راسل برای مجبور کردن مدیر به سازشکاری مداخله کرد و دولت را نجات داد، او پیشنهاد کرده بود که لایحه هند را به مثابه یک قطعنامه پارلمانی بپذیرند و نه یک لایحه یا طرح پیشنهاد قانون دولتی. به این ترتیب، لرد پالمستون با عجله پیشنهاد لرد الینبورگ درباره اوده را به نفع خودش مورد بهره برداری قرار داد، استعفای ناگهانی او و هرج و مرج در جبهه وزارتخانه از نتایج همین موضوع بود. حزب سیاسی انگلیس مجبور شدند در سایه سرد اپوزیسیون موضع بگیرند، البته پس از به کار بستن مهلت کوتاهی که در قدرت بودند برای شکستن مقاومت حزب خودشان علیه مصادره کمپانی هند شرقی. علاوه بر این می دانیم چگونه این محاسبات ظریف نقش بر آب شد.

لرد پالمستون بجای برخاستن از ویرانه کمپانی هند شرقی زیرا آوار آن مدفون شد. در تمام طول گفتگوها درباره مسئله هند، مجلس با رضایت خاطر خاصی «من شهروند رومی هستم»^{۴۳۸} را به تمسخر می گرفت.

⁴³⁵ دولت فرانسه روی پالمستون فشار آورد و او نیز در 8 فوریه 1858 لایحه علیه تبانی کنندگان (لایحه درباره خارجی ها) را به مجلس عوام تسلیم کرد. این لایحه پیشبینی می کند که هر فردی که در بریتانیا اقامت دارد، گرچه انگلیسی یا خارجی باشد و در چهار چوب سازمان و یا با نقشه از پیش آماده علیه یک فرد انگلیسی در انگلستان و یا در خارج ارتکاب به عمل کند باید در دادگاه انگلیسی محاکمه و شدیداً مجازات شود. مجلس عوام این لایحه را نپذیرفت و پالمستون مجبور به استعفا شد.

⁴³⁶Tories

⁴³⁷ پس از اینکه هیئت دربی به قدرت رسید به لرد الینبورگ Lord Ellenborough رئیس دفتر کنترل مأموریت داد که لایحه ای برای اصلاحات دولت هند تدارک ببیند. ولی به این علت که لایحه ساخت و ساز خیلی پیچیده ای برای انتخابات در شورای هند پیشبینی کرده بود، با مخالفت شدیدی روبرو و مردود شد.

⁴³⁸ Civis romanus Sum به معنای («من شهروند رومی هستم») لقبی که پالمستون داده بودند، پس از مداخله او در مجلس عوام در 25 ژوئن 1850 در مورد ماجرای «پاسیفیکو» (Pacífico). پالمستون از عملیات نیروی دریایی انگلیس دفاع کرد و برای حفاظت از بازرگان پرتغالی تبار بریتانیایی نامه ای به یونان فرستاد که خانه اش در آتن دچار سانحه آتش سوزی شده بود. او مطابق فرمول شهروند رومی: «Civis romanus sum» من شهروند رومی هستم اعلان کرد که

همه لایحه های مهم و بی اهمیت در کل به شکل تحقیر آمیزی مردود اعلان شد. بی وقفه اشارات نامطلوبی مربوط به جنگ در افغانستان، ایران، و چین را به رخ او می کشیدند، در مورد پیشنهاد گلاستون برای محدود کردن اقتدار وزیر امور خارجه هند و منع حق اعلان جنگ فراسوی مرزهای هند، پیشنهادی که به مثابه رأی ممیزی مربوط به کل سیاست خارجی گذشته در دوران پالمرستون علی رغم همه مقاومتی که بخرج داد با رأی اکثریت قاطع به تصویب رسید. گرچه خود او را برکنار کردند ولی جوهر اصول او را پذیرفتند. قوه اجرائی با اندکی محدودیت با موازین محدود کننده از سوی شورای هند عملاً چیزی نبود بجز شبحی از شورای مدیران قدیمی که حقوق خوبی دریافت می کرد و با ضمیمه سازی رسمی هند به درجه ای ارتقاء یافت که برای حفظ تعادل باید در صفحه ترازوی پارلمان وزنه دموکراتیکی اضافه می کردند.

نوشته کارل مارکس 9 ژوئیه 1858

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 24/5384 ژوئیه 1858

همانگونه که این قانون قدیمی در امپراتوری روم ضامن شهرمندان رومی بود، شهروند بریتانیایی باید از مزایای بریتانیایی بهره مند شود و بریتانیا باید امنیت او را در هر کجائی که به سر می برد تضمین کند. گفتمان شوینیسست پارلمستون موجب جلب بذل توجه و تشویق بورژوازی انگلیس شد.

۴۱- کارل مارکس :

تجارت تریاک

31 اوت 1858

نیویورک دیلی تریبون شماره 5433

20 سپتامبر 1858

جنرال پیرامون عهد نامه تازه ای^{۴۳۹} که توسط متفینی که صاحب اختیار همه چیز بودند به چین تحمیل شد، ظاهراً امیدهائی را در چشم انداز گسترش بازرگانی بوجود آورد، امیدهائی که به همان اندازه شگرف و افسانه ای بنظر می رسد که سال 1848 بازرگانان را پس از نخستین جنگ علیه چین مات و مبهوت کرده بود. حتی اگر بپذیریم که تلگرامی که از پترزبورگ ارسال شده با واقعیت تطبیق می کند، آیا افزایش شهرهای آزاد شده برای بازرگانی حتماً به مفهوم گسترش مبادلات با چین است؟ آیا الزاماً جنگ 1857-1858 به همان نتایج درخشان سالهای 1841-1842 خواهد انجامید؟ یگانه نکته روشنی که وجود دارد، این است که معاهده سال 1843 بجای گسترش صادرات آمریکا و انگلیس به چین، فقط به بحران بازرگانی سال 1847 انجامید.

به همین ترتیب، معاهده کنونی با دامن زدن به رؤیای بازاری بی انتها و نظریه پردازی های متنوع، می تواند مقدمه ای باشد برای بحرانی تازه در دورانی که بازار جهانی به کندی در حال خروج از بحران اخیر است. خارج از این نتیجه منفی، نخستین جنگ تریاک به افزایش تجارت این ماده مخدر انجامید ولی به ضرر بازرگانی مشروع تمام شد، و دومین جنگ نیز همین نتایج را بار خواهد آورد، مگر اینکه الزاماً انگلستان زیر فشارهای عمومی در جهان متمدن از تحمیل کشت خشاش به هندیان صرفنظر کند و به همین گونه از گسترش آن در اشکال مسلحانه در چین دست بردارد. در اینجا از بررسی اخلاقی این نوع بازرگانی خود داری می کنیم، این مونتگمری مارتین که خودش یک انگلیسی ست در این باره می گوید :

« داد و ستد برده در مقایسه با تجارت تریاک کار خیرخواهانه ای بنظر می رسد، زیرا ما ساخت و ساز جسمی آفریقائی ها را از بین نمی بردیم، و منافع ما در حفظ جان آنان بود، طبیعت انسانی آنها را تحقیر نمی کردیم، روحشان را به انحراف نمی کشاندیم و نابود نمی کردیم. ولی فروشنده تریاک پس از منحرف کردن روح گناهکاران جسم آنان را نابود می کند.

در هر ساعت قربانیان تازه ای به دیو سیری ناپذیر کنعان^{۴۴۰} هدیه می کنند، و آدم کشان انگلیسی و چینی هائی که دست

⁴³⁹پس از دومین « جنگ تریاک » به تاریخ 1858-1856 چین به تاریخ ژوئن 1858 در تی بن-تسین معاهده نابرابری با انگلستان، فرانسه، روسیه، و ایالات متحده منعقد کرد. از این پس بازرگانان خارجی در برخی بنادر نظیر یانگ-تسه، منچوری، تایوان و هینان مجوز بازرگانی دریافت کردند، قدرت های خارجی در پکن سفارت خانه ایجاد کردند و تابعین آنها حق کشتی رانی در آبهای چین را داشته و از امنیت برخوردار شدند.

⁴⁴⁰Moloch

مربوط است به داستان های انجیل. مردم اهل کنعان نخستین فرزند خود را با انداختن او در آتش، قربانی «ملوش» می کردند. به معنی دیو هم هست.

بخود کشی می زنند، برای عرضهٔ قربانیان بیشتر در محراب چنین دیوی در رقابت با یکدیگرند.^{۴۴۱} چینی ها نمی توانند افیون و محصولات دیگر را هم زمان با هم خریداری کنند. گسترش بازرگانی با چین در وضعیت کنونی به گشایش هر چه بیشتر تجارت تریاک می انجامد. در نتیجه رشد بازرگانی در چین با گسترش بازرگانی مشروع ناسازگار است. دو سال پیش اعتبار چنین نظریاتی کمابیش بر همگان آشکار شد. در سال 1847 هیئتی از مجلس عوام مأمور بررسی مبادلات بازرگانی بین انگلیس و چین شد و در بیانیه خود اظهار داشتند که :

«با کمال تأسف مشاهده می کنیم که امور بازرگانی با این کشور از مدتی پیش در وضعیت بدی به سر می برد، و آن انتظارات مشروعی که طبیعتاً از گشایش بازار وسیع چین در مبادلات بازرگانی داشتیم به هیچ عنوان تحقق نیافته است. به اعتقاد ما مشکل بازرگانی کنونی به علت نبود تقاضا و یا رقابت کشورهای دیگر برای محصولات صنعتی بریتانیا در چین نیست. واقعیت این است که تمام پول چینی ها به خرید تریاک اختصاص می یابد، و چنین روندی به زیان مراودات عمومی تمام می شود، و با چای و ابریشم باید بقیهٔ اجناس را پردازند.»

در 28 ژوئیه 1849 این مسائل عمومیت یافت و صراحتاً گفتند که :
«تجارت تریاک در حال گسترش دائمی ست. افزایش مصرف چای و ابریشم در بریتانیای کبیر و در ایالات متحده تنها به گسترش تجارت تریاک خواهد انجامید. کارفرمایان هیچ امیدی نخواهند داشت.»

یکی از بازرگانان عمدهٔ آمریکائی در چین، طی مقاله ای که در ژانویه 1850 در *Merchant's Magazine*^{۴۴۲} منتشر شد، تمام مسئلهٔ چین را به یک نکته خلاصه کرد :
«آن بخش از بازرگانی که باید حذف گردد کدام است : تجارت تریاک یا صادرات محصولات آمریکائی و انگلیسی ؟»

چینی ها نیز مسائل را به همین شکل می بینند. مونتگمری مارتین می گوید :
«من از تائو-تائی (مقام عالی) در شانگهای پرسیدم، بنظر شما بهترین راه حل برای گسترش بازرگانی با چین کدام است، و در حضور بالفور کنسول دربار انگلیس گفت : «از صدور تریاک برای ما در این ابعاد گسترده جلوگیری کنید و در این صورت ما می توانیم محصولات صنعتی شما را خریداری کنیم.»

در کوران هشت سال گذشته، تاریخ بازرگانی عمومی چنین واقعیاتی را به شکل تازه و شگفت آوری نشان می دهد. ولی پیش از آن که به نتایج اسفناک تجارت تریاک در رابطه با محصولات بازرگانی مشروع پردازیم، مختصراً منشأ و گسترش این کالای خاص را بررسی می کنیم. زیرا اگر برخوردهای تراژیک آن را به عنوان محوری در نظر بگیریم که روابط عمومی شرق و غرب را متأثر کرده است، در این صورت جایگاه ویژه ای را در تاریخ بشریت به خود اختصاص خواهد داد.
پیش از سال 1767 مقدار تریاک صادر شده از هند از 200 صندوق تجاوز نمی کرد، که وزن هر یک تقریباً 60 کیلوگرم بود. در آن دوران تریاک به مثابه دارو در چین قانوناً آزاد بود که حق گمرکی آن را برای هر صندوق نزدیک به 3 دلار می پرداختند، پرتغالی ها از ترکیه تقریباً صادر کننده های بی رقیبی در امپراتوری آسمانی بودند.

⁴⁴¹ Martin, R. Montgomery : « China ; Political, Commercial and social ». Vol.2, London 1847.

⁴⁴² « The Merchant's Magazine » (« The Merchant's Magazine and Commercial Review »

در سال 1773 سرهنگ واتسن^{۴۴۳} و نایب رئیس ویلر^{۴۴۴} شخصیتی که سزاوار است تا او را در ردیف هرمانتیه‌ها^{۴۴۵} و پالمرس^{۴۴۶} و دیگر فروشندگان افیون نامدار در جهان بشمار بیاوریم، مشوق کمپانی هند شرقی برای تجارت تریاک در چین بود. روی شناورهای که در خلیجی واقع در جنوب غربی ماکائو^{۴۴۷} لنگر انداخته بودند تریاک انبار کرده بودند. ولی این نقشه با شکست مواجه شد. در سال 1781 دولت بنگال یک کشتی مسلح که تریاک حمل می کرد به چین روانه کرد، و در سال 1794 یک کشتی باربری بزرگ که تریاک بار کرده بود در وامپوآ^{۴۴۸} لنگر گاه بندر کانتون لنگر انداخت. آنچه از شواهد امر بر می آید، وامپوآ از ماکائو برای انبار تریاک مناسب تر بوده است، زیرا فقط دو سال بعد از چنین انتخابی، دولت چین مجبور به وضع قوانین جدیدی شد و قاچاقچیان چینی را تهدید کرد که در صورت وارد کردن تریاک با چوب بامبو در ملع عام تنبیه و با «کانگ»^{۴۴۹} در خیابانها به نمایش گذاشته خواهند شد.

در سال 1798 کمپانی هند شرقی از جایگاهی که به مثابه صادر کننده مستقیم تریاک داشت صرفنظر کرد و به تولید کننده آن تبدیل شد. کمپانی که تولید تریاک را به انحصار خود درآورده بود، به شکل ریاکارانه ای حمل مواد مخدر را برای کشتی های کمپانی ممنوع اعلام کرد و در جوازهایی که برای کشتی های خصوصی بازرگانانی که با چین مراوده داشتند قید کرده بودند که بجز تولیدات کمپانی حمل و نقل تریاک مشمول جریمه خواهد شد.

در سال 1800 صادرات تریاک به چین به 2000 صندوق رسید. اگر در طول قرن هجدهم مبارزه بین کمپانی هند شرقی و امپراتوری آسمانی داری وجه مشخصه عادی و رایج بین بازرگانان خارجی و گمرکات دولتی بود، از آغاز قرن نوزدهم وجه مشخصه کاملاً استثنائی داشت، زیرا در حالی که امپراتور برای پایان بخشیدن به خودکشی ملت خود صادرات خارجی یعنی این سم را ممنوع اعلام کرده بود، کمپانی هند شرقی به سرعت کشت خشخاش در هند و فروش غیر قانونی تریاک در چین را به نظام مالی خود تبدیل می کند. در حالی که نیمه بربرها روی اصول اخلاقی اصرار می ورزیدند، در مقابل آن متمدن ها اصول اقتصادی را مطرح می کردند.

که یک امپراتوری عظیم تقریباً با جمعیتی معادل یک سوم نوع بشر علی رغم روح زمانه به زندگی گیاهی ادامه دهد و از روابط بین المللی بر کنار بماند و این توهم را دامن بزند که به کمال آسمانی دست یافته است، به نظر من چنین امپراتوری سرانجام باید در نبردی مرگ بار برچیده شود. زمانی که نماینده جهان کهن به انگیزه های اخلاقی تکیه می کند، نماینده جامعه مدرن در این فکر است که وقتی قیمت محصولات در بازار پایین است خرید کند تا آنها را در جایی که قیمتها در بالاترین نقطه اوج خود هستند به فروش رساند. چنین واقعه ای برآستی شگفت انگیزترین تراژدی ست که تا کنون هیچ نویسنده ای شهامت تصور آن را نیز بخود راه نداده است.

⁴⁴³ Colonel Watson

⁴⁴⁴ Wheeler

⁴⁴⁵ Hermentier

⁴⁴⁶ Palmers

⁴⁴⁷ Macao

⁴⁴⁸ Whampoa

⁴⁴⁹ در چین Cangu: چهار چوبی را گویند که با آن گردن و میج های محکوم را با آن قفل می کردند.

۴۲- کارل مارکس :

تجارت تریاک

تصاحب انحصارات تریاک در هند توسط دولت بریتانیا به منع تجارت تریاک در چین انجامید. مجازات های بی رحمانه ای که قانون گذار چین به تابعین نافرمان خود تحمیل می کرد و ممنوعیت خدشه ناپذیری که در گمرکات برای جلوگیری از ورود تریاک برقرار شده بود، هیچ کدام به نتیجه نرسید و ناکارآمد از آب درآمد. انگلیسی ها مقاومت اخلاقی چینی ها را به شکل محسوسی دچار ریزش کردند، و به نحوی که مقامات سلطنتی و کارگزاران گمرک و افراد با نفوذ را نیز به بزهکاری آلوده کردند. بزهکاری و فسادی که کل دستگاه اداری سرزمین مقدس را آلوده و پایه های ساختار پدر سالاری را دچار فروپاشی کرده بود، در واقع از واردات قاچاق و صندوق های تریاک انبار شده روی کشتی های انگلیسی برمی آمد که در وامپوآ لنگر انداخته بودند.

قاچاق تریاک به پشتیبانی کمپانی هند شرقی، با وجود مبارزات حکومت مرکزی پکن، بیش از پیش گسترش یافت و حجم آن در سال 1816 تقریباً معادل 2500000 دلار بود. نظام مبادلات آزاد بازرگانی در هند به استثنای چای که در انحصار کمپانی هند شرقی باقی مانده بود، به شکل گسترده ای دست قاچاقچیان انگلیسی را برای فعالیت هایشان باز گذاشت. در سال 1820 تعداد صندوق هائی که به شکل غیر قانونی وارد چین شده بود به 5147 رسید، در سال 1821 این تعداد به 7000 رسید و در سال 1824 به 12639 صندوق افزایش یافت. در طول این سال ها دولت چین فروشندگان خارجی را تهدید می کرد و فروشندگان هُنگ را که تبارانشان با آنان شناخته شده بود به مجازات می رساند، و به شکل خارق العاده ای مصرف کنندگان بومی تریاک را تحت تعقیب قرار می داد، و علاوه بر این دائماً قوانین سخت تری را به گمرک تحمیل می کرد. نتایج چنین اقداماتی موجب شد تا سرانجام در سال 1794 انبار تریاک را به یک محل مطمئن تری برای عملیاتشان منتقل کنند. به این ترتیب ماکائو و وامپوآ را رها کردند و در جزیره لینگتینگ⁴⁵⁰ مستقر شدند که در مدخل رودخانه کانتون واقع شده بود. در این جا یک انبار دائمی روی کشتی ها ایجاد کردند که توسط گروه های تا به دندان مسلح محافظت می شد. به همین ترتیب زمانی که دولت چین موقتاً عملیاتش را با موفقیت علیه خانه های قدیمی کانتون متوقف کرده بود، داد و ستد تریاک فقط از دستی به دست دیگر منتقل شد، و از این پس از طریق افراد طبقه پائین انجام می گرفت که دست به هر کاری می زدند و هر خطری را نیز قبول می کردند. به مدد گشایشی که نسب تجارت تریاک شده بود در طول ده سال یعنی از 1824 تا 1834، 12839 صندوق به 21785 صندوق ارتقاء یافت.

همانند سالهای 1800، 1816، و 1824، سال 1834 نیز به نقطه عطفی در تاریخ تجارت تریاک تبدیل شد. کمپانی هند شرقی نه تنها امتیاز بازرگانی چای چینی را از دست داد، بلکه بطور کلی از تمام امور بازرگانی برکنار شد. پس از این تحولات اداره امور بازرگانی با چین بدست یک شرکت انگلیسی کاملاً تجارتي و خصوصی افتاد و به شکلی قاطعانه به وظایفش پرداخت که در سال 1837، با وجود مقاومت های ناامیدانه دولت آسمانی از طریق باندهای قاچاقچی 39000 صندوق تریاک به چین صادر کرد که معادل 25000000 دلار بود. در اینجا دو نکته باید توجه ما را بخود جلب کند: نخست آن که از سال 1816 در هر دوره تازه در گسترش بازرگانی با چین بخش قابل ملاحظه ای از آن به قاچاق تریاک اختصاص داشت و در ثانی به نسبت حذف تدریجی منافع صرفاً بازرگانی تریاک برای دولت انگلیسی هند، اخذ مالیات در رابطه با این نوع قاچاق غیر قانونی افزایش یافت. در سال 1837 وضعیت به شکلی بود که دولت چین می بایستی تصمیم قاطعانه ای اتخاذ کند.

⁴⁵⁰ Lingting

خروج پول تحت تأثیر صادرات تریاک به خزانه دولت و سپس به شریان های مالی امپراتوری آسمانی سرایت کرده بود. هسو نای-شی^{۴۵۱} یکی از مردان برجسته دولت چین پیشنهاد کرده بود که با قانونی اعلام کردن تجارت تریاک می توانند از درآمد مالی آن استفاده کنند. ولی پس از بررسی های عمیق که تمام مقامات عالی امپراتوری در آن شرکت داشتند و بیش از یکسال بطول انجامید، دولت چین تصمیم گرفت که «با توجه به مضراتی که این معاملات شرم آور برای مردم دارد، تریاک نباید قانونی اعلام شود». از سال 1830 حقوق گمرکی که بالغ بر 25٪ بود 3850000 دلار درآمد داشت که در سال 1837 دو برابر شده بود، ولی حکومت آسمانی بربر از دریافت مالیاتی صرفنظر کرد که درآمد او را به شکل اجتناب ناپذیری به همان نسبتی افزایش می داد که ملت او را به سیر قهقرایی سوق می داد. در سال 1853 هاینفونگ^{۴۵۲} امپراتور فعلی با وضعیتی باز هم اسفناکتر مبارزه می کرد و به بیهوده بودن تلاشهایش برای جلوگیری از صادرات فزاینده تریاک کاملاً آگاه بود و همچنان سیاست خدشه ناپذیر اجدادش را تداوم می بخشید. اجازه دهید خیلی سریع به این نکته اشاره کنم که امپراتور با مجازات مصرف کنندگان تریاک به عنوان مرتدین، در عین حال به چنین ترافیکی تمام مزیت های تبلیغاتی یک مذهب ممنوع را اعطاء می کرد. اقدامات فوق العاده دولت چین در سالهای 1837، 1838 و 1839 که نقطه اوج آن آمدن کمیسر لین^{۴۵۳} به کانتون بود. تحت نظارت او بود که تریاک قاچاق کشف گردیده و از بین برده شد، و همین اتفاق بود که به بهانه ای برای نخستین جنگ انگلیس و چین تبدیل گردید و از دیگر نتایج آن نیز شورش چینی ها، تقلیل خزانه امپراتوری، و موفقیت اشغال مناطق شمالی توسط روس ها و گسترش بی سابقه تجارت تریاک در جنوب است. علی رغم معاهده ای که انگلیسی ها در خاتمه جنگ امضاء کرده بودند و حاکی از منع تجارت تریاک بود، با این وجود از سال 1843 عملاً بدون هیچ مانعی به ترافیک خود در این زمینه ادامه دادند. واردات تریاک به چین در سال 1856 حدود 35000000 دلار تخمین زده شده است در حالی که در همین سال دولت انگلیسی هند از انحصارات تریاک 25000000 دلار درآمد داشته است، و به عبارت دیگر رقمی معادل یک ششم تمام درآمد ملی. حوادثی که به بهانه دومین جنگ تریاک تبدیل شد، به اندازه ای تازه است که نیازی به توضیح ندارد.

با وجود این نمی توانیم این موضوع را ناگفته به حال خود رها کنیم، زیرا تناقضاتی در دعاوی دولت بریتانیا وجود دارد که خود را مسیحی معرفی کرده و هدفش گسترش تمدن در جهان می باشد. به نام دولت سلطنتی ادعا می کند که هیچ ارتباطی با قاچاق تریاک ندارد و حتا معاهده ای را به امضاء می رساند که مبنی بر منع آن است. ولی در مقام دولت هند، کشت خشخاش را به بنگال تحمیل کرده و به این ترتیب به نیروهای مولد این کشور خسارات سنگینی وارد می کند. بخشی از رعایای هندی را به کشت خشخاش مجبور می کند و بخش دیگر نیز پول قرض می دهد که همین کار را انجام دهند، و انحصار کامل تولید این محصول افیونی و زیان بار را در اختیار می گیرد. ارتشی کامل از جاسوسان رسمی در اختیار دارد که بر رشد محصولات نظارت می کنند، و در تحویل آن به اماکن مشخص، و تهیه آن مبنی بر سلیقه مصرف کنندگان چینی، بسته بندی کردن آنها مبنی بر ضروریات قاچاقچیان و سرانجام حمل آن به کلکته، یعنی مکانی که با چوب حراج بدست کارگزاران رسمی دولت به معامله گران بفروش می رسد و سپس به قاچاقچیان سپرده می شود که آنها را به چین وارد کنند. صندوقی که برای دولت بریتانیا 250 روپی تمام شده در بازار کلکته حدود 1210 تا 1600 روپی بفروش می رسد. ولی تبانی این دولت گسترده تر از این مواردی است که نام بردیم، زیرا در وارد آوردن خسارات و منافع فروشندگان و دست اندرکارانی که مأمور مسموم کردن امپراتوری هستند شریک است. امور مالی دولت انگلیس در هند نه تنها به تجارت تریاک با چین بستگی دارد بلکه با قاچاق این کالا نیز گره خورده است. اگر دولت چین تجارت تریاک را آزاد اعلام کند و همزمان به کشت خشخاش در چین بپردازد، خزانه انگلیس و هند به مصیبت جدی دچار خواهد شد. با وجود این بی هیچ ابهامی برای

⁴⁵¹ Hsu Nai-chi

⁴⁵² Hienfong

⁴⁵³ Lin

فروش آزاد این ماده سمّی تبلیغ می کند، ولی مخفیانه انحصار تولید آن را برای خود حفظ کرده است. اگر از نزدیک به خصوصیت مبادلات آزاد بریتانیائی نگاه کنیم، همواره انحصارات را زیر پوشش «آزادی» می بینیم .

کارل مارکس
3 سپتامبر 1858
نیویورک دیلی تریبون شماره 5438
25 سپتامبر 1858

۴۳- کارل مارکس :

معاهده انگلیس و چین

10 سپتامبر 1858

نیویورک دیلی تریبون / 5 اکتبر 1858 شماره 5446

از دیدگاه بازرگانی، نتیجه تأسف بار معاهده چین توسط سر هانری پوتینجر^{۴۵۴} که در 29 اوت 1842 به امضاء رسید و به همین گونه تمام معاهدات جدیدی که با تهدید توپخانه به چین تحمیل شد، واقعیتی ست که در حال حاضر حتا لندن اکونومیست^{۴۵۵} ارگان طرفدار آزادی مبادلات بازرگانی در بریتانیا نیز از آن یاد می کند. این روزنامه به مثابه یکی از ثابت قدم ترین طرفداران تهاجم اخیر علیه چین مجبور شد در برخی امور امیدها و دعاوی اش را با میانه روی بیشتری مطرح کند. اکونومیست با هشدار درباره تأثیر معاهده 1842 روی صادرات بریتانیا نتایج اشتباه آمیز معاهده پیشین را یادآور شد. چنین هشدار، مطمئناً پیشنهاد خردمندانه ای به نظر می رسد. با وجود این، دلایل ارائه شده توسط ویلسن^{۴۵۶} برای توجیه شکست نخستین تلاش هائی که با توسل به زور و به هدف گشایش بازار چین به روی کالاهای غربی صورت پذیرفته، به هیچ وجه قانع کننده به نظر نمی رسد.

برخی بر این باورند که مهم ترین عوامل شکست آشکار در باز سازی بازار چین به علت معاملات سوداگرانه در طول سه سال اول بوده است که متعاقباً به معاهده پوتنجر انجامید، و علاوه بر این بازرگانان انگلیسی در چین به ندرت به تقاضای چینی ها توجه کرده اند. صادرات انگلیسی به چین که در سال 1836 به 1326388 لیور استرلینگ می رسید، در سال 1842 به 960000 لیور کاهش یافت. ارقام زیر رشد سریع و دائمی در طول چهار سال بعدی را نشان می دهد :

در سال 1842 با حجم 969000 لیور استرلینگ، سال 1843 با حجم 1456000 لیور ایترلینگ، سال 1844 با حجم 2305 و سال 1845 با حجم 2396000 لیور استرلینگ.

با وجود این، در سال 1846 صادرات نه تنها از میزان سال 1836 به درجه نازلتری سقوط کرد بلکه مصیبتی که خانه های چینی را در لندن در طول بحران 1847 در هم نوردید نشان داد که محاسبات مربوط به صادرات در سال های 1843 تا 1846، به شکلی که در دفاتر رسمی انعکاس یافته به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند. اگر صادر کنندگان انگلیسی در مورد حجم کالاهای عرضه شده به مصرف کنندگان چینی دچار اشتباه شدند، در زمینه کیفیت کالاها نیز به خطا رفته بودند. برای تأیید چنین نظریاتی، اکونومیست مطالبی از نوشته های کوک^{۴۵۷} خبرگزار قدیمی لندن تایمز در شانگهای و کانتون به نقل آورده است :

«در سال 1843، 1844، 1845، هنگام بازگشائی بنادر شمال، انگلیسی ها دچار هیجان فوق العاده ای شده بودند. یک شرکت بزرگ بنام شفیلد^{۴۵۸} مقادیر زیادی کارد و چنگال فرستاده بود، و در این فکر بود که همه نیازمندیهای چین را در زمینه کارد و چنگال تأمین کند. این محصولات به بهائی فروخته شد که به سختی مخارج حمل و نقل آن را تأمین می کرد. یکی از کارخانه های معروف لندن یک مجموعه پیانو فرستاده بود که دچار همین سرنوشت شد. آنچه برای پیانو و کارد و چنگال

⁴⁵⁴ Sir Henry Pottinger

⁴⁵⁵ London Economist

⁴⁵⁶ Wilson

⁴⁵⁷ M.W.Cooke

⁴⁵⁸ Sheffield

رخ داد، گریبان پارچه های پشمی و پنبه ای را نیز گرفت، اگر چه با شدت کم تر. منچستر تلاش فوق العاده ای کرده بود ولی بی آن که طرح پیش بینی شده ای در کارشان باشد و به همین علت وقتی بنادر باز شدند، این تلاشها با شکست مواجه شدند. از آن به بعد در وضعیت رکود درجا زد و فقط منتظر فرصت مناسب باقی مانده است.^{۴۵۹}

سرانجام، اکونومیست به این علت که می خواست نشان دهد که اموری نظیر کاهش، تثبیت و یا افزایش بازرگانی، به بررسی نیازهای مصرف کنندگان نیازمند است، اموری را که مربوط به سال 1856 می شد از همان نویسنده به عاریت گرفت :

1845..... 1846..... 1856.....

پارچه پشمی 7428 8415..... 7428.....

اجناس بنجل..... 4470..... 8034..... 13374.....

پارچه های پشمی..... 88583..... 56996..... 62731.....

پارچه های پنبه ای 281784..... 81150..... 100615.....

نخ پنبه ای..... 5579600..... 5324050..... 2640098..

ولی مجموع دلایل و توضیحات چیزی بجز عکس العمل شدید بازرگانی در سال های 1843-1845 را نشان نمی دهد. این که گسترش ناگهانی بازرگانی به انقباض شدید آن انجامیده، و یا این که بازار جدیدی در گشایش خود از کالاهای انگلیسی اشباع شده، بی آن که نیازهای واقعی یا قدرت خرید مصرف کنندگان بحساب آورده شود، پدیده ای نیست که صرفاً به امور بازرگانی با چین منحصر باشد. در واقع، چنین موضوعی در تاریخ بازار جهانی امری کاملاً عادی ست. پس از سقوط ناپلئون، وقتی که دروازه های قاره اروپا به روی بازرگانی گشوده شد، صادرات بریتانیایی در چنان وضعیت نابرابری در نقطه مفصلی با قابلیت جذب قاره قرار گرفته بود که گذار از جنگ به صلح از محاصره قاره مصیبت بارتر بنظر می رسید.

به همین ترتیب بازشناسی استقلال مستعمرات اسپانیا در آمریکا^{۴۶۰} توسط کانینگ^{۴۶۱} موجب بحران سال 1825 شد. محصولاتی که بطریق اولی برای آب و هوای مسکو مناسب بود به مکزیک و کلمبیا ارسال شد. امروز حتا استرالیا با وجود انعطاف پذیریش، از سرنوشت عام تمام بازارهای جدید در امان نماند و از کالاهای اشباع شد که به علت کمبود مصرف کننده و امکانات، قادر به جذب آنها نیست. ولی در مورد بازار چین باید دانست که از زمان بازگشائی آن بر اساس معاهده 1842 از این ویژگی برخوردار است که صادرات ابریشم و چای چینی به انگلستان دائماً افزایش یافته، در حالی که واردات چینی در زمینه کالاهای صنعتی بریتانیایی، در مجموع، در حالت رکود باقی مانده است. میزان بازرگانی که پیوسته به نفع چین افزایش یافته و می تواند با میزان مراودات بازرگانی بین روسیه و انگلستان قابل مقایسه باشد.

⁴⁵⁹ G.W.Cooke : « China : Being « The Times » special Correspondence from China in -7 the year 1857-58 », London 1858, pp.168-169.

⁴⁶⁰ مستعمره های اسپانیا در آمریکای جنوبی و مرکزی پس از مبارزات رهایی بخش ملی استقلال خود را بدست آوردند. در آغاز (از 1810 تا 1815) چندین جمهوری مستقل تشکیل شد که ونزوئلا یکی از آنها بود، ولی انزوای آنها و به دلیل دوری اشرافیت سالاری (آریستوکراسی) کریول (Créole) از مردم، جملگی دوباره به زیر چتر قدرت اسپانیا بازگشتند. از سال 1816، مبارزه برای استقلال وارد مرحله نوینی شد و به تشکیل جمهوری های مستقلی انجامید، به این ترتیب جمهوری مکزیک و ایالات متحده آمریکا مرکزی تشکیل شد که در پی این رویدادها پنج جمهوری کوچک دیگر به وجود آمدند، پس از کلمبیا، ونزوئلا و اکوادور، پاراگوئه، پرو و شیلی. در سال 1825، انگلستان دولتهای لاتین و آمریکائی را به رسمیت شناخت، زیرا بورژوازی انگلیس می خواست آنها را در مدار بازرگانی خود قرار دهد، یعنی چینی که در دوران حاکمیت اسپانیا ناممکن بود. کانینگ وزیر امور خارجه آرزو می کرد که بازارهای نوین به گسترش صنایع و بازرگانی انگلیسی بال و پر بدهد.

⁴⁶¹ George Canning

ولی موضوعی که مربوط به روسیه بود از سیاست حمایت از تولیدات داخلی منشأ می گرفت در صورتی که محدودیت های حقوقی در رابطه با واردات به چین از هر کشوری که با انگلستان مرادوات بازرگانی دارد کمتر است. ارزش کل صادرات چین به انگلستان که پیش از سال 1842 تقریباً 7000000 لیور استرلینگ بود، تقریباً در سال 1856 به 9500000 افزایش یافت. در حالی که پیش از 1842 حجم واردات چای به انگلستان هرگز از 5000000 لیور عبور نکرده بود، در سال 1856 به 9000000 لیور می رسد. از سوی دیگر واردات ابریشم چینی به بریتانیا در سال 1852 به شکل قابل توجهی افزایش یافت. ارقام زیر می توانند چنین افزایشی را بازنمایی کند:

سال 1852، ابریشم وارد شده به کیلوگرم 1096942، سال 1853، 1287316 کیلوگرم، سال 1854، 2075959 کیلوگرم به بهای 3318112 لیور استرلینگ، سال 1856، 2012526 کیلوگرم به بهای 3013396 لیور استرلینگ، سال 1856، 1667458، 169 کیلوگرم به بهای 3676116 لیور استرلینگ.

حال به حجم صادرات بریتانیا به چین می پردازیم که با لیور استرلینگ برآورد شده است :

در سال 1834 حجم صادرات بریتانیا به چین 842852 لیور استرلینگ، در سال 1835 بالغ است بر 1074708 لیور استرلینگ و در سال 1836 این مبلغ به 1326388 لیور استرلینگ رسیده و در سال 1838 معادل 1204356 لیور استرلینگ بوده است.

پس از گشایش بازار و تصرف هنگ-کنگ بدست انگلیسی ها، سیر تحولی صادرات بریتانیا به چین به عبارت زیر است :

در سال 1845 بالغ است بر 2359000، سال 1846 بالغ است بر 1200000، سال 1848 بالغ است بر 1445950، سال 1852 بالغ است بر 2508599، سال 1853 بالغ است بر 174997، سال 1854 بالغ است بر 1000716، سال 1855 بالغ است بر 122241، و سال 1856 بالغ است بر بیش از 2000000.

اکنون میست تلاش می کند تا رکود و نزول نسبی صادرات کالاهای صنعتی بریتانیا به بازار چین را به رقابت خارجی نسبت دهد و برای تأیید چنین تأویلی، دوباره از کوک نقل قول می آورد. بنا بر گفته های این مقام عالی رتبه، در بازار چین انگلیسی ها در چند شعبه از بازرگانی در رقابتی منصفانه شکست خوردند، و آمریکائی ها در زمینه پارچه کتان و ماهوتی گوی را بردند. در سال 1856 آمریکائی ها 221716 قطعه پارچه کتان و 14420 قطعه پارچه ماهوتی به شانگهای صادر کردند در حالی که انگلیسی ها با 8745 قطعه پارچه کتان و 1240 قطعه پارچه ماهوتی به میدان آمده بودند. از طرف دیگر، در زمینه پارچه های پشمی، اینطور بنظر می رسد که آلمانی ها و روس ها رقابت تنگانی با انگلیسی ها داشته اند.

چنین مشاهداتی به اندازه کافی به ما نشان می دهند که تا چه اندازه کوک و اکنون میست در محاسباتشان در رابطه با بازار چین دچار اشتباه شده اند. آنها ویژگی هایی را به بازرگانی بین چین و انگلیس نسبت می دهند که کاملاً معادل بازرگانی بین ایالات متحده و امپراتوری آسمانی ست. در سال 1837 صادرات چین به ایالات متحده نسبت به واردات چین از این کشور تقریباً 860000 لیور استرلینگ بیشتر است. پس از معاهده 1842 ایالات متحده سالانه معادل 2000000 لیور استرلینگ محصولات چینی در ازای 900000 لیور استرلینگ از محصولات خودشان، دریافت کرده است. در کل واردات شانگهای که در سال 1855 به 160849 لیور استرلینگ رسیده بود، بی آن که پول نقد و تریاک را بحساب بیاوریم، سهم انگلستان 1122241 لیور استرلینگ، سهم ایالات متحده 272708 لیور استرلینگ و سهم کشورهای دیگر 207900 لیور استرلینگ است، در حالی که بخش صادرات در کل به 12603540 لیور استرلینگ رسیده بود که مبلغ 6405040 سهم انگلستان بود، و 5396406 سهم آمریکا و 102088 به کشورهای دیگر تعلق داشت. اگر صادرات آمریکا که معادل 272708 لیور استرلینگ است با واردات از شانگهای مقایسه شود، اختلاف آنها به 5000000 لیور استرلینگ می رسد. با این وجود اگر رقابت ایالات متحده هر چند ناچیز به ضرر مرادوات بازرگانی انگلیس بوده، تا چه اندازه عرصه فعالیت های بازرگانی با بازار

چین برای دیگر کشورهای خارجی محدود بوده است.

آخرین استدلالی که برای ضعف قابلیت بازار وارداتی چین پس از بازگشایی آن در سال 1842 ارائه می دهند، انقلاب چین است^{۴۶۲}. ولی با وجود انقلاب، صادرات به چین ادامه یافت، و تا حدودی در سال 1851-1852 بازرگانی عموماً گسترش یافت و در سرتاسر دوران انقلاب، تجارت تریاک بجای این که کاهش یابد، به شکل سرسام آوری افزایش یافت. در هر صورت باید بپذیریم که تمام موانعی که در تجارت تریاک برای واردات خارجی ایجاد کرده بود، به علت جنگ اخیر دزدان دریائی و تحقیری که اخیراً نسیم امپراتوری شد^{۴۶۳}، بجای کاهش به افزایش آن انجامید.

نتایج بررسی دقیق تاریخ بازرگانی با چین به ما نشان می دهد که بطور کلی در ارزیابی توان قدرت خرید ساکنین امپراتوری آسمانی خیلی اغراق شده بوده است. ساختار اقتصاد فعلی جامعه چین که محور اصلی آن را کشاورزان سنتی و صنایع دستی تشکیل می دهد، واردات هر گونه محصول خارجی را امکان ناپذیر می کند. ولی با وجود این، چین می توانست، بر اساس محاسبه اجمالی که میزان منافع بازرگانی اش با انگلستان و آمریکا نشان می دهد، به تدریج حدود 8000000 لیور استرلینگ اضافی از محصولات انگلیسی و آمریکائی را جذب کند، ولی چنین امری در صورتی امکانپذیر می بود که تجارت تریاک حذف می شد. منشأ منطقی چنین نتیجه گیری در تحلیل ساده امور مالی و مبادلات پولی چین نهفته است. زیرا با وجود میزان مثبت بازرگانی قویاً تحت تأثیر واردات تریاک است که حدود 7000000 لیور استرلینگ را در بر می گیرد.

جان بول^{۴۶۴}، اگر چه عادت دارد به اصول اخلاقی خدشه ناپذیر خود ببالد، ترجیح می دهد انفعال میزان بازرگانی اش را متناوباً با دریافت غرامت جنگی باج گیری از چین به بهانه های رایج بین دزدان دریائی علیه قربانیانشان جبران کند. ولی فراموش می کند که روش کارتاژ و روش رم برای چپاول ملت های دیگر، وقتی در یک دست انباشت می شود، به شکل اجتناب ناپذیری به تخریب دو جانبه می انجامد^{۴۶۵}.

⁴⁶² در سال 1851 چین صحنه جنبش های ضد فئودالی بود که به جنگ دهقانان تبدیل شد. از ایالت کوانگ-سی Kouang-si در جنوب به مناطق مرکزی و تقریباً تمام بستر پائینی و میانه یانگ-تسه Yang-tsé گسترش یافت. شورشیان « سرزمین آسمانی صلح بزرگ» را بنیانگذاری کردند

«T'ai-ping tan-ho» و ناकिन Nankin را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. تاپینگ ها فئودال های منچوری را که در چین فرمانروائی می کردند بقتل می رساندند، مالیات ها را لغو کرده و زمین هائی را که تحت اختیار مالکین بزرگ بود تحت اختیار خود گرفته بودند. این جنبش همانند تمام جنبش های دهقانی در شرق هدف مذهبی نیز داشت: و راهبان معابد بودائی که مورد حمایت سلسله منچوری بودند دائماً مورد تهاجم آنها قرار می گرفتند. انقلاب مردم چین علیه فئودالیسم و مهاجمان خارجی بر پا شد ولی نمی توانست شیوه تولید فئودالی را از بین ببرد. «سرزمین آسمانی» صاحب منصبان خاص خود را ایجاد کرد که همین ها سرانجام با طبقات حاکم به توافق رسیدند. و به این ترتیب موجبات فروپاشی جنبش را فراهم آوردند. مداخلات آشکار انگلیس، اتازونی و فرانسه مهلک ترین ضربات را به انقلاب وارد ساخت. در آغاز چنین قدرت هائی با اعلام بی طرفی از سلسله منچوری حمایت کردند. در سال 1864 واحدهای نظامیشان در اتحاد با فئودال های چینی، جنبش دهقانی تاپینگ ها را تارومار کردند.

⁴⁶³ به مقالات تجارت تریاک، و لشکر کشی جدید انگلیس به چین مراجعه کنید.

⁴⁶⁴ John Bull جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را باز نمائی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djonn Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاوتر» است. این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور به کار بردند. جان بول با عمو سام هم گون است.

⁴⁶⁵ مارکس بین روش کارتاژ (فنیقی) برای کسب پول که عبارت بود از حمله به شکل دزدان دریائی، و روش رم که ملت ها را تحت فشار مالیات قرار می دادند، تفکیک قائل می شود.

۴۴- کارل مارکس :

مسئله جزایر ایونی

لندن، 17 دسامبر 1858

ماجرای ویلیام هودسون گرنسی^{۴۶۶}، آلیاس واشینگتون گرنسی به دلیل ربودن دو نامه سرّی از کتابخانه وزارت مستعمرات بریتانیا که یکی از آنها تاریخ 10 ژوئن 1857 را بر خود داشته و دیگری 18 ژوئیه 1858 و هر دو از سوی سر جان یونگ^{۴۶۷} برای دولت پیشین پالمرستون فرستاده شده بوده در دیوان کیفری محاکمه و سپس به تبرئه متهم انجامید. دادگاه به دو دلیل سیاسی و حقوقی واجد اهمیت بود.

باید یادآوری کنیم که به محض اینکه گلاستون هومری برای آرام کردن وضعیت در جزایر ایونی مأموریت فوق العاده گرفت و از لندن خارج شد^{۴۶۸}، نامه ای از سر جان یونگ رسید که پیشنهاد می کرد که از حفظ قیومیت جزایر یونان صرفنظر کنند و آنها را به یونان بازگردانند. البته در این نامه قید شده بود که فقط کورفو یعنی بهترین بخش از این مجموعه جزایر به سرزمین های مستعمراتی بریتانیای کبیر ضمیمه شود. این قطعه توسط دستی نامرئی در ستونهای دیلی نیوز منتشر شد. شگفت زدی بزرگ و عمومی بود. بخشی از روزنامه های لندن با سیاست سرّی مخالف بودند و دولت لرد دربی و رویکرد قاطعانه او را برای آگاه کردن مردم از اسرار دیپلماسی تبریک گفتند. مورنینگ استار^{۴۶۹} در ذوق زدگی ساده دلانه ای حتا اعلام کرد که دوران نوینی در سیاست بین المللی در بریتانیا آغاز شده است. ولی لحن امیدوارکننده تحسین ها خیلی زود با سروصداهای

⁴⁶⁶ William Hudson Guernsey

⁴⁶⁷ Sir John Young

⁴⁶⁸ [شماره 147 در یادداشتهای پایان کتاب اصلی].

در سالهای 1850 جنبش ملی برای بازگرداندن جزایر ایونی به یونان که از سال 1815 در قیومیت انگلیس بود به همین گونه در خود یونان وسعت بیشتری یافت. در نوامبر 1858 گلاستون که به مأموریت ویژه ای گماشته شده بود به جزایر ایونی رفت. گرچه مجلس کورفو (جزیره کورفو از استان جزایر ایونی) جزیره اصلی از مجموعه جزایر به بازگرداندن جزیره به یونان رأی داد (بدون رأی مخالف)، ولی دولت انگلیس موفق شد که این موضوع را به تعویق بیندازد و در نتیجه سرانجام در سال 1864 بود که این جزایر به یونان بازگردانده شد.

مارکس گلاستون را « هومری » نامیده چون که او سال 1858 در آکسفورد کتابی زیر عنوان « بررسی هومر و دوران هومری » نوشته بود.

⁴⁶⁹ [شماره 148 در یادداشتهای پایان کتاب اصلی]

The Morning Star روزنامه طرفداران داد و ستد آزاد، از سال 1856 تا 1869

تند و تیز منتقدان روبرو شد. نشریات ضد وزارتخانه ای با شتاب موضوع را به «گاف عمدی» تعبیر کردند، همان گونه که گفته بودند که پیش از همه هدف تخریب استقلال سیاسی گلاستون بوده و همین امر دور شدن او را از میدان پارلمان توضیح می دهد، و می گفتند که طرفدارانش باید با انتشار نامه و خیانت ماکیاولیستی مأموریت او را با شکست روبرو می کردند، یعنی پرونده ای که باید هم زمان او را در مقابل افکار عمومی انگلیس، حقوق عمومی اروپائی و حزبی که باید با آن گفتگو می کرد در وضعیت نامتناسبی قرار می داد. تایمز، گلوب، ابروور می گفتند که برای به شکست کشاندن رقیبی که خیلی بخود اطمینان دارد، بی اهمیت ترین عنصر مخالف وزارتخانه، دولت دربی تردیدی در ارتکاب به بی احتیاطی نداشت، یعنی عملی که در شرایط موجود چیزی کمتر از خیانت نبود. گلاستون چگونه می توانست گفتگوهایش را هدایت کند در حالی که نه تنها اهالی ایونی از این تصمیم قبلی انگلستان مطلع شده بودند بلکه میهن دوستان ایونی به دلیل تجزیه جزائرشان در خطر می دیدند؟ چگونه می توانست در مقابل معترضانی به گفتگو بنشیند که مطمئناً بر اساس منشور وین، انگلستان را مالک کورفو بازشناسی نمی کنند، و در نتیجه او مجبور خواهد شد که به نام حق قیومیت روی هفت جزیره موضع گیری کند، و آیا در این صورت قادر خواهد بود تقسیم اقلیمی را در نقشه اروپا برای همیشه تعیین کند؟ در واقع، این مقاله های روزنامه ها در ادامه اعتراضات روسیه و فرانسه منتشر شد.

یادآوری کنیم که منشور وین، یگانه کد حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده در اروپا است که در واقع یکی از افسانه ای ترین داستانهای تخیلی درباره حقوق رسمی می باشد که هرگز بدیلی در تاریخ بشریت نداشته است. نخستین ماده این منشور چه می گوید؟ نخستین ماده منشور اعلام می کند که خانواده بناپارت ها برای همیشه از سلطنت در فرانسه محروم هستند. بر این اساس می بینیم که لوئی بناپارت روی تخت سلطنت نشسته و به عنوان بنیانگذار دومین امپراتوری از جانب همه سرهای تاجدار اروپا که او را احاطه کرده اند و با احترامات عالی او را برادر می نامند. یک ماده دیگر می گوید که بلژیک برای همیشه به هلند تعلق دارد. در نتیجه، از هجده سال گذشته نه فقط جدائی بلژیک و هند یک عمل انجام می باشد بلکه از اعتبار قانونی نیز برخوردار شده است. سپس، منشور وین تأیید کرده است که کراکووی از سال 1846 به اتریش ضمیمه شده، برای همیشه یک جمهوری مستقل باقی مانده است. و سرانجام، موضوعی که از اهمیت کمتری برخوردار نیست، این است که لهستان بدست نیکلا به امپراتور روسیه ضمیمه شده است، از دیدگاه قانونی یک سرزمین مستقل باقی خواهد ماند و فقط به دلیل مناسبات شخصی خاندان رومانوف در اتحاد با روسیه به سر می برد. بر این اساس، یک برگ پس از برگ دیگر به این کتاب مقدس که حقوق عمومی اروپا را تعریف می کند افزوده شده و فقط وقتی به آن مراجعه می کنند که منافع یا ضعف یکی یا دیگری ضرورت می یابد.

دولت دربی تردید داشت: آیا باید مدیحه سرائی بخشی از نشریات را می پذیرفت که در واقع خود را شایسته آن نمی دانست یا اتهامات ناسزاوار دیگران را نفی کند؟ با وجود این پس از تردیدهایی که هشت روز بطول انجامید، سرانجام دومین راه حل را برگزید و رسماً اعلام کرد که در انتشار نامه های سر جان یونگ دخالتی نداشته و عملیات تجسسی برای کشف عامل این حرکت جنایتکاران آغاز شده است. در نتیجه دولت دربی

پیروزمندانه از نبرد بیرون آمد. در اینجا وجه سیاسی منتفی شد. ولی پس از این دادگاه توجه عمومی دوباره جذب مناسبات بین بریتانیا و جزایر ایونی شد.

طرح سر جان یونگ فقط از یگانه تخیلات خود او بر نخاسته به روشنی در فراز زیر آشکار می گردد که متعلق به همقطار پیشین او سر هانری وارد بوده و خطاب به مجلس ایونی به تاریخ 13 آوریل 1850 ایراد شده است :

« نمی توانم به نام تاج و تخت بریتانیا درباره آینده ای دور حرف بزنم، و از طرح روشنی بگویم که اعضای پراکنده ملت یونان را به رضایت قدرتهای بزرگ در یک امپراتوری قدرتمند گردهم آورد. ولی می توانم درباره عقیده خودم حرف بزنم» (در اینجا به نام تاج و تخت بریتانیا حرف می زد) « یعنی اگر چنین رویدادی در حدود امکانات انسانی باشد، حاکم و پارلمان انگلستان در عین حال می توانند مشاهده کنند که ایونی ها به اعضای قدرت نوینی پیوسته اند که می تواند در سیاست جهانی نقش داشته باشد.»

در طول این مدت، احساسات بشر دوستانه ای که بریتانیای کبیر در آغاز نسبت به این جزایر ابراز می داشت به درندگی از نوع واقعاً اتریشی تبدیل شد که با آن سر هانری وارد^{۴۷۰} شورش را که در این جزایر بر پا شده بود سرکوب کرد. از جمعیت 200000 نفری، 8000 نفر اعدام شدند، فلک شدند، مسموم و یا به تبعید محکوم شدند. زنان و کودکان را به شلاق بستند تا جائی که خون از بدنشان جاری می شد. برای آنکه من را به اغراق گوئی متهم نکنند، فرازی را درباره این رویدادها از روزنامه بریتانیائی به نقل خواهم آورد Morning Chronicle 25 آوریل 1850 :

« اقدامات سرکوبگرانه وحشتناکی که دادگاه حکومت نظامی زیر فرماندهی لرد کمیسر عالی علیه تظاهر کنندگان به کار بست ما را به لرزه می اندازد. مرگ، تبعید و تنبیه بدنی جزائی بود که علیه تبهکاران بیچاره به کار برده اند و در برخی موارد بی آنکه دادگاهی در کار باشد و غالباً در اساس روند پر شتاب قانون حکومت نظامی به اجرا گذاشته شده است. 21 حکم اعدام و بسیاری به مجازاتهای دیگر محکوم شدند.»

ولی انگلیسی ها ادعا می کنند که برای اهالی ایونی توفیق قانونی اساسی به ارمغان آورده اند و درآمد مادی آنان را به گونه ای گسترش داده اند که در کنتراست با وضعیت اسفناک خود یونان قرار گرفته است. اکنون، آنچه به قانونی اساسی مربوط می شود، باید گفت که لرد گری^{۴۷۱} وقتی قانون اساسی را برای مستعمره های امپراتوری بریتانیا وصله پینه می کرد، نمی توانست جزایر ایونی را ندیده بگیرد، و فقط آنچه را که انگلستان طی سالها با فریبکاری ربوده بود بازگرداند^{۴۷۲}.

⁴⁷⁰ Sir Henri Ward

⁴⁷¹ Lord Grey

⁴⁷² [شماره 149 در یادداشتهای پایان کتاب اصلی]

بر اساس توافقنامه ای که کنت کاپو دو ایستریا^{۴۷۳} نوشته و با روسیه در پاریس به سال 1815 به امضا رسیده بود، جزایر زیر قیومیت بریتانیا قرار می گرفت و شرط این بود که قانون اساسی که از دوران روسیه در سال 1803 بر جا مانده بود رعایت شود. [ولی انگلستان این شرط را رعایت نکرد] نخستین لرد کمیسر عالی بریتانیایی سر توماس میتلاند^{۴۷۴} این قانون اساسی را لغو کرد و قانون اساسی دیگری را جایگزین کرد که برای او قدرت مطلق را اعطا می کرد. در سال 1839، شوالیه ماستوکسیدیس^{۴۷۵} از جزایر ایونی در خاطرات خود که تصمیم مجلس عوام در 22 ژوئن 1840 منتشر شد می گوید :

« ساکنان جزایر ایونی حتا از امتیازاتی که در دوران استبداد ترکها داشتند برخوردار نیستند، حق انتخاب قاضی و اداره امور داخلی خوشان. ایونی ها تابع مأموران دولتی هستند که پلیس به آنان تحمیل کرده است. آزادی در اختیار گرفتن درآمدهایشان که به شهرداری هر جزیره واگذار می شد قویا محدود شده تا آنان را بیش از پیش وابسته نگهدارند، این درآمدها به خزانه دولتی واریز می شود.»

در مورد توسعه منابع مادی فقط کافی ست بگوئیم که انگلستان، انگلستان مبادلات آزاد، خیلی به سادگی به صادرات ایونی ها مالیات می بندد، روشی بربرمنشانه که به کد مالی ترکیه تعلق داشت. بر این اساس از انگور کورانت کالای بازرگانی اصلی در این جزایر 22،5٪ مالیات گرفته می شود.

« یک ایونی می گوید، آب راه هائی که شاهراه جزایر را تشکیل می دهد در هر بندری با سد حقوق عبور و مرور روبرو می شود که بی هیچ استثنائی شامل همه کالاها و مبادلات بین جزایر می شود.»

داستان به اینجا خاتمه نمی یابد. در کوران بیست و سه سال اول حکومت بریتانیایی، مالیات سه بار و مخارج پنج بار افزایش یافت. سپس کاهش مالیات نیز مشاهده شد، ولی در سال 1850 کسری بودجه معادل نیمی از کل مالیات در گذشته بود. تابلوی زیر این موضوع را نشان می دهد :

سال.....مالیات سالیانه.....مخارج
1815.....68459..... 48500

در سال 1799، ناوگان دریاسالار فدور اوشاکوف Fedor Ouchakov جزایر ایونی را که توسط فرانسوی ها اشغال شده بود آزاد کرد. اوشاکوف جمهوری اعلام نمود و با قانون اساسی استقلال گسترده ای را ممکن کرد. در سال 1807 وقتی این جزایر به فرانسه بازگردانده شد، ناپلئون اول این قانون اساسی را حذف کرد. در سال 1815 وقتی جزایر به قیومیت انگلستان درآمد قانون اساسی نوینی برای ایونی نوشته شد که قدرت مطلق لرد کمیسر عالی بریتانیایی را تضمین می کرد. در مقابل بیداری احساس ملی، دولت انگلیس، وقتی که گری Grey کیف پول جنگ و مستعمره ها را در اختیار داشت، مجبور شد دست به اصلاحات بزند (1849) و تا حدودی خودمختاری دولتی و حق انتخابات را برای ایونی ها به رسمیت بشناسد.

⁴⁷³ Capo d'Istria

⁴⁷⁴ Sir Thomas Maitland

⁴⁷⁵ Mustoxidis

87420..... 108997..... 1817
170000..... 147482..... 1850

بر این اساس، مالیات مربوط به صادراتی که از محصولات خودشان گرفته می شد، مالیات بر عبور و مرور بین جزایر، افزایش مالیات و مخارج فوق العاده زیاد از جمله دست آوردهای اقتصادی جان بول⁴⁷⁶ برای ساکنان جزایر ایونی بود. به گفته روزنامه تایمز⁴⁷⁷ جان بول مستعمراتش را بر اساس آموزش اصول آزادی رایج در کشورش به تصرف خویش در می آورد، ولی اگر واقعیات را از نزدیک بررسی کنیم، نمونه جزایر ایونی، هند و ایرلند، نشان می دهد که جان بول برای آزاد زیستن در خانه خودش نیازمند است که دیگران را در خانه خودش به بردگی بکشد. با چنین رویکردی ست که دستگاه جاسوسی بناپارت در پاریس روحش را جریحه دار می کند، در حالی که خودش در حال فرستادن جاسوس به دوبلین است.

از دیدگاه حقوقی، دادگاه مورد نظر فقط یک فایده دارد: وکیل گرنسی بودن ده کپی نامه ها را پذیرفت ولی اعلام کرد که متهم قصد نداشته از این مدارک برای اهداف شخصی اش استفاده کند. اگر دزدی فقط به نیت و هدف برای در اختیار گرفتن اموال دیگران بستگی داشته باشد، حقوق جزائی در بن بست قرار خواهد گرفت. شهروندان محترمی که روی نیمکت هیئت منصفه نشسته اند مطمئناً قصد نداشتند به چنین انقلابی دست بزنند که به اصل مالکیت مربوط می شد ولی با رأی خود فقط می خواستند بگویند که مدارک رسمی در مالکیت دولت نیست بلکه متعلق به اموال عمومی است.

نوشته کارل مارکس 17 دسامبر 1858

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره 5526

6 ژانویه 1859

John Bull⁴⁷⁶

جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمایی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djon Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاونر» است. این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور به کاربردند. جان بول با عمو سام هم گون است.

⁴⁷⁷ [شماره 150 در یادداشتهای پایان کتاب اصلی]

Printing-House Square میدان لندن مرکز اصلی روزنامه تایمز

۴۵- کارل مارکس :

جنگی تازه در چین (بخش ۱)

نیویورک دلی تریبون 27 سپتامبر 1859 شماره 5750

بخش 1

لندن، 13 سپتامبر 1859

زمانی که همه جهان به مناسبت تحمیل معاهده تین-تسین به امپراتوری آسمانی برای انگلستان بارانی از تبریکاتشان را می فرستادند، تلاش من بر این بود تا نشان دهم که در جنگ انگلیس و چین، در راهزنی، در امتیازات اقتصادی که در این معاهده نسیب انگلستان شده، یگانه قدرت برنده واقعی روسیه است، و همه امتیازات بدست آمده برای انگلیس واقعاً بی معنی به نظر می رسد. و صلح نیز بسیار دورتر از آن چیزی است که تصور می شود، مضافاً بر این که چنین معاهده ای الزاماً به برافروختن آتش جنگ تازه ای خواهد انجامید. سیر حوادث این نظریات را کاملاً تأیید کرده است. معاهده تین - تسین به گذشته پیوست، و آرامش ظاهری صلح در رویارویی با واقعیات سخت جنگ از هم فرو پاشید^{۴۷۸}.

پیش از هر مطلبی اجازه دهید تا وقایع را بر اساس آخرین گزارشات ارسال شده مطرح کنم. مقام محترم آقای بروس^{۴۷۹} به همراهی آقای دو بوربولون^{۴۸۰} مقام تام الاختیار فرانسوی، که با لشکر کشتی بریتانیا هم راه شده بودند. ناوگان انگلیس مأموریت داشت از رود پی - هو عبور کرده و دو سفیر را به جهت مأموریتی که در پکن داشتند بدرقه کند. فرماندهی ناوگان به عهده آدمیرال هوپ^{۴۸۱} بود و شامل هفت کشتی بخار و ده کشتی توپدار، دو کشتی حمل و نقل و سدها سرباز پیاده نظام نیروی دریائی و مهندسی بود. بر این اساس چینی ها مانع شدند که ناوگان بریتانیا با مأموریتی که داشت از این راه عبور کند. در نتیجه، آدمیرال هوپ در دهانه رود پی - هو با زنجیرهای مواجه شد که راه را بر آن بسته بودند. پس از 9 روز انتظار در دهانه رود، 17 تا 25 ژوئن (تام الاختیاران روز بیستم به ناو بخش پیوستند)، و سعی کردند به زور راه را باز کنند. به محض نزدیک شدن به پی - هو آدمیرال هوپ مشاهده کرد که دژ تاکو^{۴۸۲} که در طول نخستین جنگ کاملاً ویران شده بود، دوباره باز سازی شده است. خیلی سریع بگوئیم که او می توانست پیش از این ها از این موضوع مطلع گردد، زیرا خبر بازسازی این

⁴⁷⁸ حادثه پی-هو (نام رودخانه ای ست Pei-ho) در تابستان 1860 به خرمن سومین «جنگ تریاک» آتش گشود. استعمارگران انگلیسی و فرانسوی می خواستند توافقات دیگری را برای به زانو درآوردن چین به امپراتوری آسمانی تحمیل کنند. جنگ در پایان ماه اکتبر 1860 با معاهده غارت گرانه و تصویب تین - تسین در پکن خاتمه یافت (به زیر نویس شماره 426 در مقاله « تجارت تریاک 1 » مراجعه کنید). بر اساس معاهدات پکن، انگلستان و فرانسه غرامت سنگینی دریافت می کردند و به علاوه از حق بازرگانی در بندر تین - تسین برخوردار شدند، و می توانستند از نیروی کار محلی برای فعالیت های مستعمراتی خود استفاده کنند. انگلستان بخش جنوبی شبه جزیره کولون (Kowloon) را نیز ضمیمه کرد..

⁴⁷⁹ Bruce

⁴⁸⁰ De Bourboulon

⁴⁸¹ Hope

⁴⁸² Takou

دژها در روزنامه رسمی پکن چاپ شده بود^{۴۸۳}. در 25 ژوئن، وقتی که انگلیسی‌ها سعی کردند از موانع پی-هو عبور کنند، آتش بارهای دژ تاکو، با پشتیبای واحدهای رزمی مغول به غرش درآمدند. حدود 20000 سرباز از پرده استتار بیرون آمده و ناوگان بریتانیای کبیر را به آتش مرگ باری محکوم کردند. درگیری‌های زمینی و دریائی به شکست کامل مهاجمان انجامید و سرانجام ناوگان مجبور به عقب نشینی شد. در این رویارویی نظامی ناوگان بریتانیا سه کشتی جنگی اش را از دست داد که شامل کورموران^{۴۸۴}، لی^{۴۸۵} و پلوور^{۴۸۶} بود، از سوی انگلیسی‌ها 467 نفر کشته و یا زخمی شدند، و از 60 فرانسوی حاضر در صحنه 14 نفر جان باخته و یا زخمی شدند. پنج نفر از افسران انگلیسی کشته و 23 نفر دیگر زخمی شدند، خود آدمیرال نیز زخمی شد. پس از این شکست، بروس و دو بوربولن به شانگهای رفتند و ناوگان بریتانیا در نیگ-پو^{۴۸۷} نزدیک شین‌های^{۴۸۸} لنگر انداخت.

وقتی خبرهای ناگوار به انگلستان رسید، طولی نکشید که تمام نشریات طرفدار پالمستون سوار بر شیر^{۴۸۹} بریتانیا شدند و یکپارچه پرچم انتقام قاطعانه‌ای را به احتزاز درآوردند. لندن تایمز طبیعتاً از بیدار کردن غریزه خشونت و سفاکی هم وطنانش خودداری می‌کند، ولی روزنامه‌های طرفدار پالمستون که از سطح نازلتری برخوردار بودند، حماسه سرائی مضحکی به راه انداختند. به عنوان مثال بینیم دیلی تلگراف^{۴۹۰} چه می‌نویسد:

«بریتانیای کبیر باید به مجموع سواحل چین حمله کند، پایتخت آن را به تصرف درآورده و امپراتور را از قصرش اخراج کند. ضرورت ایجاب می‌کند که تضمین معتبری علیه اعمال خشونت بار احتمالی وجود داشته باشد... ما باید به کارگزاری که نشان‌آزدها بر خود دارند و شهادت این را یافته‌اند که به نمادهای ملی ما توهین کنند، درس عبرت بدهیم... هر یک از آنها (یعنی ژنرال‌های چینی) باید به عنوان دزد دریائی و آدم‌کش با دکل کشتی‌های جنگی بریتانیا به دار آویخته شوند. نمایش تسلی بخش و سودمندی خواهد بود که یک دوجین از این افراد رذل با چهره‌های هیولائی شان در انظار عمومی در هوا تاب بخورند. باید وحشت ایجاد کرد، تا اینجا نیز خیلی با مدارا رفتار کرده ایم... اکنون، باید به چینی‌ها بیاموزیم که انگلیسی‌ها چه کسانی هستند، و چه کسانی برتر بوده و چه کسانی سروران آنان هستند... ما باید حداقل پکن را تسخیر کنیم، و اگر بخواهیم با سیاست جدی تری رفتار کنیم، پس از آن باید کانتون را برای همیشه تسخیر کنیم. ما باید کانتون را تحت کنترل بگیریم، به همان گونه که کلکته را حفظ کردیم و آنرا به مرکز مراودات بازرگانی مان با شرق دور تبدیل کردیم، و به این ترتیب است که می‌توانیم نفوذ روس‌ها را نیز در مرزهای تاتار جبران کرده و مبنای تقسیم بندی تازه‌ای را طرح ریزی کنیم.»

حال اجازه دهید که این سخن رانی‌های پر طمطراق ولی بی‌هوده میرزا بنویس‌های پارلمنتونی را بحال خود واگذاشته و

483 « Peking Gazette »: روزنامه رسمی دولت چین که بین سال‌های 1644 تا 1911 در پکن منتشر می‌شد.

484 Cormorant

485 Lee

486 Plover

487 Ning-Po

488 Chinhae

489 مترجم: «سوار بر شیر بریتانیا شدند» این سوار شیر شدن مطمئناً یک اصطلاح بریتانیایی است که به شکل تحت‌لفظی ترجمه کردم به این امید که برای خواننده فارسی قابل درک باشد. احتمالاً به معنای تکیه به نماد ملی و کوبیدن بر طبل رزم است.

490 « Daily Telegraph »:

روزنامه لیبرال، تقریباً از سال 1880 به محافظه‌کاران تعلق داشت. و بین سالهای 1855 تا 1937 با همین نام در لندن منتشر می‌شد. از ادغام آن در سال 1937 با روزنامه Monrning Post این روزنامه با نام Daily Telegraph and Morning Post منتشر می‌شود.

علی رغم اطلاعات کمی که فعلاً در اختیار داریم بکوشیم تا به مفهوم واقعی حوادث ناگوار اخیر پی ببریم. نخستین پرسشی که باید روشن کنیم چنین است: بر فرض این که مبنی بر معاهده تین-تسین سفیر بریتانیا باید فوراً به پکن راه یابد، آیا دولت چین مرتکب خلافی شده بود که او را درگیر جنگ با راهزنها کند و سپس ناوگان بریتانیا را بفرستد که به زور بخواهد وارد آب های پی-هو شود؟

بر اساس گزارشات جدید خبرگزاری های اروپائی، مقامات چینی از مأموریت مأموران بریتانیائی جلوگیری نکرده اند، بلکه در مقابل ورود نیروهای نظامی به آب های رود پی - هو مقاومت کرده اند. آنها اعلام کرده بودند که بروس می تواند از راه زمینی مسافرت کند ولی نه به همراهی نیروهای نظامی، زیرا اهالی امپراتوری آسمانی خاطرات بمباران کانتون را هنوز فراموش نکرده اند، و حضور چنین هیئتی برای آنها مترادف است با تصرف کشور. آیا اجازه اقامت در لندن برای سفیر فرانسه این حق را قائل می شود که در رأس ناوگان نظامی فرانسه وارد آب های رود تایمز شود؟

بی گمان برداشتی که انگلیسی ها در مورد پذیرش سفرایشان در پکن مطرح کرده اند، به همان اندازه تعجب آور است که استدلالاتی که در طول آخرین جنگ مطرح می کردند، یعنی بمباران یک شهر از امپراتوری به معنی جنگ با تمام امپراتوری نیست، بلکه درگیری ها صرفاً منطقه ای و صرفاً به بخشی از آن محدود می شود. در پاسخ به اعتراضات چینی ها، انگلیسی ها، بر اساس اظهارات خودشان، « تمام تمهیدات را برای کسب موافقت چین پیشبینی کرده بودند» و با نیروی دریائی عظیم و قدرتمندی وارد آب های پی-هو شدند. اگر چه چینی ها باید سفیر صلح جوی انگلیسی ها را بپذیرند، ولی مطمئناً مجاز هستند که در مقابل لشکر کشی مقاومت کنند. بر این اساس، عکس العمل آنها هیچ معاهده ای را زیر پا نگذاشته و تنها از حقوق خود دفاع کرده اند.

علاوه بر این، باید از خودمان بپرسیم که اگر چه بر اساس معاهده تین-تسین حق داشتن سفیر به انگلیسی ها اهداء گردیده، ولی آیا تا کنون عملاً توسط لرد الجین رد نشده است؟

بر اساس « گزارش مربوط به مأموریت ویژه کنت الجین در چین، که به دستور اعلیحضرت چاپ شده است»⁴⁹¹ به همه کارگزاران سلطنتی هشدار می دهد که ایجاد سفارتخانه انگلیس در چین فوراً نباید انجام گیرد و باید به زمان دیگری موکول گردد، و سپس به این دلیل که اجازه اقامت او در پکن به دلایل گوناگون خاتمه یافته است. و سرانجام به این دلیل که ماده 3 معاهده در متن انگلیسی که به امور پذیرش سفیر مربوط می شود، بر اساس اصرار نمایندگان چینی در متن چینی تغییر کرده است. این موضوع در دو نسخه از معاهده مورد پذیرش لرد الجین بوده، و با وجود این می گوید که مجبور بوده است: « با فرامینی که دریافت کرده از چینی ها بخواهد تا موافقت نامه بین المللی را بپذیرند، یعنی متنی که یک کلمه از آن را هم نمی فهمیدند.» آیا می توانیم چینی ها را به این علت متهم بدانیم که بجای متن انگلیسی بر اساس متن چینی عمل کرده اند و نتیجه بگیریم که به دقت معاهده را رعایت نکرده اند. در پایان بیانات کریشولم آنستی و کیل عمومی اسبق بریتانیا در هنگ-کنگ را یادآور می شوم که در نامه ای رسمی به انتشارات لندن مورنینگ استار اعلام می کند: «معاهده در هر صورت از مدت ها پیش به علت اعمال خشونت آمیز دولت بریتانیا و کارگزارانش فسخ شده است، و امتیازات چنین قراردادی برای سلطنت بریتانیای کبیر منتفی ست.

در گیری با مسائل هند و آماده شدن برای جنگ تازه ای در اروپا، انگلستان در خطر مصیبت دیگری در چین قرار گرفته...نتایج فوری چنین موقعیتی، باید سقوط دولت فعلی باشد، که رئیس آن مسئولیت جنگ پیشین را نیز به عهده داشته است...

⁴⁹¹ « Correspondance Relating to the Earl of Elgin's Special Missions to China and Japan. 1857-1859 », London 1859.

۴۶- کارل مارکس :

جنگی تازه در چین (بخش ۲)

بخش 2

لندن، 16 سپتامبر 1859

اعلام کردند که فردا کابینه وزرا جلسه تشکیل خواهد داد تا درباره راهکارهای وقایع اسفناک چین تصمیم بگیرند. حرف های تو خالی «مونیتور»^{۴۹۲} فرانسوی و تایمز لندن هیچ تردیدی درباره تصمیمات پالمستون و بناپارت باقی نمی گذارد. هر دو خواهان جنگ تازه ای علیه چین هستند.

بر اساس اطلاعاتی که من از منابع رسمی در اختیار دارم، در طول جلسه آینده در کابینه، میلنر گیسون^{۴۹۳} در وهله اول با استدلالاتی که در موافقت با جنگ مطرح شده مخالفت خواهد کرد، و در ثانی هر گونه اعلان جنگی را که از پیش توسط دو مجلس پارلمان به تصویب نرسیده باشد مردود خواهد دانست. و اگر نظریات او با رأی اکثریت کنار گذاشته شود، خروج او از کابینه به حمله مجدد به دولت پالمستون خواهد انجامید و اتحادیه لیبرال ها نیز که پیش از این به استعفاى دربی^{۴۹۴} کشیده شده بود از هم فرو خواهد پاشید. چنین می گویند که پالمستون از طرح میلنر گیسون کمی عصبانی شده، زیرا میلنر بین همکاران پالمستون تنها فردی است که او را به وحشت می اندازد. پالمستون بارها درباره او گفته است که در «پیدا کردن نقطه آسیب پذیر در زرهپوش» مهارت خاصی دارد. هم زمان با این نامه ممکن است از لیورپول گزارشات تازه ای درباره نتایج اجلاس وزرا دریافت کنید. در حال حاضر، بهترین راه برای تشخیص واقعیت امور نه با مراجعه به آنچه انتشار یافته که با تکیه به آنچه عمداً توسط نشریات پالمستون در نخستین تفسیرهای اخبار بین المللی (قاره اروپا) حذف شده ممکن خواهد بود.

در نتیجه، گزارش حذف شده مربوط به معاهده روس می شد که از پیش به تصویب رسیده بود و امپراتور چین به کارگزارانش دستور داده بود که سفیر ایالات متحده را برای رد و بدل کردن نسخه های معاهده تصویب شده تا پایتخت همراهی کنند^{۴۹۵}. این وقایع را به سکوت برگزار کردند تا سبب شک و تردید نشود، زیرا فرستادگان انگلیس و فرانسه هستند که مسئول مأموریت خودشان هستند و به همین دلیل همکاران روس و آمریکائیشان را نتوانستند ملاقات کنند. موضوع باز هم مهم تری که تایمز و دیگر روزنامه های پالمستون پیش از این به سکوت برگزار کرده بودند، و البته حالا بدان اعتراف می کنند، این است که مقامات چینی اعلام آمادگی کرده بودند که حاضرند تا فرستادگان انگلیسی و فرانسوی را تا پکن همراهی کنند، و حتا در گوشه ای از دهانه منتظر آنان باقی مانده بودند، ولی به این شرط که ناوگان و یگانهای نظامی را ترک کنند. چرا که معاهده تین - تسین برای انگلیسی ها و فرانسوی ها حق لشکر کشی به دهانه رود پی - هو را قائل نشده است. روشن است که چینی ها معاهده را نقض نکرده اند، ولی این انگلیسی ها هستند که با تصمیم قبلی و در شب پیش از موعد یعنی شبی که برای رد و بدل کردن نسخه قرارداد تعیین شده بود، می خواستند جنگ راه بیاندازند. هیچ کس تصور نمی کرد که این آقای

⁴⁹² « Le Moniteur universel »: روزنامه فرانسوی که بین سال های 1789 تا 1901 منتشر می شد و ارگان دولتی بود.

⁴⁹³ Milner Gibson

⁴⁹⁴ Derby

⁴⁹⁵ مارکس در این جا به معاهده نابرابر تین-تسین به تاریخ ژوئن 1858 اشاره می کند که بین چین و روسیه و ایالات متحده بسته شد، که مشابه همان معاهده ای بود که با انگلستان و فرانسه منعقد گردیده بود.

بروس محترم خودش در حال غرق کردن مأموریت خودش بوده و در ادامه اهداف جنگ اول عمل می کرده است. و کاملاً روشن است که بروس بر اساس فرامین سرّی که از لندن دریافت کرده بود پیش می رفت. واقعیت این است که او از جانب پارلمستون فرستاده نشده بود، بلکه فرستاده دربی بود. روی این نکته، می خواهم یادآور شوم که در زمان صدارت سر روبرت پیل^{۴۹۶}، وقتی که لرد آبردین وزیر امور خارجه بود سر هانری بلوور^{۴۹۷} سفیر انگلیس در مادرید بود و نزاعی را با دربار اسپانیا دامن زد که موجب اخراج او از اسپانیا شد. در طول بحث و مجادله در مجلس لردها دربارهٔ حوادث ناگواری که در اسپانیا روی داده بود، ثابت شد که بلوور به جای تبعیت از فرامین رسمی آبردین، از دستورات سرّی پارلمستون پیروی می کرده، و این در حالی است که در جایگاه اپوزیسیون نشسته است.

در این روزهای اخیر، نشریات پالمستون به مانور دیگری دست زدند که حداقل برای کسانی که به تاریخ سرّی دیپلماسی انگلیس در این سی سال گذشته آگاهی دارند، در مورد حوادث اسفبار پی - هو و خطر زود هنگام سومین جنگ انگلیس و چین، هیچ تردیدی باقی نمی گذارد.

بر اساس گزارشات تایمز توپ هائی که روی حصارهای تاکو موضع گرفته بودند و موجب وارد آوردن چنین خسارتی به ناوگان بریتانیا شدند، ساخت روسیه بوده و افسران روسی آنها را هدایت می کردند. در این مورد یکی از نشریات پالمستون با صراحت بیشتری توضیح می دهد و نوشته است :

« اکنون مشاهده می کنیم که سیاست روسیه تا چه اندازه در پیوند تنگاتنگ با پکن بوده است. و تحرکات گسترده ای را روی امور می بینیم. و سپاهیان بیشمار قزاق را مشاهده می کنیم که در دور دست های دریاچهٔ بایکال، در مناطق یخ زده و روی مرزهای دنیای قدیم دست به مانور می زنند. ما پیش رویهای کاروان های متعددی را مشاهده می کنیم و فرستاده ویژهٔ روسیه را می بینیم (ژنرال موراویوف، والی سیبری شرقی) که با نقشه های سرّی خیلی دور از سیبری شرقی به سوی پایتخت چین حرکت می کند. جای شگفتی نیست که اذهان عمومی در کشور ما به علت دسایس خارجی که موجب قتل سربازان و دریانوردان ما شدند، علیه ما به خشم بیاید.»

البته، این یکی از طرفندهای همیشگی پالمستون است. روسیه می خواست با چین معاهده ای برای مراودات بازرگانی منعقد کند، و جنگ تریاک موجب شد که چین به آغوش روسیه روی بیاورد^{۴۹۸}. علاوه بر این روسیه خواهان رودخانهٔ آمور بود، این آرزو را نیز در براه انداختن جنگ دوّم تریاک علیه چین برآورده کرد^{۴۹۹}. و اکنون که روسیه در پی تحکیم روابطش با پکن است، می خواهد جنگ سومی نیز علیه چین بر پا کند. در تمام روابطش با دولتهای ضعیف آسیائی، چین، ایران، آسیای مرکزی، ترکیه، او همواره این قاعدهٔ ثابت و دائمی را آشکارا علیه نقشه های روسیه به کار برده است که جنگ براه بیاندازد، نه علیه روسیه، بلکه علیه کشور آسیائی مورد نظر، و دور کردن آن از انگلستان با خصومت و عملیات دزد دریائی تا سپس به شکل غیر مستقیم و از روی بی میلی و ناخواسته به روسیه امتیازاتی اهداء کند. مطمئناً به مناسبت اجلاس آینده تمام سیاست آسیائی پالمستون در گذشته و در خصوص آسیا دوباره مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و در نتیجه توجه شما را به پرونده هائی دربارهٔ افغانستان جلب می کنم که به فرمان مجلس عوام در 8 ژوئن 1859 منتشر شده است^{۵۰۰}. این پرونده ها بیش از هر منبع

⁴⁹⁶ Sir Robert Peel

⁴⁹⁷ Sir Henry Bulwer

⁴⁹⁸ موضوع عبارت است از نخستین «جنگ تریاک». پس از این جنگ بین روسیه و چین نزدیکی هائی صورت پذیرفت و روسیه در ژوئیه 1851 بر اساس معاهدهٔ کولجا (Kouldja) امتیازات مناسبی برای بازرگانی به چین غربی بدست آورد.

⁴⁹⁹ در اطراف پایان دومین « جنگ تریاک » در فردای به امضاء رسیدن معاهدهٔ تین- تسین با انگلستان و فرانسه، دولتهای روسیه و چین در می 1858 معاهدهٔ آگون (Aigoun) را امضاء کردند که بر اساس آن بخشهایی از سواحل شمال آمور در اختیار روسیه قرار می گرفت.

⁵⁰⁰ « East India (Cabul and Afganistan), Ordered by The House of Commons to be Printed, 8 June 1859 »

انتشار یافته دیگری روشنگر سیاست اسفناک پارلمستون در تاریخ دیپلماسی سی سال اخیر است. بطور خلاصه، موضوع این است که در سال 1838، پارلمستون جنگی علیه دوست محمد امیر کابل به راه انداخت، که به در هم شکسته شدن ارتش انگلیس انجامید^{۵۰۱}، و بهانه جنگ نیز این بود که دوست محمد علیه انگلیس با ایران و روسیه روابط سوری برقرار کرده است. پارلمستون برای اثبات دعاوی اش در سال 1839 کتاب آبی را به پارلمان ارائه کرده بود که غالباً حاوی مکاتبات سر الکساندر برنز^{۵۰۲}، نماینده بریتانیا در کابل و والی کلکته بود^{۵۰۳}. برنز در کوران شورش علیه اشغالگران انگلیسی در کابل کشته شد، ولی از آنجائی که به وزیر امور خارجه انگلیس شک داشت، نسخه دوّم برخی مکاتبات رسمی اش را برای برادرش دکتر برنز در لندن فرستاده بود. سال 1839 پس از ارائه پرونده های افغان که توسط پارلمستون تهیه شده بود، دکتر برنز او را به جعل اسناد متهم کرد و برای تأیید دعاویش تعدادی از مکاتبات اصلی را منتشر کرد. ولی فقط در تابستان گذشته ود که سرانجام اسرار فاش شد.

در دوران وزارت دبری، مجلس عوام به پیشنهاد هدفیلد^{۵۰۴} دستور انتشار کامل پرونده های افغان را صادر کرد، و دستور به نحوی به اجرا گذاشته شد که حتا بی دقت ترین افراد نیز به درستی اتهام وارده پی ببرند، یعنی تغییراتی که پارلمستون به نفع روسیه در آنها ایجاد کرده بود. روی صفحه معرفی تیتتر کتاب آبی، مطالب زیر را می خوانیم :

یادداشت : مکاتبات و گزارشاتی که پیش از این به شکل جزئی منتشر شده بود، در این جا کاملاً منتشر می شود و مطالبی که حذف شده بوده داخل گروهی گذاشته شده است [] .

نام کارگزاری که باید وفاداری انتشارات را به عهده گیرد «جی.دوبل و. کای»^{۵۰۵}، منشی بخش سیاسی و حراست است که علاوه بر این «تاریخ نگار واقعی جنگ افغانستان» نیز می باشد.

برای نشان دادن روابط واقعی پارلمستون با روسیه که مدعی شده بود جنگ افغانستان را علیه آن کشور بر پا کرده است، در این جا به یادآوری یک نمونه بسنده می کنیم. ویتکوویچ^{۵۰۶} در سال 1837 به کابل رسید و حامل نامه ای از جانب تزار برای دوست محمد بود. سر الکساندر برنز نسخه دوّم این نامه را بدست آورده بود و آن را برای لرد اکلاند^{۵۰۷} والی کل هند ارسال می کند. در تلگرام های خود و در پرونده های مختلف دیگری که به آن ضمیمه کرده بود، چندین بار به این موضوع اشاره می کند. ولی نسخه دوّم نامه تزار را از پرونده های ارائه شده توسط پارلمستون در سال 1939 حذف کرده بودند و در تمام تلگراف هائی که به این موضوع اشاره ای شده بود، تغییرات لازم را برای پنهان کردن رابطه امپراتور روسیه و مأموریت افغانستان به عمل آورده بودند. جعلیات به این دلیل انجام گرفته بود که رابطه بین شخص خود اختیار^{۵۰۸} و ویتکوویچ پنهان باقی بماند. نیکلا در هنگام بازگشت ویتکوویچ به پترزبورگ ضروری دانسته بود که چنین روابطی را رسماً تکذیب کند. به این ترتیب در صفحه 82 کتاب آبی، ترجمه نامه ای را که برای دوست محمد فرستاده بود می توانیم مشاهده کنیم، کلماتی که عمداً توسط پارلمستون حذف شده بود داخل گروهی گذاشته شده است :

«سفیر روسیه [یا امپراتور] از [مسکو] به تهران آمد و دستور دریافت کرد که در قندهار منتظر سرداران^{۵۰۹} باقی بماند، و از آنجا نزد امیر برود. او حامل [پیام خصوصی از جانب امپراتور و] نامه سفیر روسیه در تهران است. سفیر روسیه او را به عنوان فرد

501 نخستین جنگ انگلیس و افغانستان 1838 تا 1842

502 Sir Alexander Burnes

503 « *Correspondance Relating to Persia and Afghanistan* », London 1839

504 Hadfield

505 J.W.KAYE

506 Vitkévitsh

507 Lord Auckland

508 خود اختیار Autocrate (منظور پارلمستون است)

509 مترجم - Serdar: در متن اصلی از کلمه سردار استفاده شده است

قابل اطمینان و صلاحیت داری معرفی می کند که می تواند عهده دار هر گونه مذاکره ای باشد [بنام امپراتور و بنام خودش]،
و امثال اینها...»

این سند جعلی و دیگر اسناد مشابه توسط پارلمستون برای حفظ اعتبار مقام تزار انجام گرفته بود و در پرونده های مربوط به افغانستان یکتا نمونه ای نیز نیست که سزاوار یادآوری باشد. پارلمستون اشغال افغانستان را به توصیه سر الکساندر برنز و به مثابه وسیله ای برای جلوگیری از توطئه روس ها در آسیای مرکزی جلوه می دهد. در حالی که سر الکساندر برنز کاملاً بر عکس این ادعا عمل می کند و در نتیجه پارلمستون تمام فراهوان های او را که به نفع دوست محمد است، حذف می کند. تمام مکاتبات در مقایسه با اصل اوراق و پرونده های بدست آمده جعلی هستند.
این همان مردی است که می خواهد سومین جنگ علیه چین را به عنوان مقابله با دسایس روسیه در این گوشه از جهان، بر پا کند.

۴۷- کارل مارکس :

جنگی تازه در چین (بخش ۳)

بخش 3

لندن، 20 سپتامبر 1859

بنظر می رسد که بیشتر روزنامه های انگلیسی تصمیمگیری برای بر پا کردن جنگ تازه و تمدن ساز دیگری علیه امپراتوری آسمانی را تأیید کرده اند. با وجود این از برگزاری جلسه شورای وزیران، در روز شنبه گذشته، همین روزنامه هائی که خونشان به جوش آمده بود، تغییرات قابل ملاحظه ای بخود دیده اند. در آغاز، مجله لندن تایمز در وهله نخست مغول های بز دل را هدف آتش میهن پرستانه خود قرار داد که با استتار مواضع خود و توپخانه شان مرد نیکی مثل آدمیرال بریتانیائی را به دام انداخته بودند، و در ثانی دربار پکن را به علت روش ماکیاولیسم سیاهش محکوم کردند که این هیولاهای مغولی را به این حيله شیطانی و جنگی تشویق کرده است. نکته حائز اهمیت این است که تایمز با جوش و خروش میهن پرستانه سعی می کند گزارشات رسمی را به گونه ای جلوه دهد تا نکاتی که به نفع چین تمام می شود حذف شود. تحت تأثیر هیجان حسی، امکان ایجاد اغتشاش در گزارشات همیشه وجود دارد، ولی برای جعل آنها باید از خون سردی خاصی برخوردار بود. به هر صورت، روز 16 سپتامبر، دقیقاً یک روز پیش از اجلاس وزیران، تایمز به مصداق جنوس^{۵۱۰} تغییر جهت داد و در آرامش خاطر از یکی از اتهاماتی که وارد دانسته بود صرفنظر کرد، و نوشت :

«ترس ما به این علت است که نتوانیم مغول ها را به خیانت متهم کنیم زیرا آنها در مقابل حمله ما روی حصارهایشان در ساحل پی - هو مقاومت کرده بودند.»

ولی سپس برای جبران امتیاز ناشیانه ای که برای مغول ها قائل شده بود، به شکل نا امیدانه ای به «نقض خیانت کارانه معاهدات رسمی با نقشه قبلی توسط دربار پکن» تکیه می کند.

سه روز پس از اجلاس شورای وزیران، ملاحظات تازه ای تایمز را بر آن داشت تا بگوید که :

«تردید نیست که اگر آقای بروس و آقای دو بورلین از همراهی نمایندگان چینی تا پکن استقبال کرده بودند، می توانستند معاهده را به تصویب رسانند.»

ولی با این وصف از خیانت دربار پکن چه چیزی باقی می ماند؟ روشن است که در این صورت اثری از آثار چنین اتهامی باقی نمی ماند. در این مورد تایمز متأثر از دو موضوع تردید آمیز است و می گوید :

«شاید راه حل نظامی با چنین ناوگانی برای گشودن راه پکن عاقلانه ای نبوده باشد. و علاوه بر این، بطور کلی اعمال زور برای گفتگوهای دیپلماتیک چندان مناسب بنظر نمی رسد.»

Janus⁵¹⁰

مترجم - یکی از خدایان اسطوره ای. جنوس خدای گشایش بود. گشایش فصل. گشایش جنگ. جنوس دو سر داشت و معبد او در مواقعی که امپراتوری رم در صلح به سر می برد، بسته بود. مارکس در جمله اش البته از ضرب المثل مربوط به این اسطوره استفاده می کند که اگر بخواهیم به شکل تحت الفظی آن را ترجمه کنیم عبارت خواهد بود از « یکی از سرهای متهم را می برد، به مصداق جنوس که دو تا سر داشت.»

این است نتیجه گیری ناشیانه و طوفان خشم مهم ترین روزنامه ها. ولی، بر اساس منطق خاص خودش از بررسی انگیزه های جنگ خود داری می کنند بی آن که از خود جنگ صرف نظر کرده باشند. اکونومیست، روزنامه غیر رسمی دیگری که برای بمباران کانتون بر طبل رزم می کوبید، از زمانی که ویلسون⁵¹¹ به مقام صدارت روی صفحه شطرنج هند انتخاب شده است، مسائل را بیشتر از زاویه اقتصادی می بیند و کمتر به سخن سرائی می پردازد.

اکونومیست دو مقاله به بررسی این موضوع اختصاص داده، که یکی سیاسی ست و دیگری اقتصادی⁵¹². مقاله سیاسی به شکل زیر خاتمه می یابد:

«با توجه به همه مطالبی که گفتیم، روشن است که معاهده ای که به سفیر ما حق ورود به پکن و اقامت در آنجا را مجاز می داند، چنین موردی صراحتاً به دولت چین تحمیل شده بوده است. و اگر فکر می کنیم که چنین شرطی برای منافع ما اساسی بوده، در این صورت می بایستی برای دستیابی به آن و احترام به مفاد آن با درک بیشتر و شکیبائی عمل می کردیم. البته وقتی با دولتی نظیر دولت چین سر و کار پیدا می کنیم، شاید تفیض مهلت و شکیبائی ما ممکن است به مثابه علامت ضعف تعبیر شود، و در این صورت برای ما سیاست مناسبی نخواهد بود. ولی در رابطه با دولت های شرقی تا کجا می توانیم در اصولی دخل تصرف کنیم که قطعاً در روابطمان با کشورهای متمدن رعایت می کنیم؟ وقتی ترس آنان را بهانه مناسبی دانستیم تا به شکلی که منافع ما ایجاب می کند از آنان امتیازاتی را که خوش آیندشان نیست با اعمال زور بدست آوریم و فوراً به اجرا بگذاریم، در این صورت شاید مؤثر ترین خط مشی سیاسی بنظر رسد. ولی اگر ما در این سیاست با شکست مواجه شویم و اگر در این مدت چینی ها بر ترسشان چیره شوند و با پشتیبانی نیروهایشان به مقاومت برخیزند و از ما بخواهند که در نحوه اجرای معاهدات به آنها مراجعه کنیم، آیا باز هم می توانیم آنها را به خیانت متهم کنیم؟ آیا آنان روش های بازدارنده ای را که ما ابداع کرده ایم علیه خود ما به کار نخواهند برد؟ قویاً این احتمال وجود دارد که دولت چین عمداً در پی کشاندن ما در این دام سهمگین مرگبار بوده و بطور کلی هرگز خواهان به اجرا گذاشتن معاهده نیست. اگر چنین تأویلی از واقعه صحت داشته باشد باید جبران خسارت بخواهیم. ولی این احتمال نیز وجود دارد که نیت دفاع از دهانه پی - هو جلوگیری از تکرار وقایع خسونت باری باشد که سال گذشته توسط لرد الجین انجام گرفت و چین در مجموع هرگز در پی نقض معاهده نبوده است. از آنجائی که ابتکار عمل در صحنه درگیری های نظامی کاملاً در اختیار فرماندهان ما بود و در مقابله با آتش مرگبار توپخانه که صرفاً برای دفاع از حصارها فعال شده بودند، می توانستند فوراً دستور عقب نشینی صادر کنند. بنابراین به هیچ ترتیبی نمی توانیم ثابت کنیم که چین در پی شانه خالی کردن از معاهداتش بوده است. و پیش از آن که دلیل موجهی برای منع اجرای قراردادهای پیدا کنیم، قضاوتمان را موکول کنیم به تأمل درباره شیوه ای که در رابطه با کشورهای غیر متمدن (بربر) به کار می بریم، که با اصولی که آنها در رابطه با ما به کار می برند تفاوتی ندارد.»

در دومین مقاله درباره همین موضوع، اکونومیست اهمیت بازرگانی مستقیم و غیر مستقیم انگلیس با چین را بررسی و تحلیل کرده است. در سال 1858 صادرات انگلیس به چین به 2876000 لیور استرلینگ ارتقاء پیدا کرد، در حالی که ارزش واردات انگلیس از چین، برای هر سال از این سه سال گذشته، بیش از 9000000 لیور استرلینگ بوده است، در حالی که مجموع بازرگانی مستقیم انگلستان با چین تقریباً بالغ بر 12000000 لیور استرلینگ می باشد. ولی خارج از این داد و ستدهای مستقیم سه زمینه مهم بازرگانی دیگر نیز وجود دارد که انگلستان کمابیش در آنها سهمیم است. این سه زمینه عبارتند از بازرگانی بین هند و چین، چین و استرالیا، چین و ایالات متحده. اکونومیست می گوید:

«استرالیا هرساله مقادیر زیادی چای از چین وارد می کند ولی چیزی برای صادر کردن به چین ندارد. آمریکا نیز هر ساله مقادیر زیادی چای و پارچه ابریشم از چین وارد می کند که ارزش آن از اجناسی که مستقیماً به چین صادر می کند خیلی

⁵¹¹ J.Wilson

⁵¹² مارکس به مقالات « موقعیت مخاطره انگیز چین » و « بازرگانی چین » اشاره دارد که در اکونومیست شماره 838 روز 17 سپتامبر 1859 منتشر شده است.

بیشتر است.» این داد و ستدهائی که به نفع چین تمام می شود باید توسط انگلستان به وضعیت تعادل بازگردد که از استرالیا طلا می گیرد و از ایالات متحده پنبه دریافت می کند. به همین دلیل، انگلستان مستقل از آنچه خودش به چین باید بپردازد، مجبور است مبالغ هنگفتی به ازای طلای استرالیا و پنبه آمریکا به این کشور بپردازد. این جبران خسارت به چین از سوی انگلستان، استرالیا و ایالات متحده از سوی دیگر تا حدود خیلی زیادی به ازای خرید پنبه و تریاک، از چین به هند سرازیر می شود. خیلی سریع بگوئیم که صادرات چین به هند هرگز از 1000000 لیور استرلینگ فراتر نرفته، در حالی که واردات چین از هند بالغ بر 10000000 لیور استرلینگ بوده است.

از این مشاهدات اقتصادی؛ اکونومیست نتیجه می گیرد که هر گونه اختلال جدی در بازرگانی بریتانیا با چین «مصیبت بسیار عظیمی را در بر خواهد داشت که در نگاه اول ارقام صادرات و واردات قادر به بیان آن نیستند»، و خسارتی که از چنین اختلالاتی بوجود می آید تنها در بازرگانی مستقیم بریتانیا در زمینه چای و ابریشم تأثیر نخواهد گذاشت، بلکه مرادوات بریتانیا با استرالیا و ایالات متحده را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. اکونومیست مطمئناً از حوادث آخرین جنگ در چین مطلع است، زیرا منازعات آنگونه که گزارشات در اذهان منعکس می کردند، امور بازرگانی را مختل نکرده بود، خصوصاً در بندر شانگهای که کاملاً عادی باقی ماند. ولی اکونومیست توجهات را روی «دو نکته تازه درباره منازعات فعلی» جلب می کند که می تواند به شکل اساسی تأثیرات جنگ دیگری علیه چین را در امور بازرگانی منعکس کند. این دو نکته جدید عبارتند از خصوصیت گسترده و غیر موضعی جنگ، و پیروزیهای چین برای نخستین بار در رویارویی علیه نیروهای اروپائی بدست آوردند. این شیوه بیانی تا چه اندازه با فراخوان جنگ روزنامه اکونومیست نسبت به دورانی که موضوع کشتی لورشا⁵¹³ مطرح بود کاملاً متفاوت بنظر می رسد.

همانگونه که در گزارش پیشین اعلام کرده بودم، شورای وزیران اعتراضات میلنر گیبسون و تهدید او را شنید، که چنانکه پارلمستون مبنی بر نظریات مشاور فرانسوی عمل کند، او کابینه را ترک خواهد کرد. پالمستون انحلال کابینه و ائتلاف لیبرال ها را برای مدتی پیشبینی کرده و اظهار داشته بود که نیروهای ضروری برای تضمین امنیت بازرگانی بریتانیا در آبهای چین متمرکز خواهند شد، و تا زمانی که از جانب فرستاده بریتانیا گزارشات دقیق نرسیده باشد، هیچ تصمیمی درباره جنگ گرفته نخواهد شد. به این ترتیب موضوع داغ به آینده موکول شد. با وجود این اهداف واقعی پالمستون در صفحات عادی دیلی تلگراف آشکار می شوند، و در یکی از شماره های اخیر می گوید:

«اگر، در کوران سال آینده هر حادثه ای موجب رأی مخالف علیه دولت شود، بی گمان به رأی دهندگان مراجعه خواهد شد... با رأی درباره مسئله چین مجلس عوام نتایج فعالیت هایش را نشان خواهد داد، از این جهت که خطاهای حرفه ای، آقای دیسرایلی در رأس آنها، و باید جهان وطنی ها را نیز اضافه کنیم زیرا آنها اعلام کرده بودند که مغول ها کاملاً حق داشته اند.»

شاید باز هم فرصت این را بیابیم که نظریاتم را درباره موقعیت مشکل برانگیز چین مطرح کنم، خصوصاً در رابطه با نقشه پالمستون با تبانی دو نفر از مأموران، لرد الجین و آقای بروس (برادر لرد الجین).

⁵¹³منازعات کانتون که سرمنشأ آن انگلیسی ها بودند، به تاریخ اکتبر 1856 شروع شد. مقامات چینی با دستگیری عده ای قاچاقچی در کشتی «لورشا آرو» موجب اعتراض کنسول انگلیسی پارکس شدند. انگلیسی ها به این بهانه اعتراض کردند که روی «لورشا آرو» پرچم انگلیس در حنا احتراز بوده است و مجوز انگلیسی داشته. بمباران وحشیانه و بی اطلاع قبلی به اهالی شهر، توسط فرستاده انگلیس جان بورینگ انجام گرفت و به مثابه مقدمه ای بود برای دومین جنگ تریاک (1856-1858).

۴۸- کارل مارکس :

جنگی تازه در چین (بخش ۴)

بخش 4

لندن، 30 سپتامبر 1859

در یکی از مقالات پیشین⁵¹⁴، توضیح دادیم که درگیری پی - هو اتفاقی نبود بلکه بر عکس با نقشه قبلی توسط لرد الجین انجام گرفت و بر اساس دستورات سرّی پالمستون نقشه ویکتورا به لرد ملمسبوری وزیر محافظه کار امور خارجه تحمیل کرد که در آن زمان رهبر اپوزیسیون بود. پیش از هر مطلبی، موضوع «حوادثی» که مبنی بر دستورات صادر شده از طرف پالمستون در چین روی داد تازگی ندارد و جای بسی شگفتی است که طی گفتگو پیرامون موضوع مربوط به منازعه کشتی لورشا در مجلس عوام، شخصیتی مثل دیزرائیلی آن را مطرح کرده است که یکی از منابع آگاه بشمار می آید. و این مورد نیز از طرف خود پالمستون تأیید شده است. روز 3 فوریه 1857 آقای دیزرائیلی با عبارات زیر به مجلس عوام هشدار می دهد: «نمی توانم باور نداشته باشم که آنچه در چین به وقوع پیوسته نتیجه نه آن بهانه ای است که مطرح شده، بلکه حاصل دستورالعمل هائی بوده که خیلی پیش از این ها از طرف انگلستان صادر شده بوده. در این صورت، فکر می کنم زمان آن فرا رسیده است که اگر مجلس عوام خواهان شانه خالی کردن از وظایفش نباشد، مجدانه پرسیم که آیا برای نظارت بر نظامی که تداوم آن برای منافع کشور ما امری حیاتی است ابزارهای ضروری را در اختیار دارد یا نه؟»

و لرد پالمستون در کمال آرامش پاسخ می دهد :

«جنتلمن محترم می گوید که از نتایج جریان حوادث اینگونه بر می آید که نظم و ترتیب هایی از پیش توسط دولت انگلستان تعیین شده . بی هیچ گمان همینگونه بوده است.»

اکنون، اگر نگاهی سریع به کتاب آبی بیاندازیم، در گزارشی که به مأموریت ویژه کنت الجین در چین و ژاپن، به سال های 1857 تا 1859 مربوط می شود، از حوادثی مطلع می شویم که روز 25 ژوئن در پی - هو روی داد، یعنی حوادثی که از 2 مارس الجین آن را پیشبینی کرده بود. در صفحه 484 در گزارش دو تلگراف زیر را می بینیم :

کنت الجین به درباردار سر میکائل سیمور

فوربوس، 2 مارس 1859

«آقای گرامی ، با مراجعه به تلگرافی که برای حضرت عالی به تاریخ 17 فوریه فرستادم، این افتخار را یافته ام که امیدواری خودم را درباره تصمیم اتخاذ شده دولت اعلیحضرت درباره اقامت دائمی سفیر بریتانیا در پکن تأیید کنم که دیروز به اطلاع حضرت عالی رساندم. طی گفتگوئی می توانیم دولت چین را مجبور کنیم تا برای پذیرش نماینده اعلیحضرت که جهت معاوضه مدارک مربوط به معاهده تین-تسین به پکن وارد می شود، مقدمات مناسبی فراهم نماید. با وجود این ممکن است که چنین امیدی تحقق نیابد و در هر صورت تصور می کنم که دولت اعلیحضرت مایل باشند که نیروهای قدرتمندی سفیر ما را در طول مسافرتش به تین-تسین همراهی کند. در چنین شرایطی، اگر جسارت نباشد می خواستم بررسی این مسئله را

⁵¹⁴ «جنگ تازه ای در چین»

به عهده حضرت عالی واگذار کنم که در اولین فرصت مناسب در صورتی که ممکن باشد برای چنین مأموریتی ناوگانی نیرومند با توپچی های کاملاً مسلح در شانگهای تمرکز یابند زیرا سفر آقای بروس به چین نمی تواند زیاد به تعویق بیافتد... و امثال اینها.
الجین و کینکاردین.»

کنت ملمسبوری به کنت الجین
وزیر امور خارجه، 2 می 1859

«میلورد⁵¹⁵، تلگراف حضرت عالی را به تاریخ 7 مارس 1859 دریافت داشتیم، و باید به اطلاع شما برسانم که دولت اعلیحضرت بیاناتی را که حضرت عالی رو نوشت آنرا قید کرده بودید تأیید می کند. در این مکاتبه به مسئول امور سلطنتی اعلام کرده بودید که دولت و اعلیحضرت اصراری برای تثبیت اقامت وزیر اعلیحضرت به شکل دائمی در پکن ندارند. دولت اعلیحضرت همچنین پیشنهاد شما را مبنی بر تمرکز ناوگان و توپخانه در شانگهای به دربار سیمور جهت همراهی آقای بروس در آبهای پی-هو تأیید می کند.

با احترام
ملمسبوری.»

نتیجه می گیریم که لرد الجین از پیش به طرح دولت بریتانیا آگاه بوده و می دانسته است که برادرش بروس باید با ناوگان و توپخانه تحمیل کننده ای در آبهای پی-هو شناور شود، و به دربار سیمور فرمان می دهد که برای چنین مأموریتی آماده شود. کنت ملمسبوری در تلگرافی به تاریخ 2 مه می فرستد، و پیشنهاد لرد الجین به دربار را تأیید می کند. در مجموع، مکاتبه حاکی از این امر است که گوئی لرد الجین فرمانده اصلی و لرد ملمسبوری در خدمت او می باشد. در حالی که اولی پیوسته ابتکار عمل را بدست دارد و بر اساس راه کارهایی که مستقیماً از پالمستون دریافت کرده، حتا بی آن که منتظر دستورات تازه از دانیگ استریت⁵¹⁶ باشد دست به کار می شود، ولی ملمسبوری خواستی را که مأمور زیر دست و مقتدرش از پیش به او نسبت داده از آن خود می دار و وقتی لرد الجین می گوید که معاهده هنوز به تصویب نرسیده و انگلیسی ها حق وارد شدن به آب های چین را ندارند، لرد ملمسبوری این موضوع را تأیید می کند. و وقتی الجین درباره ماده قرارداد یاد شده به استقرار سفیر انگلیس در پکن می گوید که باید در رابطه با چینی ها صبر و شکیبائی داشت، او باز هم تأیید می کند، و علاوه بر این وقتی که الجین به شکل کاملاً متناقض با بیانات خودش، از حق استفاده از نیروی دریائی و توپخانه برای ورود به پی-هو حرف می زند، کنت ملمسبوری خم به ابرو نمی آورد و باز هم تأیید می کند.

اگر جارو جنجالهایی را به یاد بیاوریم که لندن تایمز و دیگر روزنامه های پر نفوذی که در زمان به قدرت رسیدن کابینه محافظه کاران براه انداخته بودند، در این صورت براهتی حالت رقت انگیز و رفتار متواضعانه کنت ملمسبوری را درک خواهیم کرد. آنها موفقیت های چشم گیر لرد الجین را که تحت فرامین پالمستون در چین در شرف تکوین بود در خطر می دیدند،

⁵¹⁵Milord میلورد . تیتیر لرد

⁵¹⁶Downing Street: دانیگ استریت. ساختمان دفتر نخست وزیر انگلیس در شماره 10 خیابان دانیگ استریت واقع شده و نام خیابان به شکل استعاری به کار برده می شود.

در حالی که کابینه محافظه کاران با مخالف-خوانی و توجیه رأی عدم اعتمادی که در مورد بمباران کانتون توسط پالمستون صادر کردند، در پی ناکام گذاشتن آن بودند. ملمسبوری تحت تأثیر این جارجنجالها قرار گرفت. و علاوه بر این، سرنوشت النبروگ⁵¹⁷ را نیز فراموش نکرده بود که گستاخانه و با صراحت علیه سیاست ویکنت (پالمستون) محترم در هند مخالفت کرده و به ازای پاداش شهادت وطن پرستانه انش توسط همکاران خودش در کابینه دبری⁵¹⁸ قربانی شده بود. در نتیجه، ملمسبوری ابتکار عمل را به الجین واگذار کرده بود تا بتواند طرح پالمستون را با مسئولیت مخالفان رسمی اش یعنی محافظه کاران، به انجام رساند.

در همین وضعیت است که در حال حاضر محافظه کاران را در مقابل بدیل فوق العاده مشکلی در رابطه با حوادث پی-هو قرار می دهد. یا باید به نفع پالمستون در شیپور جنگ بدمند و او را در قدرت نگهدارند، و یا اینکه پس از مداحه گوئی های اکراه آور نظیر آخرین جنگ در ایتالیا، از ملمسبوری روی برگردانند.

چنین بدیلی همانقدر مشکل برانگیز است که سومین جنگ زود هنگام علیه چین که طرفداران بی شماری در محافل بازرگانی بریتانیا دارد. در سال 1857 از نیروی نظامی بریتانیا استفاده کردند، زیرا آنان در باز گشائی بازار چین به منافع بازرگانی عظیمی چشم دوخته بودند. در حال حاضر برعکس، بطریق اولی تأسف می خورند که مبادا امتیازات معاهده را از دست بدهند. محافل بازرگانی می دانند که موقعیت اروپا و هند حتا بی آنکه جنگ گسترده ای علیه چین بر پا شود به اندازه کافی تهدید آمیز هست. و فراموش نکرده اند که در سال 1857 واردات چای بیش از 24 میلیون لیور کاهش پیدا کرد، در حالی که این کالا صرفاً از کانتون می آمد، یعنی جایی که صحنه جنگ در آن دوران بود. ترس آنان از این است که جنگ به شانگهای و دیگر بنادر بازرگانی چین گسترش یابد. پس از اولین جنگ علیه چین که انگلیسی ها برای حفظ منافعشان در قاچاق تریاک بر پا کردند، و دومین جنگ نیز برای دفاع از راهزن هائی بود که در کشتی لورشا پنهان شده بودند، و اکنون سومین جنگ است که باید برای استقرار دائمی سفیر انگلیس در پکن، زندگی چینی ها را آلوده کند.

⁵¹⁷Ellenborough

⁵¹⁸ اشاره به عدم توافقی ست که بین لرد النبروگ، رئیس دفتر نظارت، و لرد کانینگ ولی اعظم هند روی داده بود. در تلگرافی به تاریخ 19 آوریل 1858 النبروگ که در رابطه با فنودال های بزرگ هند از سیاست انعطاف پذیرتری دفاع می کرد، کانینگ را بخاطر مصادره کردن زمین های فنودال های «اوده» که در اتحاد با شورشگران ملی بودند، سرزنش کرده بود. تلگرام او مورد حمایت محافل دولتی در بریتانیای کبیر واقع نگردید. النبروگ در ماه می 1858 استعفا داد تا اینکه کابینه دبری همچنان در قدرت باقی بماند.

۴۹- کارل مارکس :

گزیده ای از : بریتانیا و بازرگانی پنبه

... از آغاز جنگ داخلی آمریکا^{۵۱۹}، نرخ پنبه همواره رو به افزایش داشت، ولی به ویژه در آخرین هفته های ماه اوت بود که اختلاف اسفناکی بین بهای مواد اولیه و نخ و پارچه آشکار شد. تا این تاریخ، هر گونه کاهش قیمت برای کالاهای پنبه ای، که با آن کاهش قابل توجه تقاضای آمریکائی ها قابل پیشبینی بود، و میزان تعادل آن به تراکم کالاهای دست اولی می انجامید که متعاقباً صادر می شد و به بهای مناقشات بازار چین و هند به فروش می رسید. با وجود این بازارهای آسیائی خیلی زود به حد اشباع رسید. هفته نامه «کلکته پرایس کورانت»^{۵۲۰} به تاریخ 7 اوت 1861 می نویسد :

«کالاهای پنبه ای از ایالات متحده صادر شده. منابع انگلیسی از ورود کالاهائی تازه ای گزارش می دهند که فراتر از نیازهای ماست، و تا وقتی که این وضعیت ثابت باقی بماند نمی توانیم به بهبود اوضاع امیدوار باشیم... بازار بمبئی نیز قویاً اشباع شده است.»

برخی شرایط دیگر موجب کاهش بازار هند شد. موج گرسنگی در شمال غربی و سپس تلفاتی که گسترش وبا به همراه داشت، و علاوه بر این ریزش باران شدید در جنوب بنگال به سیل انجامید و به کشت برنج خسارات جدی وارد آورد... مصرف پنبه هند به سرعت افزایش می یابد و با بالا رفتن قیمتها، واردات نیز بیشتر می شود. با وجود این ظرف چند ماه تغییر در مجموع شرایطی که به تولید و بازرگانی مربوط می شود ممکن نیست. در واقع، انگلستان در حال حاضر باید نتایج زیان باری را تحمل کند که علت اصلی آن در طول سالها اداره نامتناسب امپراتوری وسیع هند بوده است. انگلستان برای گزینش پنبه آمریکائی بجای پنبه هندی باید با دو مانع مهم رویارویی کند، از یک سو باید مشکل ارتباطات و حمل و نقل در هند را حل کند، و از سوی دیگر فقر دهقانان هندی ست که آنان را برای استفاده از فرصت های مساعد باز می دارد. انگلیسی ها این دو مشکل را باید برای خودشان حل کنند. در مجموع، صنایع مدرن انگلیس پیرامون دو محور عظیم در حال گردش است. نخستین محور، سیب زمینی ست که یگانه مواد غذائی ایرلند و بخش بزرگی از طبقه کارگر انگلیس می باشد. این محور به علت گسترش بیماری سیب زمینی از بین رفت^{۵۲۱} و در پی آن به ایرلندی ها خسارت زیادی وارد آمد. از این پس باید پایه و اساس گسترده تری برای تغذیه میلیون ها کارگر ایجاد کنند. دومین محور صنایع انگلیس پنبه ای بود که در

⁵¹⁹ اشاره به جنگ داخلی (1861-1865) بین ایالات شمالی آمریکا که طرفدار الغای برده داری بودند و کشاورزان در ایالات جنوبی است. از دیدگاه مارکس «جنگ بین دو نظام اجتماعی بر پا شده بود، از یک سو طرفداران برده داری و از سوی دیگر طرفداران کار آزاد». جنگ با پیروزی شمالی ها خاتمه یافت و نظام برده داری از بین رفت. از این پس سرمایه داری با سرعت تمام در ایالات متحده گسترش می یابد.

⁵²⁰ Calcutta Price Current

هفته نامه بورژوازی هندی که با نام های مختلف بین سال های 1820 تا 1861 منتشر می شد.

⁵²¹ مارکس به موج گرسنگی سال 1845 و 1847 در ایرلند اشاره دارد که علت آن خسارات وارد آمده به برداشت سیب زمینی بود. به این ترتیب ایرلندی ها از مواد غذائی اصلی خود محروم شدند، و فقر همه گیر تحت سیادت ارباب انگلیسی، گرسنگی دهقانان ایرلندی را از پا در آورد اگر چه غلات در این سالها خوب به عمل آمده بود. گندم، گوشت، شیر و محصولات دیگر به اندازه کافی به فراوانی تولید شده بود و می توانست در این سال دو برابر جمعیت ایرلند را سیر کند، ولی تمام آنها را به انگلستان صادر کردند. گرسنگی و بحران اسفناک بازرگانی و صنعتی که در پی آن به وقوع پیوست، روی جنبش آزادیخواه ملی در سال 1847 و 1848 تأثیر گذاشت.

ایالات متحده به دست برده ها کشت می شد. بروز شدن بحران آمریکا، انگلیسی ها را مجبور می کند که وسعت ذخیره شان را گسترش دهند و تولید و مصرف پنبه را که تا کنون بر اساس نظام برده داری ساخت و سامان یافته بود از الیگارشی خود حذف کند. تا زمانی که کارخانه های پنبه انگلیس به کشت پنبه به دست بردگان بستگی داشت، می توانستیم بگوییم که به برده داری مضاعف بستگی داشت، یعنی برده داری غیر مستقیم سفید های انگلیسی و برده داری مستقیم سیاهان در آن سوی آتلانتیک.

کارل مارکس
لندن، 21 سپتامبر 1861
نیویورک دیلی تریبون شماره 6405
14 اکتبر 1861

۵۰- کارل مارکس :

گزیده سرمایه، کتاب اول، جلد ۲. فصل ۱۵

ماشینیسیم و صنایع بزرگ. ماشینیسیم و صنایع بزرگ.

۷. دفع و جذب کارگران در کارخانه. بحران های صنعت پنبه

... نخستین دورانی که ماشین باید به فتح عرصه فعالیتهايش نائل می آمد به دلیل منافع فوق العاده ای که به همراه داشت از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار شد. این منافع نه تنها انباشت سریع سرمایه را تشکیل داد بلکه علاوه بر این بخش بزرگی از سرمایه های اجتماعی نیز به آن افزوده شد، زیرا در هر جایی که سرمایه در حال تکوین به سر می برد جستجو برای سرمایه گذاری جدید نیز جذب عرصه تولیداتی می شد که دارای امتیاز بود. از وقتی که کارخانه پایه ریزی شد و به رشد کافی دست یافت، از وقتی که پایه و اساس فنی آن فراهم آمد یعنی از وقتی که باز تولید ماشین توسط ماشین امکان پذیر شد و شیوه استخراج زغال سنگ و آهن، و به همین گونه فرآوری فلزات و راه های عبور و مرور متحول گردید، در هر جایی که ماشین راه اندازی شد امتیازات ویژه نخستین دوران گسترش تب آلود آن نیز تمدید گردید. کوتاه سخن این است که از وقتی که شرایط عمومی تولید طبق انتظارات صنایع بزرگ تحول یافت و این نوع بهره برداری به درجه ای از انعطاف پذیری، گسترش یابندگی گام به گام و یا جهشی رسید، یگانه محدودیت آن ماده اولیه و بازار بود. از یکسو، ماشین مستقیماً موجب افزایش ماده اولیه می شد، همان گونه که برای نمونه، ماشین پنبه پاک کنی موجب افزایش تولید پنبه شد، و از سوی دیگر، قیمت های نازل محصولات ماشینی و توسعه راه های ارتباطی و ترابری در واقع ابزارهایی بودند که فتح بازارهای خارجی را امکان پذیر می ساخت. ولی [جهان صنعت] در رقابت موجب تخریب نیروی کار بومی شد و سپس سرزمین هایشان را به مناطق تولید مواد اولیه که به آن نیازمند بود تبدیل کرد. بر این اساس هند مجبور شد پنبه، پشم، شاهدانه (از نوعی که در صنعت و پارچه بافی استفاده می شود)، نیل و مانند اینها را برای بریتانیا تولید کند :

پنبه صادر شده از هند به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی برابر با 453,59237 گرم)

34540143.....1846

204141168.....1860

445947600.....1865

پشم صادر شده از هند به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی)

4570581.....1846
20214173.....1860
20679111.....1865

با ایجاد مازاد بر تولید در جایی که بخشی از طبقه تولید کننده وجود دارد، صنایع بزرگ مهاجرت و در نتیجه تسخیر مناطق خارجی را ضروری ساخت و آن را به انبار مواد اولیه برای مام وطن تبدیل کرد. بر این اساس استرالیا به انبار بزرگ پشم برای انگلستان تبدیل شد :

پشم صادر شده از استرالیا به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی)

21789346.....1846
59166616.....1860
109734261.....1865

تقسیم کار بین المللی نوینی از سوی مراکز اصلی صنایع بزرگ تحمیل شد، و به این ترتیب بخشی از جهان به مناطق تولید کشاورزی برای بخش دیگر تبدیل شد که به تولید تمام عیار صنعتی اختصاص یافته بود . این انقلاب همراه است با تحولات دیگر در عرصه کشاورزی، که در اینجا روی آن پافشاری نمی کنیم^{۵۲۲}.

⁵²² گسترش اقتصادی ایالات متحده نیز حاصل صنایع بزرگ اروپاست و به ویژه صنایع انگلستان. در شکل کنونی، آن را باید به مثابه مستعمره اروا تلقی کنیم. ایالات متحده به دومین کشور صنعتی در جهان تبدیل شده بی آنکه خصوصیت استعماری خود را از دست داده باشد.

پنبه صادر شده از ایالات متحده به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی)

401949393.....1845
765630544.....1852
961707264.....1859
1115890608.....1860

صادرات غلات از ایالات متحده به بریتانیای کبیر

(1850 تا 1862 به سنتر 100 کیلوگرم)

گندم

16202312.....1850

41033503.....1862

جو

3669653.....1850

6624800.....1862

جو دوسر

3174801.....1850

4426994.....1862

چاودار

388749.....1850

7108.....1862

گندم سپاه

1054.....1850

19571.....1862

ذرت

5473161.....1850

11694618.....1862

نخد

811620.....1850

1024722.....1862

نوشتۀ کارل مارکس. چاپ اول در هامبورگ در سپتامبر 1867
چاپ جداگانه به زبان فرانسه در سال 1873
مطابق سرمایه انتشارات سوسیال، پاریس 1951 کتاب اول جلد 7 صفحه 131-133

لویا

1822972.....1850

2037137.....1862

جو با کیفیت عالی

2039.....1850

7675.....1862

کل صادرات غلات از آمریکا به بریتانیای کبیر. به سنتر

34365801.....1850

74083351.....1862

۵۱- کارل مارکس : گزیدهٔ سرمایه، کتاب اول، جلد ۳ فصل ۲۵.

قانون عمومی انباشت سرمایه. ۵ بررسی قانون عمومی انباشت سرمایه. ۶ ایرلند

... انگلستان، کشور تولید سرمایه داری پیشرفته و پیش از همه کشور صنعتی، با حجامت جمعیتی مانند آنچه مردم ایرلند تحمل می کنند خواهد مرد. ولی امروز ایرلند فقط یک منطقهٔ کشاورزی برای انگلستان است که با یک کانال پهناور از آن جدا شده و گندم، پشم، گله های چهارپایان و خدمه برای صنایع و ارتش تهیه می کند.

کاهش جمعیت خیلی از زمینها را از بخش کشاورزی گرفت، موجب کاهش قابل ملاحظهٔ تولیدات زمین شد و با وجود گسترش مساحتی که به دامداری اختصاص داشت، به فروپاشی مطلق برخی محصولات انجامید و در برخی زمینه های دیگر نیز پیشرفتهائی صورت گرفت که سزاوار یادآوری بیشتر نیست، زیرا دائماً دچار رکود و یا عقب نشینی می شد. با وجود این با کاهش تدریجی جمعیت، درآمد حاصل از زمین و منافع کشاورزان با رشد تدریجی ولی با ضرب آهنگ کمتر همراه شد. دلیل چنین امری را می توانیم به سادگی دریابیم. از یک سو، در واقع جذب مزارع کوچک توسط مزرعه داران بزرگ و تبدیل زمین های بارور به چراگاه سبب شد تا بخش بزرگتری از کل تولید به مازاد تولید^{۵۲۳} تبدیل شود. مازاد تولید که بخشی از کل تولید است افزایش داشت هر چند کل تولید کاهش یافته بود. از سوی دیگر پس از افزایش قیمت گوشت و پشم و جز اینها در بازار انگلیس در کوران بیست سال گذشته و به بویژه در کوران ده سال اخیر، ارزش پولی این مازاد تولید سریعتر از حجم آن افزایش می یافت.

ابزارهای تولید پراکنده بی آنکه هرگز کار دیگران بحساب آورده شود و به ارزش آن بیافزاید منبع معیشت تولید کننده ها بود و مانند محصول مصرف شده توسط خود تولید کننده نه سرمایه بحساب می آمد و نه کالا. در نتیجه اگر حجم ابزارهای تولید کشاورزی هم زمان با کاهش جمعیت کاهش می یافت، در این صورت بر عکس، به حجم سرمایه می افزود، زیرا بخشی از ابزارهای تولید که در گذشته پراکنده بود به سرمایه تبدیل می شد.

کل سرمایه های ایرلند خارج از کشاورزی در صنایع و بازرگانی در کوران بیست سال گذشته به تدریج و با فراز و نشیب های دائمی انباشت شد. تمرکز عناصر فردی آن حتا سریعتر انجام گرفت. سرانجام، هر چند رشد کلی اندک بود ولی با توجه به میزان کاهش جمعیت قابل توجه بنظر می رسید.

⁵²³ مازاد تولید بهرهٔ فروش پس از تأمین مخارج مربوط به تولید و مخارج بازرگانی یک کالا

در نتیجه زیر چشمان ما و در سطح وسیعی جریانی کاملاً اختیاری به راه افتاد که خیلی زیباتر از آنچه اقتصاد ارتدکس بود که برای اثبات جزم اندیشی مشهورش تصور می کرد که گوئی فقر نتیجه مستقیم ازدیاد جمعیت است و با کاهش آن تعادل بدست خواهد آمد. در اینجا ما با تجربه ای سروکار داریم که از سوی دیگر از دیدگاه اقتصادی مانند آنچه در میانه سده چهاردهم با شیوع طاعون سیاه روی داد حائز اهمیت می باشد، یعنی موضوعی که برای مالتوسیانیستها^{۵۲۴} اهمیت بی بدیلی داشت. علاوه بر این، به عاریت گرفتن الگوی سده چهاردهم و منحنی جمعیت آن و ادعای خواست کاربرد آن برای شرایط اقتصادی سده نوزدهم ساده اندیشی استاد نمایانه ای بیش نیست، و از سوی دیگر، یادآوری این طاعون که اروپا را درو کرد پیامدهای کاملاً متضاد آن را در دو سوی آبراه به سکوت برگزار می کند. در انگلستان به ثروت اندوزی و آزادی کشاورزان انجامید، و در فرانسه به فقر و بندگی کامل آنان^{۵۲۵}.

قحطی و گرسنگی به سال 1846 در ایرلند بیش از یک میلیون نفر را کشت، ولی فقط بی نوایان بودند که قربانی می شدند، ولی هیچ گونه خسارتی به ثروتمندان کشور وارد نشد. موج مهاجرتی که در پی این قحطی براه افتاد در کوران بیست سال بطول انجامید و در روندی فزاینده جمعیت را درو کرد، ولی نه به گونه ای که برای مثال در آلمان و برای ابزار تولید آنان طی جنگ سی ساله روی داد. هوش ایرلندی اینبار روش جدیدی اختراع کرد و مردم بدبخت را به هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین فقیرشان فرستاد. سالانه، مهاجرانی که در آمریکا ساکن شده بودند به ایرلند پول می فرستادند، این پولها باید صرف مخارج سفر خویشاوندان و دوستانشان می شد. هر گروهی که به آمریکا مهاجرت می کرد مقدمه ای بود برای انتقال یک گروه دیگر در سال آینده. بجای هزینه برای ایرلند، مهاجرت به شاخه ای از فعالیتهای سودآور تبدیل شد. در این وضعیت، روندی دائمی که نه فقط صفوف مردم را تخلیه می کرد بلکه سالانه جمعیت مهاجر بیشتر از زاد و ولد بود بگونه ای تحول یافت که میزان افزایش مطلق جمعیت^{۵۲۶} هر سال بیش از پیش رو به کاهش گذاشت (برای دوران 1851 تا 1874 کل مهاجران معادل 2325922 نفر بوده است).

ولی باید پرسیم که پیامدهای این روند برای کارگرانی که در ایرلند مانده بودند کدام بود؟ تقریباً همان میزان

⁵²⁴ از نام مالتوس کشیش انگلیسی گرفته شده است که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می زیست. تئوری او یک نظریه بورژوائی عمیقاً ارتجاعی است. او بر این باور بود که جمعیت بشری بسیار سریع تر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می کند و از این دیدگاه نتیجه می گرفت که که گویا خود توده های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند زیرا زاد و ولد سریع آن هاست که موجب گرسنگی و تنگدستی می شود. طرفداران نظریه مالتوس نظامی اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می گیرند و به نقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند. (ویکیپدیای فارسی)

⁵²⁵ ایرلند سرزمین موعود برای نظریه «اصل جمعیت» تلقی می شد، سادلر M. Th. Sadler پیش از انتشار رساله اش درباره جمعیت در کتاب مشهور خود زیر عنوان Ireland, its Evils and their Remedies, 2^e éd, London 1829، نظریه مالتوس را مورد انتقاد قرار می دهد و با آمار و مقایسه بخش های مختلف ایرلند و میزان تراکم جمعیت در هر یک از مناطق نشان می دهد که فقر در همه جای آن حضور دارد ولی نه صرفاً به دلیل تراکم جمعیت، یعنی به شکلی که مالتوس تصور می کند، بلکه به دلیل کاملاً بر عکس [به دلیل کاهش جمعیت].
⁵²⁶ افزایش و کاهش جمعیت کشورها فقط با زاد و ولد و مرگ و میر محاسبه نمی شود بلکه درون کوچی و برون کوچی جمعیت نیز در این امر از عناصر تعیین کننده اند. به همین علت اگر در محاسبه افزایش جمعیت یک کشور هر چهار عامل را دخالت دهیم، افزایش مطلق جمعیت بدست خواهد آمد (مترجم)

نیروی کار فراوان و به همان اندازه ارزان و طاقت فرسا که پیش از 1846 وجود داشت، و سرانجام خیلی به سرعت کشور را با بحران جدیدی روبرو کرد. دلیل چنین امری ساده است. انقلاب کشاورزی هم پای جریان مهاجرت [به آمریکا] گام برداشت. افزایش نسبی جمعیت سریعتر از کاهش مطلق آن روی داد. در حالی که با پرورش دام، کشت سبزیجات و جز اینها که به بازوی کار نیازمند است در انگلستان افزایش می یابد ولی در ایرلند دچار کاهش می شود. در اینجا، مزارع وسیعی که در گذشته به کشاورزی اختصاص داشت به حال خود رها شده و یا از آن به عنوان چراگاه برای دام ها استفاده می کنند، و به همینگونه بخشی از زمین های بایر و غیر قابل کشت و مردابهای انباشته از تورب⁵²⁷ نیز به دامداری اختصاص می یابد. کل تعداد مزرعه داران خرده پا و متوسط (من در این گروه آنانی را که کمتر از 100 اکر⁵²⁸ زیر کشت دارند را نیز به حساب می آورم) هشت دهم را تشکیل می دهند⁵²⁹. این دسته از کشاورزان بیش از پیش در اثر رقابت بهره برداری سرمایه داری در کشاورزی از بین می روند و به طبقه نوین روز مردها تبدیل می شوند.

یگانه صنعت بزرگ ایرلند پارچه بافی ست که برای تعداد اندکی کار به وجود آورده، ولی با وجود گسترشی که داشته و افزایش قیمت پنبه، فقط بخش نسبتاً ناچیزی از جمعیت را جذب کرد. صنعت پارچه بافی مانند هر صنعت بزرگ دیگری از فراز و نشیب ها و بحرانهای تکان دهنده ای باید عبور می کرد و به جمعیتی که در بخش صنایع مشغول به کار بود افزوده شد. از سوی دیگر، توده های فقیر روستائی به پایگاهی برای کارخانه های پارچه و لباس تبدیل شد و لشکر کارگرانی را که به شکل پراکنده در روستاها به سر می بردند جذب کرد. در اینجا سیستمی را که پیش از این ترسیم کردیم می یابیم، یعنی کار در منزل، ساخت و سازی که به دلیل مزد کم و کار بسیار به روشی برای تولید «مازاد» به خدمت گرفته شد. از سوی دیگر کاهش جمعیت در ایرلند نمی تواند همان تأثیری را داشته باشد که در کشورهای تولید سرمایه داری پیشرفته و موجب تحریک شوک در بازار داخلی نخواهد شد. کاهش جمعیت ناشی از مهاجرت نه تنها تقاضای کار محلی را منسجم می کند بلکه درآمد بقالی ها، عمده فروش ها، کارگاه های کوچک و خلاصه خرده بورژوازی را کاهش می دهد. در تابلوی کتاب مورفی کاهش درآمدها زیر 60 لیور و زیر 100 لیور اعلام شده است.

یک گزارش روشن از وضعیت مزد بگیران کشاورز در پرونده های رسمی سال 1870 توسط بازرسان رسمی مرتبط به قانون فقرا در ایرلند منتشر شده است⁵³⁰. مأموران دولتی که در کشور خودشان به یمن سرنیزه و

⁵²⁷ تورپ : توده متراکم قهوه ای و تا سیاه، گیاهان و خزه هایی که بطور ناقص تجزیه شده اند، معمولاً در زمین های مرطوب و در مناطق معتدل و سرد سیر جهان به وجود می آید و به عنوان سوخت به کار می رود. (مترجم)

⁵²⁸ اکر واحد اندازه گیری مساحت زمین در آمریکا و انگلستان معادل 4047 متر مربع یا حدود 40% یک هکتار است.

⁵²⁹ بر اساس تابلویی که مورفی در کتاب «ایرلند صنعتی، سیاست و جامعه» 1870 عرضه کرده است، 94،6% کل مزارع به 100 اکر نمی رسد و فقط 5،4% از این حد عبور می کند.

⁵³⁰ Reports from the Poor Law Inspectors on the wages of Agricultural Labourers in Ireland, Dublin 1870. Comp. Aussi Agricultural Labourers (Ireland) Return, etc., Dated 8 march 1861, London 1862.

حکومت نظامی سر پا ایستاده اند، آشکار یا پنهان، مجبور به ملاحظه کاریهائی هستند که همکاران انگلیسی آنها انتظار دارند. ولی با وجود این احتیاط کاری در تناسب با وضعیت حاکم، اربابانشان را در توهّم پوشالی تنها نمی گذارند.

به باور آنان، میزان کار مزد کشاورزان همیشه خیلی پایین بوده، با وجود این در کوران 20 سال گذشته 50٪ تا 60٪ افزایش داشته است، و میانگین مزد هفتگی در حد 6 تا 9 شیلینگ بوده است. ولی پشت این میزان افزایش کار مزد ظاهری، کاهش واقعی صورت پذیرفته، زیرا در این افزایش کار مزد افزایش کالاهای ضروری در نظر گرفته نشده است.

بهای مایحتاج ضروری در حال حاضر دو برابر بیشتر از بیست سال گذشته است و قیمت لباس مشخصاً دو برابر شده است.

علاوه بر این فقدان تناسب، اشتباه بزرگی خواهد بود اگر صرفاً میزان دستمزد دو دوران را با هم مقایسه کنیم. پیش از وقوع فاجعه [قحطی]، بخش مهمی از حقوق کشاورزان به شکل کالا پرداخت می شد و پول دارای نقش مکمل دستمزد بود. امروز پرداخت دستمزد به شکل پول به قاعده تبدیل شده است. نتیجه می گیریم که در هر صورت، سیر تحولی حقوق واقعی، میزان پول فقط می توانسته افزایش یابد.

«پیش از وقوع قحطی، کارگران کشاورز قطعه زمینی داشتند که در آن سیب زمینی می کاشتند، خوک و ماکیان پرورش می دادند. امروز نه تنها او مجبور است همه این محصولات را خریداری کند، بلکه علاوه بر این درآمد حاصل از فروش خوک، ماکیان و تخم مرغ هایش نیز ناپدید شد.»⁵³¹

در واقع، کارگران کشاورز در روستاها پیش از این در مجاورت کشاورزان خورده پا بودند و معمولاً پشت جبهه مزارع متوسط و بزرگ را تشکیل می دادند که در آنجا کار پیدا می کردند. فقط از دوران فاجعه بار قحطی در سال 1846 است که به طبقه مزد بگیر واقعی تبدیل می شوند، گروهی جداگانه که با کارفرما فقط رابطه مالی دارند.

درباره وضعیت مسکن آنان، تا پیش از سال 1846 می دانیم در چه وضعیتی بوده، و بعد از آن نیز وخیمتر شده است. بخشی از کارگران کشاورز در زمین های مزرعه داران در آلونکها اسفناکی به سر می برند که بدتر از چیزی است که در روستاهای انگلیسی از این نوع وجود داشته است. بجز چند منطقه در اولستر [واقع در شمال ایرلند]، این وضعیت اسفناک در همه جا یکسان است، در جنوب، در کورک، لیمرک، کیلکنی و مانند اینها، در شرق در وکسفورد، ویکلو، در مرکز، در کوئینز کانتی، کینگز کانتی، دوبلین و مانند اینها، در شهرستان داون، آنتریم، تیرون، و سرانجام در غرب، در شهرستان اسلایگو، شهرستان رسکومون، مایو، گالوی... «شرم آور است، یکی از بازرسان با فریاد می گوید، شرم آور است برای دین و تمدن این کشور.» برای تحمل پذیرتر کردن مسکن آنان، دائماً قطعه زمین هائی که از دیرباز ضمیمه خانه هایش بوده مصادره شده است.

«خشم و نفرت کارگران روستائی با آگاهی از این نوع حذف حقوق از سوی اربابان زمین و مأمورانانشان که با

آنان مانند نژاد متروود رفتار می کردند برانگیخته شد^{۵۳۲}».

نخستین حرکت انقلاب کشاورزی تخریب آلودگهائی بود که در مناطق کار واقع شده بود، بسیاری از کارگران مجبور شدند از شهرها و دهکده های مجاور جائی برای سکونت درخواست کنند. به این ترتیب آنان را مانند متروود شدگان جامعه در انباری و زیر شیروانی، چاله های زیر زمینی و در گوشه و کنار محله هائی که بیشتر به مخروبه شباهت داشت پرتاب کردند. به این ترتیب هزاران خانواده ایرلندی به گفته انگلیسی ها با انبوهی از پیشداوری های ملی، با وجه تمایزاتی مانند دلبستگی اندک به خانه و شادی بی قید و عادات روزمره شان ناگهان خودشان را در گلخانه های گرم از بزهکاری یافتند. مردان از این پس برای کار به شکل روزمزدی به مزارع مجاور می روند یعنی از دیدگاه حقوق ماهیانه از شکننده ترین وضعیت رنج می برند.

« از این پس راه درازی را باید برای رسیدن به مزارع بپیمایند و در بازگشت مثل موش آب کشیده بنظر می رسند و در معرض شرایط سخت دیگری نیز هستند که آنان را دچار ضعف و بیماری می کند.»^{۵۳۳}

«شهرها باید سال به سال آنچه را که مازاد نیروی کار مناطق روستائی ست دریافت کنند»^{۵۳۴}، و سپس این امر را شگفت آور تلقی می کنند « که مازاد نیروی کار در روستاها و شهرها وجود دارد ولی در مناطق روستائی با فقدان نیروی کار روبرو هستیم»^{۵۳۵}. حقیقت این است که این فقدان وقتی احساس می شود «که فصل کار کشاورزی فوریت می یابد، در فصل بهار و در فصل پائیز، در حالی که در فصول دیگر سال خیلی از کارگران بی کار می مانند»^{۵۳۶}، «پس از برداشت ماه اکتبر در بهار هیچ کاری برای آنان وجود ندارد»^{۵۳۷}، و علاوه بر این در کوران فصل کار « چند روز را از دست می دهند و توقف پاره وقتی کار را نیز باید تحمل کنند»^{۵۳۸}.

نتایج انقلاب کشاورزی، یعنی تبدیل زمین های زراعی به چراگاه برای دامها، به خدمت گرفتن ابزار آلات ماشینی، اقتصاد مبنی بر کار سخت و مانند اینها، از سوی اربابان زمین وخیمتر شده، آنانی که بجای خرج درآمدهای خود در خارج با کمال میل روی زمین هایشان در ایرلند باقی می مانند، از ترس اینکه مبادا قانون عرضه و تقاضا به انحراف برود، این آقایان « از هم اکنون همه نیازمندیهایشان با نیروی کار کشاورزان خورده پا تأمین می کنند که خود را مجبور می بینند که به نیازهای اربابانشان عموماً با میزان حقوقی کمتر از میزان جاری و به شکل روزمرد عادی پاسخ بگویند، و این امر بی اعتنا به مسائل دیگر، زیرا مجبورند در فصل کاشت بزر و یا درو از کارهای مربوط به مزارع خودشان باز بمانند»^{۵۳۹}

۵۳۲ همانجا. ص ۱۲
۵۳۳ همانجا. ص ۲۵
۵۳۴ همانجا. ص ۲۷
۵۳۵ همانجا. ص ۲۶
۵۳۶ همانجا. ص ۱
۵۳۷ همانجا. ص ۳۲
۵۳۸ همانجا. ص ۲۵
۵۳۹ همانجا. ص ۳۰

بی اطمینانی از اشتغال به کار، فقدان تداوم، تکرار و طولانی شدن زمان بی کاری، همه این عوارض ازدیاد نسبی جمعیت در جایگاه بخشی از شکایات پرولتاریای کشاورزی ایرلند در گزارش بازرسان دولتی درباره فقر در ایرلند ثبت شده است. پیش از این به یاد می آوریم که وضعیت مشابهی برای پرولتاریای کشاورزی انگلستان نیز وجود داشته است. با وجود این تفاوتی وجود دارد و آن هم این است که انگلستان در جایگاه یک کشور صنعتی ذخیره نیروی صنعتی را از روستاها به خدمت می گیرد، در حالی که ایرلند در جایگاه یک کشور کشاورزی نیروی کار کشاورزی را از شهرهائی به خدمت می گیرد که روستائیان رانده شده را جای داده بوده اند، می بینیم که در یکی مازاد جمعیت کشاورز به کارگر کارخانه تبدیل شده اند، و در دیگری روستائینی که به اجبار در شهرها ساکن شده بودند، با کاهش میزان حقوق در شهرها، دائماً در جستجوی کار به مناطق روستائی فرستاده شده اند.

گزارشان رسمی وضعیت مادی کارگران کشاورز را چنین خلاصه بیان کرده است :

«در حالی که در تنگدستی سختی زندگی می کنند حقوقشان برای مسکن و تهیه خوراک خودشان و خانواده شان به سختی کفایت می کند. برای خرید لباس به پول بیشتری نیاز خواهند داشت... محیط زیست آنان و محرومیت های دیگر این طبقه را به ویژه در معرض ابتلا به بیماری تیفوس و سل قرار داده است.»^{۵۴۰}

با این حساب، جای شگفتی نیست که با گزارشات هم رأی با بازرسان نارضایتی بر صفوف این طبقه بیافکند که در افسوس گذشته و نفرت از اکنون به سر می برند و هیچ راه نجاتی نیز برای آینده نمی بینند، و « تحت تأثیر نظریات مخرب عوام فریبان » روی مهاجرت به آمریکا تمرکز کرده اند. این است سرزمین موعود، بهشت زمینی که جمعیت زدائی، نوش داروی طرفداران مالتو را برای سرسبزی ایرلند مطرح می کردند. ولی درباره رفاهی که کارگران کارخانه ها از آن برخوردارند، در اینجا به نمونه ای از آن اشاره می کنیم :

«مأمور بازرس رابرت بیکر^{۵۴۱} در بازرسی تازه از شمال ایرلند می گوید : « از تلاشی که یک کارگر ماهر ایرلندی با وجود ناچیز بودن امکاناتش برای تعلیم و تربیت فرزندانش به کار می برد شگفت زده شدم. کارگر خوبی است وگرنه او را برای ساخت کالاهائی که برای منچستر فرستاده می شود استخدام نمی کردند. در اینجا اطلاعاتی را که جانسون (نام این کارگر است) به من داده است جمله به جمله نقل می کنم : « من دوزنده لباس هستم، از دوشنبه تا جمعه، از ساعت 6 صبح تا یازده شب، شنبه ها ساعت شش بعد از ظهر کار را تعطیل می کنیم، سه ساعت برای استراحت و صرف غذا وقت داریم. من دارای پنج فرزند هستم. برای کاری که انجام می دهد $6 d^{542} 10 s$ در هفته دریافت می کنم. همسر من نیز کار می کند و $5 s$ در هفته حقوق می گیرد. دختر بزرگم دوازده ساله است و از خانه نگهداری می کند. او آشپز و تنها کمک ماست. کوچکترها را برای رفتن به مدرسه آماده می کند. همسرم با من بیدار می شود و با هم برای کار از خانه

⁵⁴⁰ همانجا. ص 21 و 13

⁵⁴¹ Robert Baker

⁵⁴² واحد پول در اینجا به شکل s و d نمایش داده شده، احتمالاً s باید شیلینگ باشد.

حرکت می کنیم. یک دختر جوان که از مقابل خانه ما عبور می کند ساعت پنج و نیم صبح من را بیدار می کند. پیش از رفتن به سر کار هیچ چیزی نمی خوریم. دختر دوازده ساله ام تمام روز به امور کوچکتها رسیدگی می کند. یک بار در هفته چای می خوریم، روزهای دیگر تا جائی که امکاناتمان اجازه می دهد با آرد جو دو سر یا ذرت فرینی جوشیده می خوریم. در زمستان، کمی شکر و آب با آرد ذرت داریم. در تابستان، در قطعه زمینی که داریم سیب زمینی می کاریم، و وقتی تمام شد دوباره برمی گردیم سراغ سوپ فرینی. سرتاسر سال روزهای یکشنبه و روزهای کار به همین گونه است. در پایان روز همیشه خیلی خسته ام. گاهی قطعه ای گوشت به خوراکیمان اضافه می شود ولی چنین موردی خیلی به ندرت پیش می آید. سه تا از بچه هایمان به مدرسه می روند، برای هر کدامشان 1 d. در هفته می پردازیم. اجازه خانه ما 3 d. در هفته است. تورب برای شوفاژ دست کم هر 15 روز یکبار 1 s. 6 d. هزینه دارد.»

این است زندگی ایرلندی و این است درآمد آنان.

در واقع فقر در ایرلند به موضوع روز انگلستان تبدیل شده است. در پایان 1866 و در آغاز 1867 یکی از سرمایه داران در ایرلند، لرد دافرین^{۵۴۳} می خواست مرهمی برای آن عرضه کند، و در ستون های تایمز نوشته بود «چه بشریتی، مفیستو می گوید، چه بشریتی نزد اربابی به این بزرگی!»

چنانکه در سال 1864 دیدیم، روی 4368610 لیور استرلینگ از کل درآمد سه کارخانه دار 262819 ارزش اضافی را از آن خود کردند، ولی در سال 1865 همین صرفه جویان از روی 4669979 مبلغ 274528 لیور استرلینگ را در جیب خودشان گذاشتند. در سال 1864 مبلغ 646377 لیور استرلینگ بین 26 نفر تقسیم شد. در سال 1865، مبلغ 736448 لیور استرلینگ بین 28 نفر، و در سال 1864 مبلغ 1076912 لیور استرلینگ بین 121 نفر. در سال 1865، مبلغ 1320906 لیور استرلینگ بین 150 نفر، در سال 1864، تعداد 1131 نفر 2150818 لیور استرلینگ یعنی تقریباً نیمی از کل درآمد سال را بخود اختصاص دادند، در سال 1865، 1194 سرمایه دار 2418933 لیور استرلینگ را از آن خود کردند یعنی بیش از نیمی از کل درآمد کشور. سهم ناعادلانه در ایرلند مانند انگلستان یا اسکاتلند که تعداد اندکی از زمین داران بزرگ سالانه بخود اختصاص می دهند به اندازه ای هیولائی است که عقل سلیم دولت انگلیس حکم کرد که برای تقسیم درآمد ارضی و تقسیم درآمد کل را از آمار گیری متفاوتی استفاده کنند. لرد دافرین یکی از این هیولاهاست. او بر این باور است که درآمد ارضی، سود صنعتی یا بازرگانی، سودها، و مانند اینها وقتی ثروت از حد عبور می کند و انباشت می شود هیچ ارتباطی با فقر ندارد، از دیدگاه لُرد علت افزایش درآمد ارضی اربابان مهاجرت ایرلندی ها و کاهش جمعیت بوده و در نتیجه مردم را در وضعیت جانبی تعبیر می کند. لرد دافرین علاوه بر این اعلام کرده است که جریان مهاجرت به اندازه کافی جمعیت زدائی نکرده و برای دست یابی به نیک بختی کامل دست کم یک سوم میلیون دیگر از دهقانان را باید روانه کند.

و هرگز تصور نمی کنیم که این آقای لُرد که در عین حال خیلی شاعر مسلک نیز هست طرفدار مکتب

⁵⁴³ Lord Dufferin

« سانگرا دو »^{۵۴۴} نیز باشد. سانگرا دو هر بار که بیماری وضعش وخیم می شد خون گیری^{۵۴۵} تازه ای را تجویز می کرد تا وقتی که دیگر برای بیمار نه خونی باقی می ماند و نه بیماری. نه، لُرد دافرین فقط 450000 قربانی می خواهد و نه دو میلیون، و اگر این قربانیان را به او ندهیم، نباید به برگزاری هزارهٔ ایرلند امیدوار باشیم. از سال 1851 تا 1861 بخشی از مزارع 1 تا 15 اکری [هر اکر تقریباً 40% هکتار] پیش از همه باید حذف می شد. به این ترتیب با ازدیاد جمعیت معادل 307058 کشاورز روبرو می شویم، با این حساب که هر خانواده بطور میانگین از چهار نفر تشکیل شده، یعنی رقمی که خیلی نازل بنظر می رسد، در حال حاضر جمعیت معادل 1228232 نفر است. کشاورزی پس از تحقق انقلابش اگر یک چهارم این جمعیت را جذب کند، تعداد 921174 نفر برای مهاجرت برجا خواهند ماند. قطعات زمین 15 تا 30 اکری، 30 تا 50 اکری و 50 تا 100 اکری، همه در انگلستان می دانند که برای کشت گندم مناسب نیست، و به محض اینکه موضوع پرورش گوسفند مطرح می شود حتا به حساب هم آورده نمی شود. در محاسبات دیگری 788761 نفر باید بروند، در مجموع 1709532 نفر. و به این علت که اشتها با خوردن تحریک می شود، زمین داران بزرگ به زودی کشف خواهند کرد که سه میلیون و نیم جمعیت ایرلند همواره در فقر به سر می برند، زیرا ایرلندی ها زیادی هستند. در نتیجه برای آنکه ایرلند سرنوشت خود را تحقق ببخشد باید خالی از سکنه شود. چراگاهی عظیم، سبزه زاری وسیع برای تطمیع اشتهای سیری ناپذیر خوناشامهای درندهٔ انگلیسی^{۵۴۶}. این روند پر منفعت مثل همهٔ چیزهای خوب در جهان یک وجههٔ بد نیز دارد. در حالی که درآمد ارضی در ایرلند انباشت می شود، ایرلندی ها نیز به همان اندازه در ایالات متحدهٔ آمریکا گردهم می آیند. ایرلندی های که توسط گاو و گوسفندها به آن سوی اقیانوس اطلس رانده شده بودند انجمن فنیان^{۵۴۷} را بنیانگذاری کردند. و در مقابل سقوط ملکهٔ دریاها جمهوری جوان پر عظمتی تهدید می کند.

...acerba fata Romanos agunt

⁵⁴⁴ پرسوناژ رمان ژیل بلاس اثر آلن رنه لوساژ. Sangrado

[مترجم :

نوشتهٔ لوساژ بین سالهای 1715 و 1735، رمان ژیل بلاس داستان ژیل بلاس را تعریف می کند، پسر یک اصطبل دار و یک زن خدمتکار. ژیل بلاس هم زمان دزد، زندانی، کارآموز طب، اقتصاد دان، بازیگر یک گره نمایش دوره گرد بود، این مرد جوان با خدمت درآمدن نزد مقامات گوناگون ترقی اجتماعی اش را آغاز نمود « خدمتکار بورژواها، سپس اشراف زادگان، معاونت قدرتمندان، او آموزش درباری خود را با دست یابی به مقام معاون نخست وزیر به پایان رساند. عوامفریب و بزهکار پیش از آنکه دربار او را متروک و سپس دوباره مورد مهر قرار می هد. با دریافت عنوان اشرافی با زن و بچه های در زمینهایش مستقر می شود.]

⁵⁴⁵ خون گیری یا حجامت. روش درمانی خاصی که بیمار را به شکل مصنوعی دچار خون ریزی می کنند

⁵⁴⁶ در سومین کتاب سرمایه موضوع مالکیت ارضی را مورد بررسی قرار می دهد، می بینیم که چگونه قانونگذاران انگلیسی با زمین داران انگلیسی در ایرلند تبنانی کردند تا با ابزار فقر و گرسنگی و جمعیت زدائی انقلاب کشاورزی شان را تحقق ببخشند.

⁵⁴⁷ Fénián مترجم : عضو انجمن سیاسی آمریکائی و ایرلندی در سالهای 1860 که برای استقلال ایرلند از حکومت انگلیس و برای تشکیل جمهوری مستقل ایرلند به شکل قهری مبارزه می کرد.

Scelusque fraternae necis.

[سرنوشت شوم رُمی ها را رنج می دهد، جنایت برادرکشی.]

نوشتۀ مارکس سپتامبر 1867، هامبورگ
مطابق سرمایه

انتشارات سوسیال، پاریس. 1957

Livre premier, t. 3, pp 141-151

۵۲- کارل مارکس :

فرازی از سرمایه، کتاب اول، جلد ۳، فصل ۳۱ پیدایش سرمایه صنعتی

...کشف سرزمینهای طلاخیز و نقره خیز در آمریکا، تنزل جمعیت بومیان به برده، کار در معدن و یا کشتار جمعی آنان، آغاز غارت هند شرقی، تبدیل آفریقا به عرصه داد و ستد خصوصی اربابان برای شکار سیاه پوستان، این است سیاق غزل واره های انباشت ابتدائی که دوران سرمایه داری را در طلوع بامدادی اش ترسیم می کند. چنین شد که آتش جنگ تجاری نیز شعله ور گشت، و سراسر جهان را به جبهه جنگ تبدیل کرد. ابتدا شورش هلند علیه اسپانیا^{۵۴۸} که متعاقباً در جنگ انگلستان علیه انقلاب فرانسه ابعاد گسترده ای بخود گرفت و با گسیل دزدان دریائی مانند جنگ مشهور تریاک علیه چین تا امروز ادامه یافته است.

روش های گوناگونی که انباشت اولیه سرمایه را به شکوفائی می رساند، ابتدا کمابیش در روندی تاریخی تقسیم می شود: پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه و انگلستان، تا وقتی که انگلستان در آخرین ثلث سده هفدهم تمام روشها را در یک مجموعه ساختاری ترکیب می کند، یعنی با ترکیب رژیم استعماری، اعتبارات دولتی، امور مالی مدرن و نظم محافظه کارانه. برخی از این روشها بر اساس اعمال زور خشونت آمیز به کار می رود، ولی با این حساب که همه این روشها بی هیچ استثنائی از قدرت دولت، نیروی تمرکز یافته و سازمان یافته جامعه استفاده می کند تا انتقال سریع نظم اقتصاد فئودالی به نظم اقتصاد سرمایه داری و با کوتاه کردن مراحل گذار تحقق یابد. در واقع نیرو در جایگاه قابله در وضع حمل جامعه قدیمی ست. نیرو (قدرت) یک مأمور اقتصادی است.

مردی که شور مسیحیت او را به شهرت رسانده، هاویت^{۵۴۹}، درباره استعمار مسیحی چنین می گوید: «تکرار بربریت و خشونت نفرت انگیز بدست به اصطلاح مسیحیان در سراسر مناطق جهان و علیه همه ملتتهائی که قادر به زانو درآوردنشان بودند هیچ بدیلی در هیچ یک از ادوار تاریخ بشری ندارد، هیچ نژادی تا این اندازه وحشی، مبتذل، بی رحم، بی شرم نبوده است.»^{۵۵۰}

تاریخ دولت استعماری هلندی ها - و هلند که در قرن هفدهم بارزترین ملت سرمایه دار بود - «تابلویی از

⁵⁴⁸ مترجم: معروف به «جنگ هشتاد ساله» که آن را در عین حال شورش هلند یا شورش پروتستانها علیه حکومت کلیسای کاتولیک فیلیپ دوم. شورش مسلحانه 1568 (نبرد هلیژرلی) تا 1648 (منشور وستپالی).

⁵⁴⁹ M.W. Howitt

⁵⁵⁰ William Howitt: Colonization and Christiality. A Populare History of the treatment of the natives by the Europeans in all their colonies; London 1838, p.9

درباره برده داری مطالب بسیاری نزد شارل کنت Charles Comte می یابیم: Traite de législation, 3^e édit., Bruxelles 1837
این موضوع را باید به دقت مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم چگونه بورژوا با خودش و کارگران رفتار می کند، در همه جا، بی هیچ مانعی جهان را مطابق تصویر خودش شکل می دهد.

کشتار، خیانت، بزهکاری و پستی را به نمایش می‌گذارد که هرگز بدیلی نداشته است.^{۵۵۱} هیچ شاخصی بهتر از ربایش بومیان جزیره سولاوسی برای تهیه برده در جاوا وجود ندارد. یک تیم کامل از گماشته های آموزش دیده از انواع جدید برای این گونه آدم ربائی در اختیار داشتند. مأموران اصلی این نوع تجارت عبارتند از مترجم و فروشنده، و فروشندگان اصلی نیز شاهزاده های محلی بودند. جوانهای ربوده شده در دخمه های سری در سولاوسی نگهداری می شدند تا اینکه روی کشتی های باربری سوارشان کنند.

«برای نمونه، به اعتبار یک گزارش رسمی، فقط در شهر ماکاسر^{۵۵۲} زندان های سری متعددی وجود دارد که یکی از دیگری خوفناکتر بوده و پر است از قربانیان بخت برگشته که به دلیل حرص و آز و استبداد با خشونت از خانواده هایشان کنده شده اند و در این دخمه ها به قل و زنجیر گرفتار آمده اند.»

برای به چنگ آوردن ملاکا^{۵۵۳}، هلندی ها حاکم پرتغالی را خریداری کردند که آنان را در سال 1641 وارد شهر کرد. هلندی ها به محض ورود دوان دوان به خانه حاکم پرتغالی رفتند و او را به قتل رساندند تا از پرداخت 21875 لیور استرلینگ که بهای خیانتش بود معاف شوند. به هر کجا که پا می گذاشتند، ویرانی و جمعیت زدائی نشان بارز رد پایشان بود. در سال 1750 جمعیت بانووانگی در استان جاوه 80000 نفر بود. در سال 1811 جمعیت بانووانگی بیش از 8000 نفر نبود. این است نتیجه تجارت سالم!

کمپانی هند شرقی علاوه بر قدرت سیاسی، انحصار تجارت چای، و بطور کلی تجارت با چین و به همین گونه حمل و نقل کالا از اروپا به آسیا و از آسیا به اروپا را نیز بدست آورد. ولی کابوتاژ^{۵۵۴}، کشتی رانی بین جزایر و به همینگونه امتیاز تجارت داخلی هند منحصراً به مقامات بلند پایه کمپانی تعلق دارد. انحصارات نمک و تریاک، فلفل و دیگر محصولات معدن پایان ناپذیر ثروت است. خود مقامات بلند پایه شرکت هستند که قیمتها را تعیین می کنند و تا جائی که می توانند هندی های بیچاره را می چاپند. حاکم اعظم نیز سهم خود را از این تجارت خصوصی دریافت می کند. کیمیاگران برتری که از هیچ طلا می ساختند و محصولات ممتاز به بالاترین قیمتها بفروش می رسید. در این بازار ثروت های عظیم مثل قارچ ظرف بیست و چهار ساعت می روید. انباشت اولیه سرمایه بی هیچ سرمایه گذاری مقدماتی حتا در حد یک سکه بی ارزش انجام گرفت. دادگاه وارن هاستینگز^{۵۵۵} انباشته از نمونه های این چنینی ست. در اینجا به یک نمونه بسنده می کنیم. شخصی به نام سولیوان^{۵۵۶} قراردادی به بهای 40000 لیور استرلینگ را به شخص دیگری به نام بین^{۵۵۷} واگذار می کند، بین

⁵⁵¹ Thomas Stamford Raffles, late Lieut ; Governor of Java (معاون پیشین، حاکم جاوا) The History of Java and its dependencies, London 1817. (T. II, annexe, p.CXC-CXCI)

⁵⁵² Makassar یکی از جزایر سولاوسی در اندونزی.

⁵⁵³ Malacca مترجم : ملاکا که به شهر قرمز شهرت دارد در جنوب مالزی و در 20 کیلومتری کوالالامپور واقع شده است.
⁵⁵⁴ Cabotage مترجم : کابوتاژ حمل و نقل کالا یا مسافران از یک نقطه در یک کشور به نقطه ای دیگر در همان کشور در شرایطی که ابراتور حمل و نقل از کشور دیگری باشد. (ویکیپدیا)

⁵⁵⁵ Warren Hastings

⁵⁵⁶ Sullivan

⁵⁵⁷ Binn

به سهم خود همان روز آن را به بهای 60000 لیور استرلینگ به خریدار نهائی می فروشد که بعداً اعلام می کند که سود بسیاری از این معامله بدست آورده است.

بر اساس فهرستی که تسلیم پارلمان شد، کمپانی و کارمندانش بین سال 1757 و 1760 زیر عنوان کمک های رایگان از هندی ها 6 میلیون لیور استرلینگ اخاذی کرده اند! انگلیسی ها از سال 1769 تا 1770 با خرید کل برنج موجود و بازفروش آن به بهای بسیار سنگین موجب قحطی و گرسنگی عمدی شدند^{۵۵۸}.

سرنوشت بومیان در کشتزارهایی که محصولاتشان برای صادرات به هند غربی و کشورهای پر جمعیت مانند هند شرقی و مکزیک که بدست ماجراجویان اروپائی افتاده بود اختصاص داشت طبیعتاً خیلی اسفناک بود و سرانجام خوراک سگها می شدند. حتا در مستعمره ها خصوصیت مسیحی انباشت ثروت اولیه قابل انکار نبود. پیوریتن های خشکه مقدس پروتستان در سال 1703 در اعلامیه ای از سوی انجمنشان برای پوست سر هر سرخپوست و یا برای به اسارت در آوردن هر سرخپوست 40 لیور استرلینگ جایزه تعیین کرده بودند. در سال 1720 جایزه به 100 لیور استرلینگ ارتقاء یافت. در سال 1744 خلیج ماساچوست برای مقابله با یکی از قبایل سرخپوست شورشگر جوایزی در نظر گرفته بود: 100 لیور استرلینگ برای پوست سر سرخپوست مذکر 12 ساله به بالا، 105 لیور استرلینگ لیور استرلینگ برای سرخپوست مذکر اسیر و 55 لیور استرلینگ برای زن و کودک سرخپوست اسیر یا 50 لیور استرلینگ برای پوست سرشان. 30 سال بعد، خشونت رژیم استعماری دامن گیر فرزندان «پدران زائر»^{۵۵۹} شد که به نوبت خود شورشگر تلقی شدند. سگهائی را که برای شکار تربیت کرده بودند به شکار مهاجران شورشی فرستادند و این بار پارلمان به سرخپوستان پول می داد که پوست سر مهاجران را تحویل دهند و اعلام کرد که «چنین امکاناتی را خدا و طبیعت به دستان آنان سپرده است».

رژیم استعماری جهش بزرگی در کشتی رانی و بازرگانی به وجود آورد و موجب تولد جامعه تجاری شد. دولت از انحصارات و امتیازات پشتیبانی کرد و بر این اساس در مفصل جریان تمرکز سرمایه ها به مثابه اهرم عمل کرد. دولت بازارهای مورد نیاز کارخانجات نو پا را تضمین نمود و به مدد انحصار بازار استعماری موجب انباشت ثروت تا دو برابر شد. خزانه ای که در خارج از اروپا با باج گیری، کار اجباری بومیانی که به وضعیت برده تنزل داده شده بود، اختلاس، غارت و جنایت انباشت شده بود به مام وطن عودت داده شد تا در جایگاه سرمایه عمل کند. نخستین آغازگر واقعی رژیم استعماری، هلند در سال 1648 به اوج عظمت خود دست یافته بود و تقریباً بازرگانی هند شرقی و راه های ارتباطی جنوب غربی و شمال شرقی اروپا را در انحصار کامل خود داشت. ماهیگیری، ناوگان دریائی و کارخانه های هلند از کشورهای دیگر پیشرفته تر و سرمایه های جمهوری نیز شاید مهتر از کل دیگر کشورهای اروپائی بود.

⁵⁵⁸ در سال 1866، فقط در استان اوريسا بیش از یک میلیون هندی به دلیل قحطی جان باختند. برای پر کردن خزانه دولت بهای مواد غذایی را برای گرسنه ها به شکل سرسام آوری آفرایش داده بودند. [مترجم: با این حساب می بینم که گزارش دکتر محمد قلی مجد در کتاب «قحطی بزرگ» در سال 1917 و 1919 در ایران که به مرگ بیش از نیمی از جمعیت ایران انجامید سابقه تاریخی داشته است و امر نوظهوری در روشهای استعماری بریتانیای کبیر نبوده است. (در عین حال مراجعه شود به نوشته حمید محوی «نسل کشی ایرانیان در کوران جنگ اول جهانی. درنگهای درباره کتاب «قحطی بزرگ 1917-1919». گاهنامه هنر و مبارزه 20 اوت 2018]

⁵⁵⁹ Pilgrim fathers

در روزگار ما، فرادستی صنعتی مستلزم فرادستی بازرگانی ست، ولی در آن دوران زایش کارخانه ها، فرادستی بازرگانی بود که فرادستی صنعتی را تضمین می کرد. به همین علت، رژیم استعماری نقش بنیادی داشت، « خدای بیگانه ای » که در کنار بت های کهن سال اروپا بر تخت جلوس کرده بود. [خدای بیگانه] در یک روز آفتابی با فشار آرنج رفقاییش را کنار زد و ناگهان همه بت ها فرو ریخت و در هم شکست !

ساخت و ساز وام دولتی، یعنی قرض های دولتی که ونیز^{۵۶۰} و جنوا^{۵۶۱} در سده های میانه بنیانگذار آن بودند در دوران پیدایش کارخانه ها در سر تا سر اروپا قویاً فراگیر شد. رژیم استعماری با بازرگانی از راه دریا و جنگهای بازرگانی پایگاه مطمئنی بود که ابتدا در هلند مستقر شد...

... رژیم استعماری، قرض دولتی، باجگیری مالیاتی، حفاظت صنعتی، جنگ بازرگانی و مانند اینها، و بطور مشخص همه نوزادان دوران تولید کارخانه ای در نخستین دوران تحول عظیم صنعتی گسترش یافت...
... با گسترش تولید سرمایه داری در کوران صنعت کارخانه ای، افکار عمومی اروپائی آخرین ذره های بازمانده از وجدان آگاه و شرم خود را از دست داد.

هر ملتی هر گونه بی شرمی برای انباشت سرمایه را برای خود افتخار می دانست. درباره این موضوع می توانیم گزارشات سالانه نیک مردی مانند آندرسون^{۵۶۲} را بخوانیم. این مرد شجاع سیاست انگلیس را در صلح اوترخت^{۵۶۳} به مثابه وجه تمایز هوشمندی انگلیس تلقی می کند، زیرا در منشور «اسینتو»^{۵۶۴} موفق شد تا امتیاز تجارت برده بین آفریقا و آمریکای اسپانیائی را بدست آورده که تا پیش از این به تجارت برده سیاه در مناطق تحت اختیارش در آفریقا و هند شرقی منحصر بود. بر این اساس انگلستان تا سال 1743 چهار هزار و هشتصد برده سیاه در سال برای آمریکای اسپانیائی می فرستاد. این امتیاز جدید در عین حال به انگلستان اجازه داد که با پرچم رسمی قاچاقچیریهایش را پوشش دهد. این تجارت برده بود که بنیانگذاری لیورپول^{۵۶۵} بزرگ را فراهم ساخت. برای این شهر ارتدکس تجارت انسان شیوه انباشت اولیه سرمایه را تشکیل می دهد. و تا امروز نیز در مدح اعتبار لیورپول از خصوصیات نیک تجارت برده یاد کرده اند « که روح مدیریت، آموزش دریانوردان بی بدیل پول های سرشاری را به ارمغان آورده است »^{۵۶۶}. لیورپول برای تجارت برده در سال 1730 از 53 کشتی، در سال 1751 از 74 کشتی، 1760 از 96 کشتی و 132 کشتی در سال 1792 استفاده کرده است.

⁵⁶⁰ Venise

⁵⁶¹ Gènes

⁵⁶² A. Anderson

⁵⁶³ Utrecht

⁵⁶⁴ مترجم : در قرن هفدهم و هجدهم اسپانیائی ها مستقیماً به تجارت برده نمی پرداختند، ولی این نوع تجارت را به کشورهای دیگر مانند پرتغال، جمهوری هلند، فرانسه و انگلستان واگذاشته بودند. این داد و ستد را «Asiento» می نامند. کشورهای دیگر به این شکل عمل نمی کردند. «اسینتو» در دولت رسمی اسپانیا مفهوم گستره تری دارد. اسینتو های دربار سلطنتی اسپانیا کل وجوه زندگی اقتصادی کشور را در بر می گیرد. در واقع اسینتو یک قرارداد رسمی ست که فردی خاص یا یک شرکت متعهد می شود که به جای دولت ولی به ازای دریافت حقوق مسئولیت خدماتی را به عهده بگیرد. این امکان نیز وجود داشت که این امتیاز به شکل جزئی یا کلی باز فروش شود. (برگرفته از ویکیپدیای فرانسه)

⁵⁶⁵ Liverpool

⁵⁶⁶ به کتابی که پیش از این از دکتر آیکین Dr Aikin (1795) به نقل آورده شده مراجعه کنید

در همان دورانی که صنعت پنبه در انگلستان در پی تبدیل کودکان به برده بود، در ایالات متحده آمریکا سیاه پوستان را که با نظام کمابیش پدر سالاری آمیخته بودند به ساخت و ساز بهره کشی تجاری سوق می داد. در نتیجه، باید برای روی پا نگهداشتن نظام برده داری آن را به شکل مزد بگیر در اروپا پنهان می کردند، یعنی تداوم نظام برده داری در جهان جدید بی آنکه به چنین نامی نامیده شود^{۵۶۷}.

Tantae molis erat ! چقدر سخت بود ! و این بهائی است که برای فتوحاتمان پرداختیم، بهائی که برای «قوانین ابدی و طبیعی» تولید سرمایه داری پرداخت شد، برای بیگانه سازی کارگر با شرایط کار و تبدیل آنان به سرمایه و توده های مردم به مزد بگیر و کارگران فقیر (labouring poor)، شاهکار هنری، آفرینش والاگرانه تاریخ مدرن^{۵۶۸}. به گفته اوژییه^{۵۶۹} اگر پول «با لکه های طبیعی خون روی سکه» به دنیا آمد، سرمایه با خون و گل در تمام ذرات پا به عرصه وجود گذاشت..

نوشته مارکس

نخستین انتشار در هامبورگ سپتامبر 1867

مطابق سرمایه انتشارات سوسیال، پاریس 1957

Livre premier,t,3 , pp. 193-196, 199, 200-202

⁵⁶⁷ در سال 1790، در هند غربی انگلیس ده برده برای هر فرد آزاد وجود داشت، در هند فرانسوی چهاره برده برای هر فرد آزاد. در هند هلندی بیست و سه برده برای هر فرد آزاد.

Henry Brougham : An Inquiry into the colonial policy og the European powers Edimbourg 1803, vol. II, p. 74

⁵⁶⁸ این اصطلاح labouring poor (کارگر فقیر) از دورانی که طبقه مزد بگیر توجهات همگانی را بخود جلب کرد در قوانین انگلیس جای گرفت. صفت labouring poor در مقابل idle poor فقیر تنبل یا فقیر بیکار و مانند اینها معنی دار است. علاوه بر این در مقابل کارگری مطرح شد که هنوز کاملاً پُر کنده نشده و صاحب ابزارکار خود بود. از متن قانون، این اصطلاح توسط افرادی مانند کالپیپر Culpeper، و چالد J. Child و دیگران تا آدام اسمیت Adam Smith و ادن Eden وارد اقتصاد سیاسی شد.

⁵⁶⁹ Marie Augier : Du crédit public, Paris 1842, p.265

۵۳- کارل مارکس :

گزیده ای از سرمایه، کتاب سوم، جلد ۱ فصل ۲۰.

نگاهی به تاریخ سرمایه تجاری

درباره انقلاب های بزرگ سده شانزدهم و هفدهم تردیدی وجود ندارد که در اثر کشف مناطق جغرافیائی جدید موجب تحولاتی در جهان بازرگانی و گسترش پرشتاب سرمایه تجاری شد و همین امر عامل اصلی گذار سریع از شیوه تولید فئودال به شیوه تولید سرمایه داری بود. ولی دقیقاً روی همین موضوع نظریات کاملاً مغلطه آمیزی مطرح شده است. انکشاف ناگهانی بازار جهانی، افزایش کالاها، رقابت بین ملتهای اروپائی برای تسلط بر کالاهای آسیائی و گنجینه آمریکا، نظام استعماری تا حدود بسیار زیادی مرز تولید فئودالی را از میان برداشت. با وجود این، شیوه تولید مدرن، در نخستین مرحله، دوران پیدایش کارخانه ها، فقط در مناطقی گسترش یافت که شرایط آن در دوران سده های میانه فراهم آمده بود. در این زمینه می توانیم برای نمونه هلند و پرتغال را با یکدیگر مقایسه کنیم.^{۵۷۰} اگر در سده شانزدهم و حتی بخشی از سده هفدهم انکشاف ناگهانی بازرگانی و ایجاد بازار نوین جهانی تأثیر فوق العاده ای بر زوال شیوه تولید قدیمی برجا گذاشت، وقتی شیوه تولید سرمایه داری به وجود آمد تأثیر معکوس داشت. از سوی دیگر، ضرورت درون بودی شیوه تولید سرمایه داری که به میزان گسترش فراینده بازار جهانی بستگی دارد، در اینجا [مانند گذشته] انکشاف بازرگانی نیست که موجب تحول صنعت می شود، بلکه این بار رابطه معکوس خواهد بود. اکنون تسلط بازرگانی به اهمیت کمابیش مهم صنایع سنگین بستگی دارد. برای نمونه می توانیم انگلستان و هلند را با یکدیگر مقایسه کنیم. تاریخ زوال هلند در جایگاه ملتی بازرگان و سلطه جو همانا تاریخ فرودستی سرمایه تجاری نسبت به فرادستی سرمایه صنعتی است. نمونه بارز موانعی را که استحکام درونی و ساختار شیوه های تولید ملی پیشا سرمایه داری در مقابل حرکت زوال یابنده بازرگانی از خود نشان می داد در مناسبات انگلستان با آسیای جنوبی و جنوب شرقی^{۵۷۱} و چین می یابیم. در این کشورها، واحد کوچک کشاورزی و صنعت خانگی پایه اصلی شیوه تولید را تشکیل می دهد، در اینجا باید اضافه کنیم که در کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی واحدهای روستائی به شکل مالکیت ارضی اشتراکی اتکا داشت که از سوی دیگر شکل مالکیت بدوی در چین نیز بوده است. در کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی انگلیسی های حاکم و رانت خوار زمین هم زمان قدرت سیاسی و

⁵⁷⁰ نویسندگان سده هجدهم به دقت درباره نقش تعیین کننده ماهیگری، کارگاه و کشاورزی به عنوان پایه توسعه هلند نوشته اند. خلاف بینش های گذشته که حجم و اهمیت بازرگانی با آسیا را در وران باستان و سده میانه دست کم می پنداشتند، حالا آلامد شده است که دریا آن اغراق بگویند. بهترین راه برای درمان این بینش غلط بررسی واردات و صادرات انگلیس از آغاز سده هجدهم و مقایسه آن با وضعیت امروز است. این مراودات بازرگانی قابل مقایسه هیچ ملت بازرگان دیگری نیست. در این زمینه به کتاب آنترسون مراجعه کنید :

A. Anderson : An Historical and Chronological Deduction of the Origin of Commerce, vol. II, Londres 1764.

⁵⁷¹ هند (ها) Indies در اینجا جمع بسته شده، در نتیجه به معنای کشورهای آسیای جنوبی، و آسیای شرقی است بی آنکه کشور یا دولت خاصی در نظر گرفته شده باشد.

اقتصادی خود را نیز به کار بستند و بر این اساس بود که واحدهای اقتصادی کوچک را از بین بردند.^{۵۷۲} اگر بازرگانی آنان در اینجا به شکل انقلابی شیوه تولید را متحول کرد ولی از سوی دیگر با کالاهای ارزان قیمت پارچه بافی بومی را از بین برد که جزء جدائی ناپذیر واحدهای تولید صنعتی و کشاورزی بسیار کهن بود و با آن واحدهای اجتماعی نیز از هم فروپاشید. گرچه روند چنین تخریبی به تدریج انجام گرفت. با وجود این در چین توفیق کمتری داشت زیرا قدرت سیاسی به آنان کمک نکرد. اقتصاد قدرتمند و خرید فرصت بیشتر ناشی از پیوند مستقیم کشاورزی و کارگاه ها مقاومت سر سخنانه ای در مقابل تولیدات صنایع بزرگ از خود نشان داد. بهای کالاها که با مخارج جانبی برای به جریان انداختن آنها تعیین می شد، وضعیت نامناسبی برایشان ایجاد می کرد. خلاف مناسبات تجاری انگلیسی ها، مناسبات تجاری روسها به ساختار اقتصاد تولید آسیائی ضربه نمی زند.^{۵۷۳}

نوشته کارل مارکس

منتشر شده برای نخستین بار در هامبورگ 1894

مطابق سرمایه، انتشارات سوسیال، پاریس 1957

Livre 3^e, t. 1, PP. 341, 342

⁵⁷² اگر تاریخ ملتی آزمون واقعاً مضحکی به ما عرضه کرده باشد، همین تاریخ دولت انگلیسی ها در هند است. در بنگال، املاک ارضی بزرگ مسخره ای ایجاد کردند، در هند جنوب شرقی املاک ارضی قطعه ای، در شمال غربی تا جایی که ممکن بود گروه های اقتصاد اشتراکی هندی را به کاریکاتور تبدیل کردند.

⁵⁷³ از وقتی که روسیه نامیدانه سعی می کند تولید سرمایه داری خاصی را صرفاً برای بازار داخلی و کشورهای آسیائی هم مرز گسترش دهد، در این جا نیز شاهد آغاز تحولاتی هستیم.

۵۴- کارل مارکس :

گزیده ای از سرمایه، کتاب سوم، جلد ۲. فصل ۳۵. فلزات گرانبها و نرخ ارز.

۲. نرخ ارز توازن بازرگانی انگلستان

هند به تنهایی باید مالیاتی نزدیک به 5 میلیون به دولت پردازد، منافع و سود سهام سرمایه های انگلیسی و مانند اینها : و در این مبلغ ما مبالغی را که سالانه کارمندان دولتی و یا بازرگانان انگلیسی که بخشی از درآمد خود را برای پس انداز به انگلستان می فرستند حساب نکرده ایم. هر مستعمره بریتانیایی به همین دلایل باید دائماً مبالغ هنگفتی به حساب دولت بریتانیا واریز کند. اغلب بانک های استرالیا، در هند غربی، کانادا با سرمایه های انگلیسی بنیانگذاری شده اند : سود سهام باید در انگلستان پرداخت شود. به همین گونه انگلستان مقادیر بسیاری اوراق بهادار از خزانه خارجی در اختیار دارد، زیر عنوان رسیده های اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی که از آنها بهره نیز می گیرد. به این مجموعه باید سرمایه گذاری در راه آهن، کانال، معادن و مانند اینها را نیز با سود سهام مربوطه به حساب بیاوریم. برای همه این کارها جملگی تقریباً با کالاهائی پرداخت می شود که از مازاد حجم صادرات انگلیسی بدست می آید. علاوه بر این، مبالغی که از انگلستان به خارج انتقال می یابد به حساب دارندگان ارزش های انگلیسی واریز می شود و در عین حال برای تضمین امور انگلیسی ها در خارج اختصاص می یابد، البته این بخش از مبالغ در مقایسه بسیار ناچیز است.

کارل مارکس

منتشر شده در هامبورگ 1894

مطابق سرمایه، انتشارات سوسیال، پاریس 1959

Livre troisième, t. 2, p. 250

۵۵- فردریش انگلس :

فرازی از کتاب : تاریخ ایرلند

... انگلیسی ها توانستند سلطه خود را به تمام نژادها تحمیل کنند. گل ها^{۵۷۴} که مصرانه به ملیت و زبان خود دل بستگی داشتند کاملاً به امپراتوری بریتانیا ضمیمه شدند. سلت های^{۵۷۵} اسکاتلندی که تا سال 1745 دست به شورش می زدند و سپس بدست دولت و آریستوکراسی خودشان از بین رفتند و دیگر به شورش فکر نمی کنند. فرانسوی های جزایر نورماندی^{۵۷۶} سرسختانه علیه فرانسه طی انقلاب کبیر جنگیدند. حتا فریسی های^{۵۷۷} هلیگولاند^{۵۷۸} که از سوی دانمارک به انگلستان فروخته شده بودند از سرنوشت خود رضایت خاطر داشتند. باید زمانی می گذشت تا پیروزی سادووا^{۵۷۹} و گسترش فتوحات کنفدراسیون آلمان در شمال با درد و فریاد آنان را با فراخواست اتحاد با مام وطن باز می گرداند. فقط ایرلندی ها هستند که انگلستان نتوانست از عهده شان بر بیاید. مانع اصلی انعطاف پذیری نژاد ایرلندی بود. پس از خشن ترین سرکوبها، و پس از هر کشتار جمعی به سرعت خودشان را بازرایی می کردند، و این بار نیرومندتر از همیشه به میدان می آمدند. ایرلندی ها نیروی اصلی خودشان را در پادگانهای خارجی که برای رام کردن آنان می فرستادند جستجو می کردند. از نسل دوم و غالباً از همان نسل اول، این خارجی ها از ایرلندی ها نیز ایرلندی تر می شدند^{۵۸۰} : به تدریج که زبان انگلیسی می آموختند و زبان خودشان را فراموش می کردند.

نوشته فردریش انگلس.

نخستین انتشار در سال 1948 گزیده آرشیو مارکس و انگلس.

⁵⁷⁴ Gallois مترجم : گل ها نیاکان فرانسوی های امروزی

⁵⁷⁵ Celtes

⁵⁷⁶ جزایر مانش

⁵⁷⁷ Frisons مترجم : فریسی ها گروهی از مردم ژرمن هستند که در نواحی ساحلی کشورهای آلمان، دانمارک و هلند زندگی می کنند

⁵⁷⁸ Heligoland مترجم : گروهی از جزایر در جنوب شرقی دریای شمال متعلق به کشور آلمان است. این جزایر در گذشته جزء متصرفات دانمارک و امپراتوری بریتانیا بود.

⁵⁷⁹ نبرد سادووا 3 ژوئیه 1866 در چارچوب جنگ امپراتوری اتریش و پروس، که به پیروزی پروس انجامید. این نبرد پایان منازعات بین پروس و اتریش در بطن جهان ژرمن هاست.

انگلس در متن به لاتین نوشته است. ⁵⁸⁰ Hiberniores ipsis Hibernicis.

مترجم : اصطلاح به لاتین. به معنی از خود ایرلندی ها ایرلندی تر. اصطلاح در سده های میانه برای خارجی هائی که به عنوان نیروی اشغالگر در ایرلند به سر می بردند رایج شده بود. این نیروهای خارجی سعی می کردند با جامعه ایرلندی سازگار شوند، زبان و فرهنگ آنان را می آموختند و به مانند آنان لباس می پوشیدند... این پدیده به نخستین مهاجران انگلیسی و دوره گردها در سده دوازدهم باز می گردد که به «انگلیسی های قدیمی» نیز شهرت دارند.

۵۶- کارل مارکس :

دولت انگلیس و زندانیان فنیان^{۵۸۱}

سکوتی را که در رسانه های اروپائی درباره ارتکاب به خشونت از سوی دولت الیگارشسی بورژوا مشاهده می کنیم دلایل مختلفی دارد. پیش از همه، دولت انگلیس ثروتمند است، و رسانه ها همان گونه که می دانید بی گناهند. سپس، دولت انگلیس دولت الگو ست و در چنین جایگاهی از سوی مالکان، سرمایه داران و حتا گاریبالدی^{۵۸۲} باز شناسی می شود (کتاب او را ببینید)^{۵۸۳} : در نتیجه نباید علیه این دولت کمال مطلوب بد گوئی کنیم. با این همه، جمهوری خواهان فرانسوی با ذهنیت بسته و خودخواهانه خشم خود را نثار امپراتوری نمی کنند. اگر هم وطنان خود را از این امر آگاه کنند که توهین به مقامات در کشور آزادیهای بورژوائی [فرد خا طی] به 20 سال کار اجباری محکوم خواهد شد در حالی که همین جرم در کشور دیگری 6 ماه حبس دارد. گزیده ای از روزنامه های انگلیسی را که درباره رفتار با زندانیان گروه فنیان نوشته اند در پیوست این نامه می فرستم^{۵۸۴}.

مالکای^{۵۸۵} معاون روزنامه The Irish people (مردم ایرلند)^{۵۸۶} به دلیل پشتیبانی از توطئه فنیان در دارت موور^{۵۸۷} با گردنبد آهنی به ارابه با بار سنگ بسته شد.

⁵⁸¹ یادداشت شماره 169 در متن اصلی- مارکس با ارسال دو شماره انترناسیونال که حاوی مقاله های مربوط به زندانی کردن فنیانها ست (برای فنیانها مراجعه شود به یادداشت شماره 503 مقاله شماره 51) به انگلس می نویسد : « این دو شماره انترناسیونال است. دست نوشته اولیه شماره 1 را در یک نامه خصوصی برای دو پیپ De paepe فرستاده بودم. ولی بجای مقاله ای که باید منتشر می کرد، داخل پرانتز مطالب بیپوده ای را اضافه کرده بود، برای نمونه، این که مجازات بدنی را باید در اینجا « ضربات شلاق » معنی کنیم (مراجعه شود به نامه مارکس به انگلس به تاریخ 9 مارس 1870)

⁵⁸² Guiseppe Garibaldi

⁵⁸³ یادداشت شماره 170 در متن اصلی - در اینجا مارکس به کتاب گاریبالدی اشاره دارد
Garibaldi « The Rule of the Monk or Rom in the Nineteenth Century ».In Tow Volumes, London 1870

⁵⁸⁴ یادداشت شماره 171 در متن اصلی- Féniens ایرلندی های انقلابی با تمایلات خورده بورژوا. آغاز فعالیتهايشان به سالهای 1850 بازمی گردد. برنامه و فعالیتهايشان اعتراض مردم ایرلند علیه ستم انگلیس را منعکس می کرد. فنیان ها خواهان استقلال ملی، بنیانگذاری جمهوری دموکراتیک و پس گرفتن زمین های واگذار شده به کارفرمایان بودند. شیوه مبارزاتی توطئه چینی آنان را از مردم جدا می کرد و از سوی دیگر با جنبش کارگری انگلیس نیز در اتحاد نبودند. شورش فوریه و مارس 1867 شکست خورد. از این پس، فعالیت فنیان ها به حرکات تروریستی محدود شد و از سال 1870 تا 1880 جنبش آنان قویاً سقوط کرد.

⁵⁸⁵ Mulcahy

⁵⁸⁶ The Irishe People

یادداشت شماره 172 در متن اصلی- هفته نامه ارگان مرکزی فنیانها از سال 1863 در دوبلین به ریاست اودونوووان راسا O'Donovan Rossa منتشر شد. در سال 1865 به فرمان دولت این روزنامه به غارت رفت و مدیر آن را نیز بازداشت کردند.

⁵⁸⁷ Dartmoor

اودونووان راسا^{۵۸۸} صاحب روزنامه مردم ایرلند به مدت 35 شبانه روز در یک دخمه کاملاً تاریک دست بسته از پشت با زنجیر حبس شد. حتا برای خوردن خوراک اندکی که روی زمین زندان برایش می گذاشتند دستهایش را باز نمی کردند.

کیکهام^{۵۸۹} یکی از نویسندگان هفته نامه مردم ایرلند گر چه به دلیل آبه کردن دست راستش نمی توانست آن را حرکت دهد، او را با همراهانش در یک خرابه، در هوای مه آلود و سرمای ماه نوامبر مجبور کردند با دست چپ سنگ و آجر بشکنند. شبها به سلولش باز می گشت و برای خوراک فقط حدود 180 گرم نان و تقریباً یک لیتر آب گرم به او می دادند.

اولیری^{۵۹۰} پیر مرد 60 یا 70 ساله در زندان خوراک او را طی سه هفته به نان و آب محدود کردند زیرا حاضر نبود از پاگانیسسم صرفنظر کند و به دین پاپیست^{۵۹۱}، پرسبیتریسیسم^{۵۹۲}، یا کوئیکر^{۵۹۳}... و سرانجام یعنی یکی از ادیانی بگروید که دولت زندان انتخاب آن را آزاد می گذارد (بر این اساس است که زندانبان آزادی اندیشه را تعریف می کند).

مارتین کی ری^{۵۹۴} را در یک دیوانه خانه در «هال-بانک»^{۵۹۵} حبس کردند، سکوت و رفتارهای خشونت آمیز دیگری که به او تحمیل کردند موجب به هم خوردن تعادل روانی او شد.

سرهنگ ریچارد بارک^{۵۹۶} در وضعیت بهتری نیست. یکی از دوستانش نوشته است که او حافظه اش را از دست داده و گفتار و رفتارش نشان می دهد که تعادل روانی ندارد.

زندانیان سیاسی را مثل حیوانات وحشی از این زندان به آن زندان منتقل می کنند. منحرف ترین گروه های بی بند و بار را به آنان تحمیل می کنند. مجبورشان می کنند که وسائلی را که این زندانیان استفاده کرده اند بشویند و یا پیراهن و لباسهای فلانل این جنایتکاران را که به مسمم کننده ترین بیماریها مبتلا هستند بپوشند و یا در آبی که آنها استفاده کرده اند خودشان را بشویند. تا رسیدن فنیان ها به پورتلاند همه جنایتکاران هنوز می توانستند با ملاقاتی ها حرف بزنند، قفسه ملاقات برای زندانیان فنیان ایجاد شد. سه قطعه جدا از هم با تورهای آهنی، زندانبان قطعه وسطی را اشغال می کند به شکلی که زندانی و دوستانش فقط از ورای دوبل تور آهنی می توانند یکدیگر را ببینند.

در زندانهای بزرگ زندانیانی هستند که لیسه^{۵۹۷} و قورباغه در شاتهام^{۵۹۸} یکی از خوراکی های لذیذ است. ژنرال توماس بارک^{۵۹۹} می گوید اگر موشی شناور در سوپ می دید شگفت زده نمی شد. محکومین می گویند برای

⁵⁸⁸ O'Donovan Rossa

⁵⁸⁹ Kickham

⁵⁹⁰ O'Leary

⁵⁹¹ غالباً کاتولیک هستند (Papiste (catholicisme)

⁵⁹² شاخه ای از پروتستانتیسم Presbytérien

⁵⁹³ شاخه ای از مسیحیت که اعضای آن همه کشیش هستند Quaker

⁵⁹⁴ Martin H. Carey

⁵⁹⁵ Hall-Bank

⁵⁹⁶ Richard Burke

⁵⁹⁷ لیسه یا حلزون بی صدف

⁵⁹⁸ یکی از شهرهای انگلستان Chaham

⁵⁹⁹ Thomas Burke

فنیان هائی که به زندان محکوم می شدند روزگار بسیار بدی بود (رژیم خیلی خشن تر شده است).

در اینجا من چند جمله به این فرازاها در پیوست اضافه می کنم. سال گذشته، آقای بروس^{۶۰۰} وزیر کشور، لیبرال بزرگ، پلیس بزرگ، مالک بزرگ معدن در کشور بریتانیا، استثمار کننده کار به اتهام بد رفتاری با زندانیان فنیان و به ویژه بد رفتاری با اودونووان راسا مورد بازخواست قرار گرفته بود. ابتدا همه اتهامات را انکار کرد ولی بعد مجبور شد اعتراف کند. در نتیجه، آقای مور^{۶۰۱} عضو ایرلندی مجلس عوام خواستار تجسس روی این رویدادها شد. این درخواست صراحتاً از سوی این وزیر افراطی نیمه قدیس (که رسماً با عیسی مسیح مقایسه شده)، آقای گلاستون^{۶۰۲} رئیس و عوام فریب قدیمی بورژوا و جان برایت^{۶۰۳} یکی از پر نفوذترین اعضا مردود اعلام شد.

در این مدت اخیر، دوباره شایعه هائی درباره رفتارهای خشونت آمیز راه افتاده، چند نفر از اعضای پارلمان از بروس وزیر کشور اجازه خواسته اند که از نزدیک از زندانها بازدید به عمل آورند تا بتوانند بی اعتباری این سر و صداها را ثابت کنند. ولی آقای بروس درخواست آنان را رد کرد و اظهار داشت که مدیران زندان بیم دارند که این نوع بازدیدها موجب تحریک زندانیان شود.

هفته گذشته، وزیر کشور دوباره مورد بازخواست قرار گرفت. از او پرسیده بودند که از تاریخ گزینش نمایندگی او برای شهر تیپراری^{۶۰۴} آیا حقیقت دارد که اودونووان راسا مورد تنبیه بدنی قرار گرفته است (یعنی به ضرب شلاق). آقای وزیر پاسخ داده بود که از سال 1868 در چنین مقامی نبوده است (و معنای این حرف این است که طی 2 تا 3 سال یک زندانی سیاسی زیر ضرب شلاق بوده است).

گزیده هائی را نیز برایتان می فرستم^{۶۰۵} (ما این فرازاها را در شماره آینده منتشر خواهیم کرد) در رابطه با میکائیل تربرت^{۶۰۶} عضو فنیان محکوم به کار اجباری در زندان اسپیک ایسلند^{۶۰۷} در شهرستان کورک در ایرلند. خواهید دید که خود بازرس کل مرگ او را نتیجه شکنجه دانسته است. تجسس در این زمینه هفته پیش انجام گرفت. در طول دو سال به یمن انسان دوستی بورژواهای شریف بیش از 20 کارگر از اعضای فنیان جان خود

⁶⁰⁰ Bruce

⁶⁰¹ Moore

⁶⁰² Gladston

⁶⁰³ John Bright

⁶⁰⁴ Tipperary

⁶⁰⁵ یادداشت شماره 173 در متن اصلی- جمله داخل پرانتز متعلق به دفتر نگارشخانه انترناسیونال است. این گزیده ها دومین مقاله با همان عنوان در شماره 60 در 6 ماه مارس 1870 بوده و منتشر شده است. دفتر نگارشخانه خلاصه و چند خط پیشگفتار را اضافه کرده است.

⁶⁰⁶ Michael Terbert

⁶⁰⁷ Spike-Island-Convict- Prison

مترجم - این زندان دهشتناک شهرت خاصی دارد ; و در روزگار ما به موزه تبدیل شده است. خوانندگان می توانند در یوتوب چند فیلم مستند در اینباره جستجو کنند Ireland's Alcatraz - The prison of Spike Island: <https://www.youtube.com/watch?v=ZpayAGnNlv8>

فنیان مرده اند و یا دچار اختلال روانی شده اند. احتمالاً می دانید که روزنامه های انگلیسی تبلیغات شنیع خجالت آوری برای قانون نفرت انگیز امنیت عمومی منتشر می کند که موجب تزئین فرانسه زیبا می شود. ولی قوانین مربوط به امنیت عمومی حاوی منشور ایرلند نیز بود. از سال 1793 در هر موردی دولت انگلیس دائماً قانونی را به تعلیق درآورده که ضامن آزادی فردی بود^{۶۰۸} در واقع هیچ قانونی بجز اعمال خشونت. به این ترتیب هزاران نفر به ظن اتهام و تعلق به فنیانیسم زندانی می شدند، بی آنکه دادگاهی شوند و یا اتهامشان ثابت شده باشد. دولت انگلیس به این علت که محروم کردن افراد از آزادی به اندازه کافی رضایت خاطرش را تأمین نمی کرد آنان را به وحشیانه ترین شیوه ها شکنجه می کرد. در اینجا یک نمونه روشنگر این واقعیت خواهد بود.

یکی از زندانهای که افراد مظنون به فنیانیسم را در آنجا محبوس می کنند زندان مونتجوی^{۶۰۹} در دوبلین است. بازرس این زندان مارای^{۶۱۰} فرد پست خشنی ست. به اندازه ای وحشیانه زندانیان را آزار می داد که تعدادی از آنها دیوانه شدند. اودونل^{۶۱۱} پزشک زندان مرد بسیار برجسته (که نقش مهمی در پرونده مرگ میکائیل تربرت به عهده داشت) ابتدا طی چند ماه چندین نامه اعتراضی برای خود مارای فرستاد و چونکه او پاسخ نمی داد چند نامه برای افشای وضعیت زندان به مقامات بالاتر فرستاد، ولی مارای کارشناس زندان نامه های او را رهگیری می کرد.

سرانجام، اودونل مستقیماً به لرد مایو^{۶۱۲} نایب پادشاه ایرلند نامه می نویسد، و این وقتی بود که توری ها^{۶۱۳} در قدرت بودند. نتیجه این اقدام چه بود؟ پرونده های مربوط به این موضوع به فرمان پارلمان منتشر شد، و... دکتر اودونل برکنار شد !!! ولی مارای در مقام خود باقی ماند.

سپس این به اصطلاح وزیر رادیکان گلاستون از راه رسید، مهربان، نرم و بزرگواری که در مقابل تمام اروپا برای سرنوشت پوئیریو^{۶۱۴} و بورژواهای دیگر اشک گرم و صادقانه می ریخت که مورد بد رفتاری پادشاه فردیناند دوم قرار گرفته اند. این بت بورژوائی ترقی خواه چه کرد؟ در عین حال که با پاسخهای بی شرمانه به درخواست بخشایش به ایرلندی ها ناسزا می گفت، مارای را در مقام خود حفظ کرد... این است قدیس انسان دوست بورژوا! ولی در واقع مردم را فریب دادند:

چون که باید برای ایرلند کاری انجام می دادند، در نتیجه با سر و صدا قانونی را برای حل مسئله زمین (Land

⁶⁰⁸ Habeas Corpus Bill

قانونی که آزادی فردی را تضمین می کرد در سال 1769 توسط پارلمان به تصویب رسیده بودو بر اساس این منشور هر فرمان بازداشت باید با اگیزه و اتهام صادر شود و متهم باید طرف 3 تا 20 روز در دادگاه حضور یابد. خیانت بزرگ مشمول چنین قانونی نمی شد که غالباً می توانست از سوی پارلمان به حالت تعلیق درآید، این روندی بود که غالباً در ایرلند وجود داشت.

⁶⁰⁹ Mountjoy

⁶¹⁰ Murray

⁶¹¹ O'Donnel

⁶¹² Lord Mayao

⁶¹³ Tories (Tory) مترجم: طرفداران فلسفه سیاسی محافظه کار بریتانیایی

⁶¹⁴ Poërio

Bill)⁶¹⁵ اعلام کردند. ولی همه این سر و صداهای قانون زمین یک شیادی چیز بیشتری نبود تا آن را به اروپا تحمیل کنند، و قضات و وکلای ایرلندی را در چشم انداز روندی پایان ناپذیر بین مالکان و کشاورزان مشغول دارند، با قول کمکهای مالی از سوی دولت با مالکان به تعامل برسند و بر این اساس کشاورزان ثروتمندتر را با واگذاری چند امتیاز فریب دهند.

در مقدمه طولانی در سخنرانی پر طمطراق و مبهمش گلاستون اعتراف کرد که حتا قوانین «داوطلبانه» ای که انگلستان لیبرال طی 100 سال گذشته در ایرلند وضع کرده همیشه برای این کشور خسارت بار بوده است. و پس از این اعتراف ساده دلانه، همین آدم در اعمال شکنجه علیه آنانی که می خواهند به این قوانین مخرب و احمقانه پایان ببخشند پافشاری می کند.

نوشتۀ مارکس 21 فوریه 1870
منتشر شده در شماره 59 انترناسیونال، 27 فوریه 1870

⁶¹⁵ Land Bill

در سال 1870 به پیشنهاد گلاستون با مجوز هیئت دولت منشور زمین برای ایرلند به تصویب رسید. منشور مدعی بهبود بخشیدن به وضعیت زمینداران ایرلندی بود ولی بند و قافیه های محدود کننده امتیازاتی که برخی تا کنون از آن برخوردار بودند از بین رفت.

۵۷- کارل مارکس :

گزیده مقاله : «یادداشت محرمانه»

5... مسئله مربوط به قطعنامه های شورای عمومی درباره عفو ایرلندیها^{۶۱۶}.
اگر انگلستان ارگ مالکیسم زمین^{۶۱۷} و سرمایه داری اروپائی ست، یکتا نقطه ای که می توانیم ضربه محکمی به انگلستان رسمی وارد کنیم، ایرلند است.

ابتدا، ایرلند ارگ مالکیسم انگلیسی ست. اگر در ایرلند سرنگون شود در انگلستان نیز سرنگون خواهد شد. در ایرلند، عملیات صد بار آسانتر است، زیرا مبارزه اقتصادی منحصراً روی مالکیت زمین تمرکز یافته، و به این علت که در آنجا مبارزه ملی ست و باز هم به این علت که مردم ایرلند انقلابی تر و برانگیخته تر از مردم انگلستان هستند. مالکان زمین در ایرلند اکیداً با انکا به ارتش انگلیس است که خودشان را حفظ می کنند. از وقتی که اتحاد اجباری بین دو کشور از هم گسیخته شود، یک انقلاب اجتماعی، هر چند در اشکال عقب افتاده، در ایرلند به وقوع خواهد پیوست. مالکیسم انگلیسی نه فقط منبع درآمد مهمی را از دست می دهد بلکه خیلی بیشتر از دیدگاه اخلاقی ورشکسته خواهد شد به این معنا که نمایندگی انگلیس در فرمانروائی بر ایرلند را نیز از دست می دهد. از سوی دیگر، با حفظ قدرت مالکان زمین در ایرلند، پرولتاریای انگلیس آنان را در خود انگلستان شکست ناپذیر خواهد کرد.

در گام بعدی، بورژوازی انگلیس نه فقط از فقر ایرلندی ها برای مهاجرت اجباری طبقه کارگر به انگلستان بهره برداری کرد بلکه علاوه بر این پرولتاریا را به دو جبهه متخاصم تجزیه کرد. آتش انقلابی کارگر سلت^{۶۱۸} با سرشت محکم ولی کند کارگر آنگلو ساکسون ترکیب نمی شود. در همه مراکز بزرگ صنعتی انگلستان تضاد عمیقی بین پرولتر ایرلندی و پرولتر انگلیسی دیده می شود. کارگر انگلیسی عادی از کارگر ایرلندی در جایگاه رقیبی که حقوق و standard of life [میزان رفاه زندگی]^{۶۱۹} او را تنزل داده متنفر است. نگاه کارگر انگلیسی به کارگر ایرلندی تقریباً مانند نگاه poor whites [سفید پوستهای فقیر] در دولتهای جنوبی آمریکای شمالی به برده های سیاه است. این خصومت بین پرولترهای انگلستان به شکل مصنوعی از سوی بورژوازی تغذیه می شود. بی گمان بورژوازی می داند که راز حفظ قدرت او در همین شکاف نهفته است.

⁶¹⁶ در سال 1869 پارلمانی های ایرلندی از گلاستون درخواست کردند که فنیان های بازداشت شده را عفو کند. دولت به یک شرط حاضر شد زندانیان را مورد عفو قرار دهد و آن هم این بود که مجرمین افکار سیاسی شان را نفی کنند یعنی شرطی که معادل مردود کردن درخواست عفو بود. جریانی که از عفو پشتیبانی می کرد توسعه پیدا کرد. این جریان به ابتکار مارکس از سوی انترناسیونال اول هدایت می شد که شورای عمومی در نوامبر 1869 قطعنامه ای جهت محکوم دانستن رفتار گلاستون به تصویب رساند. در ژانویه 1871 دولت انگلیس زیر فشار توده ها اکثر زندانیان فنیان را مورد عفو قرار داد.

⁶¹⁷ مترجم : Landlordisme «لاند لردیسم» که من در اینجا مالکیسم ترجمه کرده ام به معنای تمایل انگلیسی ها برای تصاحب زمینهای ایرلندی ها ست.

⁶¹⁸ Celte

⁶¹⁹ مترجم : در متن به انگلیسی نوشته شده و من نیز آن را رعایت کردم

این خصومت یک بار دیگر فراسوی اقیانوس اطلس بازتولید می شود. ایرلندی‌هایی که گاو و گوسفندها آنان را از سرزمین مادری شان به ایالات متحده آمریکا رانده، یعنی جایی که جمعیت قابل توجه و رو به افزایشی را تشکیل می دهند. یگانه فکری که در ذهن این ایرلندی ها موج می زند نفرت از انگلستان است. دولت انگلستان و آمریکا، یعنی طبقه ای که نمایندگی آن را به عهده دارند، این احساسات و تمایلات را برای ابدی سازی مبارزه بین المللی تغذیه می کنند زیرا چنین شکافی از اتحاد جدی و صادقانه بین طبقه کارگر در دو جبهه و در نتیجه از رهائی مشترک آنان جلوگیری می کند.

ایرلند یگانه بهانه دولت انگلیس برای حفظ ارتش بزرگ دائمی ست که در صورت نیاز، همان گونه که در گذشته نیز شاهد بودیم، پس از گذراندن دوره آموزش نظامی در ایرلند به جان کارگران انگلیسی بیاندازد. سرانجام آنچه را که روم باستان در سطح خیلی عظیم به شما نشان داده، امروز در انگلستان تکرار می شود. ملتی که ملت دیگری را به زانو درمی آورد زنجیرهای خودش را تدارک می بیند.

در نتیجه موضع انجمن بین المللی روی مسئله ایرلند کاملاً مشخص است. نخستین نیاز آن تحریک انقلاب اجتماعی در انگلستان است. به این منظور، باید در ایرلند ضربه محکمی وارد کرد.

بیانیه های شورای عمومی درباره عفو ایرلندی ها فقط مقدمه ای در چشم انداز بیانیه های دیگر است که، با قطع نظر از هر گونه عدالت بین المللی، شرط مقدماتی آزادی طبقه کارگر متحول کردن اتحاد اجباری کنونی ست، یعنی تبدیل بردگی ایرلند به کنفدراسیون برابر و آزاد، و اگر می تواند، به جدائی کامل، اگر چنین امری ضروری باشد...

نوشته کارل مارکس

28 مارس 1870 به فرانسه.

برای نخستین بار در آثار جامع کارل مارکس و فردریش انگلس منتشر شده

چاپ اول، جلد 13 بخش نخست.

مطابق دست نوشته

۵۸- کارل مارکس :

فرازی از یادداشتهای گاه شمار

1170... هنری دوم رفتن به ایرلند را برای بارون ها و کنت هایش ممنوع اعلام کرده است، آنانی که در آنجا به سر می برند باید بازگردند، در غیر این صورت از تیول هایشان محروم خواهند شد.

1171... استرونگیبو⁶²⁰ تبعیت کرد، او ملک ایرلندی اش را به تیول پذیرفت، هنری دوم از این فرصت استفاده کرد و با ناوگان و سپاه نرماند و همه خدمتگذاران (واسال های) سواحل غربی انگلستان در ساحل ایرلند لنگر انداخت و جزیره (ایرلند) را به یکی از استانهای سلطنتی اش تبدیل کرد (1171). شاهزاده های منطقه را مجبور کرد که از او تبعیت کنند، و پیوندش را با روحانیت ایرلند با معاف کردن آنان از وظایف پیشینشان تضمین کرد، یعنی معافیت روحانیت از پذیرائی و جا دادن به شاهزاده ها و اربابان جزیره طی مسافرتهایشان (از این پس روحانیت در تحکیم فرمانروائی انگلیس در ایرلند کوشید). ایرلند فرصتی بود برای ماجراجویان انگلیسی تا از جیب مردم گیلیک تبار بومی ثروتمند به چنگ آورند. به ویژه به یمن چنین روندی بود که ایرلند به مستعمره انگلستان تبدیل شد.

نوشته کارل مارکس 1871

منتشر شده برای نخستین بار در گزیده آرشیو مارکس و انگلس. جلد 5

⁶²⁰ Strongbow

۵۹- فردریش انگلس :

درباره مسئله ایرلند

جنبش جاری در ایرلند متشکل از دو جریان است. نخستین و در عین حال قدیمی ترین جریان روستائی است، و همین جریان منشأ راهزنی سازمان یافته نیز می باشد که از پشتیبانی دهقانان یا رؤسای خاندان روستائی [در ایرلند] برخوردار می شدند که انگلیسی ها و هم پیمانان مالکان بزرگ کاتولیک املاکشان را غصب کرده بودند (در سده 17 این راهزن ها را توری^{۶۲۱} می نامیدند که منشأ نام توریهای امروزی ست)، ولی این جریان تدریجاً در مقابل نفوذ جنتلمن های انگلیسی در اشکال محلی و منطقه ای به مقاومت خود بخودی دهقانان تبدیل شد. نام های ریونمن^{۶۲۲} (اعضای یک انجمن سرّی)، وایت بویز^{۶۲۳} (پسران سفید پوش)، کاپیتان راک^{۶۲۴} (ناخدای صخره ها)، کاپیتان مون لایت^{۶۲۵} (ناخدای ماه رخشان) و مانند اینها هر یک شکل مقاومت را تغییر داده اند: قتل هائی که قربانیان فقط مالکان منفور و مأموران مالیات بگیر آنان نبودند، بلکه می توانست دهقانی باشد که زمینی را در اختیار داشته که یکی دیگر را از آن رانده بودند، بایکوت، نامه تهدید آمیز، حمله شبانه با تهدید و مانند اینها، جملگی به همان اندازه قدیمی هستند که مالکیت ارضی انگلیسی های امروزی در ایرلند و به پایان سده هفدهم باز می گردد. این نوع از مقاومت مهار نشدنی ست و با اعمال خشونت نمی توان آن را خاموش کرد، و فقط با از بین رفتن منشأ آن از بین خواهد رفت. ولی به دلیل سرشت موضعی و پراکندگی اش هرگز نمی تواند به شکلی از اشکال مبارزه سیاسی عمومی تبدیل شود.

⁶²¹ Tories (طرفداران فلسفه سیاسی محافظه کار بریتانیائی)

⁶²² Ribbonmen

(کلمه Ribbon به معنای روبان) دهقانان شمال ایرلند از پایان سده هفدهم در بطن انجمن های سرّی گردهمائی تشکیل دادند. نشان آنها روبان سبز بود. شکلی از اعتراض مردمی علیه اربابان زمین و بیرون راندن زمین دارها بود. ریونمن ها املاک مالکان را غارت می کردند و جان مالکان و منفورترین مباحثان نیز در معرض سوء قصد آنان بود. جنبشی پراکنده بود که نقشه راه مشخص و منسجمی نداشت.

⁶²³ White boys

پسران سفید پوش، اعضای جنبش دهقانی ایرلند بودند که در سالهای 1750-1760 شورش عظیمی علیه استبداد مالکان انگلیسی بر پا کردند. « پسران سفید پوش » که به ویژه شبانه عمل می کردند، چهره خودشان را سیاه می کردند و پیراهن سفید می پوشیدند. با گذشت زمان، این جنبش به مبارزه دائمی علیه مالکان انگلیسی زمین و علیه مأموران مالیات مذهبی (dîme) تبدیل شد. با وجود این، انجمنهای سرّی پسران سفید پوش محلی و هر یک جداگانه عمل می کردند. در سده نوزدهم اغلب آنان در جنبش ریونمن ها ادغام شدند و برخی دیگر تا پایان سده نوزدهم همچنان به حیات خودشان ادامه دادند.

⁶²⁴ Captain Rock

کاپیتان راک (ناخدای صخره ها) اسم مستعاری بود که برای اعضای انجمن های سرّی دهقان ایرلندی به کار می بردند که در میانه سده هجدهم به وجود آمدند و جنبش آنان تا اواسط سده نوزدهم ادامه یافت. این انجمن ها علیه فرمانروائی انگلیس مبارزه می کردند.

⁶²⁵ Captain Moonlight

ناخدای ماه رخشان (کاپیتان مون لایت) اخطاریه هائی را که ریونمن ها برای مالکان انگلیسی می فرستادند امضا می کرد

اندکی پس از اتحاد (1800)^{۶۲۶} مخالفت لیبرال ملی بورژواهای شهر نشین و به همچنین بخش روستائی کشور و شهرهای فقیر شروع شد، برای مثال، رؤسای مادرزادش را در دانمارک بین و کلا جستجو کرده بود. ولی جملگی به سهم خودشان به دهقانان نیازمند بودند، در نتیجه ضروری بود شعارهائی اختراع کنند که برای دهقانان قابل قبول باشد. به این ترتیب است که اوکونل برای پاسخگوئی به چنین نیازی شعار رهائی کاتولیک، و بعد الغای منشور اتحاد را پیشنهاد کرد. بی شرمی مالکان زمین در این اواخر موجب تغییر جهت شد. در حالی که در زمینه اجتماعی اتحادیه کشاورزی^{۶۲۷} در پی اهداف انقلابی تر است: یعنی حذف کامل مالکان مهاجم، از دیدگاه سیاسی میانه رو بنظر می رسد و فقط خواهان مقررات محلی ست یعنی پارلمان محلی ایرلند که در کنار پارلمان بریتانیا بوده و از آن تبعیت می کند. این ساز و کار در عین حال از طریق قانون اساسی قابل دسترسی ست. مالکان وحشت زده فریاد می کنند که وقت آن است که برای حفظ میانه روی باز خرید زمین دهقانان شروع شود. از سوی دیگر گلاستون اعلام کرد که اعطای خودمختاری بیشتر به ایرلند قابل قبول نیست.

این دو جریان پس از جنگ داخلی آمریکا به فنیانیسم روی آوردند. سدها هزار سرباز و افسر ایرلندی که در این جنگ شرکت داشتند، انگیزه و پیش زمینه فکریشان آماده کردن ارتشی برای آزادی ایرلند بود. اختلاف بین انگلستان و آمریکا که پس از جنگ داخلی آمریکا بروز کرد در واقع اهرم اصلی فنیان ها بود. به محض اینکه بین دو کشور جنگ بر پا شد، ایرلند می بایستی طی چند ماه به یکی از اعضای ایالات متحده آمریکا و یا دست کم زیر چتر حمایتی این کشور قرار بگیرد. مبلغی که انگلستان بر اساس رأی دادگاه ژنو پرداخت آن را با کمال میل برای ماجرای آلاباما^{۶۲۸} پذیرفت، در واقع بهای عدم مداخله آمریکا در ایرلند بود.

⁶²⁶ منشور اتحاد در اول ژانویه 1801 به اجرا گذاشته شد، این اتحاد در واقع پس از شکست شورش ایرلندیها در سال 1788، به آنان تحمیل شد. منشور 1801 آنچه را که از خود مختاری کشور باقی مانده بود و پارلمان آن را منحل کرد. در سال های 1820 انحلال اتحاد به مردمی ترین دستور روز ایرلندی ها تبدیل شد. با وجود این، اوکونل O'Connell و دیگر لیبرال های بورژوا، رؤسای این جنبش فقط از دولت بریتانیا خواستار واگذاری بحش ناچیزی به بورژواهای ایرلندی بودند. پس از توافق با وبکس ها Whigs (نیاکان لیبرال های امروزی)، اوکونل از هر گونه تبلیغات دست کشید. در مقابل فراخواسته های مردم، لیبرال های ایرلندی در سال 1840 انجمن Repeal of Union انحلال اتحاد را بنیانگذاری کردند و هدفشان ایجاد سازمانی بود که از طریق آن بتوانند با طبقه رهبران انگلیسی معامله کنند.

⁶²⁷ اتحادیه کشاورزی (اتحادیه کشاورزی ملی ایرلند) سازمان توده ای در سال 1879 به کوشش میچل دیویت Michell Davitt دموکرات خورده بورژوا بنیانگذاری شد. این اتحادیه طیف وسیعی از دهقانان و شهرنشینان فقیر را گردآوری می کرد و از پشتیبانی بورژواهای ترقی خواه برخوردار بود. فراخواست های آنان در زمینه کشاورزی ترجمان اعتراض مردم ایرلند علیه ستم مالکان و بطور کلی علیه انگلیسی ها بود. با وجود این در بطن این اتحادیه اتفاق نظر وجود نداشت. در نتیجه، رؤسا با بایکوت مالکان ارضی و مأموران دولت انگلیس و تبلیغ برای عدم پرداخت اجاره زمین زراعی موافق بودند، ولی اعمال قاطعانه تر (غارت و سوء قصد به مالکان زمین) را محکوم می کردند. آنان خواهان ملی کردن زمین و در عین حال باز خرید آن را از سوی دهقانان جایز می دانستند. ناسیونالیست های بورژوا (پارنل Parnell و دیگران) می خواستند فعالیت اتحادیه را به مبارزه به سوی مقررات محلی هدایت کنند، یعنی برای کسب نوعی خود مختاری ایرلند در بطن بریتانیا، از این سیاست ناکارآمد استفاده کردند. اتحادیه در سال 1881 ممنوع اعلام شد ولی تا 1890 ادامه یافت. سپس این اتحادیه به ابتکار لیبرالهائی که با دولت انگلیس به توافقات رسیده بودند به اتحادیه ملی ایرلند تغییر نام یافت و به همین شکل تا پایان سده نوزدهم فعال بود..

⁶²⁸ ماجرای « آلاباما » اختلاف بین ایالات متحده آمریکا و انگلستان. در جنگ داخلی آمریکا از 1861 تا 1865 انگلستان به دولتهای مدافع برده داری بخش جنوبی کمک نظامی می کرد. برای حفاظت از کارگاه های پارچه بافی و جلوگیری از رشد صنایع آمریکا، دولت بریتانیا برای جنوبی ها کشتی های جنگی و جنگ افزار می ساخت که برای ایالات شمالی خطر بزرگی بود. به این ترتیب، « آلاباما » 70 کشتی ایالات شمالی را غرق کرد. جنگ که خاتمه یافت، دولت آمریکا درخواست

در نتیجه، بزرگترین خطر مرتفع شد. برای رسیدگی به حساب فنیان ها پلیس کافی بود. خیانت اجتناب ناپذیر در هر توطئه ای حضور داشت ولی فقط از رؤسا منشأ می گرفت که بعداً به جاسوس و شاهد دروغین تبدیل شدند. برخی از آنان مانند اوکونل به آمریکا رفتند و در آنجا انقلاب مهاجران را راه اندازی کردند و دچار ورشکستگی شدند.

با اطمینان می توانیم بگوئیم که امروز بسیاری از فنیانها بازگشته اند و سازمان مسلح قدیمی را بازسازی کرده اند. فنیانها عنصر پر اهمیتی را در جنبش تشکیل می دهند و لیبرالها را واداشتند تا با انرژی بیشتری اقدام کنند. ولی توفیق بیشتری بجز ترساندن جان بول^{۶۲۹} بدست نمی آورند. گرچه [بریتانیا] [جان بول] در حومه امپراتوری اش به شکل محسوسی تضعیف شده، ولی در اینجا، تا این اندازه نزدیک به در خانه خودش، بی هیچ مشکلی قادر به سرکوب هر گونه شورش ایرلندی خواهد بود. ابتدا در ایرلند 14000 ژاندارم مسلح به تفنگ و سرنیزه آموزش دیده در هنرهای نظامی اسکان داده شده اند. سپس نزدیک به 30000 سرباز در صفوف رزمی که در عین حال می توانند به همین اندازه از نیروی شبه نظامی انگلیسی برخوردار شوند آماده اند. بی آنکه نیروی دریائی را به حساب بیاوریم. و می دانیم که جان بول در سرکوب شورش از خشونت وحشیانه بی بدیلی بهره می برد. مگر اینکه خطر جنگ و یا جنگی از خارج به وقوع بپیوندد، در غیر این صورت شورش ایرلندی ها هیچ شانسی برای پیروزی نخواهد داشت، و در اینجا فقط دو قدرت وجود دارند که می توانند به عنوان خطر [برای جان بول] مطرح باشند: فرانسه و ایالات متحده آمریکا. فرانسه طرف دعوا نیست. در آمریکا نیز احزاب با رأی دهندگان مناسباتی دارند، به آنان خیلی قول می دهند ولی عملاً هیچ کاری نمی کنند. آمریکائی ها به هیچ عنوان در این فکر نیستند که برای منافع ایرلندی ها جنگ به پا کنند. و حتا به نفع آمریکاست که در ایرلند شرایط بگونه ای باشد که مهاجرت توده ها را تحریک کند. و می بینیم که کشوری که در بیست سال آینده پر جمعیت ترین، ثروتمندترین و قدرتمندترین در جهان خواهد شد به هیچ عنوان مایل نیست دست به ماجراجوئی بزند و تحول عظیم داخلی خودش را به خطر بیاندازد. بیست سال بعد شیوه بیانی دیگری خواهد داشت.

ولی در صورت خطر جنگ با آمریکا، انگلستان با کمال میل به همه خواسته های ایرلندیها موافقت خواهد کرد... به همه خواسته ها بجز استقلال مطلق، زیرا به دلیل وضعیت جغرافیائی نامناسبترین خواهد بود. در نتیجه برای ایرلندی ها برای فتح مواضع یکی پس از دیگری فقط اقدام از طریق قانون اساسی باقی می ماند، هرچند عمق اسرار آمیز توطئه مسلحانه نزد فنیانها بتواند مؤثر باقی بماند. ولی فنیانها بیش از پیش به سوی باکونینیسیم^{۶۳۰} متمایل می شوند، قتل بارک^{۶۳۱} و کاوندیش^{۶۳۲} هیچ هدفی نمی توانست داشته باشد

خسارت کرد. در 8 مه 1871 هیئت واشنگتن پرونده شکایات را به دادگاه ژنو فرستاد که متعاقباً بریتانیا به پرداخت 5،15 میلیون دلار محکوم شد. انگلستان پذیرفت ولی مشروط به این امر که ایالات متحده آمریکا در امور ایرلند مداخله نکند و از انقلابی های ایرلندی نیز پشتیبانی نکند.

⁶²⁹ به پاورقی شماره 342 مراجعه کنید

⁶³⁰ Bakouninisme

⁶³¹ Burke

⁶³² Cavendish

بجز ناممکن ساختن توافق بین اتحادیه کشاورزی و گلاستون. در نتیجه، این توافق برای ایرلند در شرایط پیش آمده بهترین راه حل بود. زمینداران [«لاند لُرد»] ها ده ها هزار دهقان مقروض را اخراج کردند و این کار را نیز غالباً به کمک نیروهای مسلح انجام دادند. نخستین فراخواست امروز باید جلوگیری از تخلیه سیستماتیک ساکنان ایرلند باشد (محکومیت اخراج شده ها این است که یا از گرسنگی بمیرند و یا اجباراً به آمریکا مهاجرت کنند).

گلاستون آماده است تا لایحه ای را تسلیم پارلمان کند که مبنی بر آن سود سهام به گونه ای پرداخت خواهد شد که در اتریش در سال 1848 خدمات فتودالی باخرید می شد: یک سوم توسط دهقان، یک سوم توسط دولت و یک سوم توسط زمیندار. این راهکاری است که اتحادیه کشاورزی پیشنهاد می کند. در نتیجه شاهکار پارک فونیکس [ترور کاوندیش و معاون او] کار خیلی احمقانه ای بنظر می رسد و یا دست کم تبلیغ کاملاً باکونینیستی، طبل و شیپور بی هوده ای است. اگر این کارهای بی هوده مشابه هودل^{۶۳۳} و نویلینگ^{۶۳۴} بی نتیجه می ماند، ایرلند در پروس نیست. باکونینیستها و انقلابی های پر حرف را با کارهای بچه گانه شان رها کنیم و حرکت آنان را در ردیف سوء قصد به جان الکساندر دوم^{۶۳۵} (روسیه) تلقی کنیم و بگذاریم «انقلاب ایرلند» را اعلام کنند، یعنی انقلابی که هنوز به وقوع نپیوسته است.

یک نکته دیگر درباره ایرلند: هرگز بدون حساب از «سیاستمدار» ایرلندی تعریف و تمجید نکنید، هرگز پیش از مرگش با او متحد نشوید. ساد اندیشی سلت (celte) و استثمار رایج دهقانان سیاستمداران حرفه ای ایرلند را به بزهکاری تشویق می کند (زیرا در ایرلند طبقه «باسواد» و به ویژه وکلا اکیداً نان ساده دلی دهقانان را می خورند). اوکونل برای فعالیت شورشگرانه خود 30000 لیور استرلینگ (600000 مارک) در سال دریافت می کرد. در تشکیل اتحادی که انگلستان، چنانکه می دانیم، با پرداخت یک میلیون لیور استرلینگ رشوه خریداری کرد. یک رشوه خوار را سرزنش کرده بودند که چرا کشورش را فروخته، با خنده جواب می گوید «من خیلی خوشوقتتم کشوری برای فروش دارم.»

نوشته فردریش انگلس در سال 1882
منتشر شده در روزنامه Der Sozialdemokrat شماره 29،
13 ژوئیه 1882

در ماه مه 1882، تروریستهای ایرلندی در پارک فونیکس در دوبلین نخست وزیر ایرلند کاوندیش و معاون او برک را به قتل رساندند.

⁶³³ Emil Heinrich Maximilian Hödel

1857 – 16 اوت 1878 لوله کش ساکسون در لایپزیک آلمان، که با سوء قصد ناکام مانده علیه امپراتور گیوم اول به شهرت رسید. (مترجم)

⁶³⁴ Karl Eduard Nobiling

10 آوریل 1848- 10 سپتامبر 1878 دکتر در فلسفه و آنارشویست آلمانی. پس از نخستین سوء قصد ناکام علیه گیوم اول توسط ماکسیمیان هودل، او نیز به سهم ود در 2 ژوئن 1878 شانس خود را به آزمون می گذارد و با یک شلیک موفق می شود امپراتور را زخمی کند و پس از فرار با یک گلوله به حمله خودش سعی می کند خودکشی کند ولی خودش را زخمی و سه ماه بعد در زندان در اثر جراحاتش می میرد. (مترجم)

⁶³⁵ الکساندر دوم در اول ماه مارس 1881 بدست سازمان انقلابی و غیر قانونی (Norodnaïa Volis) «خواست مردم» به قتل رسید.

۶۰- کارل مارکس :

فرازی از یادداشتهای گاه شمار

در ایرلند فراسوی « تحول » آشکارا هدف اصلی جستجوی بهانه ای بود برای غارت. «اصلاحات» از همان آغاز روی پیشانی اش کلمه غارت حک شده بود، ولی در ایرلند سر تا پا غارت بود. در ایرلند، الیزابت اول^{۶۳۶} در سطح گسترده به کشتار، غارت و قصابی مداوم بخشیده بود. الیزابت اول همین کشیش های پروتستان را که جانشینانشان هنوز هم هستند به ایرلند فرستاد. شمشیرهایی که بی وقفه به خون آغشته می شد مالیات مذهبی^{۶۳۷} و زمین را تضمین می کرد. الیزابت اول در انگلستان قانون بی نوایان را به تصویب رساند (در چهل و سومین سال سلطنتش)^{۶۳۸}، ولی برای غارتگرانی که رژیم تأیید می کرد... « انگلستان مکانی بود که می توانستند ارتش های بر پا کنند و به ایرلند بفرستند تا برای منافع خودشان بجنگند.» و مشخصاً « اجازه غارت بود که نظامیان انگلیس را بخود جلب می کرد»^{۶۳۹}.

نوشته کارل مارکس در سال 1883

منتشر شده برای نخستین بار در سال 1945

در گردآوری آرشیو مارکس و انگلس جلد VIII

⁶³⁶ مترجم - مارکس در متن از نام Bess استفاده کرده است. می توانیم حدس بزنیم که « بس » باید لقب ملکه الیزابت باشد ولی در فقدان اطلاعات بیشتر ترجیح دادم نام اصلی ملکه انگلستان را به کار ببرم.

⁶³⁷ Dîme از سده شانزدهم، ایرلندی ها که کاتولیک بودند باید به کلیسای انگلیکان، پایگاه فرمانروایی انگلستان در کشور، مالیات مذهبی می پرداختند. طبقه حاکم بریتانیای کبیر بر آن بود که امتیازات انگلیکانیسم را حفظ کند. حذف مالیات مذهبی در سال 1838 که زیر فشار توده ها تحقق یافته بود، کاملاً وجهه رسمی داشت، زیرا کلیسا زیر پوشش درآمدی که با افزایش اجاره زمین های کشاورزی تأمین می شد به شکل دیگری بهره کشی می کرد.

⁶³⁸ قانون بی نوایان سال 1601 در مقابل فقر فزاینده به تصویب رسید که ناشی از دیوار کشی بین زمین های کشاورزی و بیرون راندن توده های وسیع دهقان بود. این وضعیت وجه مشخصه دوران تراکم اولیه سرمایه در انگلستان است. قانون نام برده و مفاد بعدی وضعیت بینوایان را بهبود بخشید و به فقر زدائی نینجامید که بر عکس به تدریج با گسترش سرمایه داری در انگلستان وخیم تر شد.

⁶³⁹ مارکس از کابیت W. Cobbett نقل قول می آورد : « تاریخ پروتستان « اصلاحات » در انگلستان و ایرلند. لندن 1824

۶۱- فردریش انگلس گزیده ای از مقاله :

«انگلستان در سال ۱۸۴۵ و ۱۸۸۵»

... آزادی بازرگانی به معنای تطبیق هر گونه سیاست مالی و بازرگانی داخلی و خارجی انگلستان با منافع سرمایه داران صنعتی، یعنی طبقه ای که از این پس به نام ملت عمل می کند. و این طبقه به شکل جدی دست به کار شد. از این پس هر گونه مانع برای تولید صنعتی بی رحمانه برچیده می شود. نرخ گمرک و نظام مالیاتی تحول یافت. همه چیز در تبعیت از یک هدف یگانه قرار گرفت، ولی مهمترین برای سرمایه داران صنعتی : کاهش بهای مواد اولیه، و، به ویژه، امکانات حیاتی طبقه کارگر، کاهش مخارج برای مواد اولیه و حفظ آن در سطح نازل و کاهش دستمزدها. انگلستان فراخوانده شده بود تا به «کارگاه جهان» تبدیل شود، و دیگر کشورهای برای انگلستان باید همانی باشند که ایرلند بود : بازاری برای محصولات صنعتی، منبعی برای مواد اولیه و مواد غذایی. انگلستان، مرکز بزرگ صنایع جهان کشاورزی، خورشید صنعتی که پیرامون آن همواره شماری فزاینده از ماهواره های مولد گندم و پنبه در گردشند. چه چشم انداز با شکوهی ! ...

نوشته فردریش انگلس در فوریه ۱۸۸۵.

منتشر شده در کمونویل The commonweal شماره ۲

و در مجله Die Neue Zeit. ۱۸۸۵.

۶۲- فردریش انگلس :

گزیده مقاله : «حمایت گرائی و مبادلات آزاد»

زیر بال حمایت گرائی^{۶۴۰} است که نظام صنعتی مدرن، یعنی تولید به مدد ماشین‌هایی که با بخار به حرکت در می‌آیند، طی سه دهه پایانی سده هجدهم در انگلستان رشد کرد و گسترش یافت. و به این علت که نرخ حمایتی کافی نبود، به مدد جنگ علیه انقلاب فرانسه انحصار روش های نوین صنعتی انگلستان را تضمین کردند. در کوران بیش از بیست سال، کشتی های جنگی انگلیس رقیبان صنعتی انگلستان را از بازارهای مستعمرات خودشان محروم می‌کرد، در حالی که این بازارها را با اعمال زور به تصرف بازرگانان انگلیسی در می‌آورد. جدا سازی مستعمرات آمریکای جنوبی از مراکز بزرگ اروپائی، تصرف همه مستعمرات فرانسوی و هلندی که دارای ارزش بود^{۶۴۱}، تسلط تدریجی بر هند همه ملتها از همه سرزمین های وسیع را به مصرف کنندگان کالاهای انگلیسی تبدیل کرد. بر این اساس، انگلستان حمایت گرائی کاربردی در بازار داخلی خودش را در فرآیند مبادلات آزاد به مصرف کنندگان احتمالی در خارج تحمیل می‌کرد، و به یمن این ترکیب خوش اقبال دو سیستم، در پایان جنگ (ها) در سال 1815 همه شاخه های مهم تجارت جهانی را در چنگ انحصار مجازی خود یافت.

نوشته فردریش انگلس، 11 آوریل تا 16 مه 1888

منتشر شده در مجله Die Neue Zeit 1888, S. 289-290 و در انتشار انگلیسی گفتمان مارکس درباره مبادلات آزاد

⁶⁴⁰ Protectionnisme مترجم : حمایت گرائی اقتصادی یعنی سیاست اقتصادی که مداخله دولت یا یک گروه از دولتها برای حمایت از تولید کننده ها علیه تولید کننده ها و دولت های رقیب را ضروری می‌داند. . حمایت از کار در برخی از بخش های تولیدی، کاهش رکود تجاری، یا دفاع از امور رفاهی یا سطح زندگی، جزء اهداف این جریان است. راهکارهای پروتکسیون نیست ها عبارت است از متوقف ساختن واردات با ایجاد سد گمرکی، شاخص های بازدارنده، و سدهای اداری و دفتری...، تشویق صادرات (پارانه های متنوع، کاهش های مالیاتی تشویقی به دلایل متنوع : پژوهش، حفظ محیط زیست و غیره...)، امتیاز قائل شدن برای شرکت های تجاری ملی، جلوگیری از سرمایه گذاری های خارجی و حفاظت از شرکت های ملی.

⁶⁴¹ به یادداشت شماره 454 در مقاله شماره 43 مراجعه کنید- جنگ های انگلیس و فرانسه برای کسب فرادستی مستعمراتی از پایان سده هفدهم شروع شد و با شدتی فزاینده تا انقلاب فرانسه ادامه داشت. در نقطه آغازین جنگ هفت ساله (1756-1763) امپراتوری اسنعماری دو قدرت به عبارت ذیل است : در هند غربی، انگلیسی ها در جامایکا، باربادوس و جزایر دیگر حکومت می‌کنند، فرانسویها غرب سنت دومینیک، مارتینیک و گوآدالوپ در اختیار دارند. در آمریکای شمالی، انگلستان ساحل شرقی اقیانوس اطلس تا بلندیهای الگینیز Monts Alleghanys و فرانسویها در کانادا و لوئیزیانا، در هند (در آسیا) نقاط اتکای انگلستان مدراس، بمبئی و کلکته، فرانسه در پودوچری و چندنگر در ساحل کوروماندل و در بنگال. پس از جنگ هفت ساله (به یادداشت شماره 68 در مقاله شماره 10 مراجعه کنید)، فرانسه که در زمین و دریا شکست خورده بود کانادا، سنگال و چندین جزیره دیگر در هند غربی (از جمله گرانادا در دریای کارائیب) را واگذار کرد. در هند، فرانسه چند پیشخوان را حفظ کرده بود که استحکامات و دیوارهای آن باید برچیده می‌شد. فتح دارائی های فرانسه فرادستی انگلستان را برای سالهای طولانی تضمین کرد. جنگ انگلیس و هلند در سالهای 1780-1784 به دلیل مناسبات بازرگانی هلند با مستعمره های انگلیس در آمریکا طی جنگ استقلال به شکست هلند انجامید. هلندیهای سرزمین های مهمی را در هند از دست دادند و هلند برای انگلستان کشتیرانی در آبهای داخلی اندونزی را آزاد اعلام کرد. پس از انقلاب کبیر فرانسه، انگلستان و فرانسه از جمله درباره املاک کمپانی هند شرقی هلند برخورد داشتند که پس از منحل شدنش در سال 1800 جزء دارائی های دولتی بود. در سال 1811 بریتانیای کبیر اندونزی را به تصرف خود درآورد و آن را تا سال 1816 حفظ کرد. فقط منشور لندن 1824 مرزهای مستعمره های بریتانیای کبیر و هلند در جنوب شرقی آسیا را تعیین می‌کرد.

۶۳- فردریش انگلس :

گزیده ای از «ضمیمه کتاب سوم سرمایه»

۲- بورس

6° - کل سرمایه گذاری ها در خارج به شکل سهام انجام می گیرد. اگر بخواهیم فقط انگلستان را به عنوان نمونه مد نظر قرار دهیم : راه آهن در امریکای شمالی و جنوبی (به فهرست ارزش ها مراجعه کنید)، ...

7° - سپس، مستعمره سازی ها. امروز مستعمرات یکی از شبکه های واقعی بورس است، که قدرت های اروپائی برای منافع آن چند سال پیش آفریقا را تقسیم کردند و فرانسویها تونس و تونکین^{۶۴۲} را تصرف کردند. آفریقا مستقیماً به اجاره کمپانی ها درآمد _ نیجریه، آفریقای جنوبی، جنوب غربی آلمان و آفریقای شرقی آلمان). و ماشونالاند^{۶۴۳} و ناتال^{۶۴۴} به سیر سسیل رودز^{۶۴۵} تعلق گرفت

⁶⁴² Tonkin

⁶⁴³ Mashonaland مترجم - منطقه شمال زمبابوئه

⁶⁴⁴ Natal مترجم- منطقه ای در آفریقای جنوبی

⁶⁴⁵ Cecil Rhodes از سالهای 1780 قدرتهای اروپائی برای تقسیم مستعمرات قاره آفریقا با یکدیگر می جنگیدند. پیش از همه انگلستان و فرانسه بودند که پرتغال و هلند را به سطح نازلتر کنار زدند. گسترش مستعمره ها در آفریقا از 1870 شدت گرفت و در آغاز قرن ما به تقسیم نهائی بخش جنوبی آفریقا و مدارگان انجامید. انگلستان که نقش فعالی بازی می کند دارای 19 مستعمره است که مساحت آن 25 برابر بیشتر خود انگلستان می باشد : گامبی، سیرا لئون، ساحل طلا (در خلیج گینه امروز غنا نامیده می شود)، نیجریه، کنیا، اوگاندا، مجمع الجزائر زنگبار، سودان شرقی، سومالی بریتانیائی، کیپ، ناتال، ترانسوال، اورانج، باسوتولاند، سوازیلاند، بیتشوانالاند، نیسالاند، رودزی شمالی و جنوبی که به افتخار نام سسیل رودز استعمارگر نامدار انگلیسی نامیده شده است که در سال 1889 و 1890 سرزمینهای وسیع در جنوب قاره آفریقا را ضمیمه کرد و سپس از سوی دولت بریتانیا به آفریقای جنوبی (British South Africa Chartered) تحویل داده شد که توسط رودز در سال 1886 تأسیس شده بود. سرزمین های فرانسه 13 منطقه بود که مساحتشان در مجموع 12 برابر از خود فرانسه بیشتر بود. در پایان سده نوزدهم سنگال، سودان فرانسوی، موریتانی، گینه فرانسوی، ساحل عاج، داهومی و ولتا آفریقای غربی فرانسه را تشکیل می دهد و در آغاز سده بیستم، گابن، کنگوی میانه، اوبانگی شاری و چاد، آفریقای استوائی فرانسه. در سال 1885 فرانسه قیومیت جزیره ماداگاسکار را بدست آورد. آلمان کامرون، توگو، جنوب غربی آفریقا و تانزانیا کنونی را اشغال کرد یعنی سرزمین هائی که از متروپل 5 برابر بیشتر بود. ایتالیا در سومالی و اریتره حکومت می کند.

نامه ها

۱- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

۲ ژوئن ۱۸۵۳

...دربارهٔ تشکل شهرهای شرقی، روشن تر و واقع گرایانه تر از کتاب فرانسوا برنیه^{۶۴۶} نمی توانیم پیدا کنیم (که به مدت 9 سال طبیب اورنگ زیب بود)^{۶۴۷}. سفرنامهٔ او ترکیبی ست از تشریح دولت های مغول کبیر و مانند اینها. او در عین حال به سازماندهی ارتش پرداخته و دربارهٔ چگونگی تغذیهٔ ارتش بزرگ توضیح می دهد، و مانند اینها. دربارهٔ این دو موضوع، بین تمام مواردی که مطرح می کند، می نویسد :

« سواره نظام بخش اصلی را تشکیل می دهد و پیاده نظام نیز خلاف شایعات وسعت چندانی ندارد، مگر به دلیل ادغام شدن آن با بخش خدماتی و بازاری که این ارتش را مشایعت می کنند، زیرا در چنین موردی، تنها در سپاه ویژهٔ شاه، فکر می کنم تعدادشان باید بالغ بر 200000 یا 300000 نفر باشد. و گاهی اوقات تعداد شان از این هم بیشتر می شود، یعنی بویژه وقتی که شاه برای مدت زمان طولانی شهر را ترک می کند.

در خیل این مشایعت کنندگان آنچه شگفت انگیز به نظر می رسد انبوه چادرها، مطبخ، گله، اثاثیه و زنان که غالباً تعدادشان هم کم نیست، و علاوه بر این فیل و شتر و گاو و اسب، باربران و گروه های سوار پراکنده، فروشندگان از هر نوع^{۶۴۸} و خدمتکارانی که ارتش بدنبال خود دارد. پادشاه تنها مالک تمام اراضی کشور است، پی آمد ضروری چنین موقعیتی این است که تمام پایتختی نظیر دهلی یا آگرا^{۶۴۹} تقریباً کاملاً در رابطه با نظامیان امرار معاش می کنند. در نتیجه هر وقت شاه مدتی برای بر پا کردن اردو شهر را ترک می کند، در پی او روانه می شوند. چنین شهرهایی کمتر از شهری مثل پاریس نیست. ولی به این علت که عمدتاً شامل قرار گاه نظامی ست، برای آنها منطقهٔ باز صحرایی جولان گاه مناسب تری به نظر می رسد.»

به مناسبت حرکت مغول کبیر به سوی کشمیر با ارتشی بالغ بر 400000 نفر، او می گوید :

«پرسش اینجاست که یک چنین سپاهی در نقل مکان های خود با این همه سرباز و حیوانات چگونه تغذیه می کند. در این مورد تنها می توانیم حدس بزنیم. در واقع هندی ها آدم های قانع و و در مصرف غذا صرفه جو هستند، و در کل این سپاه

⁶⁴⁶ F. Bernier : « Histoire de la dernière révolution des Etats du Grand Mogol ». La première édition parut à Paris en 1670.

فرانسوا برنیه : « تاریخ آخرین انقلاب دولتهای مغول کبیر ». اولین نشر در پاریس سال 1670

⁶⁴⁷ اورنگ زیب (ویکیپدیای فارسی) : اورنگ زیب عالمگیر 3 نوامبر 1618 – 3 مارس 1707 عنوان و لقب شاهزاده محیی الدین محمد، ششمین امپراتور گورکانی هند بین سالهای 1658 و 1707 و سومین پسر شاه جهان امپراتور دهلی بود.

⁶⁴⁸ Vivandier: در متن علاوه بر فروشندگان از هر نوع، نوعی فروشنده قید شده که کارشان اساساً فروش محصولات مختلف به سربازان است.

⁶⁴⁹ Agra نام شهری در هندوستان که بنای تاج محل مشهور نیز در آنجا واقع شده است

عظیم، در حال حرکت ، حتا یک دهم و یا یک بیستم از آن نیز، گوشت نمی خورند. و غذای رایج آنها ترکیبی ست از برنج و سبزیجات که کره⁶⁵⁰ روی آن می ریزند و وقتی خوب پخته شده باشد راضی هستند. و علاوه بر این باید دانست که شترها در کار و تحمل گرسنگی و تشنگی خیلی مقاوم هستند، هر چیزی را می بلعند و به اندکی بسنده می کنند. شتربانان به محض اینکه لشکر به مقصد می رسد، شترها را به صحرا می برند، در آنجا هر چیزی پیدا کنند می خورند، علاوه بر این همان بازرگانان و حتا خرده فروش هائی که بازارهای دهلی را می گردانند مجبورند در اردوگاه ها نیز از آنها نگهداری کنند... و عموم این مردم بینوا سرانجام برای تهیه ارزاق و خرید و فروش در روستاها پراکنده می شوند...»

برنیه به درستی شکل بنیادی تمام پدیده های شرقی را کشف می کند — او درباره ترکیه، ایران و هندوستان حرف می زند، و می گوید که در این کشورها مالکیت خصوصی وجود ندارد. و این همان کلید حقیقی آسمان شرق است.

⁶⁵⁰ Beurre roux که من «گره» ترجمه کرده ام. در واقع ترجمه تحت الفظی « کره حنائی رنگ» خواهد بود. احتمالاً کره ذوب شده را گویند که با کمی آرد مخلوط شده باشد.

۲- نامه‌ فردریش انگلس به مارکس.

۶ ژوئن ۱۸۵۳

...فقدان مالکیت خصوصی در واقع کلید تمام شرق است، چه از دیدگاه سیاسی و چه از دیدگاه تاریخ مذاهب. ولی پرسش اینجاست که به چه علتی شرقی‌ها به مرحله مالکیت ارضی‌ها در شکل فئودالی آن نرسیده‌اند؟ به عقیده من، علت اصلی آن در خصوصیات آب و هوایی و در رابطه با وضعیت زمین است، و به ویژه وجود مناطق وسیع کویری که از عربستان تا ایران و هند و سرزمین تاتارها و تا بلندترین مناطق آسیائی گسترش یافته. نظام آبیاری مصنوعی نخستین شرط کشاورزی بوده، چنین امری به عهده اتحادیه‌ها، استان‌ها و یا دولت مرکزی ست. دولت در شرق هیچگاه بیشتر از سه بخش نبوده است: امور مالی (چپاول داخلی)، جنگ (چپاول داخلی و خارجی) و امور عمرانی (که به تولیدات می‌پردازد). در هند، دولت بریتانیا به امور اولی و دومی اندکی وجهه بورژوائی بخشیده و سومی را کاملاً به حال خود رها کرده است، در نتیجه کشاورزی رو به زوال می‌رود. و رقابت آزاد نیز در آنجا به هیچ وجه توفیقی نیافته است. از زمانی که مجاری آب دچار ویرانی شد بارور ساختن مصنوعی زمین نیز باز ایستاد. تمام این موارد حاکی از این واقعیت شگرف است که در حال حاضر مناطقی کاملاً به زمین بایر و بی حاصل تبدیل شده است (پالمیرا، شن زارهای عربستان، ویرانه‌های یمن و برخی مناطق در مصر، در ایران و در هندوستان). و مشاهده می‌کنیم که چگونه تنها یک جنگ خانمان برانداز می‌تواند کشوری را برای قرن‌ها از تمدن تهی سازد. فکر می‌کنم، در اینجاست که باید به جستجوی دلایل از بین رفتن بازرگانی در عربستان جنوبی در عهد پیش از محمد بپردازیم، که تو آن را به درستی دلیل اصلی انقلاب اسلامی می‌دانی. من اطلاع زیادی از تاریخ بازرگانی در شش قرن اول مسیحی را ندارم تا به دقت بتوانم بگویم تا چه اندازه شرایط مادی عمومی راه بازرگانی از طریق ایران به طرف دریای سیاه و از طریق خلیج فارس به طرف سوریه را ترجیح می‌دادند ...

ولی مطمئناً یکی از دلایل مهم، امنیت نسبی کاروان‌ها در امپراتوری ایران بوده که در عهد ساسانیان از سازمان دهی مناسبی برخوردار بوده است، در حالی که یمن از 200 تا 600 همواره مورد تهاجم ساکنان آفریقای شرقی (حبشه) قرار می‌گرفت که کشور را به غارت برده و ویران می‌کردند. شهرهای عربستان جنوبی که در عهد رومی‌ها هنوز رونق داشت، در قرن هفتم به بیابان برهوت و خرابه تبدیل شد. در طول 500 سال با سنت‌های صرفاً اسطوره‌ای و افسانه‌ای اجدادشان زندگی می‌کردند (مراجعه شود به قرآن و تاریخ نویس عرب نوایی)^{۶۵۱} و الفبائی که در نوشته‌های این منطقه بکار رفته تقریباً ناشناخته بوده و در جای دیگری وجود نداشته، و به فراموشی سپرده شده است. تمام این نشانه‌ها نه تنها گویای وضعیتی عمومی بوده که موجب جا بجائی راه بازرگانی شده، بلکه علاوه بر این، ویرانی مستقیماً تحت تأثیر خشونت صورت گرفته که حاکی از تهاجم حبشی‌ها ست (اتیوپی).

اخراج حبشی‌ها^{۶۵۲} 40 سال پیش از محمد تحقق پذیرفت، و این نخستین نشان حس ملی قوم عرب بود که بیدار شده و با تهاجمات ایرانی‌ها که از شمال آمده و تا مکه پیش رفته بودند با هم شدت بیشتری پیدا کرده بود.

درباره تاریخ محمد، من تنها امروز را می‌بینم، ولی تا اینجا به نظرم می‌رسد که عکس العمل صحرا نشینان علیه کشاورزانی بود که در شهرها سکنا گزیده بودند ولی کاملاً دچار انحطاط شده و حتا از دیدگاه مذهبی، زیرا آداب و رسوم مذهبی آنها که

⁶⁵¹ Novāiri

⁶⁵² Abyssins

مخلوطی از یهودیت و مسیحیت بود رو به زوال می رفت. نوشته های برنیه^{۶۵۳} واقعاً خیلی خوب است. خواندن این فرانسوی پیر با روحیه ای روشن و متعادل که در همه موارد اصل موضوع را آشکار می کند بی آنکه ظاهراً متوجه باشیم...

⁶⁵³ Bernier

۳- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

۱۴ ژوئن ۱۸۵۳

...مقاله تو درباره سوئیس طبیعتاً ضربه مستقیمی علیه سرمقاله «تریبون» بود (علیه مرکزیت، و غیره) ... من این جنگ پنهانی را در نخستین مقاله درباره هند^{۶۵۴} ادامه دادم که تخریب صنایع بومی توسط انگلستان به عنوان انقلاب معرفی شده است. برای آنها طاقت فرساست. از طرف دیگر دستگاه اداری انگلیس در هند واقعاً نفرت انگیز است. این همان موضوعی است که گویای خصلت راکد این بخش از آسیا است، علی رغم تمام هیا هوهائی که در سطح جهان سیاست شنیده می شود، این دو موقعیت هستند که یکدیگر را تقویت می کنند: 1. امور عام المنفعه در حیطة دولت مرکزی است، 2. در کنار دولت، تمام امپراتوری بجز چند شهر بزرگ، از روستاهائی تشکیل شده که ساخت و ساز خاصی دارند و هر یک به شکل جهانی است که مرزهایش به روی خود بسته است. «از نقطه نظر جغرافیائی، روستا شامل سطحی معادل چند هزار «آکر»^{۶۵۵} زمین قابل کشت و بایر است. از دیدگاه سیاسی، به اتحادیه و شهرداری شباهت دارد. در واقع هر روستا همواره به شکل اتحادیه یا جمهوری جدا از دیگر روستاها بنظر می رسد. کارگزاران عبارتند از: 1. نماینده دهکده^{۶۵۶}، به عنوان رئیس عموماً به امور ساکنین دهکده رسیدگی می کند، منازعات بین آنها را برطرف می سازد، پلیس دهکده را هدایت می کند و در عین حال جمع آوری مالیات ها نیز به عهده او است. 2. گورنوم^{۶۵۷}، شنباگ^{۶۵۸} یا پوتواری^{۶۵۹} مأمور حسابداری است. 3. تالیاری^{۶۶۰} یا ستولوار^{۶۶۱} و 4. توتی^{۶۶۲} نگهبانان دهکده هستند و محصولات را درو می کنند. 5. نیرگانتی^{۶۶۳} آب ضروری را از طریق مجاری و مخازن به مناطق مختلف هدایت می کند. 6. ایوشی^{۶۶۴} یا ستاره شناس موعده بزپاشی و برداشت محصول و به همین چنین روزها و ساعات مناسب برای امور کشاورزی را اعلام می کند. 7. آهنگر و 8. نجار ابزار آلات ابتدائی کشاورزی و خانه های بسیار ابتدائی روستائیان را می سازند. 9. سفالگر تمام وسایل خانگی روستائیان را می سازد. 10. رختشوی لباسها را تمیز می کند، اگر چه تعداد لباسها چندان زیاد نیست... 11. سلمانی. 12. زرگر که در عین حال شاعر و آموزگار مدرسه روستا نیز هست. سپس براهمائی که به مراسم و امور مذهبی رسیدگی می کند. تحت چنین شکل ساده ای از اداره شهرداری ساکنین این روستاها از دوران های بسیار قدیمی زندگی کرده اند، و اگر چه روستاها گاهی دچار ویرانی و جنگ و گرسنگی و بیماری شده اند ولی با همان نام و همان محدوده های پیشین و

⁶⁵⁴ مقاله شماره 8 «کارل مارکس- استیلاک بریتانیا در هند» در همین کتاب

⁶⁵⁵ Acres - واحد اندازه گیری زمین کشاورزی آنگلو ساکسون معادل 4046.86 متر مربع است. 40.47 هکتار.

⁶⁵⁶ Potal, Coud, Mundil - اسامی مختلف برای نماینده با رئیس دهکده.

⁶⁵⁷ Gurnum

⁶⁵⁸ Shanboag

⁶⁵⁹ Putwaree

⁶⁶⁰ Taliary

⁶⁶¹ Sthulwar

⁶⁶² Totie

⁶⁶³ Neerguntee

⁶⁶⁴ loshee

همان منافع و حتا همان خانواده ها در طول قرن ها تداوم یافته اند . اهالی روستاها تا جائی که به خود آنها مربوط نشود کاری به ویرانی و یا تجزیه امپراتوری ندارند، این که چه کسی بر آنها حکومت می کند برایشان اهمیتی ندارد، و تغییری در وضعیت اقتصادی آنها ایجاد نمی کند.»

مقام رئیس غالباً از طریق ارث منتقل می شود. در برخی از این اتحادیه های روستائی کار روی زمین زراعی به شکل اشتراکی انجام می گیرد ولی غالباً کشاورزان مزرعه خودشان را شخصاً اداره می کنند. در بطن چنین اتحادیه هائی برده داری و تمایز کاستی^{۶۶۵} وجود دارد. زمین های بایر به عنوان چراگاه عمومی مورد استفاده قرار می گیرد. زنان و دختران به پارچه بافی و نخ ریزی می پردازند. چنین جمهوری های شاعرانه ای در مناطق شمال غربی هند که اخیراً تحت سلطه انگلیسی ها درآمده^{۶۶۶}، همواره از حد و حدود مرز روستاهایشان عاشقانه دفاع کرده اند و عملاً هیچ تحولی به خود ندیده اند. تصور نمی کنم پایه و اساسی مهمتر از این برای رکود و استبداد شرقی بتوانیم پیدا کنیم. و علی رغم تمام تلاشهای انگلیسی ها برای ایرلندی کردن کشور^{۶۶۷}، تخریب اشکال ابتدائی همگون شرط خدشه ناپذیر اروپائی سازی هند بود. مأمور مالیات به تنهائی از عهده چنین کاری بر نمی آمد و می بایستی که صنایع سنتی و بومی را نابود می کردند و در وضعیت خودکفائی روستاها نیز تحول ایجاد می کردند.

در جزیره بالی واقع در بخش شرقی جاوا تمام اصالت خود را حفظ کرده است. در کنار مذهب هندی، سازمانی که در بالا به تشریح کردیم و یادمان های آن، به همین گونه آنهائی که مربوط به تأثیرات هند می شود در تمام جزیره جاوا یافت می شود. در مورد موضوع مالکیت در هند، نویسندگان انگلیسی به دو دسته تقسیم می شوند. در مناطق کوهستانی دور افتاده جنوب کریشنا چنین به نظر می رسد که مالکیت ارضی وجود داشته است. در جاوا، بر عکس، به گونه ای که استامفورد رافلس والی پیشین انگلیسی در جاوا مشاهده کرده است، فرمانروا مالک مطلق تمام زمین های قابل بهره برداری ست. در هر صورت در تمام آسیا، در آغاز مسلمانان نیز مالکیت ارضی را نفی کرده اند.

Caste⁶⁶⁵

⁶⁶⁶ مارکس به ضمیمه کردن سند و پنجاب توسط انگلیسی ها اشاره دارد.

⁶⁶⁷ در اینجا اشاره مارکس به روشهائی ست که برای استعمار هند و ایرلند بکار بردند و زندگی اجتماعی و اقتصادی این دو کشور را مختل ساخت و دهقانان و سرمایه گذاران را به ورشکستگی کشاند.

۴- نامه فردریش انگلس به کارل مارکس

۲۳ مه ۱۸۵۶

... در سفرمان به ایرلند، از دوبلین به گالوی در ساحل غربی رفتیم، بعد تا 20 مایلی شمال منطقه جلو رفتیم، سپس به لیمرک رفتیم و تا شانون و تاربرت، ترالی، کیلارنی و از آنجا به دوبلین برگشتیم. در مجموع، 450 تا 500 مایل انگلیسی در داخل و در نتیجه تقریباً دو سوم همه کشور را دیدیم. به استثناء دوبلین که نسبت آن به لندن معادل داسلدورف به برلین است و خصوصیت قدیمی مجموعه مسکونی کوچک را مطلقاً حفظ کرده است، و در عین حال همه چیز به سبک انگلیسی ساخته شده، شکل کلی کشور و شهرها به گونه ای بنظر می رسد که گوئی در فرانسه و یا در قلب ایتالیا هستیم. ژاندارمها، کشیشها، وکیل ها، دیوان سالارها، مالکان زمین اشراف زاده ها، همه اینها در شمار بسیار و در غیبت هر گونه کارخانه صنعتی، تا جائی که اگر فقر دهقانان زیورشان نمی بود نمی توانستیم دریابیم که این همه انگل چگونه زندگی می کنند. «مقررات» در همه جا احساس می شود، دولت در همه امور دخالت دارد و هیچ نشانی از دولت خود مختار^{۶۶۸} نیست. می توانیم به ایرلند در جایگاه نخستین مستعمره انگلیسی بنگریم، در جایگاه مستعمره ای که به دلیل نزدیکی اش همچنان مثل نظم قدیمی مستقیماً اداره می شود، و می توانیم دریابیم که به اصطلاح آزادی شهروند انگلیسی به اصل بنیادی سرکوب مستعمره ها اتکا دارد. در هیچ کشوری، من به این اندازه ژاندارم ندیدم، ژاندارم پروسه دقیقاً معادل عینی خود را در این پلیس مسلح به کارابین و سرنیزه و دستبند آهنی پیدا می کند.

موضوع شگفت آوری که می توانیم در این کشور بینیم ویرانه های آن است، قدیمی ترین به سده پنجم و ششم تعلق دارد، ویرانه های تازه تر به سده نوزدهم با همه فواصل زمانی میان آنها. قدیمی ترین ها فقط کلیساها هستند. از سال 1100 یادمانده های کلیساها و کاخ ها، و از سال 1800 خانه دهقانان. در بخش غربی، ولی به ویژه در منطقه گالوی همه جا خانه های ویران شده ای را می بینیم که غالباً از سال 1846 به حال خود رها شده است. هرگز باور نمی کردم که قحطی^{۶۶۹} بتواند در واقعیتی به این اندازه ملموس آشکار باشد. دهکده هائی دیده می شود که کاملاً تخلیه شده، و اینجا و آنجا پارکهای عالی مالکان زمیندار و وکیل ها را می بینیم یعنی تنها کسانی که هنوز در این مناطق سکونت دارند.

قحطی، مهاجرت و کشتار در مجموع به چنین نتیجه ای منتهی شده است. و حتی یک گله هم در روستاها وجود ندارد. منطقه بیابان تمام عیاری ست که هیچکس آن را نمی خواهد. در شهرستان کلار در جنوب گالوی وضعیت اندکی بهبود یافته، در آنجاست که گله هائی وجود دارد، و در لیمریک تپه ها کشت کاری شده اند، غالباً توسط اسکاتلندی ها، ویرانه ها از بین رفته اند و منطقه شکل و شمایل بورژوا بخود گرفته است. در

⁶⁶⁸ Selfgovernment

⁶⁶⁹ در اینجا منظور قحطی سال 1845-1847 است (به یادداشت شماره 515 در مقاله شماره 49 نیز مراجعه کنید)

جنوب غربی کشور خیلی کوهستانی و مرداب خیز است ولی در آنجا جنگل های انبوه باشکوه و چراگاه های زیبا وجود دارد، به ویژه در تیپراری⁶⁷⁰ و در اطراف دوبلین منطقه ای گسترش می یابد که نشان از آن دارد که مزرعه داران بزرگ اندک اندک در آنجا اسکان یافته اند.

جنگ های انگلیسی ها برای کشور گشائی از سال 1100 تا 1850 (زیرا این جنگها با تحمیل محاصره در واقع در طول همه این سالها ادامه داشته)، کشور را کاملاً ویران کرده است. در مورد اغلب ویرانه ها نشانه ها ثابت می کند که ناشی از جنگ بوده. خود مردم نیز متأثر از همین وضعیت بوده اند و با وجود تعصب ایرلندی و ناسیونالیسم، احساس می کنند که واقعاً در کشور خودشان نیستند. ایرلند به آنگلو ساکسونها تعلق دارد! این موضوعی است که امروز به آن پی برده ایم. فرد ایرلندی می داند که نمی تواند حریف انگلیسی شود که برای همه چیز ابزار برتر را در اختیار دارد، مهاجرت ادامه خواهد داشت، تا وقتی که خصوصیت سلطنتی که خصوصیت بارز و تقریباً انحصاری ایرلندیهاست به هر جهنمی خواهند رفت. بارها ایرلندیها سعی کردند کاری انجام دهند، ولی هر بار چه از دیدگاه سیاسی و چه از دیدگاه صنعتی سرکوب شدند. زیر ستم حاکم، ایرلندی ها به ملتی کاملاً باطل شده تبدیل شدند و همان گونه که همه می دانند از انگلستان تا آمریکا و استرالیا و کشورهای دیگر هیچ مأموریتی ندارند بجز تأمین دختران شادی⁶⁷¹، کارگر روزمزد، سازنده های ساختمان و لباس و مانند اینها، کلاهدار، جاکش، گدا و اوباش دیگر. این خصوصیات پست را اشراف زاده ها نیز در آن سهیم هستند. مالکان زمین که در جاهای دیگر به بورژوا تبدیل شده اند، در اینجا کاملاً در سطح نازلی به سر می برند. املاک وسط پارک های وسیع شکوفا و سر سبز واقع شده ولی در اطراف آن بیابان برهوت است، و نمی دانیم از کجا پول درمی آورند. این آدمها کمیک هستند! اغلب آنان دو رگه⁶⁷² تنومند و قوی هیکل هستند، همه آنها سبیل بزرگ زیر بینی گنده رومی دارند و از هر فرصتی برای عیش و نوش و سرگرمی سراسر کشور را درهم می نوردند، و وقتی از وضعیت آنان کسب اطلاع می کنیم، پی می بریم که پول ندارند و سراپا مقروضند و به دلیل املاک زیر بار قرض در بیم دادگاه زندگی می کنند.

بعداً درباره نحوه ای که انگلستان در این کشور حکومت می کند برایت خواهیم نوشت، اختناق و بزهکاری، خیلی پیش از کوششهای بناپارت. مگر اینکه خودت به دیدارم بیائی! ...

⁶⁷⁰ Tipperary

⁶⁷¹ مترجم - «دختران شادی» اصطلاحی است که من به شکل تحت الفظی ترجمه کردم و به معنای دخترانی است که برای تأمین معاش خود فروشی می کنند.

⁶⁷² مترجم - دو رگه. تحت الفظی «خون مخلوط». نژاد مخلوط. نژادی که حاصل مخلوط دو نژاد متفاوت است.

۵- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

۸ اکتبر ۱۸۵۸

...نمی توانیم چنین موضوعی را نفی کنیم، جامعه بورژوائی برای دومین بار قرن شانزدهم را تجربه می کند. ولی امیدواریم که این بار قرن شانزدهم جدید ناقوس مرگ این جامعه را به صدا در آورد، همانطور که در تولدش این ناقوس به صدا درآمد. مأموریت واقعی جامعه بورژوا ایجاد بازار جهانی ست، حداقل در خطوط برجسته آن و به همین ترتیب تولید مشروط به بازار جهانی. از آنجائی که جهان گرد است، چنین به نظر می رسد که با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و بازگشائی ژاپن و چین این مأموریت به پایان رسیده است. برای ما، مسئله ای که باقی می ماند چنین است: روی قاره ما انقلاب قریب الوقوع است و به سرعت شکل سوسیالیستی به خود خواهد گرفت، ولی آیا الزاماً به این گوشه کوچک از جهان محدود خواهد شد، و آیا بخش گسترده تری از جهان تحت تأثیر گسترش جامعه بورژوائی نیست؟

در خصوص چین، بررسی دقیق مراودات بازرگانی از سال 1836 نشان می دهد که:

1) گسترش صادرات انگلیسی و آمریکائی از سال 1844 تا 1846، در سال 1847 نشان داد که حرف پوچی بیش نبوده است، و علاوه بر این در ده سال بعدی نیز میزان صادرات در حال رکود بوده، در صورتی که صادرات چین به انگلستان و آمریکا به شکل فوق العاده ای افزایش داشته است.

2) بازگشائی پنج بندر و تصرف هنگ-کنگ نتیجه دیگری بجز منتقل کردن امور بازرگانی از کانتون به شانگهای در بر نداشته است. بازارهای دیگر بحساب نمی آیند. به نظر می رسد که علت اصلی چنین شکستی فروش تریاک است که هر گونه افزایش صادرات به چین را تحت تأثیر قرار داده و بدان مشروط کرده است. یکی از دلایل دیگر، ساخت و ساز اقتصاد داخلی کشور است. کشاورزی چین سنتی و به شکل سلولی ست و مانند اینها. یعنی مسائلی که اصلاحاتشان مدت های مدید به طول خواهد انجامید. معاهده کنونی انگلستان با چین^{۶۷۳}(1)، که من در مورد آن به پارلمستون مظنون هستم، او آن را با توافق کابینه پترزبورگ تهیه کرده، یعنی همان اوراقی که پیش از حرکتش به لرد الجین تحویل داده، از اوّل تا آخر دروغ است.

⁶⁷³ معاهده تین-تسین. (مراجعه شود به یادداشت شماره 433 در مقاله شماره 41)

۶- کارل مارکس به فردریش انگلس

۲۰ نوامبر ۱۸۶۵

تاریخ جامائیک^{۶۷۴} به روشنی سرشت پست انگلیسی های واقعی را نشان می دهد. انگلیسی ها سزاوار آن نیستند که بتوانند روسها را سرزنش کنند. ولی تایمز شجاعانه نوشته است: « این اوباش لعنتی بر اساس قانون اساسی آنگلو ساکسون از هر گونه آزادی برخوردار بودند». یعنی از جمله از آزادی پرداخت مالیات خون برخوردار بودند تا برای کشتکاران امکان وارد کردن باربر را ممکن سازند و به این ترتیب بازار کار خودشان را تا میزان حداقل کاهش دهند. و این سگ های انگلیسی با رفتارهای با ظرافتشان علیه « این جانور وحشی باتلر^{۶۷۵}» اعتراض می کردند، زیرا او مردی را به دار آویخته بود و اجازه نداده بود که کشتکاران قدیمی زرد و پوشیده از الماس به صورت سربازان شمالی تَف بیاندازند! تا با تمام ریاکاری ناب انگلیسی نشان دهند که پس از جنگ آمریکا فقط ماجرای ایرلند و قصابی جامائیکا باقی مانده بود...

⁶⁷⁴ شورش سیاهان جامائیکا در اکتبر 1865 به رهبری مبلغ مذهب باپتیستی به نام گوردن⁶⁷⁴ صورت گرفت، علت آن بهره کشی وحشیانه استعمارگران انگلیسی از سیاهانی بود که می خواستند آنان را از سرزمینشان بیرون کنند. مقامات انگلیسی شورش را در خون غرق کردند.

⁶⁷⁵ Butler

۷- فردریش انگلس به کارل مارکس

. اول دسامبر ۱۸۶۵

...با هر گزارش رسیده، بی شرمی های جامائیکا عیان تر می شود. نامه های افسران انگلیسی که با افتخار از جنگ آوریهایشان علیه سیاهان بی سلاح یاد کرده اند بی بدیل است. روحیه ارتش انگلیس در اینجا بی هیچ مانعی خود را نشان می دهد. « موجب سرگرمی سربازان است » خود منچستر گاردین^{۶۷۶} این بار مجبور شد درباره رویدادها علیه مقامات رسمی در جامائیکا موضع گیری کند...

⁶⁷⁶منچستر گاردین، روزنامه بورژوازی انگلیسی، ارگان مبادلات آزاد، و لیبرال ها که در منچستر به سال 1821 بنیانگذاری شد.

۸- کارل مارکس به فدریش انگلس

۲ نوامبر ۱۸۶۷

... در گذشته، تصور نمی کردم که جدائی ایرلند و انگلستان ممکن باشد. امروز به این امر باور دارم، گرچه پس از جدائی ممکن است به تشکیل فدراسیون بیانجامد. روش انگلیسی را از طریق آمار کشاورزی امسال می بینیم که چند روز پیش منتشر شد. نخست وزیر پادشاه ایرلند، لرد آبرکورن در کوران هفته های گذشته وضعیت زمین هایش را با اخراج هزاران نفر روشن کرد. اصلاحات کشاورزی و پیشرفت سرمایه ها به او اجازه داد که زمین های تعدادی از مزرعه داران ثروتمند را تصاحب کند! در هیچ یک از دیگر کشورهای اروپائی، تسلط بیگانه به این شکل مستقیم بومیان را از زمین های خودشان محروم نکرده است. روس ها فقط به دلیل سیاسی مصادره می کنند، پروسی ها در پروس غربی همه چیز را می خردند.

۹- کارل مارکس به فدریش انگلس

۳۰ نوامبر ۱۸۶۷

... آنچه را که انگلیسی ها هنوز نمی دانند، این است که از سال 1846 وضعیت اقتصادی و سپس هدف سیاسی تسلط انگلیس در ایرلند وارد مرحله نوینی شده و مشخصاً به همین دلیل فینانیسم^{۶۷۷} خصوصیت سوسیالیستی بخود گرفته است (البته به مفهوم منفی یعنی با تمرکز روی تملک زمین) و به عنوان جنبش طبقات نازل. چه چیزی مسخره تر از این که قضاوت الیزابت یا کرامول را که می خواستند ایرلندیها را با مهاجران انگلیسی بتاراندند (به مفهوم رومی کلمه) و نظام کنونی که می خواهد ایرلندی ها را با جایگزین کردن گوسفند و خوک و گاو بیرون بیاندازد در یک سطح قرار دهیم!

نظم حاکم از 1801 تا 1846 (در کوران این دوره اخراج ها فقط به شکل استثنائی ست، به ویژه در لینستر^{۶۷۸} منطقه ای که زمین غالباً به پرورش دام اختصاص دارد)، با اجاره زمین با میانجیگرهایش در سال 1846 از هم فرو می پاشد. حذف تعرفه گمرک برای گندم که به دلیل قحطی در ایرلند به تحریک یا دست کم تسریع آن انجامید در سالهای میانی موجب شد که ایرلند انحصارات خود را در جایگاه تهیه کننده گندم برای انگلستان از دست بدهد. دستور روز از این پس پشم و گوشت بود، در نتیجه باید همه زمین های قابل کشت به چراگاه تبدیل می شد. به همین علت بود که مالکان زمین دائماً گردهمائی تشکیل می دادند. قانون مربوط به املاک مقروض که توده های عادی ثروتمند قدیمی را به زمینداران بزرگ^{۶۷۹} تبدیل کرد و بر این اساس تحولات را تسریع نمود. [به این ترتیب] از بین بردن مالکیت زمین در ایرلند همانا یگانه تمایل تسلط انگلیس در ایرلند است. دولت تهی مغز انگلیس از تحولات عظیمی که از سال 1846 به وجود آمده طبیعتاً بی اطلاع است. ولی ایرلندی ها می دانند. از بیانیه میگر^{۶۸۰} (1848) تا دستورات انتخاباتی هنسی^{۶۸۱}، توری و طرفداران اورکهارت^{۶۸۲} (1866) ایرلندیها نظریات خودشان را درباره این موضوع به روشنی و با انرژی فزاینده بیان کرده اند.

پرسش این است که : به کارگران انگلیسی چه چیزی پیشنهاد کنیم ؟ بنظر من باید اتحاد را حذف کنند (تاب قدیمی 1783^{۶۸۳} ولی دموکراتیزه و متناسب با شرایط حاضر) و آن را به یکی از مفاد بیانیه خودشان تبدیل

⁶⁷⁷ به پاورقی شماره 547 مراجعه کنید

⁶⁷⁸ مترجم - لینستر یکی از چهار استان مهم ایرلند

⁶⁷⁹ Landlord

⁶⁸⁰ Thomas Francis Meagher مترجم - (3 اوت 1823- 1 ژوئیه 1867) انقلابی ایرلندی که در ارتش آمریکا طی جنگ داخلی در مقام سرتیب ارشد خدمت کرد.

⁶⁸¹ Hennessey

⁶⁸² Urquhart

⁶⁸³ در نزدیکی سال 1770 پیروزی مهاجران شورشی در آمریکای شمالی موجب تحریک گسترده جنبش رهائی بخش در ایرلند شد. دولت انگلیس مجبور شد حق بازرگانی برای ایرلند را بپذیرد و قوانینی در این زمینه وضع کند. در سال 1783 منشور پارلمانی این

کنند. این یگانه شکل قانونی و در نتیجه یگانه شکل ممکن برای آزادی ایرلند است که می تواند وارد برنامه حزب انگلیسی شود. تجربه باید بعداً نشان دهد که آیا اتحاد شخصی ساده می تواند بین دو کشور وجود داشته باشد. من تا نیمه به این نظریه باور دارم، اگر به موقع این کار انجام شود. نیازمندیهای ایرلند چنین است :

1. خود مختاری و استقلال در رابطه با انگلستان.
 2. انقلاب کشاورزی. انگلیسی ها با بهترین آرزومندیهایشان نمی توانند بجای ایرلندی ها انقلاب کنند، ولی می توانند امکانات قانونی را برای آنان فراهم بیاورند تا خودشان بدان تحقق ببخشند.
 3. برقراری تعرفه حمایت گرا علیه انگلستان.
- از سال 1783 تا 1801 صنایع ایرلند در همه زمینه ها موفق بود. اتحادیه، با الغای همه حقوق حمایتگرا از سوی پارلمان ایرلند سبب تخریب فعالیت صنعتی در ایرلند شد. صنعت کوچک پشم نیز به هیچ وجه جبران کننده نیست. اتحادیه در سال 1801 همان پیامدی را برای صنایع ایرلند در بر داشت که اقدامات دیکته شده از سوی پارلمان انگلیس برای خفه کردن صنایع پشم ایرلند در دوران الیزابت و جرج دوم و مانند اینها. به محض اینکه ایرلندی ها به استقلال دست یابند، نیازشان آنان را به سوی حمایتگرایی سوق خواهد داد، مانند کانادا، استرالیا و کشورهای دیگر.
- پیش از آنکه در شورای مرکزی^{۶۸۴} نظریاتم را مطرح کنم (سه شنبه آینده) خوشحال خواهم شد که در چند جمله نظرت را در این باره به من بگوئی...

واگذاریها را تأیید و قدرت قانون گذاری را به پارلمان ایرلند واگذار کرد. پس از شکست شورش در سال 1798، منشور اتحاد 1801 (به یادداشت شماره 620 در مقاله شماره 59 همین کتاب مراجعه کنید) استقلال ایرلند را از بین برد.

⁶⁸⁴ شورای عمومی انترناسیونال اول

۱۰- کارل مارکس به لودویگ کوژلمن

۶ آوریل ۱۸۶۸

... در اینجا مسئله ایرلند اولویت دارد. طبیعتاً گلاستون و هم پیاله گانش فقط از آن برای بازگشت به قدرت و تخت پرش انتخاباتی در انتخابات آینده بهره برداری کردند که به ⁶⁸⁵ household suffrage اتکا دارد. این رویکرد نوین پیش از همه برای حزب کارگر مضر است، زیرا توطئه چینی که بین کارگران هستند می خواهند به پارلمان آینده راه یابند، اودگر ⁶⁸⁶ و پاتر ⁶⁸⁷ و مانند اینها حالا بهانه تازه ای دارند تا به لیبرالهای بورژوا پیوندند. از سوی دیگر این چیزی نیست بجز تنبیهی که انگلستان و سپس طبقه کارگر انگلیس برای جنایتی که به قدمت چندین سده علیه ایرلند مرتکب شده اند تحمل می کنند. و ⁶⁸⁸ in the long run سرانجام این موضوع به نفع طبقه کارگر انگلیس تمام خواهد شد.

در واقع Established church in Ireland - or what they use to call here the Irish English ⁶⁸⁹ کلیسای انگلیس در ایرلند دژ مذهبی زمینداری بزرگ انگلیسی در ایرلند و در عین حال پیش قراول کلیسای دولت در خود انگلستان است. (در اینجا کلیسای انگلیسی را باید به عنوان مالک زمین تلقی کنیم). سقوط کلیسای دولت در ایرلند به سقوط آن در انگلستان منتهی خواهد شد، و در نتیجه سقوط زمینداران بزرگ در حال زوال، ابتدا در ایرلند و سپس در انگلستان. من همیشه بر این باور بودم که انقلاب اجتماعی باید به شکل جدی از مالکیت ارضی به عنوان موضوعی بنیادی آغاز شود. علاوه بر این، چیزی که نتیجه اش بسیار سودمند خواهد بود، کلیسای ایرلند می میرد، زمینداران ایرلندی پروتستان از استان اولستر به مزرعه داران کاتولیک در سه استان دیگر در ایرلند می پیوندند و در جنبش آنان شرکت می کنند، در حالی که تا کنون زمینداران بزرگ از تضاد مذهبی آنان بهره برداری می کنند...

⁶⁸⁵ در متن به انگلیسی نوشته شده و من نیز این شکل را حفظ کردم. به معنای حق رأی مستعجران.

⁶⁸⁶ Odger

⁶⁸⁷ Potter

⁶⁸⁸ در متن به انگلیسی نوشته شده به معنای سرانجام

⁶⁸⁹ در متن به انگلیسی نوشته شده - کلیسای انگلیسی در ایرلند بر پا شد، و همان گونه که بر حسب عادت آن را کلیسای ایرلند می نامند

۱۱- فردریش انگلس به کارل مارکس.

منچستر، ۲۴ اکتبر ۱۸۶۹

... تاریخ ایرلند به ما نشان می دهد که وقتی ملتی زیر سلطه ملت دیگری گرفتار می آید به چه مصیبتی دچار می شود. همه پستی منشی های انگلیسی از همین دیوار ایرلندی⁶⁹⁰ منشأ می گیرد. من هنوز باید دوره کرامول⁶⁹¹ را مورد بررسی قرار دهم، ولی آنچه برای من مسلم است این است که بدون ضرورت تسلط نظامی بر ایرلند و ایجاد اشرافیت نوین انگلستان روزگار دیگری می داشت.

⁶⁹⁰ دیوار - فاتحان انگلیسی در نیمه دوم سده دوازدهم سرزمین های ایرلند شرقی را که به زانو در آورده بودند چنین می نامیدند. تخت پرشی بود برای گسیل نظامیان به داخل جزیره و استعمار سازی قطعی آن در سده پانزدهم صورت گرفت.

⁶⁹¹ Cromwell

۱۲- کارل مارکس به لودویگ کوژلن

۲۹ نوامبر ۱۸۶۹

... با وجود این، مداخله من روی موضوع عفو ایرلندی ها و پیشنهادی که علاوه بر این در شورای عمومی برای گفتگو درباره موضوع گیری طبقه کارگر انگلیس و تصمیم گیری در رابطه با ایرلند مطرح کردم، طبیعتاً هدفی بجز گفتگوی قاطعانه نداشت تا صدای خودمان را به نفع ایرلند ستم دیده و علیه ستمگران به گوش دیگران برسانیم.

بیش از پیش بر این باورم که طبقه کارگر انگلستان باید آگاه باشد که تا وقتی که قاطعانه در رویکرد سیاسی اش در رابطه با ایرلند با سیاست طبقه حاکم متارکه نکند و تا وقتی که با ایرلندی ها متحد نشود به هیچ کار قطعی در اینجا، در انگلستان نائل نخواهد آمد، علاوه بر این باید در انحلال اتحادیه اجباری سال 1801 و جایگزینی آن با کنفدراسیون قانونی و آزاد ابتکار عمل را بدست گیرد. پرولتاریای انگلیس باید این سیاست را پی گیری کند، نه برای ابراز دوستی به ایرلند بلکه به این علت که به منافع خودشان بستگی دارد. وگرنه مردم انگلیس در وابستگی و در بند طبقات حاکم باقی خواهد ماند، در این صورت پرولتاریا مجبور خواهد شد در اتحاد با طبقات حاکم علیه ایرلند موضعگیری کند. هر جنبش مردمی در انگلستان به دلیل اختلافات با ایرلند که در انگلستان بخش خیلی مهمی از طبقه کارگر را تشکیل می دهد از پیش فلج خواهد شد. اینجا، نخستین شرط آزادی، یعنی سرنگونی الیگارشی کشاورزی ناممکن خواهد بود، زیرا تا وقتی که اربابان زمین در ایرلند پیش قراولان خود را در سنگر بندی های محکم حفاظت می کند مبارزات به پیروزی نمی انجامد. برعکس، به محض اینکه مردم ایرلند سرنوشت خود را بدست گیرند، به محض اینکه قانونگذار خودشان باشند، به محض اینکه خودشان حکومت را بدست گیرند و از خودمختاری برخوردار شوند، از بین بردن اشراف زاده های زمیندار (که بخش مهمی از آنان همان زمینداران بزرگ انگلیسی هستند) خیلی ساده تر از اینجا خواهد بود.

در ایرلند مسئله فقط به نظم اقتصادی مربوط نیست: زیرا مسئله در عین حال ملی نیز هست. در ایرلند زمینداران بزرگ مثل انگلستان از افراد معتمد و نمایندگان سنتی نیستند بلکه ستمگرانی هستند که ملت ایرلند را زیر فشار قرار داده اند. و نه فقط تحولات داخلی جامعه انگلیسی در مناسبات موجود با ایرلند بلکه علاوه بر این سیاست خارجی و به ویژه سیاستش در رابطه با روسیه و ایالات متحده آمریکا فلج شده است.

به این علت که ترازو را به شکل انکار ناپذیری طبقه کارگر انگلیس است که به نفع آزادی اجتماعی سنگین می کند، در همین جاست که باید اهرم خودمان را به کار بیاندازیم. در واقع، این ایرلند است که موجب شکست

جمهوری انگلیس در دوران کرامول شد^{۶۹۲}. Non bis in idem^{۶۹۳} ایرلندی ها با انتخاب عضو پارلمان جنایتکار محکوم شده [زندانی] او دونووان^{۶۹۴} خیلی خوب با دولت انگلیس بازی کردند... در واقع انگلستان همیشه با اعمال نفرت انگیزترین ترورها و بزهکاریها در ایرلند حکومت کرده است و تا وقتی که وضعیت کنونی باقی بماند به شکل دیگری نمی تواند حکومت کند.

⁶⁹² در دوران انقلاب بورژوازی انگلیس در سده هفدهم، شورش در سال 1641 در ایرلند به وقوع پیوست. بخش بزرگی از جزیره در خطر جدائی از بریتانیا کبیر قرار گرفت. برقراری صلح وحشیانه از 1649 تا 1652 با مصادره زمین ها به نفع زمینداران بزرگ انگلیسی خاتمه یافت. مالکان زمین و بورژواهای متروپل از این فرصت استفاده کردند و زمینه برای احیای دودمان استوارت در سال 1660 آماده شد.

⁶⁹³ در متن به لاتین نوشته شده. اصطلاح لاتین معنای تحت الفظی « نه دو بار برای همان چیز ». به معنای کیفری. قاعده ای در آئین دادرسی که از دوران حقوق رومی وجود داشته، بر اساس آن هیچکس را برای جرم مشابه دو بار محاکمه و مجازات نمی کنند.

⁶⁹⁴ O'Donovan Rossa.

۱۳- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

۱۰ دسامبر ۱۸۶۹

...اینک ببینیم سه شنبه آینده، صرف نظر از هر گفتمانی نظیر «انترناسیونال» و «بشر دوستانه» چگونه به مسائل عدالت در ایرلند خواهیم پرداخت _ زیرا در هر صورت چنین مسائلی در شورای انترناسیونال مطرح خواهد شد _ منافع خدشه ناپذیر طبقه کارگر انگلیس ایجاب می کند که تمام روابط فعلی اش را با ایرلند قطع کند. من به این موضوع عمیقاً معتقدم و نمی توانم همه دلایلم را برای کارگران انگلیسی توضیح دهم. مدت‌ها فکر می کردم که این جهش و حرکت کارگری انگلیس است که سرنگونی رژیم ایرلند را میسر خواهد کرد، و همیشه از این فکر در نیویورک دلیلی تریبون دفاع کردم. ولی پژوهش جدی تری موجب شد که عکس این نظریه به من ثابت شود. طبقه کارگر انگلیس پیش از حل مسئله ایرلند دست به هیچ کاری نخواهد زد. اهرم در خود ایرلند است که باید بکار بسته شود. به همین علت مسئله ایرلند تا این اندازه بطور کلی برای جنبش اجتماعی حائز اهمیت است.

من تا حدود زیادی منتخبی از نوشته های دیویس^{۶۹۵} را خواندم. ولی خود کتاب را در موزه دیدم و تنها آنرا ورق زدم. لطف بزرگی در حق من خواهی کرد اگر مطالبی را که به اموال عمومی مربوط می شود برای من ذکر کنی. و «گفتمان های کورن»^{۶۹۶} را فراموش نکن، توسط دیویس منتشر شده است، (London : James Duffy 22, Paternoster Row) وقتی در لندن بودی می خواستم آنها را در اختیار بگذارم. حالا این کتاب بین اعضای شورای مرکزی دست به دست می گردد^{۶۹۷}، و خدا می داند که کی به دستم باز خواهد گشت. برای دوران 1799 تا 1800 (اتحاد)، اهمیت فوق العاده ای دارد، نه تنها به دلیل گفتمان های کورن [(بطور مشخص گفتمان های قضائی اش، از دیدگاه من کورن تنها وکیل (وکیل مردم) برجسته قرن هجدهم و دارای سخاوتمندترین خصوصیات است، در حالی که گرانتان^{۶۹۸} یک حقه باز پارلمانی ست)] بلکه از این جهت که در آنجا تمام منابع مربوط به «اتحادیه ایرلندی ها»^{۶۹۹} را پیدا خواهی کرد. این دوره هم از نظر علمی و هم از نظر دراماتیک بودن آن اهمیت بسیار زیادی دارد. در وهله نخست، دناث انگلیسی ها در سال 1588-1589 دوباره در سال 1788-1789 تکرار می شود (شاید با ابعاد گسترده تر). در ثانی، در خود جنبش ایرلندی بروشنی شاهد یک جریان طبقاتی هستیم. ثالثاً با سیاست شرم آور پیت روبرو می شویم. رابعاً آنچه آقایان انگلیسی را آزرده خاطر می کند _ به این دلیل است که ایرلند با شکست مواجه شده، زیرا در نهایت، از دیدگاه انقلابی، ایرلندی ها برای بلوای انگلیسی که همچنان به پادشاه و کلیسا وفادار بودند خیلی جدی تر و جلوتر به نظر می رسیدند. و از طرف دیگر به این علت که واکنش در انگلستان (مثل زمان کرامول) ریشه در انقیاد ایرلند داشت. حداقل یک فصل باید به این دوره اختصاص پیدا کند. جان بول^{۷۰۰} باید

⁶⁹⁵ J.Davies : « Historical Tracts » édité à Dublin en 1787.

⁶⁹⁶ Discours de Curran

⁶⁹⁷ Conseil Général de la 1^{er} internationale شورای مرکزی اولین انترناسیونال

⁶⁹⁸ Grattan

⁶⁹⁹ «اتحادیه ایرلندی ها»، سازمان سرب انقلابیون ایرلندی ست، که تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه ایجاد شد. اتحادیه ایرلندی ها، که رهبریت آن را جمهوری خواهان بورژوا به عهده داشتند. ولف تون (Wolf Tone) در پی ایجاد جمهوری مستقل ایرلند بودند. این گروه محرک شورش سال 1798 بودند.

⁷⁰⁰ John Bull : جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمایی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djohn Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاونر» است.

محکوم شود!...

این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور بکار بردند. جان بول با عمو سام همگون است.

۱۴- نامهٔ فردریش انگلس به کارل مارکس

۱۹ ژانویه ۱۸۷۰

...در یکی از کتابخانه های اینجا، سرانجام یک نسخه از پرندرگست^{۷۰۱} پیدا کردم، و امیدوارم آنرا داشته باشم. قوانین قدیمی ایرلند نیز باید منتشر شوند، خوب یا بد، مجبور خواهم بود به دقت روی آنها کار کنم. هر اندازه به مطالعات تعمیق می بخشم، بیشتر برایم روشن می شود که تهاجم انگلیسی بطور کلی مانع تحول ایرلند شده است و آن را چندین قرن به عقب بازگردانده است. چنین واقعه ای از قرن دوازدهم شروع شد^{۷۰۲}، ولی نباید فراموش کرد که سیصد سال اشغال و چپاول توسط دانمارکیها به شکل محسوسی این کشور را از پا انداخت^{۷۰۳}. ولی صد سال پیش از آن متوقف شده بود...

⁷⁰¹ John P. Prendergast : « The Cromwellian Settlement of Irland », London 1865

⁷⁰² در سال 1169 و 1170 بارون های انگلیسی - نرماند به بهانهٔ اینکه تاج لینستر را به شاه درموت بازگردانند که از انگلیسی ها درخواست کمک کرده بود. در 1171، ارتش انگلستان در جزیره پیاده می شود. هانری دوم، پادشاه انگلستان اشراف محلی را مجبور ساخت که او را « سنیور» (سرور) کشور بخوانند. به این ترتیب فتح تدریجی ایرلند آغاز شد که نخستین مستعمرهٔ انگلیس بحساب می آید.

⁷⁰³ نویسنده اشغال گری های دزدان دریایی نرماند (به انگلستان و به همین ترتیب به ایرلند را در نظر دارد، آنها را دانمارکی می نامیدند). در 1014، در کلونتارف شکست خوردند، حادثه ای که به مبارزهٔ ایرلندی ها علیه اشغال گران یاری رساند.

۱۵- کارل مارکس به زیگفرید مه‌یر و اوگوست ووژت^{۷۰۴}

۹ آوریل ۱۸۷۰

... در پیوست، چند نسخه از بیانیه‌های شورای عمومی [انترناسیونال اول] که در 30 نوامبر دربارهٔ عفو ایرلند نوشته‌ام و با آن آشنائی دارید، و به همچنین متن فکاهی نویسی ایرلندی دربارهٔ رفتارهای خشونت آمیز با زندانیان فنیان.

می‌خواستم چند بیانیهٔ دیگر دربارهٔ ضرورت تحول در اتحادیهٔ کنونی (یعنی بردگی ایرلند) به فدراسیون آزاد و برابر با بریتانیای کبیر بنویسم. موضوع کنونی که مربوط است به بیانیه‌های رسمی به دلیل غیبت اجباری من به حالت تعلیق درآمد. در حال حاضر هیچ یک از اعضای شورای عمومی به مسائل ایرلند آشنائی ندارد و بین اعضای انگلیسی شورا از اقتدار کافی نیز برخوردار نیست تا جایگزین من شود.

دربارهٔ مسائل دیگر و قتمان را تلف نکرده‌ایم و از شما خواهش می‌کنم به مطالب ذیل توجه ویژه داشته باشید. سال‌ها بررسی دربارهٔ مسائل ایرلند من را به این نتیجه رسانده است که ضربهٔ تعیین‌کننده علیه طبقات حاکم انگلیس (تعیین‌کننده برای جنبش کارگری در بُعد جهانی) در ایرلند باید بر آنان وارد شود و نه در انگلستان. اول ژانویه 1870، شورای عمومی یک نامهٔ سری را که من به زبان فرانسه نوشته بودم پخش کرد (روزنامه‌های فرانسوی هستند که روی انگلستان تأثیر می‌گذارند و نه روزنامه‌های آلمانی)، این نامه دربارهٔ مناسبات مبارزهٔ ملی ایرلندیها در رابطهٔ مفصلی با آزادی طبقهٔ کارگر نوشته شده بود و در نتیجه از رویکردی سخن می‌گفت که انجمن بین‌المللی باید در رابطه با مسئلهٔ ایرلند انتخاب کند.

در اینجا خیلی مختصر نکات بنیادی را بطور خلاصه برای شما توضیح می‌دهم. ایرلند دژ اشرافیت زمیندار انگلیس است. بهره‌برداری از این کشور نه فقط منبع اصلی ثروت‌های مادی بلکه مهمترین وجههٔ اخلاقی این طبقه نیز می‌باشد، زیرا اشرافیت انگلیس عامل تسلط انگلیس در ایرلند است. در نتیجه اشرافیت انگلیس ابزاری است که در خدمت حفظ قدرت حتا در خود انگلستان به کار بسته می‌شود. از سوی دیگر، اگر ارتش و پلیس انگلستان فردا ایرلند را ترک کند، فوراً انقلاب کشاورزی به وقوع خواهد پیوست. بر این اساس، سقوط اشرافیت انگلیسی در ایرلند وضعیتی را به وجود می‌آورد که به سقوطش در انگلستان می‌انجامد. این وضعیت شرایط مقدماتی انقلاب پرولتاریائی را ایجاد خواهد کرد. مسئلهٔ کشاورزی تا اینجا در ایرلند اگر یگانه شکل از مشکلات اجتماعی بوده به این علت است که با مسئلهٔ مرگ و زندگی اکثر مردم ایرلند و در عین حال با مسئلهٔ ملی گره خورده است. حذف اشرافیت زمیندار انگلیسی در ایرلند عملیاتی است که خیلی راحت‌تر از انگلستان است، بی‌آنکه از خصوصیت ایرلندی‌ها بگوئیم که نسبت به انگلیسی‌ها دلبستگی‌هایشان به چنین امری خیلی بیشتر و خیلی انقلابی‌تر است.

⁷⁰⁴ August Vogt

ابتدا، بورژوازی انگلیس دارای همان منافعی است که اشرافیت در تغییر و تبدیل ایرلند به چراگاهی دارد که گوشت و پشم آن را در پائین ترین قیمت ممکن به بازار انگلستان می فرستد. در ثانی با اخراج مزرعه داران و مهاجرت اجباری آنان به هدف کاهش جمعیت ایرلند به حدی ناچیز به همان اندازه موافق هستند تا بتوانند در این کشور برای سرمایه انگلیسی (زمین اجاره ای) «امنیت کامل» فراهم کنند. بورژوازی به همچنین خواهان «پاکسازی» مزارع ایرلندی است به همان گونه که خواهان همین وضعیت برای مناطق کشاورزی انگلستان و اسکاتلند بود. 6000 تا 10000 لیور درآمد برای مالکانی که دور از زمینهایشان زندگی می کردند و دیگر درآمدهای ایرلند را نیز که سالانه در لندن انباشت می شد باید در نظر داشته باشیم.

ولی بورژوازی انگلیس دارای منافع خیلی مهمتری در اقتصاد کنونی ایرلند است. به یمن تمرکز پیوسته فزاینده مزارع، ایرلند دائماً مازاد خود را درزمینه نیروی کار به بازار کار انگلیس منتقل می کند و بر این اساس موجب کاهش دستمزد و وضعیت مادی و اخلاقی طبقه کارگر انگلیس می شود.

سرانجام، اصل موضوع این است که امروز در همه مراکز صنعتی و تجاری انگلستان طبقه کارگر به دو جبهه متخاصم تقسیم شده است: پرولترهای انگلیسی و پرولترهای ایرلندی. کارگر انگلیسی عادی از کارگر ایرلندی نفرت دارد زیرا او را رقیبی می پندارد که سطح زندگی متوسط او را تنزل می دهد. در رابطه با او خود را عضو ملت حاکم احساس می کند و بر این اساس به ابزاری برای اشرافیت و سرمایه داری علیه ایرلند تبدیل می شود و از سوی دیگر تسلط آنان را بر خودش تقویت می کند. پیش داوری های مذهبی، اجتماعی و ملی او را علیه کارگر ایرلندی برمی انگیزد. او [کارگر انگلیسی] در رابطه با کارگر ایرلندی تقریباً مانند سفید پوست های فقیر در رابطه با سیاه پوستان در دولتهای قدیمی برده دار ائتلاف آمریکائی رفتار می کند. کارگر ایرلندی هم به همان اندازه پاسخ او را می دهد. کارگر ایرلندی به کارگر انگلیسی به مثابه همکار و در عین حال ابزار کور تسلط انگلیس بر ایرلند می نگرد.

این خصومت در عین حال به شکل مصنوعی از سوی رسانه ها با گفتمان مذهبی، مجلات فکاهی و خلاصه با هر وسیله ای که طبقه حاکم در اختیار دارد پوشش داده شده و تقویت می شود. این خصومت راز ناتوانی طبقه کارگر انگلیس است، گرچه دارای سازمان می باشد. در عین حال راز قدرت مصرانه طبقه سرمایه دار نیز هست و بدان کاملاً آگاهی دارد.

ولی مشکل به این موضوع متوقف نیست و به فراسوی اقیانوس منتقل می شود. تضاد بین انگلستان و ایرلند همانا علت پنهانی است که روشنگر اختلاف بین ایالات متحده و انگلستان می باشد، و همواره مانع همکاری جدی و صادقانه بین طبقه کارگر دو کشور نیز بوده است. در این صورت دولتها هر وقت که منافعشان ایجاب کند و برای تضعیف طبقه کارگر در هر دو کشور به این اختلافات دامن می زنند و جنگ به پا می کنند.

انگلستان، کلان شهر سرمایه، که تا اینجا قدرت حاکم در بازار جهانی بوده، در حال حاضر مهمترین کشور برای انقلاب کارگری و یگانه کشوری است که در آن شرایط مادی چنین انقلابی در مرحله آمادگی مناسبی به سر می برد. به همین علت، انجمن بین المللی کارگران بر آن است تا پیش از همه انقلاب اجتماعی در انگلستان را تسریع بخشد. و یگانه راه تحقق آن کسب استقلال برای ایرلند است.

به همین علت انجمن بین المللی کارگران باید همواره اختلاف بین انگلستان و ایرلند را در اولویت خود قرار دهد و آشکارا از ایرلند دفاع کند. وظیفه ویژه شورای مرکزی در لندن بیدار کردن آگاهی نزد طبقه کارگر انگلیس است تا بدانند که آزادی ملی ایرلند یک موضوع انتزاعی عدالت خواهانه و یا انسان دوستانه نیست بلکه نخستین شرط آزادی اجتماعی خودشان می باشد..

این کمابیش نکات اصلی نامه ای است که در عین حال علت وجودی بیانیه های شورای مرکزی در باره عفو ایرلند را توضیح می داد.

۱۶- کارل مارکس به نیکالائی دانیلسون^{۷۰۵}

۱۹ فوریه ۱۸۸۱

در هند مشکلات جدی و حتا در حد انفجار عمومی دولت بریتانیا را انتظار می کشد. آنچه را که انگلیسیها سالانه به شکل درآمد، سود بهره از راه آهن بی فایده برای هندی ها، خدمات برای نظامیان و کارمندان غیر نظامی برای جنگ افغانستان و دیگر مناطق و مانند اینها، آنچه را که از آن بهره می گیرند بی آنکه به ازای آن چیزی بپردازند [داد و ستدی در کارشان نیست، فقط می ستانند] جدا از آن چیزهایی ست که سالانه در هند به تصاحب خود در می آورند، اگر بخواهیم فقط درباره ارزش کالاهائی حرف بزنیم که هندیها هر سال به رایگان به انگلستان می فرستند، می توانیم بگوئیم که از کل درآمد 60 میلیون کارگر کشاورز و صنعتی هند فراتر است. خون ریزی دهشتناکی که فریاد انتقام می کشد! سالهای قحطی و در ابعادی که هنوز برای اروپا تصور ناپذیر نیست ادامه یافت.

توطئه ای در شرف تکوین است که هندی ها و مسلمانان در آن با یکدیگر همکاری می کنند، دولت بریتانیا نیز می داند که چیزی در شرف تکوین می باشد ولی این آدمهای خرافاتی (مردان دولتی را می گویم) با شیوه گفتار مسخره پارلمانی شان، حتا نمی خواهند به روشنی ببینند و به گستره خطر فوری پی ببرند! سوء استفاده از دیگران و به همین گونه فریفتن خویشان خویش، بطور خلاصه این است پارسائی پارلمانی! چه بهتر!

⁷⁰⁵ Nikolai Danielson

۱۷- فردریش انگلس به ادوارد برشتاین. در زوربخ

لندن، ۹ اوت ۱۸۸۲

... 4. بنظر من می رسد که درباره مسئله مصر^{۷۰۶} شما نسبت به حزب ملی نظر خیلی مساعدی دارید. ما درباره عربی چیز زیادی نمی دانیم، ولی می توانیم یک به ده شرط ببندیم که او از پاشاهای عادی ست که فقط نمی خواهد به مأموران مالی مالیات پردازد و بر اساس سنت پسندیده شرقی می خواهد آن را در جیب خودش بگذارد. این تاریخ دائمی کشورهای دهقانی ست که تکرار می شود. از ایرلند تا روسیه، از آناتولی تا مصر، دهقان همانی ست که استثمار می شود. این وضعیت از دوران امپراتوری آشوریها و پارسیها وجود دارد. ساتراپ [استاندار] آلیاس پاشا نماینده شکل اصلی استثمار در شرق است، به همین گونه که امروز بازرگان و حقوقدان در غرب دارای چنین خصوصیتی ست. نفی مالیتهای نایب السلطنه، خیلی خوب است، ولی پیامد آن چیست؟ ما سوسیالیستها اروپای غربی نباید به این سادگی دهقانان مصری^{۷۰۷} یا رومانیایی ها چنین طعمه را گاز بزنیم و در دام آن گرفتار شویم. موضوع شگفت انگیزی ست، انقلابی های رومانی شکوه می کنند که همیشه برای منافع دیگران انقلاب کرده اند... فقط به این دلیل ساده که همیشه شیفته کلمه «انقلاب» شده اند. و با وجود این، هر وقت در جایی جمعیتی براه افتاده، انقلابی های رومانی نیز بی هیچ قدرت تشخیص نقادانه ای هیجان زده شده اند. به عقیده من، می توانیم کاملاً از دهقانان مصری ستم دیده دفاع کنیم بی آنکه دچار توهم کنونی آنان شویم (زیرا دهقانان برای فرمانبرداریهایشان باید در کوران سده ها فریب خورده باشند)، و ما می توانیم علیه خشونت انگلیسی ها مداخله کنیم بی آنکه با حریفان نظامی آنان همبستگی داشته باشیم. در همه مسائل سیاسی بین المللی، باید قویاً نسبت به تمایلات احساساتی روزنامه های حزبی فرانسویها و ایتالیایی ها مظلون باشیم. ما آلمانی ها باید در این زمینه نیز برتری خودمان را که شیوه نقد در نظریه پردازی به ما می دهد حفظ کنیم.

⁷⁰⁶ در سالهای 1879-1882، مصری ها علیه سرمایه داران انگلیسی و فرانسوی که کشورشان را غارت می کردند و زیر کنترل مالی خودشان درآورده بودند جنگ مسلحانه بر پا کردند. در سال 1878، نمایندگان دولتهای طلبکار، بریتانیای کبیر و فرانسه در دولت مصر پذیرفته شدند، این موضوع موجب تحریک جنبش رهائی بخش به رهبری روشنفکران بورژوا و افسران ترقی خواه به فرماندهی سرهنگ عربی پاشا شد که شعار او «مصر برای مصری ها!» بود. شورش قرارگاه نظامی در قاهره خدیو (نایب السلطنه) با قانون اساسی موافقت کرد (سپتامبر 1881). در دسامبر، پارلمان با اولویت حزب ملی شروع به کار کرد که در همان سال ایجاد شده بود. این حزب از مالکان زمین و تاجران لیبرال، ناراضیان از تسلط سرمایه بیگانه، و افسران و روشنفکران میهن دوست تشکیل شده بود که از پشتیبانی دهقانان و خورده بورژوازی نیز برخوردار بود. حزب ملی از استقلال و رژیم قانونی اساسی دفاع می کرد. در فوریه 1882 دولت ملی تشکیل شد و عربی پاشا صندوق مالی جنگ را در اختیار گرفته بود. او کارمندان خارجی را اخراج کرد و در نظر داشت تا اصلاحات دموکراتیک را به اجرا بگذارد، در اینجا در تابستان 1882 انگلستان موجب تحریک جنگ شد. با وجود مبارزه شجاعانه مردم و سپاهیان عربی پاشا، تجاوزگران قاهره را در سپتامبر 1882 به تصرف خود درآوردند و آنانی را که در جنبش شرکت کرده بودند قتل عام کردند. مصر به مستعمره بریتانیایی تبدیل شد.

⁷⁰⁷ Fellah دهقان عرب. دهقان مصری، فردی که بیش از همه در روستاها استثمار می شود.

۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲

... از من می پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر می کنند. همان چیزی که بطور کلی درباره سیاست فکر می کنند: یعنی آن چه که بورژواها فکر می کنند. حزب کارگر وجود ندارد، فقط حزب محافظه کار و حزب لیبرال رادیکال وجود دارد، و کارگران به راحتی با آنان از انحصارات استعماری انگلستان و انحصارات آن در بازار جهانی استفاده می کنند. به باور من، مستعمره ها به مفهوم کاملاً خاص آن، یعنی کشورهایی که مردم اروپائی آنها را اشغال کرده اند مانند کانادا، کیپ تاون، استرالیا، این کشورها همه مستقل خواهند شد. از سوی دیگر، کشورهایی که با ساکنان بومی اش زیر سلطه درآمدند، مانند هند، الجزائر، مستعمره های هلند، پرتغال و اسپانیا باید موقتاً به پرولتاریا سپرده شود تا هر چه زودتر آنها را به استقلال برساند. به سختی بتوانیم بگوئیم این فرآیند چگونه تحقق خواهد یافت. هند شاید دست به انقلاب بزند. حتا احتمال چنین انقلابی وجود دارد، و به این علت که پرولتاریائی که در حال آزادی ست نمی تواند به جنگهای استعماری سوق داده شود، باید این وضعیت را بپذیریم. روشن است که چنین امری بدون خسارت تحقق نخواهد یافت، ولی در هر انقلابی روی می دهد. همین موضوع، برای مثال، می تواند در الجزائر و در مصر روی دهد. رویدادی که مطمئناً برای ما بهترین خواهد بود. ما به اندازه کافی در خانه خودمان خیلی کار خواهیم داشت. وقتی اروپا و به همین گونه آمریکای شمالی سازماندهی شد، جهش نیرومندی را به وجود خواهد آورد و به الگوئی تبدیل خواهد شد که کشورهای نیمه متمدن خودشان پا جای پای ما خواهند گذاشت...

عبور از مراحل اجتماعی و اقتصادی که بعداً این کشورها در پیش خواهند داشت، از دیدگاه من فقط می تواند موضوع فرضیات بی هوده باشد. یک موضوع روشن است: پرولتاریای پیروزمند نمی تواند خوشبختی را به هیچ ملت خارجی تحمیل کند بی آنکه پیروزی خودش را بخطر بیاندازد. البته، چنین امری جنگهای تدافعی گوناگون را به هیچ وجه منتفی نمی کند.

۱۹- فردریش انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت.

لندن ۱۸ سپتامبر ۱۸۸۳

... از مقاله دربارهٔ استعمار خیلی لذت بردم. متأسفانه شما به ویژه پرونده ها و موضوعات آلمانی را نشان داده اید که مثل همیشه کدر است و برجسته ترین لحظه های استعمار در مناطق گرمسیر [آفریقا] را عرضه نمی کند. منظورم استعمار به نفع سوداگران بورس است که امروز فرانسه در تونس و تونکین^{۷۰۹} رایج کرده است. نمونه تازه ای که مربوط است به تجارت برده در دریای جنوب: یعنی تلاش برای ضمیمه کردن گینه نو، و مانند اینها، با کوئینزلند^{۷۱۰} هدف مستقیم دیگری نداشت. همان روز حرکت لشکر کشی برای گینه نو، کشتی کوئینزلاندی به نام فانی^{۷۱۱} در همان جهت بسوی جزیره های واقع در شرق برای شکار بازوی کار حرکت کرد، ولی بدون بازوی کار، با تعدادی زخمی بر عرشه کشتی و نشانه های جدی از خسارت وارد آمده در نبرد باز گشت. دیلی نیوز [در آغاز سپتامبر] در سر مقاله خود نوشت که انگلیسی ها به هیچ عنوان حق ندارند چنین حرکات را تا وقتی خودشان بدان مبادرت می ورزند به فرانسویها سرزنش کنند!

⁷⁰⁹ نام قدیمی بخش شمالی ویتنام

⁷¹⁰ Queensland

کوئینزلند، دولت فدراسیون ایالات متحده استرالیا [در شمال شرقی استرالیا واقع شده]. در سال 1883 به پشتیبانی دولتهای دیگر، بر آن بود تا گینه نو را ضمیمه کند. در سال 1888 بخش جنوب شرقی جزیره (پاپوا Papua) توسط دولت انگلیس به عنوان مستعمره به استرالیا ضمیمه شد.

⁷¹¹ Fanny

۲۰- فردریش انگلس به کارل کائوتسکی

۱۶ فوریه ۱۸۸۴

... یک نفر بایستی رنج نقاب برکشیدن از چهره فجیع سوسیالیسم دولتی را با استفاده از نمونه جاوا بخودش هموار کند، یعنی در جایی که در اوج شکوفائی ست. همه مطالب در کتاب مونی^{۷۱۲} «جاوا و شیوه حکومت در مستعمره، لندن 1861، جلد 2» گردآوری شده است.

در این کتاب می بینیم چگونه هلندی ها بر اساس رژیم اشتراکی قدیمی، به گفته آنان با کنترل دولت بر تولیدات زندگی کاملاً مرفهی را برای آنان تضمین می کند. نتیجه این است که مردم در حال حاضر در سطح بی شعوری بدوی به سر می برند و خزانه هلندی سالانه 70 میلیون مارک (امروز بی گمان فراتر از این مبلغ است) به صندوق خودش واریز می کند. این نمونه خیلی جالب است و براحتی می توانیم از آن درسهای عملی بیاموزیم. این موضوع نشان می دهد که کمونیسم بدوی در حال حاضر در جاوا مانند هند و روسیه پایه و اساس مناسبی را برای استثمار و استبداد فراهم می کند (تا وقتی که با عنصر کمونیسم مدرن متحول نشده باشد).

⁷¹² J.W.B. Money

۲۱- نامه فردریش انگلس به کارل کائوتسکی.

به اشتوتگارت. لندن ۲۳ سپتامبر ۱۸۹۴

جنگ بین چین و ژاپن^{۷۱۳} یعنی پایان چین قدیمی، انقلابی تمام عیار، هر چند تدریجی، در بنیادهای اقتصادی تا متارکه با پیوندهای قدیمی بین کشاورزی و صنایع روستائی توسط صنایع بزرگ، راه آهن، و مانند اینها. این جنگ در عین حال پیامدهائی مانند مهاجرت گسترده کارگران چینی به سوی اروپا را در بر خواهد داشت، و برای ما شکست و تشدید تضادها را تا مرحله بحرانی آن تسریع خواهد کرد. و این است طنز فوق العاده تاریخ: برای تولید سرمایه داری تنها فتح چین باقی مانده است، ولی سرانجام با تحقق چنین هدفی، ادامه حیاتش را در موطن اصلی خود ناممکن خواهد ساخت...

⁷¹³ جنگ چین و نیپون در 25 ژوئیه 1894 با حمله برق آسای واحدهای ژاپنی آغاز شد (جنگ در اول ماه اوت اعلام شد). نظامیان ژاپنی از حمایت دیپلماتیک انگلستان و ایالات متحده برخوردار بودند که به سهم خود می خواستند از ژاپن علیه رقبایشان در شرق دور استفاده کنند. 17 آوریل 1895، چین پس از تحمل چندین شکست در نیروهای زمینی و دریایی، معاهده شیمونوسکی را پذیرفت که جزایر پسکادور و تایوان را به ژاپن واگذار کرد و تحت الحمایگی کره توسط نیپون را پذیرفت. چین می بایستی غرامت سنگینی بپردازد و برخی از بنادرش را به روی ژاپنی ها می گشود. روسیه، فرانسه و آلمان به نفع چین مداخله کردند و ژاپن مجبور شد که از جمله جزیره لهآ-تونگ را به امپراتوری آسمانی بازگرداند. جنگ سر آغازی بود برای رقابت تنگاتنگ قدرت های امپریالیستی برای بهره برداری و تقسیم مستعمراتشان در چین، و در عین محرکی شد برای مبارزه با اشغالگران خارجی و رژیم فئودال مطلق گرا، که یکی از دلایل عقب ماندگی و ضعف نیروی نظامی بود.

۲۲- نامه فردریش انگلس به فردریش آدلف سورژ.

لندن ۱۰ نوامبر ۱۸۹۴

...جنگ در چین ضربه مهلکی به چین قدیمی وارد آورد. انزوا دیگر ممکن نیست، ورود راه آهن، ماشین بخار، الکتریسته، صنایع بزرگ، حداقل برای دفاع نظامی، به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است. ولی در عین حال نظام قدیمی و اقتصاد مختصر دهقانی یعنی خانواده ای که ابزار کار خود را می ساخت از هم فرو می پاشد، و از همین رو تمامیت نظام اجتماعی عهد قدیم که تراکم گسترده نسبی جمعیت را امکان پذیر می کرد، بر چیده می شود. میلیون ها نفر تهی دست مجبور به مهاجرت خواهند شد. خیل جمعیت راه اروپا را در پیش گرفته و در آنجا تجمع خواهند کرد. ولی رقابت چین به محض این که به سطح انبوه برسد، موقعیت به سرعت در کشور شما و در کشور ما رو به وخامت خواهد گذاشت. و به این ترتیب است که فتح چین بدست سرمایه داری به سقوط سرمایه داری در اروپا و در آمریکا می انجامد...

